

۱۸۳ / ۱۹۰
۵

بازار کهنه

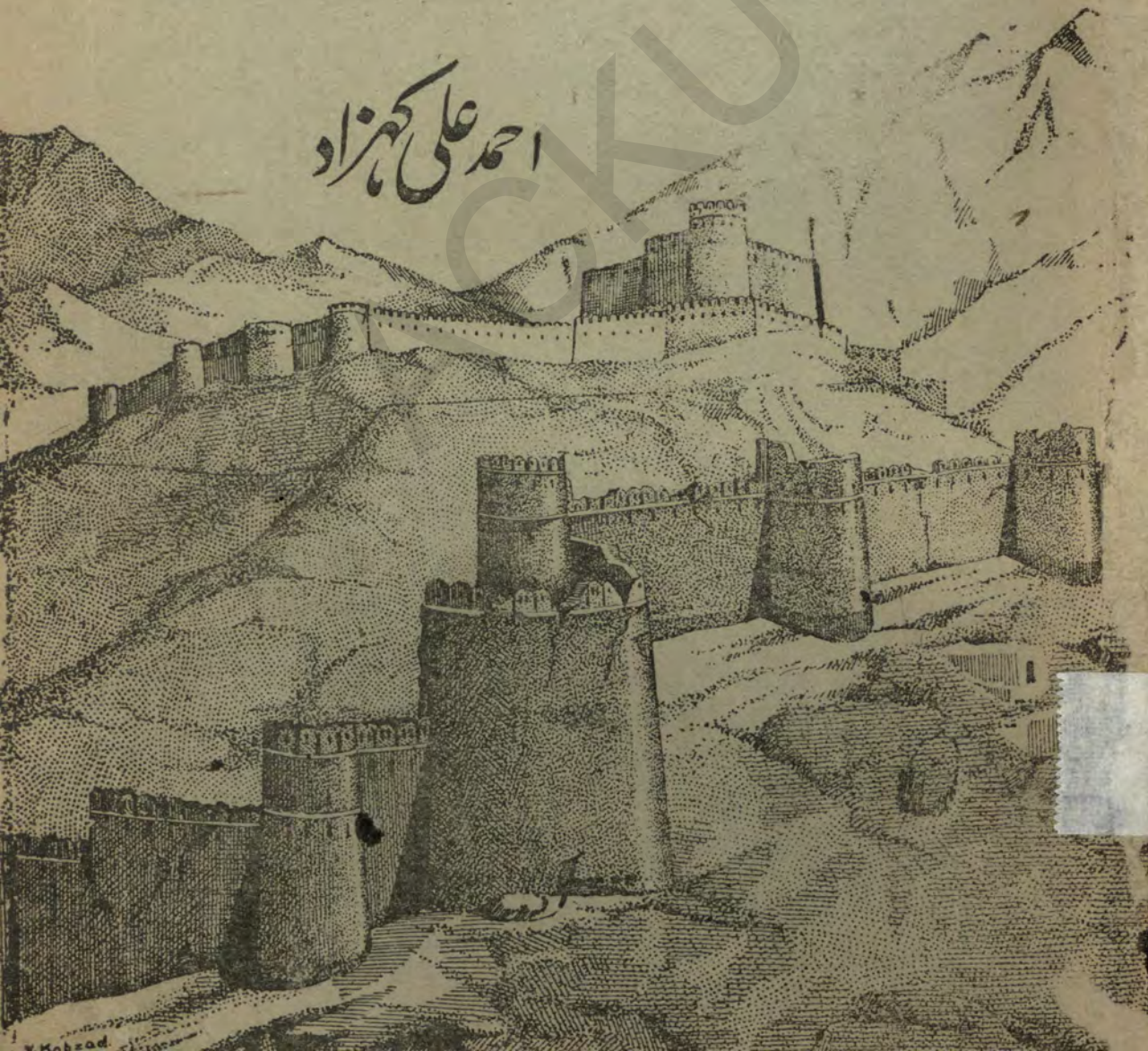


مجلس شورای ملی

و

بازار کهنه

احمد علی کهنزاد



Mahzad

چند اثر دیگر مؤلف این کتاب

که از طرف انجمن تاریخ نشر شده

* * *

- (۱) تاریخ افغانستان (جلد اول)
- (۲) تاریخ افغانستان (جلد دوم)
- (۳) آریانا
- (۴) لشکر گاه
- (۵) رجال و رویداد های تاریخی
- (۶) درزویای تاریخ معاصر افغانستان
- (۷) رهنمای بامیان (به فارسی)
- (۸) رهنمای بامیان (به انگلیسی و فرانسوی)
- (۹) رجال و واقعات قرن ۱۸ و ۱۹ افغانستان (به انگلیسی)
- (۱۰) سرخ کوتل

* * *

چند اثر مهم و خواندنی

- (۱) یادشادان متاخر افغانستان جلد اول و دوم
- (۲) افغانستان در قرن ۱۹ (چاپ جدید)
- (۳) نوای معارک
- (۴) گلشن امارت
- (۵) هوتکی ها
- (۶) جنگ نامه میر مسجدی خان غازی

* * *

برای خریداری آثار و انتشارات انجمن تاریخ به خود انجمن یا به مغازه بانو لقای
مراجعه نمایید . قیمت کتب معین است .

۱۳۳ $\frac{۱۶۰}{۲}$



انجمن ملی مشورتی ایران

نمبره نشرات :

(۵۱)

بالاحصار کابل

-و-

پیش آمد های تاریخی



جلد اول

احمد علی کهزاد

تألیف :

حوت ۱۳۳۶

مطابع دولتی

۵۰۳

مقدمه و مراد

کابل بحدیث يك شهر باستانی و پایتخت افغانستان در تاریخ کشور مقام و موقعیت حساسی دارد که روشن ساختن مراتب قدامت و چگونگی واقعات مربوطه آن طور مطلوب تحقیق و تجسس زیاد میخواهد. این شهر زیبا و کهن مانند بسیاری از شهرهای قدیم مشرق زمین با لاجصاری داشت که بقایای دیوارها و کنگره های حصار و باره و بروج نیمه ویرانه آن هنوز در گوشه جنوب شرقی شهر مشاهده میشود. علاوه بر با لاجصار شواهدی سترگ از دیوارهای حصار کهنسال شهر هم روی ستمیخ کوههای شیر دروازه، و «آسمانی» موجود است که بقول صائب چون ازدهائی بدور گنج پیچیده و ابهت خاصی بکابل داده است.

با لاجصار یا کهنه ژ یا قلعه کابل با قسمت های مختلف و ملحقات خود و آبادی ها ئی که در پیرامون متصل آن عقب خطوط يك سلسله دیوارهای دیگر افتاده بود يك شهر کوچک مستحکمی تشکیل میداد با دروازه ها و محله ها و بازارها و غیره که باشندگان آن هنوز در خاطره ریش سفیدان بنام «بالاجصاری» فراموش نشده اند.

با لاجصار در کابل و کابل در افغانستان بحدیث يك کانون معین حیات ملی و سیاسی و اداری و فرهنگی قرن های متوالی به رنگ های مختلف مرکزیت و اهمیت خاصی داشت و هر قدر اوراق تاریخ دوره های گذشته را ورق بز نیم به واقعاتی بر میخوریم که از خلال آن نام با لاجصار و نام کابل بنظر میخورد. عبارت دیگر با لاجصار کابل در تاریخ افغانستان یکی از نقاط حساسی است که تا حد زیاد پیش آمد های مهم تاریخی را بصورت مسلسل در خم و پیچ دیوارها و در پیشا پیش برج های آن تعقیب میتوانیم.

(ب)

از چهار سال باینطرف ۱۰ این کار مشغول هستم و تا جاییکه به پاره ماخذ
محدود دسترس داشتم اسم کابل و مخصوصاً با لاجصار آنرا در نظر گرفته سطر
به سطر و صفحه به صفحه لابلای واقعات را پالیدم و در حد و دهشتصد عنوان در حاشیه
صفحه های این کتاب وضع کردم که روس مطالب را چون فیلمی بنظر خوانندگان
گرامی جلوه میدهد .

چون واقعات تاریخی هر قدر کوچک هم باشد بیک دوره و زمان و محیطی
ارتباط میداشته باشد که خارج از آن مفهوم و اقبی آن به آسانی فهمیده نمیشود
با تعقیب پیش آمده های تاریخی وقت بوقت به مقتضای کیفیت وقایع از دیوار
های با لاجصار بکابل و از کابل به محیط افغانستان دورتر رفته و حتی گاه گاهی
بخارج کشور هم قدم ها ئی گذاشته ام تا رشته علمی نسکند و انسجام تاریخی
محفوظ بماند .

در آغاز کار در نظر داشتم که دامنه تسلسل واقعات را در با لاجصار کابل تا سال ۱۲۹۶
هجری قمری (۱۸۷۹ م) یعنی تا روزی تعقیب کنم که ارگ نعلبه باخه یار های سپاه مهاجم
جنرال (رابرت) منهدم شد ولی چون با روش معموله چاپ در هر شماره مجله آریانا از
۸ تا ۱۲ صفحه در ماه بیشتر طبع نمیتوانستم طول کار و مخصوصاً انتظار ریایان
یا فتن طبع آن مرا مجبور ساخت که درین رشته تقسیم قایل شوم . عجلتاً
جلد اول این اثر را به ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱۵۱ هجری قمری که با لاجصار
در اثر حمله نا در قلی افشار سقوط میکنند در ۳۱۶ صفحه خاتمه میدهم و امید
وارم با مساعدت فرصت آهسته آهسته به نوشتن و چاپ جلد دوم آن هم توفیق
حاصل کنم .

چون میدانم که ماخذی که بدان دسترس داشتم محدود بود و موضوع
وسیع و دامنه دار است مطالبی جا به جا از قلم مانده امیدوارم خوانندگان
گرامی بتخصص همشهریان عزیز کابل در دفعه نواقص این اثر مساعدت
بفرمایند هر قدر بیشتر عیب بگیرند بیشتر ممنون خواهیم شد .

کابل - گذرگاه ۵ ، شب ۸ حوت ۱۳۳۶

احمد علی کهزاد

۵۰۵

بالاحصار کابل

پیش آمد های تاریخی



کابل مانند بسیاری از شهر های دیگر افغانستان و مانند اکثری از شهر های کهن مشرق زمین به مقتضای زندگانی پرهنگامه قرون قدیمه و قرون وسطی که حمله و دفاع و محاصره سه عنوان درشت قاموس زندگانی مردم را تشکیل میداد روی کوه های ماحول خود حصار ی و در نقطه مرتفع قابل دفاع روی یکی از یوزه های سنگلاخ کوه، بالاحصار ی داشت که بقایای آن را باشندگان حالیه شهر روی سستیغ کوه های شیر دروازه و آسه مائی و در افق جنوب شرق روی « تپه ز مرد » و ماحول آن در مقابل کنگره های نیمه ویرانه دیوار های قدیم شهر مشاهده میکنند .

کابل با اینکه همیشه در ادوار تاریخ پایتخت افغانستان نبود و بلخ و بگرام و غزنی و قندهار هر کدام در عصر و زمانی مرکزیت داشت معذک یکی از شهر های باستانی کشور است و همین حصار متین روی کوه های شیر دروازه و آسه مائی و همین بالاحصار ی که در امتداد جناح شرقی دیوار های کوه اول الذکر افتاده و بقایای آن موجود است دلالت بر قدامت شهر و اهمیت سوق الجیشی آن میکند .

مورخان را عقیده برین است که بطلیموس جغرافیه نگار یونانی مصری که در نیمه دوم قرن دوم مسیحی میزیست اولین کسی است که از کابل بنام (کا بورا) و از باشندگان آن به اسم (کا بولپتی) یاد کرده، شواهد باستان

شناسی از قبیل مسکوکات، بقایای استوپه ها و خرابه های معابد و منار ها و آثار عتیق که روی تپه ها و بعل کوه ها از کوتل خیرخانه گرفته تا تپه سلام در ده مزنگ تپه خزانه ، خواجه صفا، تپه مرنجان و کول چمن حضوری ، قول شمس، پنجه شاه تخت شاه ، شیوکی ، کمری ، چکری ، و غیره وقت به وقت کشف شده است هیچ کدام از تار یخ مذکور تجا و ز نمیکنند و روی هم رفته چنین معلوم می شود که در عصر کوشانی ها و علی العموم بعد از قرن دوم مسیحی معابد بودائی آهسته آهسته در پای کوه ها و روی تپه های اطراف کابل آباد شده رفته است ولی از شهر هنوز اثری در میان نبود . از روی تحقیقات باستان شناسی و شواهد آبدات بودائی چنین استنباط میشود که کابل بودائی که آنهم شکل دهکده بیش نداشت و عروج آن را به اواسط دوره کوشانی به قرن دوم مسیحی نسبت می توان کرد و در حوزه رودخانه لوگر در پای منار چکری افتاده بود و در طی قرن های سه و چهار و بعد تریک سلسله معابد و استوپه های خورد و بزرگ دیگر در پای کوه ها روی تپه هائی که اسم گرفتیم بتدریج به میان آمد . روح مطاب این است که هسته اولی کابل باشکل دهکده ای که داشت در طی قرن های دو و سه و چهار از چکری از زاویه جنوب شرقی به تندریج بطرف شمال غربی تغییر محل داده کمری ، شیوکی دامنه تخت شاه و زنبورک، جبه کهنه و بالاخره به پوزه ای رسیده است که روی آن بقایای گوشه ای از دیوار های قدیم کوه شیر دروازه و باره و برج بالا حصار را مشاهده می کنیم . سیر تغییر محل شهر از این نقطه به بعد باز همان سمت شمال غربی را تعقیب کرده و بعد از بالا حصار و خرابات که آبادی های شهر به حوزه رودخانه کابل انتقال یافته است اول دامنه آبادی ها در جناح چپ رودخانه و بعد کم کم به طرف سواحل راست رخ بطرف شمال و شمال غرب انبساط یافته است باین ترتیب از چکری تا شیر پور و کلوله پشته و سپین کلسی و مهتاب باغ و دارالامان روی ساحه ای که

کابل در مرور زمانه توسعه یافته و قسماً مرکز ثقل خود را تغییر داده است
بالاحصار درست در نقطه وسطی قرار گرفته .

بطور صریح تعیین نمی توان کرد که پایتخت چه وقت از بگرام به کابل
فعلی انتقال یافته ولی يك مسئله قابل دقت است که از تاز یخی که سلسله
تدافعی دیوار های بزرگ روی ستمیغ کوه های شیر دروازه و آسه مائی
بنا شده است کابل پایتخت بوده یا نبوده اهمیت نظامی و سوق الجیشی
مهمی پیدا کرده است و قرار یکه دا منسه دیوار های مذکور در ماحول
بالاحصار نشان میدهد درست در همین تاریخ قلعه و حصار ی هم به میان
آمده است تا از آن دفاع بعمل آید و الا زحمت کشیدن حصاری روی
تیغه کوهها معنی و مفهومی پیدا نمی کرد تاریخ بنای دیوار های روی کوه های
کابل با اینکه کار بزرگ و دامنه داری بوده امر یست مجهول
« پادرسپانی » ایطالوی در مقاله ئی که تحت عنوان : « دیوار های کابل »
در شماره ۲ سال ۱۹۴۶ مجله افغانستان نشر کرده است می نویسد : « شهر
کابل از دور های باستان محتملاً در مبداء بنا به دور خود دیوار های داشته
و قسمت هائی که تا امروز باقی مانده اقبالاً به دوره یفتلی ها (قرن پنجم مسیحی)
میرسد . » همه میدانیم که یفتلی ها بعد از کسب اقتدار به دوشاخه بزرگ
تقسیم شدند دسته ئی حصص کرهستانی بخارستان (بدخشان) را مرکز گرفته
و در صفحات شمال هند و کش بطرف غرب متوجه شده و ساسانی ها را عقب
زدند و دسته دیگر که در آن میان قبیله (زاوولی) شهرت بیشتر داشت
در حوالی کابل و غزنه استقرار یافته و زابل و زابلستان از نام ایشان
معروفیت پیدا کرد چون یفتلی ها مردمان جنگجو و نظامی منش بودند
از احتمال بعید نیست که کابل را از نظر موقعیت نظامی و سوق الجیشی
مساعدا یافته و به تعمیر دیوار های روی کوهها و باره و بروج آن اقدام نموده
باشند راجع به اولین باشندگان کابل و تعمیر دیوار های روی کوهها
خاطرات عوام دو داستان فواکوری دارد که ذکر آن اینجا بی مورد

نیست داستان اولی چنین می گوید: که پادشاهی طی مسافرت بالا و لشکرش به حوالی کابل رسید همه جازیر آب بود و برای تأیید قول آب های بگرامی و نزار های مقابل قلعه حشمت خان وجبه و بالا حصار و دندبینی نیز اروچمن خواجه رواش را مثال می آرند در وسط این دریاچه جزیره کوچکی معلوم میشد یاد شاه همدتی کنار دریاچه متوقف ماند و بعد و زرا مشوره دادند که برای عبور آب و رسیدن به جزیره مقدر زیاد گاه ضرور است که به آب افکنده و روی آن خاک ریخته شود و به تدریج پلی ساخته شود به امر پادشاه فوراً از زمین های زراعتی و گرد و نواح شهر گاه آورده رفتند و به آب افکنده و لگد کرده و خاک ریخته یکنوع راه یا پلی ساخته و به جزیره رسیدند و دیدند که يك خانواده موسیقی نواز در عالم سکوت و آرامی جزیره به ساز و نشاط مشغول هستند. از (گاه پل) یعنی پل گاهی، اسم (کابل) بمیان آمده و خانواده موسیقی نواز کابلی در قدیم ترین مجله شهر که (خرابات) باشد مقیم شدند البته تعبیر نام کابل جزیکه تخیل عامیانه نیست زیرا آخرین شکل نام (کابل) از (کاپل) پهلوئی با تغییر (پ) به (ب) بمیان آمده است: داستان دومی که ارتباط مستقیم به دیوار های بالای کوه ها دارد چنین میگوید: که پادشاهی ظالم برای تعمیر حصار آسمانی و شیر دروازه به همه سکنه شهر امر داده بود که به نوبت از هر خانه یک نفر برآید و در آوردن گل و سنگ و مواد عمرانی کمک کند روزی نوبت به خانه رسید که در آن فقط يك پیر مرد فوت و تنها دختر جوانش زندگانی داشتند. سپاهیان یاد شاه میخواستند پیر مرد سالخورده را به بیدار ببردند، دخترش که دید پدر پیرش آرای حرکت نداد و سپاهیان از سر ایشان دست بردار نداشتند عوض پدر خودش به بیگار برآمد. خود را به زحمت به قلعه کوه رسانید و در صف بیگار قرار گرفته مشغول سنگ دادن شد. از قضا به روز مذکور پادشاه خودش برای دیدن جریان کار به کوه شیر دروازه برآمد و از آنجا به قلعه آسمانی

آمده چاشت روز بود آفتاب سنگ های کوه را گرم ساخته بود و تشنگی و خستگی بر همه چیره شده بود پادشاه در امتداد دیوار حرکت میکرد دختر جوان دفعتا از فرط نا توانی و بیچارگی در مقابل تشدد و ظلم تصمیمی اتخاذ کرد. پارچه سنگ بزرگی را که در دست داشت به هوا بلند کرد و بر سر پادشاه زد. غریب از مردم برخاست و (سومهی) نام دختری که (مهتاب) معنی دازد دهن به دهن تمام شهر را فرا گرفت. و هنوز هم کوه مذکور به نام (اسه ماهی) یا (آسمانی) یا همیشه در آنچه روح این داستان را تشکیل میدهد موضوع اشکال کار تعمیر دیوارها و سهم گرفتن عدّه زیاد یا تمام باشندگان شهر در آن و تشددیست که از طرف پادشاه وقت و کار پردازان او بعمل می آمد خاطرۀ این تشدد را ریش سفیدهای شهر به انواع مختلف یاد میکنند و میدویند بسیار اتفاق می افتاد که کدام فردی از عمل بیگانه در رسانیدن گل یا خشت یا سنگ کوتاهی میکرد و استاد بنا خود او را در لای پخته دیوار میگرفت.

برخی از مدققین (آسه ماهی) را (رَبَّةُ النُّوعِ بزرگ) ترجمه کرده و میگویند دریای کوه مذکور در دامنه جنوبی معبدی داشت و سنگ بزرگی در آنجا بود که مردم آنرا تقدیس میکردند و بعدها یکی از درمسالها محل آنرا اشغل کرده است.

مقصود از تذکر حصار کهن روی تیغه های شیر دروازه و آسه ماهی اینست که بهر عصر و زمانی که ساخته شده باشد و به احتمال قریب به یقین بحالۀ تاریخ بنای آنرا به قرن ۵ مسیحی به عصر یفتلی ها عقب بردمی توانیم به همان عصر و زمان غایبۀ اصلی محافظت کدام قلعه نظامی و هسته حیاتی شهر بوده که از حملات احتمالی دفاع شود و چون در ساحه میان دو کوه نقطه ئی که برای کدام قلعه جنگی مناسب باشد غیر از تپه بالا حصار نیست حکم میتوان کرد که قبل از آغاز بنای دیوارهای روی کوه ها یا اقلای معاصر آن شالوده اولین کهن دژ کابل فراز تپه مذکور گذاشته شده بود. گذشته از این مطالعات باستان شناسی و شواهد عمرافات معابد استویه های بودائی که در روی تمام یوزه ها و تپه های اطراف کابل در

تپه سلام در کوه کافر در گردنه علی آباد، در تپه خزانه در خواجه صفا، در خواجه روشنائی در تپه مرعجان در چندین جا، در خضر، در پنجه شاه، و غیره بدون تذکار نقاط دورتر حومه شهر دیده میشود ثابت میسازد که حتماً روی تپه بالا حصار هم که موقعیت مساعدی دارد آبادی کدام معبد بودائی قرار داشت این امر تنها متکی به قراین هم نیست زیرا شواهد مکشوفه از قبیل بعضی تیکرها و بعضی مسکوکات این نظریه را تأیید کرده است به این ترتیب از احتمال بعید نیست که قبل از اینکه قلعه‌ئی یا حصاری روی تپه مذکور در جریان قرن پنجم مسیحی مقارن زمان اعمار دیوارهای روی کوه‌ها بمیان آید کدام معبدی در آنجا وجود داشت و چون اکثر عمرانات بودائی چکری و کمری و شیوکی و معابد دیگری که در دامنه شرقی کوه تخت شاه در نقاطی مثل جان باز، پنجه شاه حوالی قول شمس (باغ قدیم آخوندگدایت الله) خضر، در نیمه دوم قرن دوم مسیحی یا کمی موخرتر در زمان هوویشکای کوشانی ساخته شده بود میتوان حدس زد که دو یا دو نیم قرن قبل از اعمار اولین کهن‌تر معبدی روی تپه بالا حصار بوجود آمده بود که چگونگی صحت و سقم آنرا هر وقت حفاری امکان پذیر شود واضح خواهد ساخت.

فرض کدام آمده بودائی روی هسته سنگی تپه بالا حصار بدان جهت بیشتر تقویت میشود که در گرد و نواح دور و نزدیک آن چه در دامنه شمالی کوه شیردر و ازه (از تپه خزانه فراز قلعه هزاره ها گرفته تا خواجه صفا و خواجه روشنائی و غیره) و چه در دامنه شرقی کوه مذکور که بنام کوه تخت شاه بیشتر شهرت دارد (از خضر گرفته تا قول شمس و پنجه شاه و جان باز) همه جا بقایای معابد بودائی بوده و هنوز دیده میشود و از یک صد و بیست سال باینطرف شواهدی هم بدست آمده است که نظر به ارتباط موضوع مختصری را ذکر میکنیم.

اولین کسی از اروپائیان که در سال‌های ۱۸۲۶ و ۱۸۳۸ وارد افغانستان شده و مدتی در بالا حصار اقامت داشت و تحقیقاتی در نقاط ماحول قریب بالا حصار در دامنه‌های شرقی کوه تخت شاه بعمل آورده است

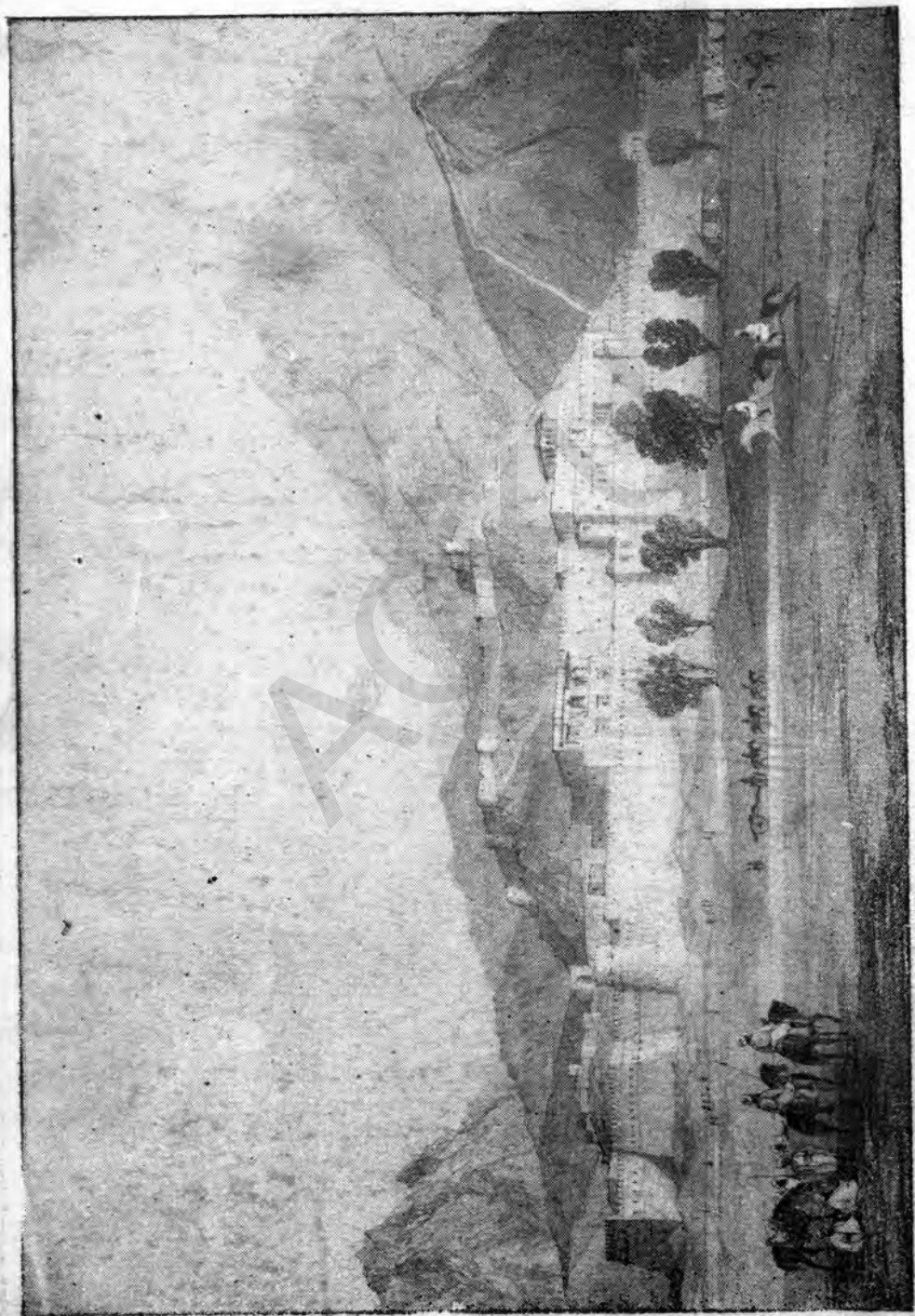
مستر «چارل مسن» انگلیس است. نا هبرده شرحی از کاوش های خویش را در کتاب: «شرحی از مسافرت های مختلف در بلوچستان و افغانستان و پنجاب جلد دوم و سوم» میدهد و چنین مینماید که حین اقامت در کابل روز هامصرف گردش و تحقیق بوده. و از قول شمس حوالی نیم میلی جنوب غرب بالاحصار گرفته تا خود تخت شاه و از اینجا تا کمری و چکری و سنجنگ تمام رشته کوهائی را که مانند نیم دایره فرا زحوضه رود خانه لوگر افتاده مطالعه کرده است. مشارالیه می نویسد که درپای قول شمس که فراز زیارت حضرت تمیم علیها لرحمه افتاده و از آن راه کو تاهی از سر کوه بطرف دند چهارده رفته باغی است متعلق به آخوند هدایت الله در باغ مذکور پشته ایست و بعد از کاوش در پشته مذکور دو طبقه سموچ هایدیدار شد. روی خشتهای بزرگ مربع که اضلاع آن ۶۰ اینچ و ضخامت آن (۶) اینچ بود علامه پنجه است و رقمی شبیه به (۴) دیده میشد. در یکی از گوشه های پشته طاقی با پایه ها نمودار شد و در زیر طاق مجسمه های گلی قشنگ زن ها کشف گردید ملون به رنگ های سفید و سرخ و بر سر آنها برگ های طلائی وضع شده بود. موهای مجسمه ها حلقه حلقه و رنگ سرمه ئی داشت. برگ های طلائی و لاجوردی روی احتمالی داخل طاق هم دیده میشد درپای طاق سنگ هائی در زمین گور بود و در زیر سنگ ها نوشته هائی روی برگ نمودار شد «مسن» این نوشته ها را (نگاری) یعنی سانسکریت خوانده است در سائر کسج های پشته مذکور اطاق های دیگر و مجسمه های متنوع به اندازه های مختلف کشف شد که یکی آنها از ۸ الی ۱۰ فوت بلندی داشت و در حالیکه با برگ های طلائی رنگ پوشیده بود اطاقی بر زمین خرابا نیده شده بود. اطاق ها عموماً سفید و سرخ و آسمانی رنگ شده بود و در یکی از آنها چرخ های گلی و آهنی بدست آوردیم. و بعضی پارچه های استخوان و بعضی ظروف تیکر سرخ و سفید که در ساخت آنها اهمی بکارفته بود نیز پیدا شد آخوند هدا بت الله و پسران او

بعضی از برگ‌های طلائی را به زنگ‌های کابل فروختند. مسن میگوید چون آوازه کشفیات به گوش سردار محمد اکبر خان پسر دوست محمد خان رسید مرا احضار کرد و سرهای قشنگ مجسمه به اندازه‌ئی خوش آمد که گفت کاش مخلوقی بدین زیبایی پیدا میشد.

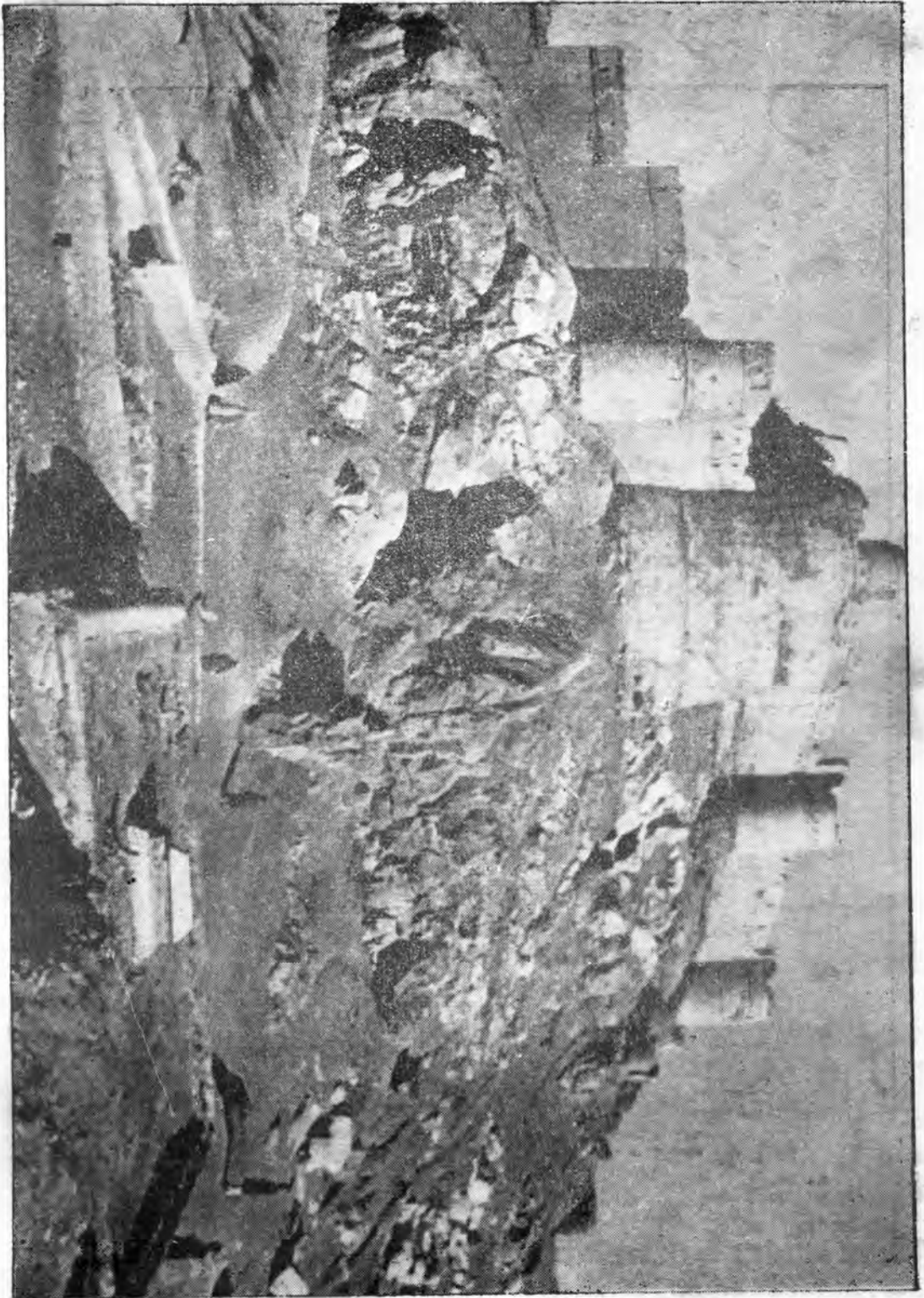
در همین نقطه که ذکر شد چندی بعد (دکتر ژرارد) انگلیس مجسمه بودائی کشف کرد که تصویر آن در شماره ماه سپتامبر سال ۱۸۳۴ مجله انجمن آسیائی بنیکال شایع شده است.

آنچه مسن یکصد و بیست سال قبل در باغ آخوند هدایت‌الله در نزدیکی قول شمس و تقریباً در مجاورت باغچه‌های مزار حضرت تمیم (رض) دیده نظیر آن تقریباً ۱۲ سال قبل از یکی معابد بودائی تیمه مرغان هم کشف شده است مجسمه‌ئی زنگه سفید و سرخ و برگ‌های به‌الوان لاجوردی در کمال زیبایی بدست آمد که در میان آن علاوه بر هیکل‌های ایستاده بودا مجسمه بزرگ نشسته (بودیس‌انوا) هم است و تماشا کنندگان آنها را در موزه کابل دیده می‌توانند. در نتیجه شاه در پای تخت شاه در جناح جنوبی قول شمس خرابه‌های معبد بزرگ بودائی بصورت غمدی‌ها تا حال موجود است. در جوار چشمه خضرو جان باز همین گونه معابد آباد بوده در تخت شاه که بابر در تزک خود آنرا از آبادی‌های یکی از شاهان قدیمه کابل میدانند در زمان ورود مسن انگلیس یکصد و بیست قبل هنوز بقدر کافی شواهد آبادی دیده میشد که ۳۵ فوت طول ۱۸ فوت عرض و در حدود ۱۱ فوت ارتفاع داشت. درین وقت هنوز در قسمت غربی تخت اطاقی بوسعت ۱۱ فوت مربع با گنبدی وجود داشت. چهار طاقی در چهار کنج و سه طاق دیگر در دیوارها دیده میشد. کمی پایان تر در صفحه غربی کوه تخت شاه که از آن راهی بطرف دهکده و بسط آباد موجوده پایان شده است سموچی است که داستان‌های فولکلوری در وقت مسن آنرا به زقوم شاه نسبت میداد. مسن حین صعود به کوه تخت شاه از راه زیارت خضر به

100 A



بالا حصار کا بن پیش ازخرابی



بلا حصار پهن از خرابی

آبطرف دامنه کوه از خانه سنگی حکایت میکنند که دیوارها و دروازه آن همه در سنگ کنده و از سنگ ساخته شده بود در این وقت فاصله بین بالاحصار و قول شمس قبرستان بوده و خضر و پنجه شاه و جان باز نفر یجگاهای اهالی شهر بشمار میرفت ولی امروز دامنه قبرستان طوری وسعت اختیار کرده است که تمام ساحه مذکور را فرا گرفته.

خلاصه مطلب از این تذکار مختصر این است که یشته بالا حصار معاصر آبادی های بودائی که در نقاط مختلف ذکر کردیم حتما آبادی داشته و قراین و شواهد برین دلالت میکنند که قبل از اینکه بنام قلعه و در حصار و بالاحصار آبادی هایی درین نقطه بمیان آید معمودی در آنجا وجود داشت که با موقعیت ممتاز تپه از نقاط دور و نزدیک دیده میشدو تاریخ بنا ی اولیه آنرا تا قرن دوم مسیحی بالا برده میتوانیم.

دژ ، قلعه ، حصار

به اساسی که در بالا شرح دادیم اقلاد در حدود سه قرن (از قرن دوم تا قرن پنجم مسیحی) آبادی روی یشته بالاحصار شکل آیده مذ هبی داشت که نظر به شواهد نقاط مجاور میتوان آنرا معبد بودائی خواند اولین دژ یا قلعه یا حصاری که روی یشته مذکور بمیان آمده بی ارتباط با دیوارهای روی کوه های کابل نبوده زیرا قراریکه گفتیم خود وجود دیوارها طبع حکم میکنند که برای دفاع و محافظه حصاری ساخته شده بوده و این حصار هم از نظر سوق الجیشی جای دیوار بوده نمیتواند الا روی یشته موجوده بالاحصار چون مفکوره عمران دیوارهای روی کوهها را به زمان یفتلی ها به قرن ۵ مسیحی نسبت دادیم از احتمال بعید نیست که شالوده او این قلعه جنگی در همین زمان بدست یکی از شاهان یفتلی گذاشته شده باشد در ماخذ قبل از اسلام ذکری صریح از دژ یا حصار کابل دیده نشده تا اینکه می رسیم

به قرن چهارم هجری (دهم مسیحی) که کتب جغرافیا فی المسالك والممالك اسطخری وابن خرداد به و کتب دیگر و نظیر آن از قبیل حدود العالم من المشرق الى المغرب و اشکال العالم جیها نی و اشکال العالم منسوب به جیها نی ظهور میکنند این مأخذ را جمع به کابل چند سطر مختصری دارند که اگر بدقت در متون عربی مثل (المسالک و الممالک اسطخری) و متون فارسی مثلا (حدود العالم و اشکال العالم منسوب به جیها نی) ملا حظہ شود چنین معلوم میشود که یکی از روی دیدار اقتباس و نقل و ترجمه کرده اند و از احتمال بعید نیست که مأخذ همه کدام اثر قدیمی تر بوده باشد بهر حال چیزی که در چند سطر محدود این مأخذ برای مطالعه حاضر ما مهم است موضوع (دژ) و (قهندز) و (قلعه) و (حصار) است که همه از آن و از استواری و نجاتگمی آن ذکر کرده اند ظیبه اسطخری در متن عربی المسالك والممالك خود آنرا (قلعه) خوانده و به صفت (حصینة) یاد کرده. اشکال العالم نسخه قلمی موزة کابل منسوب به جیها نی (۲) آنرا (قهندز) گفته و بجای (حصینة) صفات (استوار و محکم) را استعمال کرده است. حدود العالم من المشرق الى المغرب بجای قلعه و قهندز کلمه (حصار) را آورده است و آنرا (محکم و معروف به استواری) صفت کرده است.

اینک اصل متون ماخذ:

(۱) مسالك والممالك اسطخری: «و کابل لها قلعة حصینة و اليها طریق»

« واحد و فيها المسلمون و لها ربض به الکف من الهند»

« و بزعمون آن الشاه لا يستحق الملك الا بان يعقد له»

« الملك بكابل و ان كان منها على بعد و لا يستحقه حتى يصل»

« اليه فيعقد الشاهية له هناك و هي فريضة الهند.»

(۲) اشکال العالم نسخه قلمی موزة کابل: « کابل آنر قهندز استوار

و محکم و آنرا يك راه است و در قهندز همه مسلمانانند و در ربض هند و ان

«کافر بسیار است و گویند شاه هند کسی باشد که کابل در حکم او باشد»

و اگر چه از آنجا دور بود و اول پادشاهی خواهد نشست آنجا رود»

«و پیل دشا هی نشیند بعد از آن بدین ولایت رود»

(۳) حدود العالم من المشرق الی المغرب: «کابل شهر کیست و اور احصاریست»

«محکم و معروف باستواری و اندروی مسلمانانند و هند و انند و اندر»

«وی بتخانهاست و رای قنوج را ملک تمام نکند در تمام زمینها»

«این بتخانه نکند و لوای ملکش اینجا بندند»

از روی این ماخذ که علی العموم در اواسطه قرن چهارم هجری (اواسط قرن دهم مسیحی)

یکی بعد دیگر نوشته شده چنین معلوم میشود که شهر کابل دو حصه معین داشته

یکی قلعه یا حصار یا قهندز (کهندز) که بیشتر در آن مسلمانان زندگانی

داشتند و دیگر روض شهر که باشند گان آن اکثر آهندوان بودند

متنهای بالا، اینجا کسب اهمیت میکنند تفکیک دو حصه قهندز و روض است

آیا قلعه یا حصار یا کهندز منحصر به بالا حصار بود یا تمام ساحلی را در بر

میگرفت که میان حصار دیوارهای کوههای شیر دروازه و آسمانی قرار داشت

در صورتیکه قاعه مفهوم وسیع تر داشته باشد روض شهر خارج محوطه حصار

روی کوهها قرار میگردد و در صورتیکه مقصد از قلعه و حصار مستحکم تنها

بالا حصار باشد روض شهر خارج حدود بالا حصار سائر حصص شهری و حیوانی

داخل دیوارهای روی کوهها را در بر میگیرد

آمدیم به اینکه آیا قلعه این وقت کابل روضی پشته بالا حصار فعلی واقع

بود یا جای دیگر؟ گمان میکنم بدون تردید موقعیت قلعه مذکور را محل

موجوده بالا حصار تشخیص داده میتوانیم زیرا حصار که استواری و محکمگی

آن معروف بود غیر از همین جا در جای دیگر بوده نمیتواند. گمان غالب

من برین است که پشته بالا حصار فعلی نقطه مستحکم بود که قلعه قدیمه روی

آن آباد شده بود و روض شهر خارج دیوارهای قلعه در میان حصار روی کوهها

در ما حول قلعه درجائی که بعدها محله های بالا حصار آباد شده بود را تسطیح داشتند

و این مفکور را وجود بتخانه‌های ربض شهر که در دامنه‌های هردو کوه و در سواحل رودخانه وقوع داشت تأیید میکند البته کلمه (بتخانه) هم توضیح می‌خواهد که آیا مقصد از آن معابد نبود بوده یا معابد بودائی یا هردو خلاصه اینکه (بتخانه) هر مفهومی داشته بوده با عمومیت خود در ربض شهر و در داخل حصار روی کوه‌ها خارج از آن حدود هم بقدر کافی کثرت داشت چنانچه بقایای معابد بودائی اول در گردونواح قلعه در خضر در قول شمس در جوار زیارت حضرت تمیم (رض) در پنجه شاه در جانیباز درخواجه روشنائی درخواجه صفا در تپه مرنجان و بعد در نقاط دورتر در تپه خزا که در دامنه‌ی علی آباد در تپه‌ی سلام تاشیوه کی و کمری و چکری بهر گوشه‌ی خارج شهر افتاده و اکثر آنها تا اوایل قرن سوم هجری اواسط (قرن ۹ مسیحی) معاصر زمان لشکر کشی‌ها و ورود یعقوب لیث صفاری و برادرش عمرو لیث از بین نرفته بود چنانچه بشهادت تاریخ سیستان چون یعقوب به کرمان رسید محمد بن واصل پذیرا و آمد با سپاه خویش بطاعت و فرمان برداری و هدایا و مالهای بسیار پیش یعقوب آورد و یعقوب پارس او را داد و رسولی فرستاد سوی معتمد با هدیه‌ها و پنجاه بت زرین و سیمین که از کابل آورد بود سوی معتمد فرستاد که به‌مه‌که فرستد تا بحر مکه در راه مردمان فرو برند رغم کفار را بشهادت تاریخ سیستان و پاره‌هاخذ دیگر مثل ابن اثیر و طبری و ابوالفدا و فیات الا عیان چنین معلوم میشود که یعقوب در ۲۵۷ یا ۲۵۸ هجری وارد کابل شده و با اینکه به فتوحاتی نایل شده و بت‌هایی سیمین و زرین از کدام بتخانه کابل برده معذالک همه بتخانه‌ها خراب نشده و هندوان بسکلی از بین نرفته‌اند بلکه اقلایک قرن بعدتر هم هنوز هندوان و بتخانه‌هایی در ربض شهر وجود داشت و ازین تاریخ به بعد هم در طی قرن‌های آئینده با اینکه به تدریج به تعداد مسلمانان افزوده شده رفت هندوها و شیوائی‌ها و برهمنی‌های آفتاب پرست در شهر و حومه‌ان باقی ماندند .

بهر حال چون مقصد اساسی درین اثر مطالعه بالاحصار کابل است به سائر مسایل بیشتر پرداخته نمیتوانیم. این قلعه، یا حصار یا قهندز کابل که در وجود آن در طی قرن چهار هجری هیچ شبهه‌ئی نیست در قرن‌های بیشتر هم حتماً وجود داشت و طوریکه گفتیم چون میان قلعه و دیوارهای روی کوه‌ها حتماً ارتباطی بوده منطبق حکم میکنند که از زمان تعمیر دیوارها یعنی از قرن ۵ مسیحی در حدود یک و نیم قرن قبل از ظهور دین فرخنده و حنیف اسلام همیشه قلعه جنگی روی پشته بالاحصار کابل گذاشته شده بود و با وجودیکه هنوز پایتخت شهر بگرام یا کاپیسی بود در کابل بمناسبت کوه‌ها و موقعیت سوق الجیشی قلعه جنگی و ترتیبات تدافعی بزرگی بمیان آمده بود.

از تماس اول عرب‌ها با کابل

تا ظهور فتنه مغل

در اواسط قرن ۷ مسیحی (۶۴۵) در سال ۲۳ هجری با اول سپاه عربی در سرحدات غربی افغانستان تماس پیدا کردند و چندی بعد در حوالی سال‌های ۳۲ و ۳۳ از سه‌جبهه (نیشاپور، هرات، بلخ) بطرف تخارستان (زرنج، بست، رخد) بطرف زابل و کابل (قندار، قندابیل، بیضا) بطرف ملتان بحرکت و پیش‌روی آغاز کردند. عبدالرحمن بن سموره بن حمیب قریشی از جبهه وسطی بعد از فتح زرنج و بست و رخد یعنی قندهار از راه غزنی متوجه کابل شد. یکی از کابلشاهان که ماخذ عربی از حوالی ۳۰ تا ۲۵۸ هجری ایشان را بدلقب عام «رتبیل شاهان» یاد کرده‌اند و تعین اسم و هویت او مشکل است به‌مقابله پرداخت. جنگی در بیرون شهر صورت گرفت و کابلشاه بعد از شکست خویش را عقب دیوارهای کوه‌های شیر دروازه و آسمانی محکم کرد. قراریکه در صفحات قبل متذکر شدیم دیوارهای روی کوه‌های کابل که بنای آنها اقبلاً تا زمان یفتلشاهان بلند برده میتوانیم مدتی بحیث خط تدافعی بکار رفت ولی آخر بدون اینکه درست

تصریح بتوانیم عرب‌ها در آن رخنه نموده و بجکم غلبه شهر را بشکوندند و قتل و قتال زیاد بعمل آمد و عبدالرحمن بن سموره سر کرده سپاه عرب حضرت تمیم بن قیس را باجمعی از مبلغین برای تعلیم فرایض و آداب اسلامی در کابل گذاشته و خود مراجعت کرد.

درین وقت حتماً در قلعه مستحکم شهر و در ربض آن هندوان و شیوائی‌های برهمنی و پیروان بودائی بطور عام زندگانی داشتند و حضرات مبلغین اسلام را در جوار معبد معروف کابل که دریای قول شمس در نیم میلی جنوب غرب بالا حصار بین دو نقطه‌ئی که بعدها بنام خضر و پنجه شاه شهرت پیدا کرد جادادند.

شیانگه دیوارهای بلند و برج‌های ضخیم بالا حصار و بدنه استوپه‌ها و گنبد‌های معابد در سایه تیغه‌های کوه‌های شیر دروازه و تخت شاه همکمل مهیب و مرمری بخود می‌گرفت و از خلال روزنه‌های کوچک معابد بالا حصار شهر نور کم‌رنگ چراغ‌ها بنظر می‌خورد و از رنگ‌ها و ناقوس از تپه مرتجان به کنگره‌های بالا حصار و از آنجا به صخره‌های کوه تخت شاه اصابت می‌نمود و انعکاس آن در فضای سهمگین شهر منعکس می‌شد انهایی که بحکم غلبه مسلمان شده بودند عذبه معدودی بودند و بعد از مراجعت سر کرده سپاه عربی مرتد شدند. در یکی از چنین شب‌ها که به (شب علی الغفله) معروف شده هندوان و پیروان شیوائی و بودائی دسته جمعی ناگهانی بر سر گروه مبلغین ریختند و ایشان را به دو جبهه شهادت رسانیدند در اثر این پیش آمد ناگوار و غیر مترقبه تقریباً از ۳ تا ۱۳ سال با این طرف قسمتی از جبهه کهنه بنام (ر شهیدای صالحین) معروف شده است. بعد ازین واقعه کابلشاهان بارایان کابل و قدرت‌های مسلمان عربی به آمادگی‌های بیشتر پرداختند. کابلشاهان رخنه‌هایی را که در دیوارهای حصار کوه‌های شیر دروازه و اسمائی تولید شده بود مرمت کردند. از روی گزارش جنگ‌های عرب بارایان کابل سیاست نظامی و تکنیک حربی کابل شاهان تایلند از به خوبی تشخیص می‌شود. با وجودیکه قوای عرب مهاجم بود

رایان به انتظار ایشان در قلب مملکت نمی نشستند بلکه تا بیشترین نقطه سرحدی پیش می رفتند و از اوضاع جغرافیائی و مشکلات طبیعی ارضی کار می گرفتند چنانچه در ۷۹ هجری در زمان عبدالملک مروان و قتیبه عبیدالله (با عبدالله) بن ابی بکره به امر و کد حجاج عازم جنگ شد و بطرف کابل عسکر کشید این قضیه رخ داد و سپاه عربی در تنگی های ۱۸ فرسخی غرب کابل به چنان مضیقه گیر آمدند که بایر داخت هفصد هزار درهم به استحصال راه عقب نشینی حاضر شدند .

این شکست خلیفه عبدالملک مروان و حجاج امیر خراسان را وادار بر آن کرد تا از بهترین جوانان بصره و کوفه ۲۰۰۰۰ هزار نفر برای تشکیل بهترین سپاه خویش که از فرط زیبایی تجهیزات آنرا «جیش الطوائس» یعنی (قشون طاووسان) مینامیدند انتخاب کنند . به قرار نگذارش صاحب تاریخ سیستان از میان یکصد و بیست هزار نفر چهل هزار مرد جنگی مجهز با بهترین اسلحه و ادوات و اسب های تازی انتخاب نمودند که به تحت قیادت عمر بن عطاء یا عطار بن عمیر التمیمی و سرپرستی عبدالرحمن بن مجد الاشعث الکندی والی سیستان علیه کابل و کابل شاه فرستادند . بین سپاه رایان و قشون طاووسان جنگ های سختی در گرفت قسمتی از حصص غربی مملکت بدست عرب ها افتاد ولی قنوجات خود را تا کابل ادامه داده نتوانستند و در حوالی غزنی متوقف شدند و باقی اقدامات را به سال های آینده موکول کردند .

در سال ۸۰ هجری عبدالرحمن بن اشعث عده از سپاه خویش را تحت اداره ایس بن قیس ابن حضرت عباس (رض) بیشتر بطرف کابل فرستاد و خود از عقب مشغول گرفتن آمادگی های دیگر شد باز جنگ های سخت بیرون شهر کابل در گرفت و تمپیل شاه از بالا حصار امر مدافعه شهر را صادر کرد . سپاه عربی در حصص غربی شهر در دیوارها رخنه کردند و در امتداد رودخانه کابل جنگ های تن به تن شروع شد . میلویند سر لشکر سپاه اسلام حضرت

لیث بن قیس که از فرط قهر دو شمشیر در دودست گرفته و پیشاپیش سپاه خود جنگیده داخل شهر شد زخم برداشته و شهید شد و جسد مبارکش را در کرانه های متصل رود خانه به خاک سپرده اند و مزارشان به زیارت شاه دوشه شیره معروف است. مسلمانان معابد و درم سال های هندوئی و شیوائی را که در سواحل رودخانه وقوع داشت ویران کردند و اساس اولین مسجد اسلامی در کابل در جوار زیارت حضرت شاه دوشه شیره گذاشته شد.

عبدالرحمن بن اشعث که از عقب سپاه خود از غزنی وارد کابل شد میخواهست کار هندوان و برهنمان شیوائی شهر را بکسره کند ولی مورد غضب حجاج واقع شد و سپاه عربی شهر را تخلیه کردند و مجدداً رتبیل شاه از گریز مراجعت نموده وارد بالا حصار شد و به استحکام کابل پرداخت.

خلفای اموی (حشام) و عباسی (هارون الرشید) چندین دفعه دیگر علیه کابل در سال های ۱۰۷ و ۱۷۶ قشون کشی کردند و با اینکه ایشان به فتوحاتی نایل آمدند ولی کابلشان و اتباع ایشان به آئین خویش برگشته و با مرمت کارهای مکرر بالا حصار و دیوارهای روی کوه های کابل به مقاومت خویش ادامه دادند به این ترتیب از حوالی ۲۳ تا ۲۵۳ هجری که ظهور صفاریان است در طول مدت دو صد سال بالا حصار در میان دیوارها و کابل عقب کشیده های حصار روی کوهها مقاومت بسیار شدیدی نشان داد درین مدت دو قرن حصار کوهها رخنه ها بردشت دیوارهای بالا حصار از هم شکست بسیاری معابد ویران شد و مردم به کرات مسلمان شدند و عدوئی به آئین قدیم خود برگشته شکست و ریختن آنها را مرمت کردند و به آبادی مجدد معابد پرداختند تا نوبت ظهور صفاریان رسید. « با قیدارد »

در ظرف دو قرن بی که ذکر کردیم دین فرحنده اسلام در حصص غربی افغانستان به اندازه زیاد انتشار یافته و بقدری قوت گرفته بود که سلاله مسلمان داخل خود کشور چون دودمان صفاری برای اعتلای کلمه تالله قد عام کند این حقایق در شمال و شمال غرب ممالک هم وجود خارجی پیدا کرده بود و کسی در عین زمان حصص کپهستانات مرکزی و علاقه های جنوب و شرق باها را کز مهمی چون کابل گردیز، سجاوند، لغمان و غیره با همه صرف مساعی که بعمل آمد به آئین سابق باقی ماند سیاه و مبلعین عربی از کابل دور تر فتند و کابل و کابلشاهان هم با عکس العمل هائی که نشان دادند مجبوراً بدیانت قدیم خویش برگشتند به نحوی که بالاخره جنگ بر سر عقیده و آئین میان سلاله های داخل کشور شروع شد.

زمانیکه یعقوب لیث صفاری بنای لشکر کشی را بطرف کابل گذاشت در کابل و بالاخص آن بازمانده از رایان کابلی یا بر همین شاهان کابل حکومت میکرد که ماخذ غربی بار دیگر او را بنام (رتبیل) یاد کرده اند. به اساس مطالعاتی که در تاریخ افغانستان (جلد دوم) بعمل آورده ام کابلشاه معاصر یعقوب لیث (سامنمه دیوا) نام داشت که در سلسله رایان یا بر همین شاهان، دومین پادشاه بشمار میرفت.

مورخین اسلامی افغانستان عبدالحی ضحاک گردیزی و محمد عوفی در جوامع الحکایات از جنگ رتبیل شاه کابل و یعقوب لیث صفاری تذکراتی داده اند اگر چه میدان وقوع جنگ از نوشته های آنها بصورت صریح معلوم نمیشود اینقدر واضح میشود که از کابل چندان دور نبود وزیر رتبیل شاه روی تخت روان به آنجا حرکت کرد. قرار داده به نقل قول از جوامع

الحکایات عوفی در تاریخ افغانستان نوشته ام یعقوب با کابلشاه از در حمله
 بیش آمد و در حالیکه رتیل بر تخت نشسته و لشکرش به دو طرف اوصاف بسته
 بودند انتظار ملاقات یعقوب را داشت موسی سلاله صفاری با سه هزار
 مرد شمشیرزن که سلاح خویش را زیر قبایلهان نموده بودند وارد شده
 و در میان صفوف کابلشاه پیش رفتند یعقوب بجای تعارف بر تیل حمله
 کرد و سواران را از بدن جدا کرد و مجلس ملاقات ناگهانی به میدان قتال
 مبدل شد و بدین ترتیب فتح عظیم نصیب صفاریان شد.

فتح یعقوب کابل را یکطرفه کرد و سلسله رایان کابل (رتیل
 شاهان) بالا حصار و شهر هرده را گذاشته خود را به سمت جنوب به لوگر
 و گردیز کشیدند و بعد مرکز خویش را به حصص شرقی مملکت به (وینهد)
 کنار آنک انتقال دادند معبد معروف کابل که در حصص جنوب غربی
 بالا حصار وقوع داشت و رایان در آنجا ناجی پویش میگردند و بران شد یعقوب
 بت های سیمین و زرین آنرا به شر حیکه پیشتر دیدیم به بغداد فرستاد مسلمانان
 بر نفس کهنه شهر حاکم و مسکون شدند و هندوان و پیروان شیوائی و بودائی
 در ربض شهر و در حومه آن عقب تر رفتند چنانچه در موقعیکه عمر لیث صفاری
 به سلطنت میرسد و (فردهان) نامی را به حیث شجعه زابلستان با چهار هزار
 سوار میفرستد میان فرستاده عمرو رای کلمو سومین شاه سلاله رایان
 کابل جنگ بزرگ در علاقه سکاوند لوگر واقع میشود و با شکست شدن
 قوای کلمو و خراب شدن معبد بزرگ و معروف سکاوند مقام و نظامی
 و دینی هندوان و پیروان شیوائی از اضافات کابل هم پرچیده میشود (۱)
 بعد از دوره صفاری در زمان که سامانی ها از ماورالنهر

لاویک ها

بر خراسان سلطنت داشتند کابل و غزنه بدست خاندان
 (لاویک) بود که شاخهئی از اجداد یفتلی ها بشمار میرود بعضی از نویسندگان
 کابل را هم جز قلمرو سلطنت سامانی حساب کرده اند ولی صحت این

(۱) برای مز بد معلمات به صفحه ۵۶۲ جلد دوم تاریخ افغانستان مراجعه شود.

امر مشكوك به نظر می‌خورد و حقیقتش این است که در حدود کابل و غزنی دو دودمان (لاویك) سلطنت داشت بعضی از ماخذها نمد (تاریخ ناصری) که خود از بین رفته ولی اقتباساتی از آن محمد عوفی و منهای السراج جوزجانی رده اند نشان میدهد که در عصر سامانی حینی که الپتگین و سبکتگین بطرف جنوب هند و کش متوجه شدند در بامیان و کابل و غزنی به امرای محلی مصادف شدند بعد از بامیان و جنك بایکی از شیرهای آن علاقه که شرح آن خارج بحث در اینجا میباشد اولین جنك میان (تکین ها) و (لاویك ها) در حوالی کابل واقع شد چون الپتگین با ده هزار نفر به کابل نزدیک شد شهزاده زاولی پسر شاه زاولستان که اسم او را تصریح نکرده اند با سه هزار نفر به امر پدرش که در غزنی مقرر داشت مأمور مصادف شد و در نتیجه شکست خورد . برخی از ماخذ از امرای زاولی که از غزنه به زاولستان و کابلستان (زابلستان و کابلستان) حکومت کرده اند نام‌هایی برده اند از قبیل: لویل 'لویك' 'لاویك' 'کوبك' 'انوك' ابو بکر لویك 'امیر علی کوبك' امیر انوك و غیره. برخی میان این نام‌ها تفکیکی قابل شده ابو بکر لویك را پدر و علی لویك را پسر او شناخته اند ولی بصورت عمومی این نام‌ها و نسبت میان آنها همه مشكوك است و آنچه شك و تردید را تقویت میکند نام‌های اسلامی ابو بکر و علی است که با قسمت‌های غیر مانوس اسما یکجا شده و چون امرای مذکور با اینکه دین مقدس اسلامی درین حدود از مدتی انتشار یافته بود مسلمان نبودند (بگمان غالب شیوائی بودند) متعسر معلوم میشود که اسمای اسلامی داشته باشند، بهر حال قرار یکه گفتیم یکی ازین لویك‌ها که پسر امیر غزنه بوده یا نبوده همین ورود الپتگین در کابل حکومت داشت و گمان غالب میرود که این وقت در حوالی ۳۵۰ هجری (حوالی ۹۷۲ مسیحی) بالا حصار کابل بحیث قلعه نظامی مقاوم و موقعیت خویش را دارا بوده . چون در همین موقع ماخذ از: «حصار» و «حصار اندرونی قلعه غزنین» صحبت کرده اند از گمان غالب گذشته به یقین میتوان گفت که بالا حصار کابل با سوا بقی که

شرح دادیم درین وقت بحیث قلعه و حصار شهر وجود داشت و یکی از (لاویک ها) که برخی ماخذ او را یسر شامز اولستان خوانده اند در آنجا استقرار داشت جنگ (لاویک ها) و (تکین ها) در کابل و غزنین و چرخ لوگر موضوعی است جدا گانه که به شرح چگونگی آن کاری نداریم مقصد اصلی این است که در زمانیکه الیتکین و سبکتگین بکابل رسیده و دامنه جنگ ها ایشان را به غزنی کشانید در مراکز کابلستان و زابلستان یعنی در کابل و غزنه بالا حصارها بحیث قلعه های مستحکم موجود بود. تا جائی که از خلال مخذ معلوم میشود در عصر لاویک ها قوای کابلشاه نسبت به قوای زابلشاه کمتر بوده و بدین مناسبت الیتکین و سبکتگین کابل را زودتر فتح کرده و در پیرامون شهر و حصار اندرونی غزنی شش ماه متوقف شدند.

بعد از استقرار الناصر در غزنی و تشکیل سلطنت غزنویان که غزنه پایتخت یک قلمرو بزرگ و کانون امپراطوری با عظمتی میشود کابل حیثیت یک شهر قرعی پیدا میکند و چون خلاف امروز راه رفت و آمد و مرادات و لشکر کشی های غزنویان به طرف شرق در داخل خاک های افغانستان و در نیم قاره هند بیشتر از نقاط جنوبی تر مثل گردیز و جاهای دیگر میگذشت در تمام دوره دو صدساله سلطنت ال ناصر در تاریخ بیهقی از کابل جز یکی دو مرتبه بیشتر نام برده نشده و آنهم بصورت ضمنی و قرعی بوده که از آن معلومات زیاد دستگیری نمیکنند شهبهائی نیست که دوره سلطنت غزنویان قرن های ۶ و ۵ هجری دوره ایست که در طی آن اعمار قلاع مشیده و حصارها و بالا حصارها بیشتر رواج داشته و شهرهای ما درین زمان هر کدام از خود حصارها و بالا حصارها داشته و به این ترتیب طبعاً حکم میتوان کرد که بالا حصار کابل با سایر ابقی که چگونگی آنرا شرح دادیم گمان موجود بوده و حتماً مانند بقا قلاع دیگر از خود کوتوالی داشت و به حیت یک قلعه مستحکم از آن محافظت بعمل می آمد ولی اگر خواسته باشیم ازین بیشتر داخل جزئیات شویم متأسفانه به علت خاموشی ماخذ گشاده تر شخصی نمیتوان گفت. عین این مقال در دوره

غوری ها صدق میکنند و چون مرکز ثقل و حوزه حکمفرائی سلطنت غوری ها نسبت به غزنی به مراتب دور تر از کابل بطرف غرب مملکت قرار داشت و ماخذ مربوط به آن دوره به تناسب دوره غزنی یا ن کمتر است جز اینکه بگوئیم بعد از اینکه علاءالدین غوری غزنه در سنه ۵۴۷ هـ متناصل گردانید و کابل هم بدست غوریان افتاد و از باقی جزئیات به خاموشی بگذریم چاره دیگر نداریم .

البته قراریکه همه میدانند غوری ها هم دودسته بودند: غوری های فیروز کوه و غوری های بامیان که به نام دودمان «ششمیانیه» یا «سلاطین ششمیانیه» هم شهرت دارند و از حوالی ۵۴۳ تا ۶۱۲ هجری قمری از بامیان بر ساحه وسیعی سلطنت داشتند که در شمال هندو کش کل تخارستان به معنی وسیع کلمه داخل آن بود و در جنوب هند و کش شرقی نه تنها بر کابل و قسمت شرقی افغانستان بلکه تا کشمیر جا کمیت داشتند به این ترتیب کابل در نیمه دوم قرن ششم هجری جزء قلمرو دولت ششمیانیه غوری های بامیانی بود و بدون اینکه باز در جزئیات سخنی گفته بتمو انیم با لاجصار شهر حتماً از خود مرکزیت داشت تا اینکه خوارزمشاهیان به جنوب آمدوریا وارد میشوند. سلطان محمد خوارزمشاه بر بامیان و غزنه مستولی میشود و بعد پسرش جلال الدین منکبرتی مرکزیت خویش را در بامیان قائم میکند و حمله چنگیز و همراهان او فرامیرسد .

اگر چه از تاریخ تولد چنگیز (۵۵۸ هجری) تا تاریخ دوره چنگیز و تیمور تولد با بر (۸۸۲ هجری) در حدود ۳۳۶ سال میگذرد و درین سه قرن چنگیز و تیمور و احفاد ایشان از دیوار چین تا کناره های بسفور را اسکندمال سم ستوران خویش ساختند ولی ما در تاریخ افغانستان و باز در تاریخ شهری چون کابل که در آن هم پیشتر هدف ما با لاجصار است به یک پیمانہ بسیار چک و اوقات ضرورت داریم که از بس صحنه آن خورد است پیدا کردن آن بسیار متعسر میباشد

پیش از اینکه مهاجم چنگیزی بسرحدات افغانستان برسد سلطان خوارزم
 علاءالدین محمد (۵۹۶-۶۱۷) دودمان غوری بخصوص غوری‌های شنسیانی
 باعیان را مضمحل نموده و چون خودش با ضعف روحی در مقابل سپاه مغل
 شکاری ساخته نتوانست پسرش جلال‌الدین منکبرنی را روح رشانی که داشت
 ایامه متواضعت شد و در حوالی بین ۶۲۵ و ۶۲۸ هجری در اثر حملات چنگیز
 و ایران وی توشی 'چغتای' او گتای' و تولی بلخ و طالقان و نصرت کوه
 و هرات و بلخ و فیوار قانس و فلال ضحاک و غنله و غزنی و پروان بعد از
 مقاومت‌های شدید و مکرر به خاک پاکستان شد از دفاع مردانه جلال‌الدین
 منکبرنی از نقاط اخیرالذکر خوب تر خبر داریم و میدانیم که بین پروان و غزنی
 رسوا حل رود سند چه گردباد عظیم حمله و دفاع بلند شد. بود و عذاک
 درین طوفان حوادث که با طرف قهر ملی و طرف دیگر غیظ قتال و خرابکاری
 اعدای شای شدت و حدت رسیده بود از کابل آنطوریکه دل‌ها میخواستند
 اندریم و میدانیم که بلا حصار شهر در چه حالی بود و چه هنگامه‌هایی را دیده
 است؟ منطقه بین پروان و غزنی و سند که کابل در میان آن واقع است رفت و آمد
 و گشت و گذار چنگیز و همراهان و سپاه او را به تکرار دیده چنگیز حین ورود چون
 در تلاش تعقیب جلال‌الدین منکبرنی بود فاصله میان پروان و غزنی را به سرعت
 پادیموده و غزنی را آباد رنگ گذاشته عازم کناره‌های سند شد و چون از گرفتن
 خوارزمشاه مایوس گردید سری به کوهات زرد و بعد از طریق بشاور و خیبر
 راه کابل پیش گرفت و مدتی در جلگه‌های ماحول شهر رحل اقامت افکند
 و او گندی‌خان را مامور ساخت که غزنی را لوت و ویران کند.

بنای از مولفین اروپائی و الیکر C. Walker در کتاب خویش موسوم به
 (چنگیز خان) صفحه ۱۴۷ می نویسد که «سال ۱۲۴۱ مسیحی (۶۱۷ هجری) یکی
 از وحشتناکترین سال‌هایی است که کوهپایه‌های افغانستان نظیر آنرا
 ندیده بود» این وحشت در سه سال دیگر هم دوام داشت و بکمان غالب در
 ۶۱۸ گردید و دهم ستوران چنگیزی در کابل و گردو و ناح آن بانند بود بعد از وفات

چنگیز (۶۲۴ هجری) اولاده یلی از پسران او (چغتایی) که به چغتایان شهرت دارند در افغانستان و ماورالنهر و احقاد پسر دیگر او (تولی) بنام ایلخانان بر ایران حکومت میکنند . مرکز چغتایان پار دریا بوده و غالباً خاک های افغانستان را توسط حکمرانان خود اداره میکنند .

دوره تسلط چغتایی از (۶۲۴ تا ۷۴۹) بیش از یک قرن دوام کرده است درین دوره تاریک که چغتایی ها و ایلخانان بین خود در زدو خورد بودند و شاخه های دیگر احقاد چنگیز وقت بوقت بر سر اقتدار می آمدند و ضاع بقدری مغشوش است که حتی در خطوط عمومی آن واضح و پیوست چیزی نمیتوان گفت چه رسد به موضوعات خصوصی تر و محدود . معذالک برای اینکه تا آ مدن امیر تیمور رری صحنه خالیکاه فراخی در بین نماینده ذکر اسمای بعضی کسانی می پردازیم که بیکی از سلاله های ایلخانانی یا چغتایی هر بسط اند و بر کل یا حصه از افغانستان سلطنت کرده اند .

ازین جمله یکی سلطان ابوسعید بهادر خان بن سلطان الجایتو ملقب به سلطان محمد خدا بنده بن ارغون خان بن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز است که آخرین پادشاه ایلخانانی میباشد و از ۷۱۷ تا ۷۳۶ سلطنت کرده و دامنه قلمرو سلطنت او قسمتی از افغانستان را احتوا میکرد زیرا قرار یکه عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی می نویسد دامنه قلمرو نفوذ او « بین آب مرو و فرات بود » (۱) وفات او به اساس نوشته اکبر نامه (۲) باعث هرج و مرج در قلمرو سلطنت او گردید . مقارن همین زمان یک نفر دیگر از احقاد چنگیز را بر کابل زمین مسلط می بینیم و آن (قران) یا (غزان) سلطان پسر تیمور است که بر « جمیع بلاد ماورالنهر از حدود قرا خواجه تا اقصی دشت قبیچاق و از نواحی خراسان تا حوالی آب سند فرو گرفت » (۳) این غزان سلطان

(۱) صفحه ۵۷ مطلع السعد بن نسخه قلمی موزه کابل .

(۲) صفحه ۱۸۹ اکبر نامه جلد اول طبع لکنه و سنه ۱۸۱۳

(۳) صفحه ۱۱۳ مطلع السعد بن نسخه قلمی موزه کابل

در ۷۴۷ هجری بدست امیر (قزغنی) یا (غزغنی) کشته میشود که پدر کلان
 امیر حسین کورگان بود .

پیش ازینکه امیر تیمور کورگان روی صحنه و افعات
 امیر حسین

در افغانستان و مخصوصاً در کابل و اطراف بالاحصار
 امیر تیمور

وارد شود امیر حسین نامی بر کابل و بدخشان اقلان
 در نیمه مشرقی افغانستان تسلط داشت و چون نامیرده هم
 خسرو بود و هم ولینعمت و هم پرورش دهنده و هم رفیق
 بود و هم زقیی امیر تیمور بود مختصراً به معرفی او می
 پردازیم . امیر حسین کورگانی را بعضی ماخذ پس
 (اصلاحی) و برخی دیگر (شداد) خوانده اند و در اسم پدر کلان او امیر
 (قزغنی) اختلافی نیست .

پهولاد بوقیا

آقبوقا

امیر حسین بعد از تعلق تیمور در ماورالنهر به پادشاهی رسید و بعد ما نندسلاطه
 چغتائی نمود خویش را بر افغانستان بسط داد و بخصوص در حصص شرقی مملکت
 چه در تخارستان ، چه در کابلستان تسلط پیدا کرده و این قسمت ها را در یعه
 حکام خود اداره می نمود چنانچه ماخذ اسمای دو نفر از حکام او (آقبوقا)
 و (پهولاد بوقا) را حفظ کرده اند که در کابل حکومت می نمودند و بعدتر قضیه
 قیام ایشان را در بالا حصار و جنگ های ایشان را با امیر حسین و امیر تیمور
 ذکر خواهیم کرد و چون تیمور قبل از اعلان پادشاهی معاصر زمان سلطنت
 امیر حسین روی صحنه و افعات کابل دیده شده است جای آن رسیده است که
 به معرفی محضر او هم پرداخته شود .

تیمور بن طغرای بن امیر بر کابل که به چند پشت جزء بنی اعمام چنگیز میشود
 و مادرش نکیسه خاتون نام داشت و بعد ها به نام امیر تیمور کورگان و به لقب
 صاحبقرن اعظم و قطب الدنیا و الدین به فتوحات دامنه داری بین هندو کرانه های
 بسفر موفوق میشود که بمسقط که بتاریخ بیست و پنج شهر شعبان سال ۷۳۶ هجری
 قمری در شهر سبز ماورالنهر متولد شده و روز چهارشنبه ۲۲ رمضان

سال ۷۷۱ به عمر ۳۵ سالگی در حصار هندوان در بلخ اعلان پادشاهی نمود
 و بعد از ۳۶ سال سلطنت به عمر ۷۱ سالگی در ۸۰۷ هجری در حوالی
 سمرقند چشم از جهان پوشید و در شهر مذکور دفن گشته دید .
 در موقع تولد او ترمشربین خان از احفاد چغقین که بر ماورالنهر سلطنت
 داشت توسط برخی از اولاد و حکام خود بر حص جنوب شرقی افغانستان مثل
 کابل و غرغه نفوذ قایل کرده بود و سلطان ابوسعید بهادر خان ایلخانی که
 بر برخی قسمت های غربی مملکت ما تسلط یافته بود تازه چهارمساء قبل
 وفات نموده بود قرار یکدیگر بالاتر ذکر کردیم او اینکه تیمور سال های
 جوانی خود رامی پیمود امیر حسین که بعد تر خسر بوره او میشود بر نیمه
 بزرگی از افغانستان شرقی سلطنت داشت و تیمور جوان در دربار و در سلطنت
 عمال او چه در ماورالنهر و چه در افغانستان تربیت یافت مقارن سال های
 ۷۶۷ و ۷۶۸ هجری حکام امیر حسین چه در بدخشان و چه در کابل علم
 مخالفت بلند کردند و (یولا دیوقا) و (آقبوقا) بالاحصار کابل را بیکه
 مقاومت خویش قرار دادند و با اینکه درین موقع میان امیر حسین و تیمور
 رنجش هائی موجود بود طرفین بر سر آشتی آمده و تیمور به کمک امیر حسین
 شتافت و هر دو به اتفاق هم علیه حکام کابل لشکر کشیدند عبدالرزاق بن
 اسحق صغری قندی در مطلع السعدین در ذیل عنوان «غضب کردن امیر حسین
 بر امرای خود» چنین می نویسد (۱) .

«... القصة از طرفین پیش آمده ملاقات نمودند و عهد و شرط تازه کردند»
 «حضرت صاحب قرآن در وثائق امیر موسی فرود آمده گفت وحشت و بیگانگی»
 «بافت و بیگانگی مبدل شد و به لشکرها اجازت داده باز گشته و حضرت»
 «صاحب قرآن بقیمه الحضراء کش آمد و امیر حسین لشکر به جانب بدخشان برده بود»

«چه شاهان انجاءصیان می نمودند و سپاه خراسان در بلخ و توابع دست درازی»
 «میگردند» حضرت صاحبقران بقصد خراسان از کش روان شد و ایشان
 «بلخ و خلم غارت کرده بخراسان رفتند و آنحضرت عازم جانب امیر حسین شد»
 «و امیر حسین از توجه آنحضرت خبر یافته و با شاهان صلح کرده باز گشت»
 «و در قندوز ملاقات فرموده بصفای خاطر از گذشتها در گذشتند که گفته اند»
 «بزرگان از گذشته نگویند. و چند روز بعد بر با لاشکمش یکدیگر»
 «را طوی داده بمیش و عشرت آید را فیدند»
 «و از آنجا لشکر کشیده بجانب کابل رفتند چه یولاد و آقبو قا یاغی شده»
 «حصار کابل را پناه ساخته بودند لشکر نامدار حصار را در میان گرفته»
 «حضرت صاحب قران داد مردی و مردی داد و خطای بها در»
 «و شیخ علی بهادر و دیگر نامداران آنحضرت زخمدار شدند و دشمنان عاجز»
 «گشته حصار مسخر شد و هر دو دشمن را بخدمت آوردند و به همین موافقت»
 «و مساعدت حضرت صاحب قران امیر حسین را مهم بدخشان و فتح کابل»
 «بموجب دلخواه میسر شد..»

در یک نسخه خطی ظفر نامه (۱) عین این واقعه تحت عنوان «گفتار
 در لشکر کشیدن امیر حسین و حضرت صاحب قرانی به کابلستان» چنین آمده:
 «... چون در آنوقت یولاد و آقبوغا... استحضار بحصار کابل باز»
 «گذاشته پای از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از رقبه اذعان کشیده دم»
 «از مخالفت میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقران لشکر گران مرتب داشته»
 «بعزم توجه آنجانب سوار شدند و چون از عقبه هندو کش گذشته بدانل»
 «رسیدند یولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن»
 «جستند و لشکر اینجانب حصار را هرگز وارد در میان گرفته به جنگ پیوستند»

(۱) این نسخه قلمی داخل کتابخانه دوست فضل محمد صالح پروان است و از اینکه کتاب خوش
 را در دسترس اینجانب گذاشتند خیلی متشکرم.

شعر :

چو باران نیسان بهنگام جنگ
ببارید از آن باره سنگ و خدنگ
تو گفتی شد آن باره ابری مطیر
تگر گش همه سنگ بارانش تیر *

« حضرت صاحبقران روی همت عالی بقرار دشمنان آورده ایشان را عاجز »
« و مضطر گردانید و بهادران نصرت یناهش داد مردی و مر دانگی داده »
« ختای بهادر و شیخ علی بهادر با بسی دلاوران آن جنگ زخم دار شد ند »
« و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدی کار زار شده بود مخالفان را »
« بضرورت کارزار گشت و لشکر ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بکشادند »
« یولاد بوقا و آقبوقا را دستگیر کرده بیستند .

شعر :

سپه و اچو صاحبقران پشت بود
نکین سعادت در آن گشت بود
خدا داد شان از عنایت ظفر
بیر اعداء بی سود کونه نظر

« و بعد از فتح حصار و قهر مخالفان و ضبط دیار مظفر و کامکار باز گشتند »
« تحصن (یولاد بوقا) و (آقبوقا) و جنگ علیه امیر حسین و امیر تیمور کورگان
در تاریخچه بالا حصار کابل اهمیت بسیار دارد زیرا بحیث یک واقعه
تاریخی نشان میدهد که ششصدسال قبل قلعه مذکور مرکز اداری و نظامی
شهر بود و استحکام زیاد داشت .

بهر حال بعد از یک سلسله دوستی ها و هم آهنگی ها و آزرده گی ها و جنگ ها
و اشتی ها پله اقتدار تیمور روز بروز قوی تر و نفوذ و سلطه سلطنتی امیر حسین
ضعیفتر گردید و آخرین نشانه ضعف امیر حسین را واقعه نشان میدهد که
میخواست در بلخ عماراتی بنا کند و از تیمور مشوره خواست و نامبرده

واضح بوی گفت که بلخ را من بعد از خویش تصور نکنند و از بتای عماراتی
 در آنجا منصرف شود. آخر کار مقارن سال ۷۷۰ هجری حسین بدست تیمور
 در بلخ کشته میشود و بعد از ناپدید شدن رقیب تیمور در شهر مذکور
 در قلعه هندوان اعلان پادشاهی میکنند. شبهه‌ئی نیست که ازین تاریخ به بعد
 امیر تیمور کورگان حیثیت و مقام یک فاتح نیرومندی را پیدا میکنند که
 از هند تا آسیای صغیر را صحنه کشور آکاشائی های خویش قرار میدهند
 و به کرات وارد خراسان میشود و هر دفعه‌ئی که از پایتختش سمرقند به عزم
 سمتی می‌براید خواه قصدش ایران بوده یا هندوستان از یکی از گوشه‌های
 افغانستان می‌گذرد که شرح همه آن خارج موضوع این اثر است.
 امیر تیمور تقریباً ۸ سال بعد از اعلان پادشاهی در بلخ مقارن سال ۸۰۰
 هجری قمری از ماوراءالنهر به قصد کشور کشائی در هندوستان می‌براید امیرزاده
 عمر پسر امیرانشاه و ادسمرقند می‌گذارد و خود از گذر تر مذ بر آب جیحون
 پل بسته بعد از عبور از بلخ و تخارستان وارد سمنگان و بغلان میشود و چون
 به اندراب میرسد در اثر شکایات اهالی متوجه هجوم سریع به کشور نورستان
 و جنگ با سیاه پوستان اینجا میشود که ذکر آن با اینکه خالی از دلچسپی
 نیست خارج موضوع مطالعات حاضره میباشد تا اینکه بعد از تحمل مشقات
 و دادن تلفات زیاد از کشور نورستان به خاوالک میرسد و به اندراب بر میگردد.
 امیر تیمور مدت مختصری در اندراب، توقف کرده شهرزاده شاه رخ را به طرف
 هرات فرستاد و خود به عزم کابل از راه خاوالک و پنجشیر و گلپهار و دهن غور بند
 و خواجه سیاران وارد دشت بگرام شد و به خضر نهر ماهیگیر امرداد و آب را
 از دره غور بند به دشت های بگرام رسانید و چون این عمل او در مضافات
 کابل واقع شده اینک متن مطلع السعدین را درین مورد می‌دهیم (۱):

« حضرت صاحب قرآن قره اللعین سلطنت دچشم و چراغ دودمان »
 « خلافت امیرزاده شاه رخ را اجازت کرد که بجانب خراسان عود »

« نموده را بات نصرت شعار عازم جانب کابل شده از عقبه هند و کش »
 « برا مدواز پنجپهیر گذشته در چلکدکاه یاران به پنج فرسخی کابل فرود »
 « آمد و از رودخانه ئی که در آنجا میرود احداث نهری فرمان داد چهار »
 « فرسخ طول و امر اولشکر بان سعی نموده به اندک مدتی تمام شد »
 « و بجوی ما همگیر مشهور گشت و چند فرسخه معتبر به آن جوی »
 « معمور گشته صحراها مزروع شد و معمارهت آنحضرت وادی غیرذی زرع »
 « را حدایق گردانید و از آنجا روان شد مدرظا هر کابل مرغزار دو رین »
 « از فر نزول پادشاهی روی زمین رشک سپهر برین آمد ... »
 ناگفته نماند که بعضی ماخذ برخی از مردمان محلی کوه دامن چلکدکاه
 یاران را حاکیکه ماران خوانده و میخوانند و نه ماهی را که از دهن غور بند
 به دشت بگرام آب میرسانند تا حال موجود و مشهور است .

چون خط حرکت امیر تیمور تا بگرام معلوم است تعیین بقیه راه تا کابل
 اشکالی ندارد زیرا راه مستقیمی از حصص جنوبی دشت بگرام به دشت
 قلعه حاجی و از این جا به راه گردنسه پای منار
 به کابل آمده است و راه های مختلف بگرام واقی سرای و قره باغ از
 گوشه های مختلف دشت قلعه حاجی گذشته به پای منار یکجا میشد چنانچه
 این راه های پیاده روز هنوز هم وجود و رفت آمد زیاد آنها بعمل می آید .
 در صفحات پیشتر دیدیم که چطور امیر تیمور در زمانیکه هنوز اعلان
 پادشاهی نکرده بود و امیر حسین در حصص شرقی افغانستان حکمفرمایی
 داشت هر دو به اتفاق هم آمده و بالا حصار کابل را که در آن (اقبوقا)
 و (پولاد بوقا) قیام نموده بودند به محاصره افگندند و کشودند تیمور
 کورگان بعد از قتل امیر حسین در باغ و اعلان پادشاهی و سیری شدن مدتی
 مقارن سال ۷۹۴ فرزندش پیر محمد جهانگیر را بکابل فراستاد یعنی
 چهار سال قبل ازینکه خودش بصفت امیر در راه حرکت بطرف هند بکابل
 مواصلت کند فرزند جهانگیر بر کابل و غزنی و حصص جنوبی و مشرقی

افغانستان حکومت داشت. با اینکه ماخذ خاموش است منطق حکم میکنند که تیمور حین ورود بکابل حتماً به بالا حصار آمده و چند روز نقشه حرکت خویش اردر اینجاء مطالعه کرده است.

شبههئی نیست که قرار هدایت امیر تیمور پسرش جهانگیر به دستگیری امرائی مثل امیر سیف برلاس و امیر بهلول محمد برلاس و قماربانی ق قچاقین و تصور خواجه نایمان و سیف نوردی و حسین جاندار ملکت و شاهان بدخشان و سیستان از سندن گذشته و حتی ملتان را تصرف شده بود (۱)

امیر تیمور از کابل جمعی از مصلحان خود را بیشتر بطرف هند فرستاده و در حصص شرقی افغانستان با ملک محمد برادر موسی خان یکی از رؤسای اقبالی قبیلله کرکس مواجه میشود و بعد بیشتر ویهای او در هند شروع میشود که بخت آن خارج مرام این کتاب است تا اینکه یکسال بعد از هند بر میگردد و در راه مراجعت بطرف سمرقند باز روز نهم رجب سال ۸۰۱ را در کابل میگذراند.

امیر تیمور اداره و حکومت کابلستان را عموماً به پسران پیر محمد جهانگیر: خود تفویض میکرد برخی از ماخذ مانند ظفر نامه علی یزدی و مطلع السعدین عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی از تقرر امیرزاده پیر محمد جهانگیر بدخاکومت کابل و اعزام او به این طرف مقارن سال ۷۹۴ هجری قمری صحبت کرده اند ماخذ اول الذکر تحت عنوان: «گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران گردون سریر ایالات زابلستان بامیر زاده پیر محمد جهانگیر» چنین می نویسد:

«چون صحرای افسار (۲) از فردوات وصول نزول صاحبقران گامکار»
«غیرت سپهر فیر و زحصر گشت عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازی»

(۱) صفحه ۲۸۹ (اوفاق معلی) تالیف امیرزاده الفادرخان طبع در مطبعه روزنامه زار امرتسر
(۲) در نسخه قلمی مطلع السعدین که در کتابخانه مطبوعات میباشد صحرای افسار (صحرای افسار) ضبط شده

«را انا والله برهانه از غزنین و کابل تا حدود هند و قند هاروان ولایات»
 «و نواحی تا آذربایجان سند نامزد امیر زاده پیر محمد جها نگیر فرمود...» (۱)
 عین این عبارت با پس و پیش شدن بعضی کلمات در مطالع السعدین هم آمد:
 و چون در متن از همراهِی بعضی امر را بطور خانه کوچ با امیر زاده
 پیر محمد جها نگیر هم تذکر داده اینک چند سطر مطلوب را
 نقل میکنیم:

«... عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازی انا الله برهانه
 از غزنین و کابل و قندهار و سایر بلاد و دیار تا حدود هند و آب سند تا نزد
 آفتاب آسمان سرور امیر زاده پیر محمد جها نگیر فرمود امر انا مدار
 پهلوان برلاس و اسلام برلاس حسین صوفی ترخان و غیر هم در کتاب
 شاهزاده خانه کوچ روان شدند» (۲)

چون بالا حصار کابل معاصر حیات و سلطنت امیر تیمور آباد بود و قراریکه
 بالاتر دیدیم (یولاد بوقا) و (آقبوقا) دو نفر از امرای امیر حسین علیه
 این پادشاه و تیمور مقاومت شدیدی در آنجا نشان دادند منطق طبعاً حکم
 می‌گفت که پیر محمد جها نگیر بن تیمور هم در زمان امارت خود در همین
 قلعه استقرار داشت. شبهه نیست که شهزاده مذکور در صوقیات هندویاره
 اجراءات دیگر در حصص شرقی و جنوبی تا نقاط دوردست مثل ملتان و غیره
 رفت و آمد داشت ولی معمولاً در کابل و در بالا حصار شهر می‌زیست و مرکز
 آداری و نظامی همان بالا حصار کابل بود و چون غزنین درین وقت بحیث
 مرکز زابلستان هنوز شهرت داشت پیر محمد جها نگیر اکثر اوقات را
 در بالا حصار آن شهر می‌گذرانید. پیر محمد جها نگیر در حیات پدرش
 تیمور بحیث حکمران بر کابلستان و زابلستان حکومت می‌کرد.
 و بعد از فوت تیمور در ۸۰۷ حیثیت پادشاهی پیدا کرد و بر ساحت وسیعتری که

(۱) ظفر نامه خطی کتابخانه دوست گرامی بناغلی محمد صالح بر و انتا

(۲) صفحه ۱۴۷ مطالع السعدین کتابخانه مطبوعات نسخه خطی.

طخارستان و ختلان و قندهار و حصص جنوبی و شرقی افغانستان تا رود بار سند
جزء آن بود حکمفرمائی داشت (۱).

شاهرخ: میرزا شاهرخ فرزند چهارم امیر تیمور کورگان
قیدو: اولین پادشاه سلاله تیموریان (۷۷۹ - ۸۵۰) مدت
سیور غتمش: ۴۳ سال از دارا سلطنته اش هرات بر خراسان به مفهوم
بزرگ این کلمه سلطنت کرده به ملاحظه اینکه میرزا پیر محمد
چهار نیکبر برادرش سالها بحیث حاکم و امیر و پادشاه بر کابلستان و زابلستان سلطنت
کرده بود در اوائل جلوس بر تخت هرات برادرزاده اش میرزا قیدو پسر
پیر محمد را به حکومت بلخ و سپس قندهار و کابل و سایر نقاط جنوبی و شرقی
تا آب سند تعیین نمود و امیر پهلول برلاس را به ملازمان میرزا پیر محمد
بود باوی بکجا فرستاد و این شخص بحیث امیرالامرائی میرزا قیدورا پیدا کرد.
پهلول برلاس در اثر احراز نفوذ زیاد علیه میرزا قیدو عام مخالفت بلند کرد
و بعد از اینکه شاهرخ میرزا امیرالامراء سرکش را گوشمالی داده مقام
و مرتبه میرزا قیدورامستحکم ساخت میرزای خیرالذکر خود علیه عمش
برخاست تا اینکه میرزا بایسنقر به امر شاهرخ میرزا او را تعقیب و دستگیر
نموده و در قلعه اختیارالدین در هرات محبوس گردانید و آننگاه سیور غتمش
پسر شاهرخ بجایش به حکومت کابلستان و زابلستان که شامل کابل و غزنی
و قندهار و ولایات جنوبی و شرقی تا سرحدات هند باشد تعیین و مقرر گردید
و چندی بعد پسرش سلطان مسعود بهداز ختم بر اسم عروسی باعاشیه بیگم دختر
بایسنقر میرزا عقب پدر به کابل و غزنی آمد. عبدالرزاق سمرقندی
در باب تقرر سیور غتمش به حکومت اقبالالت فوق می نویسد:

«چون خاطر خطیر پادشاه گردون سریر از جانب میرزا قیدو فراغت
«روی نمود ولایاتی که مفوض بجانب او بود بفرزند سعادت مند در صدق جلال
«و دری فلك اقبال جلال الدین میرزا سیور غتمش بر سم سیور غزال عنایت فرمود»

(۱) - صفحه ۲۸۹ تاریخ اویماق مغل تألیف میرزا محمد عبدالقادر مطبوعه روز بازار امرت سر

و تمام ولایات کابل و غزنین و قندهار و افغانستان با اعمال هند و ستمد که تعلق به میرزا قیدو داشت مجموع آن ممالک را بتصرف نواب فرزند سعادت مند باز گذاشت و فرمود که چنانچه اقتضای رای رزین و اهتداء عقل دو ربین او باشد رعایت رعایا و حمایت بر ایا را که زاد معاد و عقدا التنا دات پیرایه سیرت و سرمایه سعادت سازد و با خلائیق که ودایع حضرت خاتق اند طریق مرحمت و سبیل هودت مسلوک دارد که ارحموا من فی الارض یرحم فی السماء در حراست حدود بعدل و کیاست احتیاط و سیاست بجا آرد و راهارا از دزدان و قطاع الطریق پاک گرداند و حفظ مسالک از او ازم ضبط ممالک داند و در همه ابواب لطف مجا ملت و حسن معاملات رعایت نماید و همکنان را بنظر عنایت ملاحظه فرماید تا نام نیک هارا و او را حاصل آید» (۱).

میرزا سیور غتمش در سال ۸۳۰ و قات یافت
میرزا مسعود: مشارالیه دو پسر داشت یکی میرزا مسعود
میرزا قرا جار: و دیگر میرزا قرا جار. شاهرخ میرزا اول
پسر ار شد سیور غتمش، میرزا مسعود را
بجای پدرش بحکومت کابل گماشت ولی چون نا مبرده با اهالی بد رفتار
و سلوک ناهنجار میگردوی را معزول نموده و برادرش میرزا قرا جار را به
حکومت کابل تعیین نمود. مطلع السعدین درین مورد می نویسد:

«میرزا سیور غتمش ولد رشید حضرت خاقان سعید بود هدی در مملکت
«کابل و غزنین تا حدود هندوستان با امر سلطنت قیام می نمود و لوای سلطنت
«افرخته اسباب جهانبا می میساخت اما روزگار با او نساخت و درخت اقامت
«بدار آخرت کشید و از دو پسر رشید میرزا مسعود و میرزا قرا جار یاد گار»

« ما قد آنحضرت حکومت مملکت به میرزا مسعود که بزرگتر بود عنایت »
 « فرمود و او در آن مملکت بخلاف قاعده و تورم قاهره میزیست و بیچشم »
 « فایده در احوال مملکت نمی گریست و رعیت آن ولایت از طغیان او بافغان »
 « آمدند و میرزا قراچار از قصد او متوهم شده روی امید به درگاه آمد »
 « بزرگوار آورد و در وقتی که آنحضرت بجانب حصار تیره تو میفرمود »
 « و میرزا قراچار باردوی اعلمی رسید و نزدیک حصار در منزلی که گریاس »
 « گردون اساس قبه بارگناه باوج تریارسانیده بود و شامیانهدوستونه هر »
 « یک سر از برج دو پیکر گذرانیده میرزا قراچار را امرایش آوردند »
 « و شاهزاده چند نوبت زانوزده پیش آمد و آنحضرت دستها کشاده که فرزند »
 « رادر آغوش گیرد تا گناه طناب خیمه بدستار شهزاده رسیده و دستار از »
 « سر او افتاد فریاد از نهاد خلق بر آمد و دستار بر سر نهاده شرف آغوش »
 « و یابوس جد بزرگوار دریافت و آنحضرت حصار تیره تو را بنظر احتیاط »
 « در آورده با تمام مهمات آن اشارت فرمود و بجانب سریر سلطنت معاودت »
 « نمود و سلطنت معالک کبابل و غزنین و سائر بلاد و نواحی آن سر زمین »
 « به سپهر سلطنت شاهزاده ستوده خصال میرزا قراچار زانی داشت »
 « و زمام اختیار آن بلاد و دیار بحسن رای زمین واقدیشه دو زمین او باز »
 « گذاشت و شاهزاده اجازت یافته آخر رجب عزیمت نمود و سوم ماه شعبان »
 « میرزا سلطان مسعود بموجب فرمان حضرت خاقان بدار السلطنه هرات رسید »
 « و چند روز بسبب آنکه اخبار ناخوش از جانب شاهزاده بمسامع جلال رسیده »
 « بود شاهزاده را صورت ملاقات جد بزرگوار بهیچ وجه روی ننمود »
 « عاقبت سعادت ملاقات یافته بدولت دسپوس رسید و بصوفی شفقت و فنون »
 « عاطفت مؤثر گردید ... » (۱)

بعد از وفات میرزا سیور غمگش در زمان سلطان ابوسعید میرزا :
 حکم فرمائی اولاد او بر کابل زمین اوضاع
 مغشوش میشود و بعد از يك ساله کشمکشها و رفت و آمد حلام که تعیین
 هويت آنها مشکل است بالاخره میرزا ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن
 جلال الدین میرانشاد بن امیر تیمور به عمر ۲۵ سالگی پادشاه میشود
 و ۱۸ سال به ترکستان ملوراء النهر و حصص مختلف افغانستان مثل بدخشان
 کابل ، غزنین ، قندهار و ایالات جنوبی و شرقی و حتی
 بر برخی از حدود هندوستان سلطنت میکنند تا اینکه در ۸۷۲ در آذربایجان به
 شهادت میرسد .

میرزا ابوسعید شهید اولاد متعدد داشت (۱) از
 قبیل : میرزا سلطان احمد ، میرزا اساطیر محمود
 میرزا الغ بیگ ، میرزا عمر شیخ ، میرزا
 ابابکر ، میرزا سلطان مراد ، میرزا خلیل
 میرزا سلطان ولد . میرزا ابوسعید هر يك از فرزندان خود را به حکومت
 حصهائی از قلمرو وسیع حوزه سلطنت خود تعیین نمود . به شهادت خلاصه اکبر
 نامه که در لکنه و چاپ شده است چنین مینماید که سلطان ابوسعید بار اول
 کابل را به عمر شیخ میرزا پسر چهارم خود سپرد و بابای کابلی را اتالیغ وی
 تعیین نمود . (۲) اما مطلع السعدین از حکومت نامبرده بر کابل حرفی نمیزند
 و چنین وانمود میکنند که میرزا ابوسعید کابلستان را که عبارت از کابل
 و غزنین و ایالات جنوبی و شرقی باشد تا حدود هندوستان به میرزا الغ بیگ
 تفویض نمود بود . این ماخذ بابای کابلی را به نام امیر بابایاد کرده و چنین
 معلوم میشود که نامبرده در زمان سلطنت ابوسعید میرزا در کابل زمین نفوذ

(۱) سلطان ابوسعید یازده پسر جداگانه داشت از آن جمله عمر شیخ پسر بابر در فرغانه و الغ بیگ
 در کابل و سلطان احمد میرزا در سمرقند و سلطان محمود میرزا در حصار و قندوز و بدخشان
 به یادشاهی برداشت شد (آرامگاه بابر تالیف استاد خلیلی صفحه ۱۰۹)
 (۲) صفحه ۹۴ اکبرنامه جلد اول چاپ لکنه و

و اقتدار زیادی داشته و به دستگیری برادران خود دارای مقام و موقعیت سترگی شده بود و اطاعت او به میرزا ابوسعید زمینه را مساعد ساخت تا مشارالیه فرزند خویش الغ بیگ را به اهانت کابل تعیین کند چندی بعد امیر بابای موصوف سرطغیان بلند کرده و بعضی از حواشی شهزاده را بقتل رسانید و خود الغ بیگ را تحت نظارت گرفت ولی برادران او علیه او برخاسته و نامبرده را بقتل رسانیدند و به این ترتیب با از بین رفتن این مرد مقتدر میدان برای میرزا الغ بیگ خالی و صاف شد مطلع السعدین در باب این همه وقایع مطالبی دارد که ذکر متن آن خالی از دلچسپی نیست (۱):

« . . . میرزا سلطان ابوسعید مملکت کابل و غزنین و افغانستان را تا حدود «
 « هند وستان با ختر برج سلطنت و گوهر درج خلافت میرزا الغ بیگ ارزانی «
 « داشت سریر سلطنت بمین الدوله سلطان محمود غازی را به «
 « فرزند سعادت نمود گذاشته و شرح این حال آنست که «
 « امیر بابا که از امرای آن حدود بود اظهار بندگی و دولت «
 « خواهی نسبت به میرزا سلطان ابوسعید می نمود بتوسط جناب فضیلت شعار «
 « مولانا یوسف عطاریه وقف عرش رسانید که اگر یکی از شاهزادگان «
 « ایالت ممالک کابل ناهزد شود امیر بابا کمر عیوب دیت بسته و ظیفه «
 « جانسپاری بتقدیم رساند ملتمس امیر بابا ملازم مزاج همایون آمده میرزا «
 « الغ بیگ را بائین پادشاهی و یوسون شاهنشاهی روان فرمود امیر بابا مدتی «
 « بر جاده عبودیت مستقیم بود عاقبت کفران نعمت غبار ادا بار بر روی روزگار «
 « او نشان دراز محفوظان شاهزاده اتسکه و امرای جمعی مقرران را بقتل رسانید «
 « و شاهزاده رامضبوط میداشت برادران امیر بابا در باخان و افاق خان «
 « که از او کینه دیرینه داشتند بر رسم مشورت بخلوت در آمده با باران میان «
 « برداشتند و چون در زمان عصیان امیر بابا جمعی امراء عظام مثل امیر محمود «
 « بر تدقی بر لاس و امیر قشیر علی و امیر ساد گار و امیر بابا کو کلماتش و دیگر «

« امر اجتهت استخلاص میرزا الغ بیگ متوجه کابل شده بودند و برادران امیر »
 « بابا کمان بردند که امر ابرام موجب فرمان و لایت را از ایشان گرفته با امیر »
 « محمد برندق خواهند داد و ایشان بطریق فرار راه ادبار پیش گرفته بحدود »
 « هند رفتند و میرزا الغ بیگ را همراه بردند جمعی مردم افغانان از این معنی »
 « خیر یافتند و از عقب روان شدند و مردم افغان شاهزاده را به دره در آوردند »
 « که هزاران اریل ایشان آنجا بود و پیش دره به سنگ های محکم استوار »
 « کردند و تمام افغان آن سنگها را از پیش ره برداشتند بمذکبان دولتخواه »
 « سافت راه با ایشان گذاشتند و شاهزاده را با امیر محمد برندق و سایر امرا »
 « رسانیدند امر ابرام را به رعایت و مرحمت خوش وقت گردانیدند و انجماعت »
 « بپایه سریر اعلی آمدند و میرزا ابراهیم سعید انواع تربیب و رعایت فرمود مجموع »
 « را با سپرزو کلاه و کمر و دیگر تجملات معزز و مکرم ساخت و آفتاب »
 « دولت و سایر به سعادت بر احوال ایشان انداخت و اجازت یافته با وطن »
 « خه درفتند و شاهزاده میرزا الغ بیگ بار دیگر به سریر سلطنت ولایت »
 « کابل در غایت تعظیم و تجمل استقرار فرمود »

از حوالی ۸۷۰ هجری قمری به بعد در سال هائیکه میرزا الغ بیگ در کابل اول به حیث حکمران و بعد بحیث پادشاه حکومت و سلطنت میکرد ساقی برادران او در بدخشان و گرمیسر و قندهار و غیره حکمفرمایی می نمودند (۱) و سال های اخیر سلطنت میرزا الغ بیگ در کابل مصداق به تخت نشینی سلطان حسین با یقرا در هرات بود.

میان تاریخ شهادت میرزا ابراهیم سعید در اذربایجان (۸۷۲) و تاریخ وفات پسرش الغ بیگ در کابل (۹۰۷) مدت ۳۷ سال سپری شده و با فرض اینکه برادرش عمر شیخ میرزا هم مدتی در کابل امارت کرده باشد دوره حکمرانی و سلطنت الغ بیگ در کابل طولانی بوده و به همین جهت خاطرات عمرانی

(۱) اینجا از ذکر پاره مطالی که مربوط به تعیین سایر پسران میرزا ابراهیم در سایر نقاط افغانستان و جاهای دیگر بود صرف نظر شد.

و آبادی های او در کابل و مضافات شهر خیلی زیباست در مضافات شهر کابل میتوان از عما رات او در نیمه اسم برد .

مشارالیه در کشیدن نهرها و جوی ها و طرح باغ ها و غرس نهال های میوه دار جدید در باغ های کابل و اطراف صرف مساعی زیبا دلموده بابر طرح باغ بستان سرای و تعمیر عمارتی را در آنجا و تعمیر باغچه را در محل باغ خلیفه به او نسبت میدهند بابر در تزك خود می نویسد که الغ بیگ استالف واستر غنچ را (خراسان و سمرقند) میخواند . این جمله کوتاه شهادت میدهد که میرزا الغ بیگ به بیلاق های کهستان می و باغ ها و گردش های اطراف کابل علاقه زیاد داشت و با ذوق بدیع ارزش نقاط زیبا را درك میکرد .

بابر حیثی که از باغ های دامه کوه (شاه کابل) یعنی شیر دروازه و تخت شاه صحبت میکند کشیدن نهر بالا جوی را که از حدود ریش خور سر چشمه گرفته و به بالا حصار مفتهی میشود به عصر عم خود الغ بیگ به میرزا ویس آنکه نسبت میدهند چنانچه گوید :

«... در دامنه این کوه باغات است در زمان عم من الغ بیگ امیرزا ویس»
 «آنکه در دامنه این کوه بگ جوی بر آورد باغاتی که درین دامنه است تمام»
 «باین جوی معمور است ..» (۱)

از روی يك کتیبه ای که در موزه کابل موجود است و اصلاً از ویسل آباد بدست آمده است معلوم میشود که ویس آنکه که اتا ایغ میرزا الغ بیگ بود نه تنها در کشیدن جوی مذکور صرف مساعی کرده بلکه در حدود ویسل آباد که به نام ویس آنکه مذکور شهرت یافته است مسجدی و حوضی هم ساخته بود اینک متن کتیبه :

«الحمد لله و سلام علی عما ده الذین اصطفی اما بعد بیرون آورد جوی»
 «ویسل آباد و در او حفر کرد حوضی رزین و این مسجد بهشت آئین را در»

(۱) صفحه ۸۱ بابر نامه رسوم به تزك بابر یاتجا رب الملوك ترجمه خان خان بوم خان طبع از طرف میرزا محمد ملک الکتاب

«شهور سنه سبعین وثمانه ووقف کرد امیر معظم و یس انکه بن محمد»
 «معل اتابك سلطان زاده ء لمیان سلطان الغ بیك ابن سلطان الاعظم»
 «ابوسعید کور گمان خلد الله ملکهما .»

از روی کتیبه فوق معلوم میشود که بالاجوی مذکور و حوض و مسجد
 و یسل آباد در سال ۸۷۰ در سال های اول حکومت میرزا الغ بیگ در کابل
 که هنوز پدرش سلطان ابوسعید بشهادت نرسیده بود کشیده و آباد شده است
 بالاجوی مذکور که از دامنه و یسل آباد و عقب باغ موجوده بابر شاه و دامنه
 کور گمان و فراز چندول حالیه میگذرد به بالا حصار منتهی میشود و از ۵۰
 سال باینطرف تا امروز ازان استفاده بعمل آمده است در عصر الغ بیگ
 و در زمان بابر از بالا حصار بطرف غرب تا تنگی دهمزنگ که بابر انرا بنام
 (کوچه باغ) یاد کرده در دامنه شیر دروازه يك سلسله باغ ها افتاده بود
 که همه از آب جوی مذکور آبیاری میشد و یگانه و سیله آب رسانی
 به بالا حصار بشمار میرفت .

مقر حکومت و سلطنت الغ بیگ در بالا حصار بود و در آبادی های انجا اهتمام
 زیاد بخرچ داد تا اینکه در کابل و فات کرد و مزارش در شهر غزنی در
 از دیکی روضه سلطان محمود غازی میباشد .

ارتباط تاریخی و موقعیت جغرافیائی چنین ایجاب میکند
 سه اغر : که اینجا از سه اغر صحبت کنیم . ارتباط تاریخی بدان
 جهت که اینجا درست با عصر الغ بیگ پسر سلطان ابوسعید
 میرزماواجه هستیم . ارتباط جغرافیائی بدین تناسب که مقبره

سه اغر یا سه الغ در فاصله شش صد متری جنوب غرب بالا حصار واقع شده است . (۱)
 در شهدای صالحین کابل که در دامنه شرقی کوه تخت شاه منبسط است
 مقبره ثنی بنام سه اغر معروف است که اصل آن (سه الغ) بوده و بزبانزد عوام

(۱) همکار محترم جناب آقای محمد ابراهیم خلیل در باب مزار سه اغر مطالعاتی کرده
 و لوایح مزار قبور را قرائت نموده چون مطالب این محبت سراسر از روی یاد داشت های
 ایشان گرفته شده است اینجا از ایشان صمیمانه تشکر میکنم .

آنرا (سه اغر) ساخته . این مقبره گنبدی دارد زیبا که از خشت پخته و چوبه و کچ ساخته شده و با مرور بیش از چهار و نیم قرن مرور زمان بدان آسیب نرسانیده تنها مجاور خانه می که در سمت شرقی اصل مقبره بنا یافته بود صدمه دیده گنبد آن و یران شده و دیوارهای آن نیمه خراب افتاده است . این مقبره از خود احاطه وسیعی داشته از سنگ مرمر که تاسی چهل سال قبل بسیار قسمت های آن از بین نرفته بود و در بین سنگ ها در یک سنگ کلان که در زمین نصب بود بصورت اغر سه جای آن عمیق کنده شده بود و به عقیده عوام مردم به همین جهت مقبره مذکور را سه اغر میگویند . البته این یک توجیهی است عامیانه و گمان غالب بر این می رود که اصلاً ذهنیت عوام کلمه (اغ) را به (اغر) تبدیل کرده است . شبهه می نیست که این مزار اصلاً در عصر الغ بیک بن سلطان ابوسعید بحیت کور خانه بمیان آمده است و در آن برخی از الغ ها که در آن جمله بعضی از اولاده پادشاه موصوف هم میباشد مدفون اند . در زیر گنبد مذکور در حال حاضر پنج قبر دیده میشود که سه قبر آن پهلو به پهلو قرار گرفته و سنگ های کلان مرقوم و منقوش دارد و قبر دیگر بالای قبرهای سه گانه وضع شده که با سنگ های خورد مکعب و مستطیل آباد شده .

از ظاهر وضعیت قبرها چنین استنباط میشود که قبور اصلی و قدیمه تحت گنبد همان سه قبری بوده که موازی هم افتاده ولی چون تازیسخ لوحه سنگ یکی از آنها موخر تر از دو قبر است که در بالای سر قرار گرفته این نظریه برهم می خورد . تاریخ لوحه سه قبر پهلو به پهلو عبارت است از : ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۴۱ و تاریخ لوحه های دو قبر دیگر ۹۱۱ و ۹۱۲ میباشد .

بهر حال تفصیل مضامین سنگ مزار قبور مذکور بدین قرار است :

(۱) از طرف مغرب گنبد سنگ اول :

در سطح فوقانی : کلمه طیبه و اسمای مبارک حضرت نبوی (ص) و ائمه و صحابه کرام (رض) . جانب سرو پهلو آیات بینات قرآنی . طرف پا :

تاریخ وفات امیر المرحوم المغفور امیر جلال الدین ویسل اتکه ابن المغفور
المرحوم امیر محمد المغول طاب الله ثراهم روز جمعه پنجم ماه مبارک
شعبان المعظم سنه خمس وتسعمایه (۹۰۵)

قرا یکه در صفحات بیشتر ابن اثرنو شتیم ویسل اتکه همان ویس اتکه
بن محمد مغول اتا ایخ میر زالغ بیگ بوده که در کشیدن نهر بالای جوی
کوه شیردرازه صرف مساعی کرده و آبادی هائی در ویسل آباد هم بعمل
آورده است و متن کتیبه را که در موزه کابل موجود است و در بن مو ارد
شهبان دت مید هدیشتر دادیم .

(۲) سنگ دوم سطح فوقانی: کلمه طیبه و اسمای حضرت نبی وی رایمه
و صحابه کرام (رس) طرف سرو بهلو آیات بینات قرآنی. طرف: یا تاریخ
وفات امیر زاده مرحوم مغفور امیر شیر محمد کو کلتاش ابن امیر الامراء
اعظم تکه بسل فی یوم الخمیس من شهر ذی القعدة سنه ست وتسعماء (۹۰۶)
محملاً دو کلمه (تکه بسل) همان (اتکه ویسل) یا (اتکه ویس) است و گمان
غالب برین میرود که ابن امیر شیر محمد پسر ویس اتکه باشد که یکسال
بعد در جوار پدرش مدفون شده .

(۳) سنگ سوم: بالای سر: کلمه طیبه . باقی اطراف آیات متبرکه که
قرآن عظیم الشان . طرف یا: وفات امیر شمس الدین محمد ابن شیر محمد
کو کلتاش فی تاریخ نهصد و چهل و یک در حاشیه و سطحی سنگ چین
مر قوم است: بلعنت خدا گرفتار شود آنکس که طمع بفروش این سنگ کند
نا گفته نماید که آقای محمد ابراهیم خلیل احمد امیر شمس الدین کو کلتاش
را در صفحه آخر یک نسخه قلمی بسیار نفیس حضرت خواجه شمس الدین
محمد حافظ شیرازی که به خط خطاط معروف سلطان علی مشهدی نوشته شده

ملاحظه نموده و چنین می‌نماید که نسخه مذکور به اهتمام امیر شمس‌الدین مذکور در دارالسلطنه هرات در تاریخ عشرین شهر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و ثمانی (۸۹۶) تحریر شده اصل مضمونی که آقای خلدی در نسخه مذکور دیده قرآنی است :

« باهتمام جناب امارت ماب امیر شمس‌الدین محمد کو کلماتش بدارالسلطنه هرات در تاریخ عشرین شهر ربیع الثانی سه ست و ندهین و ثمانی (۸۹۶) من الهجرة النبویه (ص) تحریر شد » به اساس فوقی نسخه قلمی بیوان حافظ در سال ۸۹۶ به اهتمام امیر شمس‌الدین کو کلماتش در هرات به خط سلطان علی مشهدی به اتمام رسیده و ۲۵ سال بعد در ۹۲۱ هجری امیر موصوف در کابل وفات نموده است .

(۴) سنگ چهارم: قبری که بالای سر سه قبر اول الذکر دیده میشود مضمون طرف یا : تاریخ وفات مرحومه اقبیکم بنت سلطان الغ بیگ غازی مرحومه سنه ۹۱۲ . بد یکر اطراف سنگ چیزی نوشته نیست .

(۵) سنگ پنجم : قبر دیگری که بالای سر سه قبر اول الذکر دیده میشود مضمون طرف یا : تاریخ وفات مرحومه مغفوره فخر النساء بیگم حضرت بنت سلطان الغ بیگ غازی سنه ۹۱۱ . سطح فوقانی سنگ مزار منقش و در سائر اطراف آیات بیانات قرآنی خوانده میشود .

خلاصه از روی مضامین لواحق پنج قبر مذکور چنین استنباط میشود که سه قبر از جمله پنج قبر متعلق به کو کلماتش ها است که جدانها امیر و بیس آنکه اتا لیغ الغ بیگ میرزا بوده . دو قبر دیگر امیر شیر محمد بیس و امیر شمس‌الدین نواسه او بوده . دو قبر دیگر متعلق به دختران الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پادشاه کابل بوده که بنام‌های (فخر النساء بیگم) و (اق بیگم) متعاقب هم در سال های ۹۱۱ و ۹۱۲ هجری قمری اولی چهار سال و دومی پنج سال بعد از وفات پدر خویش رحلت نموده اند و چون

وفات امیر شمس الدین کو کلتاش در سال ۹۴۱ بعمل آمده جسد نامبرده بعد از دختران الغ بیگ میرزا درین مزار بخاک سپرده شده است .
میرزا الغ بیگ در سال ۹۰۷ در کابل وفات نمود
عبدالرزاق:
وامرا پسرش عبدالرزاق را بجای او تعیین نمودند ولی

به علت صغر سن یکی از امرای او موسوم به «شیر بم ذکر» با نفوذی که داشت اداره تمام امور را به دست خود گرفت . سایر امرأ و بیگ ها روش او را نپسندیده اتحادیه مخفی علیه او تشکیل دادند و او را بقتل رسانیدند و در نتیجه هرج و مرج رونما گردید که از آن مقیم ارغون پسر ذوالنون ارغون استفاده کرده در ۹۰۸ کابل را گرفت و با خواهر عبدالرزاق از دواج نمود و خود عبدالرزاق قرار بیکه بجایش شرح داده خواهد شد خویش را به لغمان کشید .
(۱) و بعدها بدست بابر بقتل میرسد .

ارغون یکی از احفاد چنگیز بود که سلسله
ارغون و ارغون نیان :
نسب او بعد از ابقا خان و هلاکو و تولیخان
میرزا ذوالنون و محمد مقیم :
به خان بزرگ مغل میرسد ، ارغون در

۶۸۳ هجری قمری به سلطنت رسید و ساحه حکم فرمائی او بیشتر بر عراق عرب و عراق عجم انبساط داشت و در مدت ۷ سال سلطنت خود بغداد را امر کز قرار داده و به خاک های ایران هم تسلط یافت که به شرح و بسط آن کاری نداریم .
از احتمال بعید نیست که ارغون نی ها احفاد او باشند ولی میرزا عبدالقادر خان در کتاب خویش موسوم به (اویماق مغل) در موقعی که از (اویماق ارغون) صحبت میکند ایشان را از اقوام عمده مغل می شمارد و به قوم (قیات) یا (درلکین) نسبت میدهد .
(۲) و میگوید که از میان آنها امرای بزرگ برخاست که با سلاطین عظام قرابت داشتند . در موقعی که نا هر شرح اساس سلطنت تیموریان هرات را میگذاشت

(۱) یادرفی نمره سوم صفحه ۱۲۴ ترجمه ترک به انگلیسی .

(۲) صفحه ۸۷ کتاب اویماق مغل .

الوس ارغون در ماوراءالنهر زندگی داشته و یکنفر از رؤسای آنها میر ذوالنون ارغون به خراسان آمد و قراریکه شیخ ابو الفضل اعلامی در جلد سوم اکبر نامه و مرزا محمد عبدالقادر در (اویماق مغل) می نویسند سلطان حسین با بقرا پادشاه تیموری هرات وی را بزرگ میداشت و قندهار و سیستان و زمین داور را بوی سپرد اینک متن و اثر مذکور:

اکبر نامه (۱): «الوس ارغون از بی سری ماوراءالنهر را گذاشته اختی»
 «به خراسان آمد میرزا ذوالنون ارغون نزد سلطان حسین مرزا»
 «بزرگ بود قندهار و سیستان و زمین داور با قطاع او داد»
 اویماق مغل (۲): «در عهد سلطان حسین میرزا با بقرا امراء بن قوم»
 «بسیار با اختیار بوده اند امیر ذوالنون بیگ ارغون از اعانم امر او بود»
 «در کتاب سلطان اوسعید گورکان بر لاس می بود و در پیش او شمشیرها»
 «زده و مهر بانی ها دیده بود چون فلک دواز بر مراد سلطان حسین»
 «میرزا گردید و سلطان اوسعید شهادت یافت امیر نیز پیش او رسید»
 بعد از اینکه ذوالنون ارغون در اثر داسو زی و الطاس سلطان حسین با بقرا در ولایات غربی و جنوب غربی افغانستان مسکن و اعزاز یافت بر قدرت خود افزود شاه بیگ پسر خود را به حکومت قندهار نامزد کرد و پسر دیگر خود مقیم را به گرفتن امارت کابل نشو وینق و اعزام نمود. به این ترتیب ذوالنون ارغون و پسران او در سایه الطقات سلطان حسین میرزا مقام و موقعیت مهمی تقریباً در نیمه خاگ افغانستان پیدا کردند چون میر ذوالنون مراد موقع شناس و خود خواه و جاه طلب بود اول از ضعف پادشاه تیموری استفاده کرد و بعد با یکی از پسران او بدیع الزمان میرزا که سر مخالفت با پدر داشت همنوایی و هم آهنگی نمود حتی دختر خود را بوی داد و با پیوند خویشاوندی موقعیت خود را بزرگتر ساخت. در حقیقت سالهای اخیر سلطنت

سلطان حسین میرزا با دخالت فرزندان بی‌عرضه چون بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا در امور مملکت و استفاده ارغونی‌ها به نفع خود دولت تیموری هرات را از نظر سیاست و اداره به ضعف و نقاهت کشا نید و همین ضعف و نقاهت و پراگندگی سبب شد که بابر که یکنفر از مولفان فرا نسی (فرنارد گروناد) اوراقانج نهی دست می‌خواند از فرغانه آمده خاک‌های اینطرف امو دربارا از بلخ تا کابل به آسانی تصرف کند و سال بعد بعد از وفات سلطان حسین میرزا در هرات و مخالفت شهزادگان و امرا در مسأله جانشینی وی و انتخاب شهزاده بی‌کفایتی چون بدیع الزمان شیبانی خان هم‌چون با بدو بقای حمله را گذارد. بهر حال برای اینکه خلط موضوع نشود و از موضوع بیرون نشویم به این بر می‌گردیم که یکی از فرزندان میر ذوالنون ارغون، محمد مقیم ارغون در کابل حکومت می‌کرد و نامبرده کسی است که بعد از عیال از زاق پسر بی‌کفایت میرزا الغ بیگ از اوضاع آشفته کابل استفاده نموده و با تکیه به قدرت پدر و برادر خویش تازه به امارت رسیده بود. مقیم ارغون با آل و عیال خویش در بالا حصار کابل زندگی می‌کرد و بار اول در تریک باری از (ارگ) از خاک ریز ارگ و از قلعه کابل و از بعضی دروازه‌های بالا حصار مانند دروازه چرم‌گران و پای که عقاب آن بود گذری بمیان آمده که بعد تر حسین رسیدن با برادر مقیم در دیوارهای بالا حصار بشهادت اصل متن تریک ازین همه مطالب ذکر خواهیم کرد. عجباً فقط ذکر یک نکته قابل دقت است که قبیل ازینکه ظهیر الدین محمد بابر بکابل می‌رسد بالا حصار با ارگ و باره و بروج و دروازه‌ها و خندق و خاک ریز بحیث هرگز اداری و نظامی وجود داشت و عین این وضعیت را در صفحات قبل مآثرن سال‌های ۷۶۷ و ۷۶۸ هجری قمری موقعی دیدیم که امیر حسین و تیمور کورگان حین قیام (یولا بوقا) و (اقبوقا) در همین بالا حصار کنار دیوارهای قلعه کابل صف آرایی می‌کردند یعنی حین آمدن بابر و حین آمدن تیمور بالا حصار کابل بشهادت ما خدی که ذکر کردیم مرکز اداری و نظامی و مقر حکم‌داری بوده و به ترتیبی که تا اینجا بحث کردیم در طی قرن‌های پیشین تر هم این مقام و موقعیت را جایز بود.

عصر مغل‌های بزرگ

یا

دوره بابر و احفا داو

تقارن ظهور بابر در خاک‌های افغانستان که مصادف به سال اخیر سلطنت سلطان حسین میرزا میباشد هرات پایتخت افغانستان عصر تیموری بود و دامنه سلطنت تیموریان درین عصر علاوه بر خاک‌های افغانستان فعلی بخصوص بطرف شمال امودر با ساحه وسیعتری داشت که در برخی نقاط تا حصار هم میرسید. شبهه نیست که دولت تیموریان هرات در زمان شاهرخ و سلطان حسین میرزا دوره کمال ترقی و عظمت خویش را چه از نظر علمی و ادبی و عمرانی و چه از پهلوی اداره و مملکت‌داری گذرانیده سلطان حسین میرزا پادشاهی بود محبوب و طول عمر و سلطنت بر محبوبیت او افزوده و آرا می‌ممتد و شکوه دربار و زندگانی با ناز و نعمت هرات در سالهای اخیر وی را خلاف عرف و عادات شاهان و شهنزادگان وقت طوری نرم و ملایم ساخت که حکام و امرای او در داخل مملکت و رقبای مخالفین او در خارج بنای خودسری و جاه‌طلبی و حمله و تهاجم را گذاشتند ارغونی‌ها (ذوالنون ارغون و پسرانش) قراریکه دیدیم از لطف و مراحم او استفاده نموده با اغوا و خوبشاوندی به بسط نفوذ خویش در خاک‌های غربی و جنوب غربی و جنوب شرقی افزوده امارت سیستان و قندهار و کامابل را به خود منحصر ساختند و خسرو شاه که اصلاً حکمران او در بخارستان بود در دو طرفه امودریا بین دامنه‌های شمالی هندو کش و درغانه و حصار حکومت میکرد به تدریج بحکم جاه‌طلبی بنای خودسری را گذاشته بی باکی و جلو گسیختگی را بجائی رسانید که دوتن از پسران و لینعمت سابق خود یکی مسعود را کور کرد و دیگری بایسنغر را بازه کمان خفه نمود. بدین طریق ذوالنون ارغون در جنوب و خسرو شاه در شمال

هندو کش هر کدام به اداره کسب اقتدار نموده بودند که بدربار سلطان هرات چندان وقعی نمی گذاشتند. علاوه برین برخی از پسران نااهل سلطان حسین مثل بدیع الزمان و مظفر میرزا مختصر شهبزاده اخیر الذکر موجب بسایریشانی های دیگر پدیدر خورش شده و این همه تشنج داخلی در مقابل تشنج خارجی هم داشت و آن جنگ های شیبانی خان ازبک با شهبزادگان تیموری و مغالی و امام بابا و خود بابا بود که منجر به داخل شدن بابا در داخل افغانستان و تجاوز صوفی ها و شیبا نی خان شد. سلطان حسین میرزا در مقابل این همه تشنج داخلی و خارجی تسلطت آرام خویش در هرات اکتفا نموده و لاجوش بود که تم او در خطبه ها در اقطار قلمرو وسیع او خوانده میشود. به مسایل داخلی به نظر بسیار بی اعتنائی نگاه میکرد و در مقابل اضطراب خارجی طوریکه فریاد گروناد فرانسوی در کتاب خویش موسوم به بابا میگوید به سینه کردن اهائی که بجانب پایتختش می آید اکتفا کرد ولی فرایه که میدادیم این تدبیر مختصر دم راه بابا را گرفته نتوانست.

بابا بر از طرف پدر بن عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن تیمور و از طرف مادر بن قتلغ نگار خانم بن بونس خان است و در این طریق سلسله نسب او از طرف پدر به تیمور و از طرف مادر به چنگیز خان میرسد. بابا بر بد تاریخ ۶ محرم ۸۸۸ هجری قمری (۱۴ فروری ۱۴۸۳ م) در فرغانه که جزء حوزه حکمرانی پدرش بود متولد شد. خواجه عبیدالله احرار اسم او را ظهیر الدین گذاشت ولی مغل ها که این نام را به اساطیری تافظ نمیتوانستند او را (بابا بر) یعنی (بلنگ) یا (بیر) لقب دادند و این نام در سر نوشت طفل نوزاد تاثیر عمیقی افکند. ظهیر الدین محمد بابا بر که ((فرارو گروناد)) دو لاف فرانسوی او را (شهبزاده اواره) و (فانچ تھی دست) خوانده بعد از فوت ناگهانی پدرش (در اثر سقوط از بام کبوترخانه) در چهارم رمضان ۸۹۹ به عمر ۱۱ یا ۱۲ سالگی به امسارت

اند جان در سیاه به اشغال مقام بدر دفعتم با ما چرای راندگانی با گد و
گرفتنی که امارت و حکمرانی دارد مواجبهت و مداز یک سلسله جنگها
و اشتی های بیشتر وقت ها و عقب نشینی ها با بنی اعمام و اعمام خود و شیعیانی
خان از بک در اطراف تاشکند بالاخره از گرفتن شهر مذکور تا که آمدند
و از حوالی حصار که در آن وقت خدمت سرحدی قلمرو سلطنت تیموریان هرات
از آنجا میگذشت با صد نفر همراهان خود بطرف آمودریا نزدیک شده و آنرا
هم بمویر نموده وارد سفجات با اختر گردیدند.

قراریکه فی نارد گردید در کتاب خویش موسوم به (بابر می نویسد (۱):
« درین وقت خسرو شاه بنام و نعت قیامیت سلطان حسن بایقرا به تمام »
« وادی اکسوس (امودریا) از فرغانه بطرف شمال و از هندوکنش بطرف جنوب »
« حکومت میکرد و حوزه حکومت او از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در »
« حدود چهارصد کیلومتر طول و پهنائی داشت . خسرو شاه اصلا از ترکمان »
« قبچاق بود . طرفداران و پیول زیاد داشت آدم قصی القاب و ظالم بود و به »
« اندازمئی مردم از او میترسیدند که حتی در تاشکند شد در
کسی طرفش خرد و در ادخاله آنها مانده نمسبت و ناست » خسرو
شاه با تقویت مقام و نفوذ خود در قندوز به با دار قدیم خود محمود میرزا
وقعی نگذاشته و برای اینکه از با حیه پسران او تکرانی نداشته باشد مسعود
را کور کرد و بایسنقر را بازه کمان خنه نمود با بروی را بسیار بد میدید
مقر خسرو شاه درین وقت قندوز بود و احمد قاسم خواهرزاده او بر علاقه
که مردم و آجر و بامیان حکومت میکرد . طبیعی خسرو شاه هم نمیخواست که
مرد حادثه جوئی چون بابر وارد قلمرو حکومت او شود به بجزر دیکه بابر
در خاک های شمال آمودریا وارد حوزه حکومت خسرو شاه شد به اعزام
اباچی و مطالعه اوضاع اقدام کرد ولی فوری به احراز جوامعی موفق نشد
سپس خسرو شاه اباچی اعزام کرد و درین میان اباچدر به با بر معلوم شد

که خان و خواهرین از حکم بران خود ددل خوشی ندارند و حتی برادر خسرو شاه
 باتی چغانیانی در قبادیان به استقبال بابر رفت و با او ماحق شد تا بروت آمو
 را از مقام (اوباج) عبور نموده و راه کهمرد پیش گرفت و بعد از اینکه مادر
 و زنان معیتی خود را در (آجر) گذاشت به طرح نقشه های ابتدا افتاد .

اشفتگی اوضاع اداری و سیاسی در داخل افغانستان عصر تیموری باو کمک
 زیاد کرد سلطان حسین میرزا از طرف برخی از پسران خود ددل خوشی نداشت
 و حکام او چون خسرو شاه و ارغونی ها به فکر خود سری ها و احراز جاه و مقام
 بلندتر افتاده بودند و شیبانی خان از بک در باره رات و حوزه حکومت خسرو
 شاه را تهدید میکرد چنانچه هنوز بابر حساب خود را با خسرو شاه تصفیه نکرده
 بود که شیبانی خان به سرعت با حصار را متصرف شده و بطرف قندوز حمله
 کرد بابر نه تنها از خطر دو دشمن نجات یافت بلکه دشمنی که دا خل خاک
 قلمرو حکومتش شده بود در راه عزیمت بطرف کابل بوی تسلیم شد و این
 موقعی بود که بابر از کهمرد و آجر بر آمده رهسپار کابل بود و از (دوشی)
 گذشته خویش را به اندراب رسانید و قرار بیکه در تازک خود میگوید « از خواجه
 زید در دوسه منزل به غور بند آمد» شیر که ارغون یکی از امرای مقیم ارغون
 حکمفرمای کابل در کنار (آب باران) در حوالی بین چاریکار و گلپهار موقع
 گرفته و تمیذ داشت که کس از راه پنجشیر نزد عبدالرازق میرزا که از کابل
 گریخته و در میان افغانان تر کلافی در نواحی لغمان میزیست برود شیر که
 سدره بابر و همراهانش شده نتوانست و اسیر شد بابر وارد هوییان شد و از
 آنجا به سنجد دره آمد پس از راه (قره باغ) وارد (آق سرای) شد و میان
 او و کابل جز دشت قلعه حاجی و کوتل پای منار باقی نمانده بود. چون
 زمستان نزدیک بود در آق سرای با همراهان خویش کشتکاش کرد که آبا

برای گذرانیدن رستمیان به لغمان برود یا فوری بکابل حمله کنند؟ آخر مصمم به حرکت جانب کابل شد و به (قروق) رسید و آرنجابه (اولانگ چالاک) فرود آمد و کابل و حصار و بالا حصار آنرا از دور ملاحظه کرد چون آق سرای عبارت از (اغه سرای) موجوده است. (قروق) بگمان غالب عبرت از رسته کوهائی است که دشت قلعه حاجی را احاطه کرده. بابر يك منزل راه زده و از آنجا به اولانگ چالاک وارد شد و ابن اولانگ به احتمال قریب عبار از وادی است که رسته کوههای هزاره بقل شمال آنرا فرا گرفته و از ده کپک تا بکه توت در حصص شمالی کابل افتاده و به غنحیدر تقی و گورخانه (قل بابزید) در همین ساحه وقوع داشت.

محمد مقیم ارغون که در ۱۹۰۸ از بی کفایتی

نقشه محاصره کابل از طرف بابر: و سفر سن عبد ارازق میرزا پسر

الغ بیگ عم بابر و اختلاف بیگ ها مقیم و ترتیب دفاع از بالا حصار:

استفاده نموده و کابل را اشغال

نموده بود هنوز موقعیت خویش را او آخر ربیع الاخر سال ۹۱۰:

طوریکه باید در کابل مستحکم ساخته

بود که بابر عقب دیوارهای بالا حصار پدیدار شد مقیم چاره دیگر نداشت جز

ایشکه خویش را در بالا حصار محکم کند و به دفاع پردازد زیرا برادرش شاه بیگ

در قندهار و پدرش ذوالنون در هرات بود و ازین دو نقطه دور دست کمکی

به او رسیده نمیتوانست و چون (سیر که) یکی از امرای او در حوالی بین

چار بیکار و گل بهار بدست بابر اسیر شده بود بیشتر معنویات او متزلزل

شده و چار ناچار به دفاع پرداخت تا شاید از بیرون حصار کمکی بسوی

رسد و این کمک را بیشتر از طرف پدر و برادر سیر که انتظار داشت.

نقشه بابر در محاصره کابل عبارت ازین بود که با جمع همراهان سواره

و پیاده به شهر نزدیکتر شده برادرش جهانگیر میرزا را امر داد تا از جناح

راست بطرف (کوچه باغ) یعنی تنگی کوره گاه پیشروی کند. معبر



ورود بابر در کابل وقتند هار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله والسلام على عباده الذين اسطنوا امامنا بيرون آوردجوی
وین آبار او حفر کرد حوض زرینر و این مسجد تهنیت آباد را در شهر سنه
سبعین وثمان مائة ووقف کرد امیر معظم امیر ویسل الدین امیر محمد مغول
اتابک سلطان زاده عالمیان سلطان الفخ بیک ابن سلطان اعظم ابو سعید
گورگان خلد الله ملکهما .



کتابتیه امیر ویسل الدین امیر محمد مغول اتابک الفخ بیک ابن ابو سعید
گورگان که از ویسل آباد کشف شده و در موزه کابل موجود است .

(کوچه باغ) که حالا به نام ده مزنگ شهرت دارد در آن وقت هموار نبود و پوزه های سنگی در کوه که از طرفین رود خانه کابل را فشرده بود سر بالائی داشت. برادر بابر جهانگیر از همین معبر گذشته از طرف غرب بطرف قلعه تَرَک بسل پیش آمده و خودش قبر اریکه در تَرَک خویش می گوید « از طرف کور خانه قتلق قدم بر بالای تپه می که پیشتر از پشته است بر آمد » چون کور خانه مذکور در شاه شهید بود (۱) واضح معلوم میشود که بابر از طرف شرق بر بلا حصار حمله کرد است.

دسته اساسی همراهان از از نقاط مختلف مخصوص از بل قتلق قدم گذشته و همه دسته جمعی سوار و پیاده بطرف بلا حصار بیورش آوردند. عده محدودی که از شهر بیرون در مقابل او بر آمده بودند عقب نشستند و داخل حصار شدند.

تَرَک بابر در اوایل دروازه چرمگران - ارگ - خاکریز ارگ: اثریست که در سال ۹۱۰

قلعه . جاهای حس پوش :

هجری قمری یعنی ۶۶۵ سال قبل ما را

به برخی از جزئیات بلا حصار آشنائی سازد همانطور که در صفحات قبل دیدیم ۱۴۲ سال قبل از بابر امیر حسین و تیمور لنگ هم بلا حصار برادر محاصره افکندند ولی متأسفانه ماخذ از دادن جزئیات در آن وقت ساکت بود . کلمه (قلعه) البته در ماخذ اسلامی قرن چهار هجری هم آمده و از آن ند کردیم کلمه (ارگ) بار اول جلب نظر میکند . از دروازه های بلا حصار هم بار اول بیکی از آنها بنام (دروازه چرمگران) بر می خوریم

(۱) از روی نوشته های خود بابر در تَرَک معلوم میشود که کور خانه قتلق قدم در تپه شهید بود زیرا اولاً که سیاه سنگ را بطرف شرق شهر فرار میداد و میگوید در میان دروازه چرمگران (دروازه شاه شهید) و این اولانکه کورخانه قتلق قدم بود .

خاکریز ارگ) هم بار اول موضوع خندق دور حصار را بمیان می آورند. چاهای خس پوش) جزء تعبیه های جنگی است که مقیم ارغون و دفاع کنندگان حصار در نقشه های تدافعی خویش به حفر آنها اقدام کرده و قراره که در ذیل دیده میشود بعضی از امرای بابر در آن سرنگون شدند برای اینکه از اصل ماخذ بسیار حاشیه نرفته باشیم اینک آنچه خود بابر درین موارد نوشته از روی ترجمه بابر نامه موسوم به (نزهت باری) (۱) نقل میکنیم:

«... دران محل جوانان شوخی کرده تا دروازه چرمگران ناختمند»
 «اندک مردمی که برآمده بودند بچنگ ایستاده نتوانسته گریخته در میان»
 «قلعه در آمدند. در خاکریز ارگ در پهلوی بلندی از مردم کابل»
 «بسیار به تفرج برآمده بودند همیشه گریختند کرد بسیاری شد و اربالای»
 «بلندی افتادند در میان دروازه و بیل بر بالای پشته بلندی و از میان راه»
 «زمین را کفته کو ساخته خس پوش کرده بودند. لطان قلی چناق»
 «و بعضی جوانان در وقت تاختن افتادند. از طرف برانغار يك دو جوانی»
 «با چندی که از میان (کوچه باغ) برآمده بودند يك دو»
 «شمشیر با هم انداخته ر دو بدل کردند چون بچنگ فرمان نمود بهمین»
 «هقدار برگشتند مردم قلعه بسیار ترسیده دلگیر آمدند مقیم امر را در»
 «میان انداخته به بندگی آمدن و کابل سپردن را اختیار نموده»
 «بتوسط باقر بيك چغانبانی آمده ملازمت نموده ما هم در مقام عنایت»
 «و شفقت شده دغدغه و توهم را از خاطرش رفع کردیم مقرر شد که فردای»
 «آن بانام او که و سوار و مال و مهمات خود برآمده قلعه را بسیار مردم»
 «که بخسرو شاه متعلق بودند مردمی بودند که بدی سی و دمت اندازی»

(۱) در زمان جلال الدین اکبر، خان خاتان بیرام خان از ترکی به غاری ترجمه

«اموخته بود ند بجهت برا وردن کوچ مقیم جهانگیر میرزا و ناصر میرزا»
 «امرای کلان و انجکیان را تعین کردیم که مقیم را با مردمی که تعاقب»
 «بد مقیم اند با مال و مهمات ایشان از کابل براند و از برای مقیم نذر»
 «نیمه یورت مقرر کردیم صباح آن میرزایان و امرا به دروازه رفته هجوم»
 «و غوغای خلاق را بسیار دیده بمن کس فرستادند که تا شما نیائید این»
 «مردم را کسی منع نمیتواند کرد آخر خود ساز شدم چهار پنج کس را»
 «به تیرزده يك دو کس را یاره فرمودم غوغا کردن بست شد مقیم با متعلقان»
 «خود سالم و سلامت رفته در نیمه فرود آمدند در اواخر ماه ربیع الاخر»
 «الله تعالی (ح) بفضل و کرم خود کابل و غزنی و ولایت اورا بی جنگ و جدال میسر»
 «و مسخر کرد» (۱) دروازه چرم گران اولین دروازه بلا حصار که در تَرَک با بری
 «ذکر شده در وازه می بوده در سمت مشرقی بلا حصار و این مطالب در جای
 دیگر در موقعی که بابر از شهر کابل سخن میراند واضح تشریح
 میشود زیرا میگوید: «شرقی اولانک سیاه سنگ است در میان در وازه»
 «چرم گران و این اولانک واسطه گورخانه قتل قدم است» - موقعیت
 سیاه سنگ در حصص شرقی بلا حصار واضح است دروازه چرم گران حتماً
 همان دروازه شرقی بلا حصار بوده که بعدها بنام دروازه شاه شهید شهرت
 یافته است گورخانه قتل قدم عبارت از گورستانی بوده که بدور زیارت شاه
 شهید افتاده است. پلی که در پارچه فوق الذکر تَرَک ذکر شده پلی بوده
 که بعد ها بنام (پل مستان) شهرت پیدا کرده است زیرا پیش روی دروازه
 چرم گران یعنی دروازه شاه شهید قرار داشت خس پوشک هائی که به امر
 مقیم ساخته شده بود در زمین های سمت شرقی خارج بلا حصار بین
 در وازه و پل مذکور وقوع داشت و حین یورش بعضی از امرا ی با بری
 منجمله سلطان قلی چناق در آن سرنگون گردید (کوچه باغ) را پیشتر
 شرح دادیم زمین های پیش روی دهمزنگ و معبر دهمزنگ که شکل کوچه
 دارد شامل آن بود.

روزهای اخیر ربیع اول سال ۹۱۰ هجری قمری است. نزدیکی زمستان هوای کابل را سرد ساخته و ای بازم با برآمدن افتاب هوا گرم میشود. مقیم ارغون که در ۹۰۸ از بی کفایتی و صغری عبد الرزاق میرزا پسر النغ بیگ استفاده کرده و بالا حصار را با امارت کابل اشغال کرده است هنوز دو سال را پوره نگرفته و وضعیت

او متر ازل است زیرا عبد الرزاق میرزا در لغمان متصد احرا زمجد د مقام و موقعیت خود است و مردم کابل و اطراف هم او را هنوز به درستی نشناخته اند مقیم انتظار داشت که کمکی از بیرون بالا حصار و از دورترها به او خواهد رسید و به بهانه مذاکرات چند روز حمله آحری بابر را نال داد ولی بالاخره امید او به سنگ خورد و تسلیم شد در داخل و خارج بالا حصار هیاهو و غوغای بزرگی بلند است غوغای داخل اضطرار است و از بیقراری و تشویش و ترس جان مقیم ارغون و خانواده و اطرافداران او که در محاصره افتاده اند حکایت میکند. غوغای خارج معرف هیجان و جوش حمله و شوق گرفتن قلعه و اراک است.

تعداد همراهان بابر که حین عبور از آمودریا از دو صد و سه نفر تجاوز نمی کرد زیاد شده. چندین نفر از همراهان قدیم و رفقای سابق او در شمال هندو کش به او پیوست شده اند. تسلیم خسرو شاه و دستگیری او به این تعداد افزوده است. اسیر شدن (سیر که) در حوالی گل بهار و تسلیم شدن جمعبت او رقم دیگری به همراهان بابر افزوده است مردم کابل برای سیر و تماشا به تعداد زیاد به در دیوارهای بالا حصار گرد آمده اند. مقیم آمده بر آمدن از بالا حصار است و چون موافقه شده است که با خانواده و همراهان و مال و اسباب خارج شود بار و بوقه زیاد در داخل بالا حصار عقب در و از

چرمکران جمع شده ولی دروازه هنوز مسدود است. در آغاز کار خود بابر شخصاً حاضر نشد که تسلیم شدن حریف را به بندد. چون میدانست که نفری خسرو شاه که تازه تسلیم شده اند به چور و چپاول عادت دارند از احتیاط گناه گرفته برادرانش جهانگیر و ناصر میرزا را تعیین نمود تا حین خروج مقیم و تسلیم دادن بلا حصار حاضر باشند و از وقوع پیش آمد های ناگوار جلوگیری کنند. چنین ترتیب گرفته شده بود که مقیم و خانواده او را در (تیمبه) برده و موقتاً در آنجا نگهداری کنند. با اتخاذ همه ترتیبات لازمه چون موقع موعود فرا رسید همه و غوغای عظیمی در پیرامون دروازه چرمکران بلند شد و جهانگیر میرزا چون دید که کار به آسانی سربراه نخواهد شد به خود بابر خبر داد تا شخصاً حاضر شود. مداخله او قهراً منجر به کشتن چهار- پنج نفر گردید. هرج و مرج، جوش و خروش و غوغای طرفین و هنگامه سیر بینان شهر آرام شد. بالاخره دروازه چرمکران باز شد. مقیم از غوغا و با متعلقاتش بیرون برآمد. او را به طرف تیمبه بردند و بابر با همراهانش داخل بلا حصار کابل گردید.

چون در نگارش این اثر همیشه وقت بوقت نوشته های خویش را با گرفتن متون زینت بخشیده ایم اینک اینجا چند سطر علامه ابوالفضل علامی را از جلد اول کبرنامه انتخاب می کنیم: (۱)

« حضرت گیتی ستانی فر دوس مدانی تسمیق و لایبت بد خشان »
 « فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت محمد مقیم پسر ذالنون ارغون »
 « کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید »
 « میرزا که عم زاده حضرت گیتی ستانی فر دوس مدانی میشد گرفته بود »
 « طنطنه نهضت رایات اقبال شنیده متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته »
 « با مال و اسباب بقند هار پش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت و کابل »

« در او اواخر ربیع الاول سنه ۹۱۰ بدست اولیای دولت ابدیوند درآمد... »
 دختر بابر گلبدن بیگم در رساله کوچک و بسیار موحز و دایچسپ خود
 چنین میگوید (۱)

« در آن وقت تحکم کابل محمد مقیم - پسر دوالنون ارغون که پدر کلان »
 « ناهید بیگم بود - داشت . کابل را بعد از وفات الخ بیگ میرزا »
 « از عبدالرراق میرزا گرفته و آن عبدالرراق مذکور عمه زاده باد شاه »
 « بود - بادشاه بدولت کابل آمدند . دوسه روز قلعه کی شد و از چند »
 « بزرگ و بعهود قول کابل را به بندگان حضرت باد شاه سپرده با مال و اسباب »
 « خود به قندهار پیش پدر خود رفت . وقتح کابل در او اواخر ربیع »
 « الثانی ۹۱۰ بوده . »

کابل از نظر بابر :
 با بر همان طور که مر دشمشیر است صاحب قلم هم میباشد
 این شهزاده آواز و فانیج نهی دست را مرد متفکر و شاعر
 با قریحه و نویسنده توانا هم میتوان خواند چند صفحه
 قلمه کابل :
 مختصری که راجع به کابل و موقعیت جغرافیائی و تجارتی
 آن نوشته فیکر کنجدار و نظر بصیر اورا معرفی
 قله شاه کابل :
 میکند این پارچه ترك بابرى اولین همتی است که
 در حدود ۴۶۴ سال قبل معلومات قیمتمداری راجع به
 تسکی اوریون :
 بالاحصار کابل و نفس شهر و گرد و نواح آن میدهد
 تسکی ده یعقوب :
 و باز اوليك سلسله نام جاهائی را امتد کر میشود که در
 جوی ویس اتسکه :
 ماخذ بعد تر تکرار آمده و تا امروز اکثر آن
 از بین نرفته اینک اصل متن : (۲)

(۱) همان نام گلبدن بیگم طبع مطبعه عالمگیر لاهور صفحه ۴۷

(۲) این متن از صفحه ۸۰ - ۸۲ کتاب بابر نامه موسوم به ترك بابر ترجمه خان
 خان افشاس شده ولی چون بسیار نامها در چاپ غلط آمده و برخی قسمتها اصلا ترجمه
 نشده از روی متن انگلیسی ترك بابر بعضی جاها تصحیح و بعضی جاها تازه ترجمه شده است.

« کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده »

گملکنه:

« است شرقی لمغانات و برشاوور و هشنغر و بعضی از »

کول کلان :

« ولایات هند است غربی او کهستانها است که کر نو »

« و غرب و دران کهستان است شمالی او ولایت قندوز و واندراپ »

چشمه خواجه نمو:

« است کوه هندو کش در میان است جنوبی او فرمل و نغر »

« و بنو و افغانستان است . مختصر ولایات است طولانی »

چشمه خواجه خضر:

« افتاده طول او از مشرق بطرف مغرب اطراف و جوانب »

چشمه خواجه روشنائی « او تمام کوه است . قلعه او به کوه پیوست است »

« در میان غرب و جنوب غرب قلعه يك پارچه کوه »

خواجه عبدالصمد: « خورد بست در قلعه آن کوه چون شاه کابل عمارت »

« کرده بود این کوه را شاه کابل میگومند ابتدای »

گشتگاه مردم کابل:

« این کوه از تنگی انورین است تا تنگی ده بعقوب »

« تمام میشود گردا گرد او يك فرسنگ بوده باشد »

عقابین:

« در دامنه این کوه تمام باغات است . در زمان عم »

ارگ کابل:

« من السع بيبك ، ميرزا وبس اتکه در دامنه این کوه »

« يك جوی بر آورد باغاتی که درین دامنه است »

سیه سنگ:

« تمام باین جوی معمور است بایان آب گملکنه »

« نام محله ایست خاوت گوشه هاست بسیار لوندی »

سوفک قرغان:

« انجا کرده شده بود بطریق مطا ببه این بیت »

اولانگ چالاک:

« خواجه حافظ را تفسیر داده خواننده میشود »

« ای خوش آن وقت که بی پارسرایا می چند »

اولانک کمری

« سا کن گملکنه بودیم به بد نامی چند »

- « در جانب جنوب قلعه و شرقی شاه کابل يك كول »
 « کسانى افتاده گردا گردا و بيك ميل شرعى نزد يك »
 « ميشود و از شاه کابل به کابل رويه سه چشمه »
 « خورد بر آمده دوى ازان در نواحى گممانه است »
 « بر سر يك چشمه خواجه سمو نام مزار است و در »
 « چشمه ديگر قدمگاه خواجه خضر است اين دو »
 « گشتهگاه مردم کابل است يك چشمه ديگر روبروى »
 « خواجه عبدالصمد است خواجه روشنائى ميگويند »
 « از شاه کابل يك يمنى گاهى جدا شده آمده »
 « عقابىن ميگويند از اينها جدا يك پكوه خور دى »
 « افتاده از گ کابل بر بالای اين كوه است . »
 « قلعه (۱) طرف شمال از گ است اين از گ غريب »
 « مرتفع و خوش هوا جاي واقع شده بر يك كول »
 « کلان و سه از لانگ ديگر كه سياه سنگ »
 « سونگ قور غان و چالاک باشد مشرف است »
 « و تمام اينها زير يابند اولانگها در محل (۲) »
 « سيزى بسيار خوب مى نمايد در بهار باد شمال هر گز »
 « کم نيست باد يروان ميگويند در از گ بطرف »
 « شمال او خانه هاى دريچه دار بسيار خوش هوا »
 « است ملا محمد طالب معمارى در تعريف کابل »
 « يك بيت با سم بديع الزمان ميرزا بسته ميخواند »

بيت

بخورد در از گ کابل مى بگردان کما سه پى در پى

که هم كوه است و هم دريا و هم شهر است و هم صحرا *

پروان:

« هندوستانی غیر هندوستان را خراسان میگویند »

هفت بچه:

« چنانچه عرب غیر عرب را عجم میگویند در میان »

خنجان:

« هندوستان و خراسان برآه خشکی دو بندر است »

« یکی کابل و یکی قندهار از فرغانه و ترکستان »

کوئل قهچاق:

« و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کنار »

« و آن بکابل می آید و از خراسان به قندهار می آید »

سرخاب:

« در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت »

« است سوداگران اگر به خطا و روم روند نهایت »

اندراب:

« همین قدر سود بتوانند کرد هر سال هفت هشت »

« هزار اسپ بکابل می آید از جانب هندوستان هم »

شیر تو:

« پانزده بیست هزار خانه وار (۱) کاروان »

« می آید متاع هند و ستان »

« برده و رخت سفید و قند و نبات و شکر و عقاقیر می آرند بسیاری از »

« سوداگران باشند که به ده سی و ده چهل راضی نباشند متاع خراسان »

« عراق و روم و چین در کابل یافت میشود از هندوستان خود بندر اوست »

« گرم سیر و سرد سیر هم نزدیک است از کابل در یک روز آنچنان جای »

« میتوان رفت که هرگز برف از آنجا بر طرف نمیشود مگر احیاناً تا »

« آنچنان تابستان نیاید که برف تمامد میوه های گرم سیر و سرد سیر در »

« توابع کابل بسیار است و نزدیک است هوایش بسیار لطیف است مثل »

« کابل جای با هوا معار نیست جای دیگر باشد در تابستان شب های پوستمین »

« خواب نمیتوان کرد در زمستان اگر چه برف بتیاری می افتد اما سردی »

« او مفراط نیست سمرقند و تهریز اگر چه به خوش هوایی مشهور اند اما »

(۳) در ترجمه نیکلوسی نزدیک عوض کلمه خانه وار رخت باب بانارچه باب دیده میشود

یعنی سالانه پانزده بیست هزار پارچه باب ذریعه کاروان ها بکابل می آمد

« سردی آنها مفرط است از میوه های سرد سیر در کابل و مواضع کابل »
 « انگور و انار و سیب و زردالو و بهی و امرود و شفتالو و آلوبالو و بادام »
 « و چارمغز بسیار است من نهال آلوبالو آورده کار اندام آلوبالوهای »
 « خوب شد و هنوز در ترقی بود و میوه های گرم سیر مثل نارنج و ترنج »
 « و املوک و نیشکر از لغغانات می آرند نیشکر را من آورده کار اندام »
 « جلعوز را از نجر او می آرند بسیار می آید در رواج کابل هم خوب »
 « میشود شهدخانه ها هم دارد بغیر کوهستان غربی از طرف دیگر عمل »
 « نمی آید بهی و آوی او هم خوب میباشد باد رنگش هم خوب است بکنوع »
 « انگور میشود که آب انگور میکوبند خیلی خوب انگور است شراب های »
 « مست هم میشود و شراب دامن کوه خواجه خان سعید به تندی مشهور »
 « است اگر چه حالا از روی تقلید تعریف کرده میشود »

لذت می مست داند هوشیاران را چه حظ

۱ زراعت او خوب نمیشود زراعت خوش چهار دی و پنج دی است »
 « خربزه او هم خوب نمیشود اگر تخم خراسان باشد فی الجمله بد نمیشود »
 « در اطراف او چهار اولانک خوب واقع شده طرف شمال شرقی او لانک »
 « سونک قرغان است بر کابل دو گروه بوده باشد اولانک خوب است »
 « گاه او به اسپ سزاوار است کمی مکس داود طرف شمال غرب اولانک »
 « چالاک است قریب یک گروه از کابل بوده باشد اولانک فراخی است »
 « اما در گرما مکس او اسپ را تشویش میدهد غربی او لانک دیورن است »
 « اگر چه آنجا دو اولانک است یکی اولانک تیمه یکی اولانک (کوش قادر) »
 « و به این حساب پنج اولانک در کابل میباشد هر دو اولانک از کابل »
 « یک فرسخ شرعی باشد مختصر او لانک ها است اما گاه او به اسپ بسیار »
 « سزاوار است مکس درو نمیباشد در اولانک های کابل برابر این ها »
 « اولانک، نمیباشد شرقی اولانک سیاه سنگ است در میان دروازه »
 « چرمکران و ابن اولانک واسطه گورخانه قنلیق قدم است چون در بهار »

« مگس او بسیار میشود این اولانک را کم بکاها داشت میکنند به این »
 « اولانک پیوست او لوانک کمری است باین اعتبار در گرد کابل شش »
 « اولانک میشود اما چهار اولانک مشهور است ولایت کابل و ضبوط ولایتست »
 « زود در آمدن غنیم درین ولایت مشکل است در میان کابل و بدخشان »
 « و بلخ و قندوز واسطه کوه هندوکش افتاده ازین کوه هفت راه می براید »
 « سه راه در پنجشیر است. بلندتر کونل خاواک است از آن پایان تر طول از آن »
 « پایان تر بازارک بهترین است سه کونل طول است اما راهش اندک »
 « دراز تر است غالباً از همین جهت طول میکوبیند راست ترین کونل ها »
 « بازارک است. از راه طول و بازارک در سراب فرود می آیند مردم سراب »
 « چون در موضع بارندی (۱) دره تم می شود کونل بارندی میکوبند یک دیگر راه »
 « پروانست در میان کوه کلان و پروان هفت کونل دیگر است هفت بجه (۱) »
 « میکوبند از طرف اندراب دوراه آمده در پایان کونل کلان بسکی شده »
 « از راه هفت پنج به پروان می آیند بسیار پر مشقت راه است سر راه دیگر »
 « از غور بند است بر راه پروان نزدیک تر راه کونل (بندکریولی) است به (والیان) »
 « و (خنجان) فرود می آید. راه دیگر کونل قبیچاق است و جائی کد سرخاب »
 « و اندراب یکجا میشود میرسد راه خوبی است راه دیگر که تل (شیر تو) »
 « است. درنا بستان وقت کلانی آب ها ازین کونل فرود آمده بر راه میان »
 « و سابقان میروند و در زمستان بر راه آب دره میروند. در زمستان ناچار پنج »
 « ماه جمیع راهها بسته میشود از راه شیر تو ازین کونل گذشته بر راه آب »
 « دره میروند در بهار وقت کلانی آب ها ازین را گذشتن مثل زمستان »
 « سخت است زیرا بواسطه سیلابی شدن آب ها عبور از آن غیر ممکن میشود. »
 « بنا برین از راه عبور سخت میشود و باید از کوه ها گذشت و گذشتن »
 « از کوه ها هم سخت و فقط سه یا چهار ماه درخزان که بر فها آب میشود »
 « و رودخانه هامی نشیند عبور و مرور میشود. دزدان کافر از کوه ها »
 « و تنگی ها برآمده این دره رامی گیرند. »

(۱) تلفظ صحیح یارانندی است که حالا هم معروف است.

(۱) شاید هفت پنج صحیح تر باشد. در ترجمه ترك بقاری که از طرف خان خانان بعمل آورده هفت کونل مذکور (هفت پنج) ضبط شده.

موقعیت بالا حصار کابل و برخی
 پارچه فی که بالا از تر جمه
 فارسی تزلک بابر اقتباس کردیم
 برای معرفی و جغرافیائی :

شهر و ولایت خیلی داچسپ و مهم
 است . نظر به موضوع مخصوص این کتاب یعنی بالا حصار در متن فوق يك سلسله
 معلومات مختصری هست که با تمام اختصار نظر به قدامت خود معتنم و مفید میباشد .
 و در خور آنست که خصوصی تر از آن صحت شود اینك نقا طی را که به
 شناسایی بالا حصار و موقعیت جغرافیائی آن کمک میکند با کمک متن فوق
 و در حدود معلومات مندرجه آن ذکر میکنم :

تزلک میگوید: « قلعه او به کوه پیوست است » « قلعه طرف
 قلعه :

شمال ارك است » چون بابر (قلعه) و (ارگ) را

از هم سوا کرده و موقعیت هر کدام را تصریح نموده از نوشته های او واضح
 معلوم میشود که مقصد از قلعه آن حصه حصار است که دور ادور خود باره
 و سروج و دیوارها و خندق داشته و به طرف شمال ارگ منبسط بوده . بعبارت
 دیگر قلعه نفس شهر بالا حصار را دربر میگرفت و مانند شهرهای قرون وسطی
 دور ادور خود حصار و استحکام داشت و انبیا و بزرگان و يك حصه اهالی
 در محله های مختلف آن زندگی میکردند و چون دامنه آن نسبتاً فراخ
 بود ارگ در حاشیه جنوبی آن روی تپه قرار داشت و گوشه دیگر آن به کوه
 یعنی در حصه شرقی شیر دروازه به دامنه های جنوبی آن پیوست بود .

شاه کابل : بابر در تزلک خود تسمیه ترکیبی (شاه کابل) را

بحیث نام برای رشته کوهی استعمال کرده که

امر و زبک حصه آن را (شیر دروازه) و حصه دیگر آنرا (کوه زبورک) یا
 (شاخ برنتی) میگوئیم .

در تترك چنين آمده: «در ميان غرب و جنوب قلعه يك پارچه كوه خور ديست در قلعه آن كوه چون شاه كابل عمارت كرده بود اين كوه را (شاه كابل) ميگويند ابتدای اين كوه از تنگي انورين است تا تنگي ده يعقوب تمام ميشود. گرداگرد او يك ميل و ده باشد. در دامنه اين كوه تمام باغات است در زمان عم من الغ بيگ، ميرزا ويس آنكه در دامنه اين كوه يك جوي بر او رد باغاني كه درين دامنه است تمام باين جوي معمور است.»

در باب نامه موسوم به تترك بابري كه از طرف خان خانان به فارسي ترجمه و از طرف ميرزا محمد ملك الكتاب چاپ شده يك اشتباه صريح در چاپ بعمل آمده و در چند بين جاي شاه كابل (كه نام كوه است (شهر كابل) ضبط شده و اين اشتباه معنی اصلی متن را از نظر جغرافيا و تعين موقفيت بسي جاها را بلكل يره هم ميزند خوشبختانه در ترجمه انگليسي مراعات اين امر شده و تسميه شاه كابل را بحيث هم كوه صحيح و درست استعمال كرده اند.

با بر آغاز و انجام كوه شاه كابل را داده ابتدای آنرا (تنگي انورين) و انتهای آنرا (تنگي ده يعقوب) خوانده. اسم و موقعيت تنگي ده يعقوب روشن است و عبارت از تنگي است كه بعد از مجرای موسوم به سنك نوشته رودخانه لوگر از آن گذشته و وارد جايگه كسری ميشود. در ضبط تنگي انورين مشتبه هستم. در متن ترجمه انگليسي تترك اسم مذکور بشکل (دبورن) ضبط شده نميدانم كدهاش صحيح باشد. تعين موقعيت آنها خالی از اشكال نيست كه با عبارت از تنگي كوره گاه ميباشد يا تنگي نزديك گدباغ و ريش خور شايد تنگي المنذر باشد اما تنگي مذکور دور واقع شده و ريشته كوه شاخ برقي به ن نمايي ندارد جویی كه ويس آنكه در زمان الغ بيگ در دامنه اين كوه كشيده تا حال موجود است و از حوالی گدباغ تا بالاحصار خط چريق آن معلوم است و هنوز هم به بالاحصار آب ميرساند

تَرَكَ میگیرید : « از شاه کابل به کابل روید سه چشمه
سه چشمه : خورد سرآمده دوی ازان در نواحی گیلکنه است
گیلکنه : بر سر یک چشمه خواجه شمو نام مزار است و در چشمه
دیگر قدم گاه خواجه خضر است .

این دو گشتگاه هر دم کابل است. یک چشمه دیگر رو بروی خواجه
عبدالصمد است خواجه روشنائی گویند .

چشمه خضر و موقعیت آن بر همه معلوم است چشمه خواجه شمو و موقعیت آن
درین اواخر در نظر ما مغشوش شده زیارت خواجه شمو درست در جوار مرقد
حضرت تمیم علیه السلام واقع بود و آنرا مزار (خواجه شمس) یا (مزار شمس)
میکفتند. حتی قولی که بالای مزار واقع است و از گردنه آن راهی بطرف
ویسل آباد درفته امروز بنام (قبرنداف) شهرت دارد تا صد و صد و پنجاه سال قبل
بنام (قول شمس) یاد میشد پس چشمه و مزار خواجه شمو در جوار قریب مرقد
حضرت تمیم قرار داشت و چشمه شمو یا چشمه شمس که متصل به مزار حضرت تمیم
بطرف جنوب واقع بود تا سی سال قبل بسیار آب میداد و ازان برای وضو
و آبیاری کار میگرداند اراضی بین چشمه خضر و چشمه شمو گردشگاه اهالی
کابل بود چون مقصد از خواجه عبدالصمد زیارت عاشقان عارفان میباشد
موقعیت چشمه خواجه روشنائی در پایان خواجه صفای حالیه واضح و روشن است
و به این ترتیب سه چشمه فوق الذکر متقابلاً در دامنه های شمالی و مشرق
کوه شاه کابل در دو جناح بالا حصار وقوع داشت .
گیلکنه قرار تعریف بابر محلی بود که دو چشمه از چشمه های سه گانه
(چشمه خواجه خضر و چشمه خواجه شمو) در آن نواحی واقع شده بود پس
قرار دادن آن در محله خیرآبات فعلی اشتباه است .
در سال های بعد بابر بین (گیلکنه) و (کوه) باغی ساخته بود که
خود ازان در تَرَكَ خود صحبت میکنند .

تَرَک میگوید: «از شاه کابل یکمینی گاهی جدا شده
 عقابین: آمده عقابین میگویند.» عقابین در عصر بابر و در
 عصر احفاد او معروف بود شیخ ابوالفضل علامی در جلد اول کبر نامه (۱) میگوید
 «عقابین بر قلعه کابل مشرف است» عقابین یکی از برجستگیهای مخروطی
 شکل کوه شیر دروازه است که فراز قلعه یعنی شهر مستحکم بالا حصار واقع
 بود در دوره های تازه تر که در موقعش خواهیم دید این برجستگی در اثر شکل مدور
 و بلند خود به کلاه فرنگی شهرت یافت و چون دیوار قدیم روی کوه در اینجا
 شکل دایره ای بخود گرفته گرفته گفته میتوانیم که آباد کنندگان دیوار
 قدیمه از وضع برجسته طبیعی استفاده کرده و برجی جسم در اینجا اعمار
 نموده بودند.

در تَرَک بآبری چنین آمده: «ارگ کابل بر بالای
 ارگ: این کوه است قلعه طرف شمال ارگ است این ارگ غریب
 مرتفع و خوش هوا جای واقع شده بدین کول کلان سه اولانگک دنگ سیه
 سنسک و سَرَک قرغان و چالاک باشد مشرف است و تمام اینها زیر پایند در
 ارگ بطرف شمال او خانه های در بچه دار بسیار خوش هواست.»

قراریکه ملاحظه میشود بابر (ارگ) و (قلعه) یعنی بالا حصار و شهر مستحکم
 کابل را از هم سوا کرده قلعه بطرف شمال ارگ و ارگ بطرف جنوب قلعه
 بالای شرقی ترین یوزه کوه شاه کابل باشیر دروازه واقع بود. این یوزه را
 بریدگی طبیعی از رشته کوه مذکور مجزی کرده و شکل تپه ای سنگلاخ
 بخود گرفته این ارگ مقدم بر مان بابر و حین ورود او بکابل خانه هایی
 داشته که در بچه های آن رخ بطرف شمال کشیده شده بود و بار تفاعلی که داشت

همیشه نسیم قره بخش و خنک در آن میوزید دریای ارگ رخ بطرف شمال
 سواد شهر انبساط داشت و بطرف جنوب شرق کول آب مانند دریائی در نظر
 جلوه میآورد و در تر اولانگها صحرائی تشکیل میداد که غمتهی به جد از
 کوهها میشد. علامحمد طالب معمائی که از روزنه نگاه شهرزاده عیاشی چون
 بدیع الزمان مرزا پسر سلطان حسین بایقرا بدین چشم انداز زیبا نگاهها
 کرده و در مجالس شاط بالاخانههای ارگ کیفها نموده به يك بیت خود تمام
 زیبائیهای طبیعی کابل و تمام کوایف عیش و نوش ارگ بالا حصار را طوری
 مجسم و منقش کرده که هیکل تراش و نقاش هر قدر هم چیره دست باشد از
 ادای آن عاجز است.

بخور در ارگ کابل می بگردان کاسه یی دریی

که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا

کول:

یاد میآورد: «در جانب جنوب قلعه و شرقی شاه کابل
 يك کول کلانی افتاده گردا گرد او به يك میل شرعی
 نزدیک میشود» این کول به اصطلاح امروز بنام (چمن قلعه حشمت خان) یاد
 میشوند و یکی از شکارگاههای سلطنتی است. رودخانه لوگر که از تنگی
 ده یعقوب عبور میکند به این کول آب میرساند و میرساند و از برای
 یشته بالا حصار و دامنه شرقی شاه کابل که اینجا عیارت از گوشه شرقی شیر
 دروازه یعنی کوه تخت شاه باشد تا نزدیکی های بینی حصار انبساط داشت
 طوری که در بالا گفتیم دریائی دریای دیوارهای ارگ تشکیل میداد که دامنه
 آن در افق جنوب شرقی تا فاصله های دور افتاده بی منظر میخورد. در بعضی سالها
 که آب خیزی زیاد میشد آب کول مذکور خیلی زیاد میشد. بابر به غرض
 تفریح و شاید شکار در کول مذکور گاه گاه کشتی رانی میکرد چنانچه
 يك وقت حین مراجعت از غزنی از راه سجاوند (لوگر) چون به ده یعقوب رسید
 آب لوگر به اندازه ئی زیاد شده بود که محل عبور در تنگی ده یعقوب
 آمد تا گفته نماید که بابر رود لوگر را به نام (آب ده یعقوب) خوانده می نویسد:

« چنانچه آب ده بعقوب گذر یافت میشد من کشتی که در کول ساخته »
 « بودم آورده در زو بروی بگرامی در آب ده بعقوب انداختم و مردم »
 « به کشتی میگذشتند ازین جهت از کول سجاوند گذشته و بکرویه آمده »
 « از بگرامی به کشتی از آب گذشته در ماه ذیحجه به کابل آمدیم خلاصه »
 کول کلان مذکور دریای دیوار های قلعه بالاحصار آب زیاد داشت و به
 حیث يك در پاچه دم از دیدن آن کیف می کردند !

شش اولاننگ
 کابل

با هر دو اطراف قلعه و از کابل شش او لاننگ
 یا جلگه های سبز و حاصل خیز را اسم می برد که سه
 اولاننگ (سینه سنگ) و (سوناك قورغان) و (چالاک)
 متصل سواد شهر و سه اولاننگ دیگر (کمری)
 (نیمه) و (کوش نادر) را دور تر قرار میدهد اولاننگ سینه سنگ با سیاه
 سنگ نامروز به همان نام سابق خود موجود است و تارشته نیمه های خاکی
 که حد فاصل بگرامی میباشد منبسط است اولاننگ (سوناك قورغان) قرار
 تريك باری میان شمال و شرق کابل افتاده و فاصله آن
 از شهر دو کروه بوده اسم این اولاننگ ازین رفته و به اساس موقعیت زنده
 بانان بگه توت تیره خیل آده سبز را در بر میگرفت اولاننگ چالاک از حد خواجه
 رو اش بطرف ده کپیک و باغ بالا گفته شامل شیر پور و چمن وزیر آباد شهر نو
 و از کابل کناره های رودخانه کابل منبسط به داولاننگ کمری هم معلوم
 است زیرا انقلاب نام کمری که تا حال موجود است هر کس فهمیده میتواند که
 اولاننگ مذکور در کجا افتاده بود در تريك داولاننگ دیگر یعنی (نیمه)
 و (کوش نادر) بیک نام اولاننگ (دیورین) هم یاد شده که در ضبط آن در میان
 نسخ اختلاف نظر بسیار است زیرا به صور مختلف (انورین) (دیورین)
 (دیورین) هم قید کرده اند

علاوه برین يك تنگی هم به این نام یاد میشود چنانچه تريك باری ابتداء
 کوه شاه کابل (یعنی شیر دروازه و کوه تخت شاه) را به این تنگی نسبت داده

است بهر حال اینقدر فهمیده میتوانیم که اولانگ مذکور که مشتمل بر دو حصه جدا گانه بوده دند چهاردهی را به مفهوم وسیع کلمه در بر میگرفت چون موقعیت تیره که امروز آنرا (دارالامان) گویند معلوم است میتوان (کوش نادر) را در مقابل آن در حصص جنوب غربی حوزه چهاردهی قرار داد.

بایر راجع به باشندگان کابل و اقوام مختلفه‌ی که
های کابل: در آن عصر در شهر و مضافات و ولایت آن زندگانی

داشتند یاره معلومات مختصر ولی دلچسپ داده است که ذکر آن خالی از
 دلچسپی نیست مشارالیه میلوید :

« اقوام مختلف در ولایت کابل بسیار است در جلگه ها و میدان ها اثر اک
 وایماق و اعراب اند در شهر و بعضی دیها تا جگانه و در بعضی مواضع دیگر
 و ولایات از پشه‌ئی و پراچیه و تاجیک و ترک و افغانان اندیاز دیدا و از ده لفظ
 در کابل تلفظ میکنند: عربی و فارسی و ترک و هندی و افغانی و پشه‌ئی و پراچی
 و گبری و برکی و لغمانی این مقدار از اقوام مختلف و الفاظ متغایر معلوم
 نیست که در هیچ ولایتی بود باشد . . »

نوشته‌های بابر تابلوئی است که اوضاع چهار و نیم قرن قبل را ترسیم میکند
 اگر شهر کابل در دایره کوچک مضافات و در چو کات وسیع ولایت خود در نظر
 گرفته شود چنانچه بابر آنرا گرفته است حقایق نوشته‌های او بخوبی روشن میشود
 اقوام مختلف موجود بود زبان‌های مختلف در بین ولایت حرف زده میشد و حرف
 زده میشود که تاثیر آن در شهر در عصر بابر به شدت محسوس میشد. پشه‌ئی
 پراچی (برکی) (مقصد از ان اورمری) است و لغمانی (مقصد از ان دیگانی) است
 در شمال و جنوب و شرق ولایت کابل در دره شتل و سنجن و در نامه و بولغین
 و لغمان و برکی برك او گر از بین نرفته چون کابل در عصر بابر مرکز
 بزرگ تجارتهای هند و ایران و ماورالنهر محسوب میشد بارفت و آمد کاروان‌ها
 لپچه‌های دیگری هم در بازار در میان مردم شنیده میشد . .

زلزله شد. مدت سال
 ۹۱۰ در کابل:
 - سی و سه تنگان:
 در يك و
 هموار شدن
 فصیل های قومه
 تریم شکست
 و ریخت قلعه:
 چنین می نو بسد:

ویدان شدن
 « قلعه و بالای کوه در شهر و مواضع اکثر خانه ها »
 « هموار شده مردم در ته خانه و بام مانده مر دند. »
 « خانه های مواضع لمعان (۱) (بغمان) تمام افتاده هفتاد هشتاد کدخدای
 « با ساغان تمام در ته خانه ها مانده مر دند در میان لمعان و بیگ توت
 « يك پارچه زمینی که عرض او يك کتبه باشی انداز او بوده باشد پریده يك
 « تیر انداز پایان رفت از جای آن جای پر بده چشمه ها پیدا شد. از
 « استرغیج میدان تخمیناً هفت فرسنگ بوده باشد زمین این چنین شکافته
 « شده بود که بعضی از طرف او بر او بر فیلی بلند شده و بعضی اطراف او از
 « فیل پست در زمین شکافته بعضی جاها کسی نمیتوانست در آمد در زمان
 « زلزله شدن از سر جمیع کوه ها گرد ها بر خاست. نور الله نمبورچی پیش من
 « ساز می نواخت يك ساز دیگر هم بود همان زمان هر دو ساز ابدستهای
 « خود گرفت آنچه آنچنان بی اختیار شد که ساز ها بیگد یگر زده شدند چنانکیر

(۱) این کلمه در بعضی نسخه‌ها درت (بغمان) هم ضبط شده. البته در عصر بابر (لمعان)

هم بصورت (لمعان) ضبط شده است ولی کتب غالب برین می‌رود که مقصد از آن (بغمان) باشد و اسم (يك توت) که نزدیک بغمان است موجب این نظر به است در ترجمه انگلیسی ترك این کلمه را تلفظ صحیح آنوقت (بغمان) ضبط شده است.

«میرزا در تیمبه بر بالای يك ابوان بالاخانه عمارتی بود که الغ بیگ میرزا
 « انداخته بود به مجرد زلزله شدن خود را انداخت اسیمی نرسید، از نزد بیکان
 « جها تکبیر میرزا يك کسی در همین بالاخانه، بام بالاخانه بالای او افتاده
 « است خدا نگاه داشت به هیچ جای او آزاری نرسید، خانههای تیمبه کمتر
 « هموار شد. همان روز سی و سه مرتبه زمین جنبید تا یکماه هر شب و روز
 « يك مرتبه دو مرتبه زمین می جنبید و شکست و ریخت برج و باره قلعه را
 « به امر او سپاهیان فرموده شد که اصلاح و مرمت بکنند در بیست روز يك
 « ماه بجد و اهتمام شکسته و ریخته قلعه را تمام ساختند بر خیزانید.»
 « شد. » (۱)

علامه ابوالفضل علامی در جلد اول کبرنامه در باب این زلزله عین مطالب
 فوق را در عبارت مو جز تر چنین آورده است (۲)

«مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد فصلیهای قلعه
 و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانههای موضع بیمغان (بمغان)
 تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در يك روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز
 يك و دو مرتبه زمین در زلزله بود و اساس عمر بسیاری از مردم فروریخت
 در میان بیمغان و بیک توت پارچه زمین که عرض او يك ستمه باش انداز باشد
 بریده يك تیر انداز پایان رفت و از جای بریده چشمه ها پیدا شد و از استرغچ
 تا میدان، که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شدافت که بعضی
 از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوه ها گرد
 بادها برخاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد.»

به اساس نوشته های خود با بر زلزله سال ۹۱۱ زلزله بسیار مخوف و دهشت ناک بود. سی و سه تنگدان در يك روز خود نشان میدهد که شدت آن بگدام اندازه بوده. درین روز بابر دراز که بالاحصار مجلس انس خصوصی داشت و نور الله تنبورچی معروف و اخیتن موسیقی بود و کددام آله ساز دیگر هم حاضر بود که دفعتماً زمین به لرزه درآمد و موسیقی نواز معروف تنبور و آله دیگر ساز هر دو را به دود دست گرفته و چنان سرا سیمه شد که ادوات موسیقی بهم حورده و از سر افتاد. در همین روز بابر چهار انگیر در تپیه که بعدها به (افشار تپیه) معروف شد در یکی از برنده های عمارتی که اغ بیگ ساخته بود ایستاده بود و ناگهان خرد را به پایان افکند و آسیبی به او نرسید و اولی خانه های تپیه خساره زیاد بر داشت و اکثر آن ویران شد آنچه مربوط به بالا حصار قابل دقت است خرابی هایی است که در فصیل قلعه دیوار های آن پدید آمد حتی به دیوار های ارگ و بالای کوه هام خساره وارد شد و میزان خساره را ازین میتوان تخمین کرد که در مدت ۲۰ روز با یکسما امر او سپاهیان به مرمت کاری های لازمه موفق شدند و این اولین مرمت کاری دیوار های بروج قلعه بالاحصار است که بگدام تاریخی بدان اشاره کرده است. چاک شدن زمین بین یعمان و بیک توت و بین استرغچ و میدان برآمدن چشمه های جدید از چاک زمین و برخاستن گرد از بالای کوه های کابل هر کدام بجای خود مراتب شدت زلزله مذکور را ثابت میسازد.

این زلزله در انتخاب یاره تصمیمات بابر هم بی تاثیر نماند چنانچه لشکر کشی های خویش را بطرف قلات و قندهار مدتی به تاخیر افکند.

قندهار و قلات درین وقت ها بدست ارغونی ها بود. شاه بیگ ارغون پسر ذوالنون ارغون در قندهار بود و برادرش مقیم ارغون که کابل را به بابر تسلیم داد و مدتی در تپیه توقف داشت و به اجازه و موافقت بابر نزد برادرش رفت قلعه قلات را مستحکم کرده بود. خلاصه با بر بعد از اینکه بابر او را در چهار انگیر و باقی چخانیمانی و سایر بیگ ها مشوره کرد جانب قلات

لشکر کشید. (فرخ از غون) و (قرا، بو اوت) نو گران مقیم ارغون شمشیرهای خود را در گردن های خویش آویخته تسلیم شدند و عفو خواستند. بدین ترتیب قلات تسلیم شد و بابر در علاقه های جنوبی قریه نواحی (الاناغ) و (سوا سنک) که به جنوب شرق قلات غلزائی افتاده لشکر کشید و بکابل مراجعت کرده خودش مستقیماً به ارگ بلا حصار آمد و خیمه و خر گاه واسط های خویش را به چارباغ کابل گذاشت.

رسیدن بابر بکابل و زرهائی یا فتن او از تهدید شیپانی.

خطر حملات شیپانی در صفحات شمال

افغانستان امریست که خود تراکت آنرا دعوت و وفات

ملتفت شده است چنانچه خسرو شاه

حکمران دولت تیموری هرات در قندوز سلطان حسین میرزا:

و بلخ ندر اثر فشار بابر بلکه در اثر هجوم بابر و شهزادگان

ناگهانی شیپانی مجبور به تسلیم شد. در

هوا قعیکه بابر ساحه نفوذ خویش را بین نیموری:

کابل و قندهار توسعه میداد سلطان حسین

میرزا یاد شاه سالخورده هرات سال شکوه هرات

سی و هفتمین سلطنت خویش را می پیمود

و خطر شیپانی خان را از داخل قلمرو سلطنت

خود مستقیم بطرف هرات احساس میکرد

واقعا در بن وقت مواجد با انحطاط تیموری

های هرات هستیم. قراریکه دیدیم

حکمرانان سلطان حسین میرزا چه خسرو شاه و چه ارغون ها در قندوز و بلخ

و قندهار خود سری میکردند و همین خود سری ها وضع دربار تیموری سبب

شد که بابر کابل را بگیرد و شیپانی بیشتر جری شود قراریکه ملاحظه میشود

عصر ادب و هنر

عصر تیموری:

زمانه با با بر مساعدت زیاد کرد و با وجودیکه با تیموریان هرات خویشاوندی داشت تحمل رفتن کابل از دست آنها اسان نبود ولی نه تنها تحمل را بر خود گوارا کردند بلکه خطر شیماهی سبب شد که از او استمداد جویندوری را به هرات دعوت کنند و چون شیماهی دشمن با برهم محسوب میشد دعوت سلطان حسین با یقرا را به خوشی پذیرفت . کلمبدن بیگم دختر با بر در (همایون نامه) میگوید «درین اثنا فرمان های سلطان حسین میرزا بتا کید آمدند که ما خیال «جنگ با اوزبک ها داریم اگر شما هم بیایید بسیا ر خوب است حضرتان» معنی را از خدا بطلبیدند عاقبت الامر بسوی ایشان روانه گشتند» (۱)

با بر به هرات نرسیده و در راه در حدود کهمر دبود که خبر وفات سلطان حسین میرزا بوی رسید میخواست عثمان بر برگرداند ولی با زهم مصمم به رفتن هرات شد و در موقعی بشهر هرات کوز رسید که بزرگان تیموری دوتن از پسران پادشاه متوفی (بدیع الزمان) و (مظفر میرزا) را نظر به دخالت و رسوخ مادرهای شان به شاهی برگزیده و دو شهزاده خود خواه و عیاش و بیعرضه بر مسند شاهی تکیه زده بودند .

با بر از دیدن اوضاع آشفته در بار تیموریان سخت متأثر شد و افسرده گردید که چنان جای پدران مقتدر را پسران ما اهل وضعیف گرفته اند . با بر تقریباً ۲۰ روز در هرات گذرانید و تمام وقت خویش را ما نند سیاحی که وارد شهر جدیدی شود بدیدن آبادات و مقروکات شاهان و هنر مندان میگذرانید چنانچه در ایام توقف خود به رهنمائی یوسف علی کو کلناش باغ نو ، باغچه علی شیر ، باغ سفید ، طربخانه ، باغ جهان ارا ، گمازر گناه ، تخت استانه ، باغ نظر گناه ، خیابان گمازر گناه ، تخت سفر ، تخت حاجی بیگ ، مزارات مولانا عبدالرحمن جامی ، شیخ بهاء الدین ، شیخ زین الدین ، تماز گاه مختار ، حوض

ماهیان، مزار امام فخر رازی، باغ خیا بان، مدرسه کهر شاد بیگم، مقبره
 کهر شاد، مسجد جامع، باغ زانان، باغ زبیده، اقسرای، پلامان، خواجیه
 طاق، مقوی خانه، دوازده برج، حوض کلان، عمارات شمال جهان آرا، چارسوق و
 مدرسه شیخ الاسلام، مسجد جامع ملکان، بازار ملک، دروازه های قلعه هرات،
 مدرسه بدیع الزمان، کتبخانه، وی انجیل، مقبره و مسجد قدسیه
 مدرسه خانقاه خلاصه و اخلاصیه، حمام و دارالشفاء، عفتایه و شفاایه بسیار
 جاهای دیگر را از نظر گذرانید و از دیدن این همه آثار آبادی و عمران
 شهر که هر کدام به عقیده (فرنارد گروناد) فرانسوی (خارقه صنعت)
 بشمار میرفت، در شگفت شد، واقعا تمام مظاهر دوره رونیسانس هرات که در
 اثر صرف مساعی و هنر پروری شاهان و شهزادگان و وزیرای عصر تیموری
 بمیان آمده بود و شاه رخ و سلطان حسین میرزا و امیر علی شیر نوائی در آن
 نقش برجسته داشتند يك بیک با جلوه خاص خود او را مسحور ساخت. با بر
 باعلاقه خاصی که به آبادی و عمران و شعر و ادب و فلسفه و علوم داشت در هرات
 پایتخت زیبا و باشکوه تیموریان خود را در محیطی مشاهده میکرد که از
 درو دیوار و لابه لای کتب و آثار آن آثار نبوغ و قریحه و ابتکار فرزندان
 این خاک جلوه گری داشت. قراریکه نژک شهادت میدهد بابر در مدت اقامت
 یکماهه خود در هرات از یکطرف هیچ بنا و آبدۀ نماند که نبیند و از طرف
 دیگر نمیتوانست خویش را با نام و نشان و آثار سر بر آورد گمان دیبای علم
 و شعر و ادب و موسیقی و هنر عصر تیموری اشما ساخت چنانچه در چند صفحه
 خاطرات خود بصورت اختصار و ایجاز از مولینا عبدالرحمن جامی، مولینا
 عبدالغفور لاری، شیخ الاسلام سیف الدین احمد نقتازانی، ملازاده عثمان چرخ
 حسن علی طفیلی، اصفی، بنائی، سیفی، هانفی، میر حسین همائی، ملامحمد بدخشی،
 یوسف بدیع، آهی، محمد صالح، شاه حسین کامی، سلطان علی خطاط
 بهزاد، شاممظفر، خواجه عبدالله مروراید، قل محمد عودی، شیخ نائی،
 شاه قلی، حسین عودی، غلام شادی، میر عزیز، پهاوان محمد سعید، و غیره اسم می برد

خلایقه بابر در حالیکه از دیدن متروکات عمرانی و هنری عصر درخشان تیموریان هرات غرق حیرت بود و اسمای بزرگان علم و ادب را با خود زخمه میگرد و به روان شاه رخ و سلطان حسین میرزا و وزیر دانشمند هرات امیر علی شیر نوائی درود میفرستاد و از هرج و مرج در بار و بی کیفایتی اولاده آنها سخت اندوهگین و نگران بود در عالم شکفت و حیرت راه امر اجعت کابل را پیش گرفت .

زمستان پر برف و کابل روان شد تزلزل در خط سیر او از جاهائی مانند: حاشیه بیرونی غرچستان، چغچران، چراغدان، اشکال راه هزارجات:

خوال، کوتل زرین، یک او لنگ (یکه اولانک)

بامیان، شبر نو، جنگلیک، اشتر شهر غور بند (اشتر

گرام) کوه منار (کوتل پای منار) بینی ما هر و

(بی بی ما هر) کابل اسم می برد. نامبر ده بتا زیخ

۸ شعبان ۹۱۲ مطابق ۱۵ با ۱۶ ماه جنوری ۱۵۰۷

مسیحی (هراوا خرماه جدی) که وسط زمستان باشد

به راه افتاد. در خوال از سموج ها و کاوا کی ها

صحبت میکنند. این محل قریب حدود ولایتی کابل

و هرات از دولت آباد بطرف کابل گذشته در

هزارجات سر راه سړک موتر روان روزی واقع است

و سموج ها تا امروز موجود است. بین این نقطه و کوتل

زرین برف باری های زمستان که یک قدم تراکم شده بود و

عبور را بروی و همراهان وی فوق العاده دشوار

ساخت چنانچه اکثر برپشت اسب سب را صباح کردند .

علاوه بر سفتی زمستان و اشکال راه شورش هزاره ها هم

زمستان پر برف و

اشکال راه هزارجات:

اعلان پادشاهی

خان میرزا در کابل:

ارگ و قلعه بالاحصار

در دست بنزرگان

کابلی:

اتش افروزی در

بینی ما هر و:

ارگ بالا حصار:

بر نشویش وی افزود و با لایزالان اطلاعی در یافت
که بعضی از سران مغلی مثل محمد حسین دوغلات
و سلطان سنجر بر لاس و مغل هائی که در کابل مانده بود
آوازه افگنند که بذیع الزمان میرزا و مظفر میرزا
پسران سلطان حسین با بقرا، با بر رادر قلعه اختیار
الدین (بالا قورغان) در هرات محبوبس نموده و در
نتیجه میرزاخان (۱) خاله زاده او را به یاد شاهی
کابل برداشته اند.

کابل صحنه یک

درام جدید:

فتح مجدد کابل

بزرگان کابل درین وقت عبارت از: ملا

با بای ساغر جی، خلیفه محب علی قورچی، احمد یوسف
و محمد قاسم بود. (۲) ایشان با نقشه های حسین دوغلات و سنجر بر لاس
و خان میرزا موافقت نکرده قلعه بالا حصار کابل را مستحکم نگه داشتند
به عبارت دیگر کابل و حصار و بالا حصار (قلعه وارک) صحنه یک درام دیگر
واقع شد که یک طرف خاله زاده و پسر عم با بر میرزا خان و طرفداران
او قرار داشتند و در داخل قلعه وارک بالا حصار سرداران و بزرگان کابلی
متحصن شده انتظار ورود با بر را میکشیدند با بر طبیعی از وجود بر خی
طرفداران خود استفاده نموده فوری به آنها پیام و ایلچی فرستاد و باز حینیکه
از غور بشد گذشت و وارد دند کوهها من شد اعزام نمایندگان خود را تجدید
نمود که روز حمله بوشهر آتشی بر (بیمنی ما هرو) یعنی فراز تپه بی بی ما هرو
خواهد افروخت و وعده گرفت که آمادگی شمارا هم از روی آتش افروزی
در ارگ بالا حصار درک خواهد کرد.

(۱) خان میرزا را سلطان و پسر میرزا هم میگفتند و پسر سلطان محمود میرزای حصار
بود. مادرش همشیره اندر مادر با بر میشد.

(۲) در دفتر اول اکبرنامه که در ۱۸۷۷ در کلکته به طبع رسیده صفحه ۹۰ بزرگان
کابلی به صورت ذیل اسم برد شده اند:

ملا، با بای ساغری - امیر محب علی خلیفه - امیر محمد قاسم کوه بر - احمد یوسف - احمد قاسم .

باب در ماحول شهر کابل:

چون درین قسمت واقعات نام‌های
بعضی جاها در پیرامون شهر کابل ذکر شده

پل سید قاسم:

با روشی که در نگارش این کتاب
تعقیب نموده و مینمایم اینک اول تر

پل و باغ ملا بابا:

ترجمه فارسی ترک را از نظر خوانندگان
گرامی میگذرانیم: (۱)

بابا بولی:

«... از کوه منار گذشته در دامنه»

باغ خلیفه

«کوه فرود آمده از سر ما بی‌طاقت شده»

«آتش‌ها روشن ساخته خود را گرم»

«ساختیم اگر چه جل‌آتش روشن کردن»

«نبود اما از ضرب سر ما بی‌طاقت شده»

باغ بهشت:

«آتش روشن کرده شد صبح نزدیک»

«شده بود از دامنه کوه منار سوار شدیم»

«در میان کابل و مناره برف تاران»

چار باغ:

«آسپ بود همه جاها برف گرفته بود»

«کسی که از راه می‌آمد به تشوش میگشت»

شمشیر و تیر افگندن

«این میان را به تمام در برف فرو»

«رفته آمدیم ازین جهت در وقت فرس»

سر بابا:

«بکابل بعجله تمام رسیدیم پیشتر از»

«رسیدن به بینی ماهروی از ارک آتش»

نیک‌سنهار = ننگرهار

« بلندی ظاهر شدیم معلوم شد که خبردار شده »

« اند چون به یل، (سید قاسم) رسیدیم شیرم »

« غنای را با مردم برانگار بطرف یل

« (ملا بابا) فرستاده شد قول و جوانانوار »

تو شکخانه:

« بر راه (بابا بولی) شدیم در آن محل »

« بجای (باغ خلیفه) يك باغچه خوردی »

پشته قرابلاق:

« بود الغ بیگ میرزا ساخته بود بصورت »

« لنگر را گره در چوب او قوت نمانده بود »

دیوانخانه کهنه:

« امام محروظه او بحال خود بود خان میرزا »

« آجا نشسته بود محمد حسین میرزا »

رخصت شدن

« در (باغ بهشت) ساخته الغ بیگ میرزا »

« بود بگو رستان طرف باغ ملا بابا »

خان میرزا بطرف

« رسیده بودم که جماعه را که تیزی کرده »

« پیش رفته بودند بر گر دانه پیش ما »

خراسان:

« آوردند چندی که بیشتر رفته بودند در حوبلی که خان میرزا بود »

« در آمده بودند چهار کس بودند یکی سید قاسم ایشک آغا و قمبر علی ولد »

« قاسم بیگ و شیر قلی قراول مغول و سلطان احمد غول بود از جماعه شیر قلی »

« مغول ازین چهار کس به مجرد رسیدن بی تحاشی در حوبلی که میرزا خان »

« نشسته بودمید را بند غوغا میشود خان میرزا براسپی سوار شده گریخته »

« می بر ایست برادر خود محمد حسین قور بیگی هم نو کر خان میرزا شده »

« بود ازین چهار کس شیر قوم مغول را بشمشیر زده می اندازند در وقت »

« یریدن سر خلاص میشود این چهار کس شمشیر و تیر خورده و زخمی شده »

«در جای که مذکور شد پیش مادر آمده اندک کوچه تنگ سواران جمع شدند»
 «و از دحام ندمر دم بالای هم یکجا جمع شده ایستادند فی پیش میتوانند»
 «رفت نبی عقب میتوانند گشت من به جوا نانی که نزدیک من بودند گفتیم»
 «که فرود آئید و زور بکنید دوست ناصر و محمد علی کتا بدار و بابا شیرزاد»
 «و شاه محمود چند جوانان دیگر فرود آمده رفته تیر انداختند غنیمت گریخت»
 «از جهت مردم قلعه بسیار انتظار کشیدیم در وقت کار نتوانستند رسید بعد از»
 «برداشتن غنیمت یک یک دو تاخته آمدن گرفتند هنوز به چا ریاضی که خان»
 «میرزا فرود آمده بود نرسیده بودم که از مردم قلعه یوسف و سید یوسف آمدند»
 «به همراه من در آن باغی که خان میرزا بود در آمدند دیدم که خان میرزا»
 «ایست گریخته بر آمده تیز بر گشتیم احمد یوسف از عقب من بود از دروازه»
 «چار باغ دوست سر بلی پیاده که در کابل بجهت مر دانگی اورعایت کرده»
 «منصب کو توالی با و داده گذاشته شده بود شمشیر برهنه در دست آمد بمن»
 «رو کرده می آید من چپه پوشیده بودم غریبی نه بسته بودم دو بلغه نیوشیده»
 «هر چند همی دوست همی دوست گفته فریاد کردم احمد یوسف فریاد کرد از جهت»
 «اینکه در سرما و برف در بشره تغییری شده بود از آن جهت بود در باد از جهت اضطراب»
 «چنانک بوده باشد باری مرانشناخته بر بازوی برهنه من شمشیر انداخت عنایت»
 «الهی شامل بود سرمو کار نکرد شعر: اگر تیغ عالم بچندز جای- نبرد رگی»
 «تا نخواهد خدای من این دعا خوانده بودم از خاصیت آن بود که خدای تعالی»
 «این مضرت رافع نمود این دعا اینست: اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک»
 «انت رب العرش العظیم ماشاء الله کان و ما لم یکن ولا حول ولا قوة الا»
 «بالله العلی العظیم و اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء»
 «علما آ اللهم انی اعوذ بک من ان اشرك بک و من اشرك نفسی و من شر غبری و من شر»
 «کل دابة انت اخذت منا صیبتها انک رب العرش العظیم . از آنجا بر آمده بیاض»
 «بهشت که محمد حسین میرزا آنجا بود ایدم گریخته بر آمده پنهان شده بود»
 «در رخنه باغچه که محمد حسین میرزا فرود آمده بود هفت هشت کس تیر و»

« کمان دار ایستاده بودند من بر سر اینها اسپ خود را بسته کردم - نتوانستند -
 « ایستاد گریختند من رسیدم به یکی شمشیر انداختم ان چنان ملاق زده ا رفت که
 « تصور کردم که مگر سرش بریده رفته باشد گذرا هدم بکسی که شمشیر انداختم
 « کو کلتاش خان میرزا که بولک کو کلتاش بود شمشیر بدست اور رسیده بود
 « در وقت رسیدن به دروازه خانهای که محمد حسین میرزا نشسته بود از بالای
 « بام يك مغولی که نو کرمن بود من اورا می شناختم تیری را پر کرده بروی من
 « کشید از آن طرف و از این طرف هی می باد شاه است گفتند تیر را که داند
 « و انداخته گریخت از تیر انداختن هم کار گذشته بود میرزا و سرداران
 « او گریخته و گرفتار شدند برای که تیر اندازد و در همین جا سلطان سنجر
 « برلاس را که رعایت کرده نومان نیک نهار (ننگرهار) را باو عنایت کرده
 « بود اینهم درین فتنه باینها شریک بود گرفته کردن اورا بسته آوردند
 « مضطرب شده فریاد میکنند که هی می میدانی گناه ازین بیشتر می باشد
 « که باین جمع از هم جهتان و هم مشورتان يك کلان تری تو باشی چون والده
 « دادام شاه بیگم خواهرزاده او میشد فرمودم که این چنین بیهز تانه در زمین
 « نکشند هیچ مرگی و بلائی نیست از انجا برآمده احمد قاسم کوه بر را که از
 « امرای درون قلعه یکی او بود باین جماعه از جوانان از عقب خان میرزا
 « فرستادم در کنار همین (باغ بهشت) شاه بیگم و خانیم خانها ساخته نشده بودند
 « ازین باغ برآمده بد بدن شاه بیگم و خانیم رفتم مردم شهر را و باش چوب
 « دستها گرفته هجوم کردند در گوشه در کنار بگریختن مردم و تاراج نمودن
 « اموال دست اندازی میخو استند بکنند بنا بران مردمان گذاشته و تعیین
 « کرده از هر طرف مردم رازده و رانده بر آورده شد شاه بیگم و خانیم در يك
 « خانه نشسته بودند در جائی که دائم فرود می آمد فرود آمده مثل سابق بادب
 « تعظیم رفته دریا فتم شاه بیگم و خانیم بی حد و قیاس مضطرب و منفعل و سرافکنده
 « و خجل شدند عذر معقول می توانند گفت بطرح پرسشهای مشفقانه می توانند
 « انداخت از اینها طمع من این چنین نبود که این جمع در مقام هر بدبختی که میشدند

« انچه نشان نبود که بسخنان بیسکم و خانیم گوش نیندازند خان میرزا ،
 « خود نمیره زائیده شایسکم بود شب و روز در پیش بیسکم اگر بسخن ایشان
 « نمی در آمدند خان میرزا را خود نگذاشته پیش خود میتوانستند نگاه ،
 « داشت چند مرتبه هم که از همواری زمانه و ناساز کاری دوران از تخت ،
 « و ملک و نو کر و چا کر جدا شده بایشان التجا بردم مادر من هم رفت هیچ
 « نوعی رعایتی و شفقتی دیده نشد خان میرزا برادر خورد من و مادر او
 « سلطان نگار خانم ولایتهای عین و معمور داشتند من و مادر من ولایت
 « بجای خود باشد صاحب یک موضع و یکچند جانور هم نتوانستیم شد
 چند سطر پایان تر باز با بر به اصل موضوع که خان میرزا و تعقیب او
 باشد تماس گرفته میگوید :

« ... از اینجا برخاسته در چارباغی که خان میرزا فرود آمده بود ،
 « آمده بولایت و ایماق و احشام فتحنامهها فرستاده شد بعد از آن سوار
 « شده به ارگ آمدیم محمد حسین میرزا به توشکخانه خانیم از ترس
 « گریخته در آمده در بوغجامه توشک خود را بسته بوده است از مردم
 « درون قلعه میرم دیوانه و بعضی دیگر را گذاشته شد که این خانه ها
 « راجسته محمد حسین میرزا را یافته بیارند بدرخانه خانیم آمده درشت تر
 « و بی ادبانه تر سخنان گفته اند باری بهر حال محمد حسین میرزا را از
 « توشکخانه خانیم یافته در ارگ آوردند من مثل سابق تعظیم کرده
 « و برخاسته خیلی هم درشت بروی نیامدم محمد حسین میرزا که باینچنین
 « زشت و شنیع حرکات اقدام کرد و با من نوع شور و فتنه انگیز بها
 « اهتمام نمود اگر یاره یاره میگردم جای آن داشت و به انواع عذاب
 « و عقوبت سزاوار بود چون در میان بسکنوع خویشی شده بود از خانیم
 « همشیره زائیده من خوب نگار خانم فرزندان و دختران داشت ،

« این حقوق را یاد کرده محمدحسین میرزا را آزاد ندوده بطرف خراسان »
 « رخصت داده شد. این بی مروت حق ناشناس این چنین نیکی های مرا »
 « که جان او را بخشیدم با اسکل فراموش کرده در پیش شیخان از من »
 « شکایت ها و غیبت ها کرده بود اندک وقتی نگذشت که شیخان او را »
 « کشته بجای او رسانید شعر: تو بد کنغده خود را به روزگار سپار که روزگار »
 « ترا چا کر بست کینه گذار. احمد قاسم کوه برو چند جوان دیگر را که از »
 « عقب خان میرزا فرستاده شده بود در پشته های قرا بلاق بخان میرزا »
 « میرسند گیر بختن هم نمیتواند قوت و جرئت دست جنبانیدن هم نداشت »
 « باری گرفته آوردند من در دیوانخانه کهنه در ایوان پائین شرق شمال »
 « او نشسته بودم گفتم که بیاورید از اضطراب تا زانوزده آمدن دو »
 « مرتبه افتاد بعد از دریا فتن در پهلوی خود نشانیده دل دادم شربت »
 « آوردند بجهت دفع تو هم خان میرزا اول شربت را خود اشامیده بار »
 « دادم چون جماعه سپاهی و رعیت و مغول رچغتائی متوهم و مذذب »
 « بودند چند روز احتیاط امری داشته خان میرزا را در خانه او فرموده شد »
 « که باشد چون ازین ایل والوس که مذکور شد هنوز دغدغه و تردد بود »
 « بودن خان میرزا را در کابل صلاح ندیده بعد از چند روز بطرف خراسان »
 « رخصت داده شد »

قراریکه در متن ملاحظه میشود با براز (کوه منار) که امروز به (کونل پای منار)
 بیشتر شهرت دارد وارد میدان خواجه رواش شده و از اینجا به (بینی ماهرو)
 یعنی تپه (بی بی ماهرو) آمده در اینجا برای نشان دادن ورود خود به دسته ای
 از بزرگان کابلی که در ارگ با احصار بودند و از بابر علیه خان میرزا
 و متفقین او طرفداری میکردند آتش افروخت و متقابلاً در ارگ با احصار هم
 آتش افروخته شد و با علامه های آتش افروزی طرفین آمادگی خود را برای
 حمله و انمود کردند سپس بابر و همراهان او از بینی ماهرو بطرف شهر بیشتر
 می آیند تا کنار رود خانه کابل میرسند اینجا از دوپل اسم برده شده یکی

(پل سید قاسم) و دیگری (پل ملا بابا) تعیین موقعیت این پل ها کار بست مشکل اینقدر از متن معلوم میشود که (پل ملا بابا) بطرف راست قرار داشت چنانچه شیرم طغای را با جمعی از مردم از طرف راست بدان پل می فرستند و خودش از طرف چپ راه (بابا بولی) را پیش می گیرد و بطرف (باغ خلیفه) متوجه میشود. تعیین موقعیت باغ خلیفه که باغچه خور دی بود بالغ بیدک در آنجا عمارات مختصری ساخته بود و خان میرزا در آنجا نشسته بود کار بست مشکل. هکذا تعیین موقعیت (باغ بهشت) و (باغ ملا بابا) خالی از اشکال نیست و تحقیق بیشتر میخواهد چاره باغی که روز حمله با بر خان میرزا در آنجا پناه برده و از آنجا هم فرار نموده بود آیا عبارت از همین جائی بود که تا ۳۰ سال قبل به همین نام شهرت داشت؟ مقصد از (خانیم) یا خانم که مکرر در متن ذکر شده قرار شرح پاورقی صفحه ۲۱۷ ترجمه انگلیسی تزک بابری (ترجمه جان لیدن و ویلیام آراسکین) یا عبارت از مهر نگار خانم بزرگترین خواهر مادری با برویگی از عیال های سلطان احمد میرزا و یا به احتمال مزید عبارت از بنورترین خواهر سکه مادری او خوب نگار خانم عیال محمد حسین میرزا بوده و خان میرزا خوردترین فرزند همشیره اندر آنها سلطان نگار خانم میشد که عیال سلطان محمود میرزا بود. شایبکم به اساس نوشته علامی در اکبرنامه مادر کلان سببی او بود (۱) بابر و همراهان او بعد از زد و کشت های مختصر در بلخ ها و بلخچه ها پیرامون قلعه بالاحصار و کمکی که بالاخره از طرف متفقین و بعضی برخی از بزرگان کابل ازارگ بالاحصار میرسد بر مخالفین خود غلبه حاصل میکند و وارد ازارگ بالاحصار می شود خان میرزا پسر خاله اقدر او که اعلان پادشاهی نموده بود از سراسیمگی و اضطراب زیاد بالآخره در یکی از پس خانه های ارگ (توشکخانه) در میان الحاف و توشک بوغبتندی مخفی شده تا اینکه او را کشف کردند و آوردند. پیش از محمد حسین میرزا

(۱) صفحه ۹۰ دفتر اول اکبرنامه طبع کلکته .

شوهر عمهٔ او را که درین مخالفت ها شریک بود نیز دستگیر کرده بودند
بازیر بودن ایشان را در کابل صلاح ندیده یکی را اجازهٔ مرخصی بطرف
خراسان داد و فتح نامه‌ها به اطراف فرستاد و بار دیگر در ارگ بالاحصار
بیاد شاهی نشست .

گلبدن بیگم دختر بابر در «همایون نامه» خود شرح ماجرای مراجعت پدرش
را از هرات از راه هزاره جات و گرفتارن کابل را بار دوم از دست
خان میرزا بصورت موجز و مختصر ذکر کرده و چون وقایع را خلاصه کرده
بیشتر در ذهن خواننده می‌نشیند و اینک مطالب لازم را اقتباس میکنیم: (۱)
«... و چند روزی که در خراسان بودند میرزایان هر کدام تکلیف میزبانی»
«می نمودند و جشن‌ها می‌کردند و تمامی باغات و محلات را سیر می نمودند»
«میرزایان تکلیف زهستان نمودند که توقف نمایند که بعد از زهستان»
«باوزبک جنگ میکنیم - اما اصلاً و قطعاً نتوانستند به جنگ قرارداد. مدت»
«هشتاد سال خراسان را سلطان حسین میرزا آبادان و معمور ساخته بود»
«اما میرزایان تانش ماه نتوانستند که جای پدر را نگاه دارند.»
«و چون پادشاه ایشان را بی‌یروا دیدند بجهت خرچ و خراجات»
«ایشان جاها تعیین نموده بودند و به بهانهٔ دیدن آنچه‌ها بجانب کابل»
«روان شدند.»

«و دران سال برف بسیار باریده بود راه‌ها را غلط کردند بین‌ها»
«هریک تعافل کرده می‌رفتند. حضرت و قاسم بیگ مع پسران خود نامه»
«چهار روز برف دور کرده راه را تیار می‌کردند و مردم لشکر از عقب»
«میگذشتند باین روش تا بغور رسیدند و در آنجا از هزاره‌های باغی به»
«حضرت و رخورده جنگ کردند. از گاو و گوسفند بسیار و اشیا بی‌شمار»
«از مردم هزاره‌ها بدست مردم شاهی افتاد و باولجهٔ بیحد متوجه کابل شدند.»
«در پای منار که رسیدند شنیدند که میرزا خان و میرزا محمد حسین»

« گورکان باغی شده اند و کابل را قبل دارند. به مردم کابل حضرت »
 « پادشاه فرمانهای دلداری و دل‌سائی نوشته فرستاد که مرا باشید ماهم »
 « آمدیم در بالای کوه بیغی ماه روی آتش خواهم انداخت و شما هم در »
 « بالای خزانه خانه آتش اندازید تا دانیم که از آمدن ما خبر دار شده اید »
 « وقت صبح از آن جانب شما و ازین جانب ما مقابله غنیم خواهیم شد اما »
 « تا آمدن مردم قلعه حضرت جنگ کرده و فتح کرده بودند . »
 « میرزاخان در خانه والده خود که خاله پادشاه بودند پنهان شدند »
 « آخر خانم پسر خود را آورده گناه طلبیدند و میرزا محمد حسین »
 « در خانه کوچ خود که خاله خورد پادشاه بود ازو هم جان خود را در »
 « مفرش انداخته خدمتکاری را گفت که بر بند عاقبت الامر مردم پادشاهی »
 « خبر دار شده میرزا محمد حسین را از مفرش بر آورده پیش پادشاه »
 « آوردند. عاقبت الامر حضرت بخاطر خاله‌های خود گناه میرزا محمد حسین »
 « را بخشیدند و بخانه‌های خاله‌های خود بدستور سابق آمد و رفت هر روزه »
 « و رعایت خاطر بیشتر از بیشتر میکردند تا غبار خاطر کلفت بخاطر خاله‌ها »
 « ننشیند و در ساعت چاه و جا گیر تعیین نمودند و کابل را از قبل میرزاخان »
 « خلاص ساخته خدای تعالی بایشان ارزانی داشت . »

بابر که در سن ۱۲ سالگی در ۸۹۹ هجری قمری
 در اندجان مرکز ایالت کوچک فرغانه بجای پدر
 نشست مدت ۱۴ سال تمام نشیب و فراز زندگی را
 با انواع محرومیت ها و کامیابی ها دیده درین
 دوره عمر که سنین جوانی او پخته شده میرفت بحیث
 یک حادثه جو برای مقابله با موانع بر خاسته باعزم
 راسخ و مساعدت حوادث قدم به قدم به کامیابی هائی
 مواجه شد تا بالاخره بار دوم در ارگ بالا حصار

بابر به حیث

پادشاه کابل:

اتخاذ لقب پادشاه

بجای میرزا:

کابل راه یافت. سال ۹۱۳ هجری قمری که مصادف به بیست و سومین سال حیات او میباشد در زندگانی پیر حادثه بابر اهمیت قابل ملاحظه دارد که خود او هم به اهمیت و شکون نیک آن ملتفت شده است. سال ۹۱۳ در زندگانی شخصی و خانوادگی و سیاسی بابر و اولاد و احفاد او اهمیت خاصی دارد زیرا درین سال در ارگ بالاحصار کابل خویش را (پادشاه) خواند و کلمه (میرزا) را که در آخر اسمای امرای نیموری می آوردند از نام خود حذف نمود. (۱)

برای ظهیر الدین محمد بابر فتح کابل از نظر حیات خانوادگی شکون نیکوی داشت و دخترش کلبدن بیگم ابن شکون نیک را چنین تصریح میکنند که تا عمر ۳۳ سالگی و فتح کابل پدرش هیچ فرزندی نداشت و بیگانه دختری هم که از عایشه سلطان بیگم دختر سلطان احمد میرزا تولد شده بود در سه ماهگی فوت شده بود و بعد از تاریخ فوق خداوند متعال بوی هجده فرزندی عطا کرد که به استثنای دو دختر مهر جان بیگم و گلرنگ بیگم که در خوست متولد شده اند باقی

همه فرزندان او در کابل و بیشتر آنها در ارگ بالاحصار زهر بدنیا آمده اند کلان ترین پسر بابر یعنی همایون در همین سال ۹۱۳ در شب سه شنبه چهارم ذی قعدة از بطن مادر بیگم در همین ارگ کابل (بالاحصار) متولد شده است کلبدن بیگم دختر بابر موضوع تولدی همایون و گرفتن لقب پادشاهی پدرش را که هر دو در سال ۹۱۳ در ارگ بالاحصار یکی عقب دیگر واقع شده بهم بی ارتباط نمیدانند و چنین می نویسد :

گرفتن کابل

بقسم شکون نیک:

تولد شدن اکثر

فرزندان بابر

در کابل:

سال ۹۱۳ و اهمیت

آن در حیات

خانوادگی و

سیاسی بابر:

« غرض که گرفتن کابل را شگون گرفته بودند که همه فرزندان در کابل
 شده اند غیر دو بیگم؛ خوست شده اند مهر جان بیگم از ما هم بیگم و کلر نکا
 بیگم از دلدار بیگم »

« تولد حضرت همایون باد شاه که پسر کلان حضرت فر دوس مکنائی اند
 ولادت مبارک ایشان در شب سه شنبه چهارم ذی قعدة ۹۱۳ هجری بوده در ارگ
 کابل در وقتیکه افتاب در برج حوت بود تولد شد ندودر همان سال حضرت
 فر دوس مکنائی خود را فرمودند به امراء و سایر الناس که مرا بابر بادشاه
 گویند والا او ایل قبل از تولد حضرت همایون بادشاه میرزا بابر موسوم
 و مرسوم بودند بلکه همه بادشاها زاده هارا میرزا می گفتند ... (۱) »

اتخاذ لقب پادشاهی از طرف بابر در ارگ بلا حصار کابل از نظر تشریفات
 درباری در تاریخ زندگی وی به حیت یک حکمفرما و بحیث سر سلسله دودمان
 فعلیه که بعدها به عنوان (مغلان بزرگ هند) شهرت پیدا میکنند اهمیت زیاد
 دارد زیرا همین بابر بعدها در اثر یک سلسله فتوحات ناقاب هندوستان به صفت
 شاهنشاه و شاهنشاه بزرگ شهرت پیدا می کنند و احفاد او بیش از دو قرن به
 عنوان شاهنشاهان بزرگ مغلی در آن خطه وسیع حکمفرمایی می نمایند.
 بناً علیہ تثبیت محل و تاریخ اخذ لقب (پادشاهی) از طرف بابر از نظر تاریخ حایز
 اهمیت است و قرار بیکه اخیراً حین ورود هارودلمب بکنفران مورخان امر بکنائیی
 در کابل ملاحظه نمودیم تعیین تاریخ و محل اعلان پادشاهی بابر و بخصوص
 تعیین محلی که لقب (پادشاه) را برای خود انتخاب کرده است مسأله شده بود
 که با مراقب و دلچسپی زیاد بحل آن میکوشیدیم.

در حقیقت بابر در وطن ابائی خودش در فرغانه اگر شهزاده بود او را و اگر
 فاتح بود تهنی دست محسوب میشد اقبال وی بعد از فتح کابل و بعد از سال ۹۱۳
 هجری قمری آغاز میشود و وی طوری که دیدیم سعادت شخصی و خانوادگی
 و دورنمای جلال آینده پادشاهی و سلطنتی خود را با شگون نیکی که گرفته بود

قدیون کابل میدانست و در ارگ بالا حصار تاریخی این شهر زبیا که بدان
علاقه فرط داشت لقب پادشاهی بر خود نهاد و بابر میرزا (بابر پادشاه) شد و اگر
سیاری از مولفان وی را قبل از اینکه شاهنشاه هند و مرسس سلا له مغل های
بزرگ هندی شود پادشاه کابل خوانده اند خلاف گفته اند .

شب سه شنبه چهارم
ذیقعه سال ۹۱۳
تولد نصیرالدین
محمود همایون در ارگ

نصیرالدین همایون بزرگترین پسر بابر پسرری که
بی نهایت او را دوست داشت و جا نشین او شد در شب سه
شنبه چهارم ذیقعه سال ۹۱۳ در ارگ بالا حصار کابل
به دنیا آمد . ظهیرالدین محمد بابر حینی که به هرات
رفته بود بان ختری از اعیان و اشراف خراسان
از دراج کرد که بعد ها به لقب « ماهم بیگم » شهرت
یافت و علامه ابو الفاضل علامی در دفتر اول اکبر
نامه می نویسد :

« . . . ولادت با سعادت حضرت جهانیا فی جنت »
« آسیا فی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعه (۹۱۳) »
« نهمدوسیزده در ارگ کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب برده نشین »
« سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد و آن غفت پناه از دودمان اعیان »
« و اشراف خراسانند و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی »
« نقاط شنیده شده که چنانچه نسبت والائی والده ماجده حضرت شاهنشاهی »
« به حضرت شیخ جام میرسد نسبت عالی آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله »
« مقدسه منتهی می شود ، حضرت کیتی ستانی فردوس مکانی و قتیکه به »
« پرورش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزل اقبال ارزانی »
« داشتند آن عصمت قباب را در حبابه عقد در آورده بودند - مولانا حسندی »
« تاریخ ولادت آنحضرت (سلطان همایون خان) یافته و (شاه فیروز قدر) »
« و (پادشاه صف شکن) و کلمه (خوش باد) نیز تاریخ این زمان سعادت قران »
« می شود که افاضل عصر یافته اند . »

طرح نقشه فتوحات

بشرحیکه در صفحات قبل دادیم بابر بعد ازینکه از فرغانه برخاست و قبل از آنکه در آگره نشست در

هند از طرف بابر

وسط این دو جای در شهر ریهای کابل در ارگ تاریخی بالاحصار خویش را (پادشاه) خواند و به لقب پادشاه

در بالا حصار کابل:

کابل شهرت پیدا کرد. یکی از حوادث مهم تاریخی که تصمیم و نقشه اجرای آن از طرف بابر در بالا

تولد می‌رزا

حصار کابل گرفته و کشیده شده است پیشروی بجناب هنداست. این تصمیم چیز است که پیش از آن

هندال:

هزاران سال قبل و بعد از آن در طی دوره های مختلف چه از طرف جهانگشایان بیگانه در افغانستان و چه از

پشته يك لنگه:

طرف پادشاهان و سرداران افغانی بکرات در کوهپایه های این مملکت بعمل آمده و به حیت يك

فورمول مکرر تاریخی بابر هم از عقب کشنده های دیوارهای کهن

بالاحصار کابل محض بنام گردش و شدار برآمد و با تکرار گردش ها

بطرف جنوب و شرق کارش منتهی به فتوحات هند شد. حرکت بابر از

بالاحصار کابل و منتهی شدن پیشروی های او به دهلی و آگره يك عملی

است که با تخت اشینی مکرر او در آگره (پادشاه کابل) شاهنشاه هندوستان

میشود زیرا بابر خود معتقد بود که همانطور که خداوند متعال همه پسران

را در کابل بوی داده بود اکثر فتوحات هم بعد از تخت نشینی در کابل

نصیب وی شده بود چنانچه دخترش گلبدن بیگم از زبان پدر خود مینویسد:

«همه فرزندان را خدای تعالی بمن در کابل داده و اکثر فتح از شستن

کابل شده» (۱) قراریکه ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبر نامه شرح

میدهد بابر بین (شعبان ۹۱۰) و (محرّم ۹۲۵) سه مرتبه از کابل از راه های مختلف بعزم هند می براید در محرم ۹۲۵ در حوالی آب جغدول خبر ولادت پسری از کابل برایش رسید و چون بقصد هند در حرکت بود بشگون نیک فتح هند نام وی را همدال گذاشت. (۱)

آخرین مرتبه بی که بابر از کابل بعزم فتح هندوستان می برآمد متصادف به روز جمعه غره صفر سال ۹۳۲ هجری قمری بود. گلبدن بیگم دختر بابر میگوید: «روز جمعه غره صفر ۹۳۲ که آفتاب در برج قوس بود پیش «خانه بر آورده از پشته يك لنگه گذشته در جلگه دیهه یعقوب نزول «اجلال فرمودند دیگر در انجا مقام کردند و روز دیگر کوچ به کوچ متوجه «هندوستان شدند» (۲)

در بنوقت سلاله معروف افغانی لودی ها از دهلی بر قسمت اعظم سواد هند حکم فرمائی داشتند و سلطان ابراهیم لودی و بابر در میدان یائی پت بهم مقابل شدند و بعد از جنگ های سخت شهنشاه لودی کشته شده و در ماه رجب ۹۳۲ فتح نصیب بابر گردید و ازین تاریخ به بعد به حیث موسس دودمانی معروف شد که مؤلفان بعدی بخصوص مولفان اروپائی آنرا بنام سلسله مغل های بزرگ هندی شهرت داده اند.

شهرها در هر عصر و زمان در اطراف نزدیک و در گرد کابل و نواح دورتر خود باغ ها و گردش گاه ها و بیلاق ها داشته و دارند چهار صد سال قبل در عصر بابر و بعد در دوره احفاد او باغ های زیبا و قشنگی در کابل احداث شده بود که ازان بجایش تذکر خواهیم داد؛ در چهار کرد افق ماحول کابل همانطور که سمت شمالی امروز هم شهرت خویشرا حفظ کرده است در دوره سابق که ازان مشغول صحبت هستیم به مراتب

کابل و .

گردشگاه های

اطراف آن :

بابر در کوه دامن

(۱) خبر تولدی همدال روز جمعه ۲۶ محرم ۸۲۵ بوی رسید .

(۲) همایون نامه صفحه ۴۵

و کوهستان :

اق سر ای :

قرباغ :

استالف :

سنجد دره :

بهزادی :

خواجه سه یاران :

ارغوان زار :

هو پیمان :

غور بند :

اشتر شهر :

گلبهار :

بیشتر معروفیت داشت ، دند کوهدامن و دامان کهستان با آب های جاری ، میوه های لذیذ ، انگور فراوان و سیدوشکار از بهترین زهنگاهها و گردشگاه های اطراف شهر بود ذکر صیفیه ها و دشت و دمن و نام های آنها درین چابه زندگانی اهالی کابل و بلا حصار درین وقت جلوه خاصی می بخشید و خاطره های را بیاد میدهد که از خلال آن ذوق و چگونگی تفریح های چهارصد سال قبل باشندگان شهر کابل و بلا حصار را دیده میتوانیم. چهارصد سال قبل اگر بلا حصار در گوشه شهر کابل و کابل در میان اولانک های سه کانه و ششگانه خویش در هر فصلی یورش ها حمله ها ، جنگ ها ، محاصره ها را میدید و خون ریزی ها و قحطی ها و سختی ها را مشاهده میکرد ، شاهد تفریح ها و گردش ها و شکارها و مجالس بزم و نشاط هم بود که صحنه های آن گاهی در بلاخانه های ارک بلا حصار ، گاهی در باغ های داخل شهر مثل چار باغ ، باغ بسپشت ، باغ مهتاب ، باغ بنفشه ، باغ شهر آرا ، باغ آهوخانه و غیره صورت میگرفت و برخی مواقع هم از حصار شاه کابل و آسه ماهی برآمده در خطه زیبای کوهدامن و دامنه های قشنگ کپساران کهستان به سیر و صفا و فرج و تفریح می پرداختند. فایده دیگری که در ذکر اسم های اینم نشان دادن سابقه بسیاری از نام های اطراف کابل است که اینجا به شهادت يك متن اقلا معروفیت آنها

- ۳۳ نوع لاله : را در چهار صد سال قبل مشاهده میکنیم. بایر يك قسمت از نقاطی را که در قطار عناوین حاشیه صفحه نام های آنها را گذاشته ایم در اولین پیشرفت خود از صفحات شمال بطرف کابل سر راه خود ذکر کرده است مانند : خواجه رید که از آنجا در سه چهار منزل به غوربند واصل شده است سپس از (اشترشهر) و (آب باران) و (کند هویان) و (سنجد دره) و (قرا باغ) و (آق سرای) و (قروقی) ذکر میکنند و خود را به اولانگ (چالاک) که عبارت از اراضی نیمه زراعتی و نیمه چمنزار ده کیک و خواجهرواش متصل شمال شرق شهر کابل باشد میرسانند.
- خواجه خان سعید : سیاق کلام حکم میکنند که اشتر شهر دهکده بی در داخل دره غوربند در محل موجوده پل متک بوده باشد. دور تر بطرف شمال شرق این دهکده بی در حوالی شیخان خیل بنام اشتر گرام هنوز شهرت دارد. (آب باران) جائی بوده بین چار یکار و گل بهار، هویان و سنجد دره و قرا باغ و آق سرای با نام و موقعیت خود موجود هستند.
- نجر و : مهمترین گردشگاه این عصر دره زبای (استاق) است که به حیت يك صیفیه بسیار قشنگ کهستانی شهرت داشت و (بهزادی) و (خواجه سیاران) دران حوالی بشهرت این منطقه افزوده بود. از دهن غوربند تا استرغچ که در وسط کلبهار مرکزیت داشت يك سلسله نقاط قشنگ دیگر روی تپه ها
- لاله گل بوی .
- لاله صد برگ :
- دشت شیخ :
- خواجه شهاب :
- خواجه خان سعید :
- استرغچ :
- خم زر گر :
- در نامه :
- دره تاجکان :
- چهل قلبه :

و دامنه های کوهها و کنار رود خانه ها افتاده بود
 کوه تل کوزو: که برای تفریح و تفریح و گردش و شکار ازان بهترین
 حوالی کابل نمیتوان یافت .

بابر میگردد که عم من الغ بیک استالف و استرنج را خراسان و سمرقند
 لقب داده بود . عقیده او در باب استالف این است که : « مثل آن در خیلی
 جاها نیست » از بیانات او در تزک چنین مینماید که باغ کلالی در آنجا
 بود که الغ بیک به عتف و زور از مردم گرفته و غصب کرده بود و بابر بهای
 زمین های آنرا به صاحبان آن داد . بابر نامه چنین آورده : « بیرون باغ
 چنارهای کلالان زیر چنارها سایه های سبزه دار پرصفا و منزل ها است
 از میان باغ بک آسیا آب همیشه جاری است در کنار این جوی چنارها
 و درخت ها بسیار است . در اوایل این جو کج و بی سیاق بود من فرمودم
 که این جوی را بروجه سیاق ساختمند بسیار جای خوبی شد . »

بابر شاعر حاد و جو و جنگجوی نویسنده که یکسان دلدادۀ بزم و رزم
 بود به مجردیکه هیاهوی کشور داری خنطرش را مکنده و خسته میکرد از
 ارک بلاحصار یا از چارباغ یا از صورت خانه باغ بشفه برآمده و بیشتر
 اوقات بایکی دو نفر از صاحبان یا رفیقان همدم و همبزم و همراز و هم نفس
 از راه آوتل منار که راه معمول آن زمان بود راه کهساران سمت شمالی
 را پیش میگرفت تا ساعتی زیر شاخسار درختان و کنار تا کستان ها از دنیای
 محسوس به عالم خیال بگراید . بابر در جوانی شراب میخورد (۱) و شراب
 سازی در عصر و زمان او در دهکده های سمت شمالی بسیار معمول بود
 و معروف ترین همه شراب بهزادی و شراب خواجه خان سعید بود که اولی
 و هکده می بود بین استالف و خواجه سیار ان که حالا هم به همین نام
 موجود است و دومی بعد از دشت شیخ (شیخان خیل امروزه) در حوالی سنجن
 قرار داشت .

(۱) تا سن چهل سالگی درین سن از شراب توبه کرد و جام و صراحی را شکست
 و دیوان و درباریان را هم منع نمود .

صفحات اوراق واقعات با بری از رفت و آمدهای باهر درین نقاط و گردش های آبی و عاجل از پر است ' گاهی در تابش آفتاب دیگر یکی از روز های خزان برک' ریزان استالف را تماشا میکنند و گاهی تا نماز خفتن زبر شاخسار درختان بهزادی کیف میکنند و گاهی در روز های اول بهار که لاله در دشت ها و دامان کهساران سر میزند خویش را به دامنه های دهن غور بند و پشت شیخ و تپه های اطراف گلبهار میرسانند تا لاله گل بوی را میبوید و لاله صد برک را ببیند چطور امکان داشت که ارغوان دامنه های خواجه سیاران را بنقشه کون سازد و شاه و شاعر باذل شوریده می که در آن تجلی عشق و شور نشاط تلاء او ناج یاد شاهی را خیره میکرد در بالا خانه های از ک بالا حصار بر بنشینند و انعکاس خنده طبیعت را در آب های زلال چشمه ساران خواجه سیاران ببینند ؟ غر حالیکه خود میگوید : « کمان نمیکنم در هیچ جا چنین ارغوان زاری باشد » باهر امر داد تا دور ادور چشمه را کج و سارو بگیرند و صفدئی مانند تخت در نزدیک آن بسازند .

در کهستان ' هر کسز گردش های تفریحی او دره و دامان گلبهار بود باغ های (خم زر کر) آب های خروشان (پنجشیر) و دهکده (خواجه خان سعید) در (استرغج) هر کدام بجای خود مر دم را جاب میگردد چاله ها منطور که امروز بوی آب های مشترک شتل و غور بند و پنجشیر و سالنگ از نزدیک های سکر ام بسته میشود در چهار قرن قبل بسته میشد چه بنا شامگاهان که باهر تا وقت از کهستان به کو هدا من می آمد شبها را در خانه های محقر جاله و انان در دهکده کوچک (صیاو) در جوار خرا به های بگرام میکند را نید .

گاه گاهی در تیفه های کوه هائی که جناح شمالی کهستان را گرفته است به سیر و گردش و شکار میرفت از راه های دشوار گذار از کمر های کوه های (در تابه) به (نجر و) فرود می آمد درین وقت در پی رده های اول کوه مسلمانان و عقب ترها کافران زندگانی داشتند انگور و افرو شراب بیجد ز یاد

بود و بکنوع شراب مخصوص اینجا را جو شیده میگفتند. روزها در دره (ناجگان) بچرو به شکار آهوشغول میشد و شبانگاه در روشنائی چراغ چوب های جلغوزه در برج های بلند (چهل قلعه) می نشست و بوی کباب و جو شیده و تار تنبور او را در عالم خیال از کشت زار های سر سبز (بچرو) تا قتل (کوئل کوزه) سر کیچه میداد.

با بر از همان روز های اخیر ماه ربیع الاخر ۹۱۰

آبادی های بابر

هجری قمری که وارد بلاحصار شد و سر راست به

بلاخانه های ارگ برآمد و بابر اول نگاهی به چهار طرف افق افکند از سطح آب کول کلان که از پای دیوار

در کابل :

های قلعه تا نقاط دور دست دامنه های شاه کابل انبساط

تختگاه بابر :

داشت دور تر تا اولنگ های سیاه سنگ و سونگ

تخت شاه :

قورغان و چالاک زمین های زراعتی دشت های سبز

ورشته کوه های سیاه را ملاحظه کرده و بیت معروف ملا

باغ میان :

محمد طالب معمائی را آهسته آهسته با خود زمزمه

میکرد. کوه و دریا و شهر و صحرای کابل در دلش

عزیز شد. بابر که در دیار خود روی خوشی ندیده

گداگنه و کوه :

بود در کابل به اقبال رسید، در اینجا صاحب فرزندان

شد و در اینجا لقب پادشاهی بر خود نهاد و به تفصیلی که

چار باغ :

در صفحه های پیش از قلم خود او از زبان دخترش

گلبیدن بیگم یادآوری نمودیم علاقه بابر به کابل

باغ شهر آرا :

به عشق رسیده بود و تا آخر عمر که صاحب امپراطوری

عظیمی شد کابل را به هیچ یک از پسران و دختران

باغ چلوخانه :

و بستگان خود حتی به اسم هم نداد و آنرا خالصه خویش

باقی گذاشت و در آخر عمر هم وقتیکه در آ کره چشم
 از جهان می یوشید از وصایای او یکی این بود که
 نعش وی را بکابل انتقال دهند چنانچه ۶ ماه بعد از
 باغ نورافشان آ کره که در اینجا جسدش را موقتی
 نهاده بودند بکابل آورده و در باغی که بنام او به
 (بابر شاه) مشهور است و در آن اوقات به شهادت ابو قاسم
 فرشته به قدم گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسام
 شهرت داشت به خاک سپردند . (۱)

سه باغچه : بابر در آبادی و عمران شوق مفرط داشت و این
 اشتیاق در همه احفاد او دیده میشود . در افغانستان
 مخصوص در کابل و هوای دور و نزدیک آن و بین
 کابل و لغمان و چوری شاهی که بعد ها به جلال آباد
 معروف میشود . باغ ها ، خانه ها ، منزل گاه ها و غیره
 ساخته که ذکر همه آن خارج چوکات این اثر است
 صورت خانه :

خانه سفید : بناء علیه مختصراً به برخی از آبادی های او در کابل
 باغ خلوت : که بیشتر آ مهم احداث باغ ها است می پردازیم .

بابر قرانز کوچه باغ در زیر خرابه های معابد بودائی تپه خزانه در
 یونیه کوه در نقطه می که امروز بالای عمارت شفاخانه ابن سینا واقع شده
 است امر به ساختن صفتی داد از سنگ در همان صفت سنگی حوضی مدوری کنندند
 سه قریب دو من هند و ستمان شراب میگرفت در کتیمبه می
 که به امر بابر در ۹۱۴ در اینجا کنده شده بود این صفت را (نختگاه پادشاه عالم
 پناه ظهیر الدین محمد بابر) خوانده اند و در زبان زد مردم معمولاً به نام
 « نخت شاه » شهرت یافته بود . نخت شاه از هتکاهی بود . و قرانز باغها و
 کشتزارهایی قرار داشت که در آن وقت از کوچه باغ یعنی از تنگی کموره گاه
 در دو طرف رودخانه کابل تا باغ شهر آرا (باغ موجوده سفارت شوروی) در میان
 دامنه های دو کوه شیر دروازه و آسه ماهی انبساط داشت . باقیدار د .

نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین اکبر عین کارهای جد خود
 بابر را درین نقطه تعقیب نموده تختی و حوضی در برابر تختگاه و حوض
 بابر ساخت و کند که شرح آنرا در دوره خود او خواهیم نگاشت اینجا
 از تاریخ عهد سلطنت او یعنی توزک جهانگیری مطالبی را اقتباس میکنیم
 که راجع به تختگاه بابر نوشته (۱) : « ... و قریب به تختی که در دامن
 » کوه جنوب روه کابل واقع است مشهور به تخت شاه صنه از سنگ
 » بر آورده اند که حضرت فردوس مکائی بر اینجا بنسخته شراب نوش جن
 » فرمودند يك حوض مدور به يك گوشه این سنگ کنده اند که قریب
 » به دوهن هندوستان شایب میگردفته باشد و نام مبارك خود را با تاریخ
 » بر دیوار صنه مذکور که متصل به کوه است با این عبارت نقش نموده اند که
 » تختگاه یادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر این عمر شیخ کورکن
 » خلد الله مله فی سنه ۹۱۴ »

چون در برابر این تختگاه جهانگیر هم تختی ساخته بود معلوم میشود
 که کدام يك درین اواخر در اثر سقوط سنگ پایان افتاده در حال حاضر
 تنها اثری که باقی مانده پارچه سنگ زرگی است که از محل خود سقوط
 کرده و بر روه و عقب شفاخانه ابن سینا طوری معذوس افتاده که فقط بعضی
 کلمات کتیبه دیده و خوانده میشود. ظهیر الدین محمد بن بابر در
 نزدیکی های « گشتگاه » مردم بلاحصار که معمولاً آجارا (گلدگنه)
 هم میگویند و منطقه بین چشمه خواجه شمو و چشمه خواجه خضر را در بر
 میگیرد باغ دیگری طرح ریخته بود که در واقعات بابر يك جمله کوتاه
 (۱) صفحه ۵۳ تاریخ عهد سلطنت نورالدین جهانگیر موسوم به توزک جهانگیری

در آن مورد میتوان یافت و آن این است : « ... نماز پیشین از کشتی برآمده باغی را که در میان گلداننه و کوه طرح کرده بودم سیر کرده نماز دیگری به باغ بنفشه آمده شراب خورده نده از طرف گلداننه از فویل برآمده به ارک آدمم » (۱) چون متصل گلداننه کول کلان برد (۲) برآمدن بابر از کشتی تعجب آور نیست چون موقعیت گلداننه و کوه هر دو معلوم است میتوان موقعیت باغ او را متصل چشمه خضرو بالاخصار و زمین های پای کوه تصور نمود . در جمله فوق ضمنی از باغ بنفشه هم اسم برده شده معلوم میشود که در حیرانی فویل بالاخصار بوده و چندان از گلداننه دوری نداشت ولی به بقین نمیدانم که خرد بابر آن را احداث نموده بود یا پیشتر و جرد داشت پادشاه نامه در جمله باغ های که ظهیرالدین محمد بابر در کابل طرح ریخته ازین باغ اسم نمی برد .

پادشاه نامه یکجا ماخذیست که از باغ هایی که بابر پادشاه در کابل احداث نموده بصورت مجموعی اسم می برد و تحت عنوان دارالملک کابل میگوید : « اکنون حقیقت ریاض و تمازل ارم مشاکل دارالملک کابل »
 « برمی نگارد . حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی انارالله برهانه در »
 « سرزمین بهشت آئین کابل هنگامی که این نزهتگاه را بانوار عدالت »
 « آن پادشاه رضوان بارگاه فروغ نازه بود باغ شهر آراء و چارباغ »
 « و باغ جلو خانه واورته باغ و باغ صورت و باغ مهتاب و باغ آهو خانه »
 « و سه باغچه اطرافش احداث نموده بودند و دیوار های خام کرد این »
 « بساتین کشیده . (۳) » بشهادت این متن بابر اقله هفت باغ و سه باغچه

(۱) صفحه ۱۴۹ ترجمه فارسی تزک بابر .

(۲) این کول همین چمن قلعه حشمت خان است که حالا هم آب دارد و شکارگاه میباشد در آن کشتی رانی هم میشود .

(۳) ازین جمله موافق پادشاه نامه به ذکر آبادیها و مخصوصاً باغ هایی می بردارد که از طرف همایون و اکبر در کابل طرح شده بود و از آنها در جایش ذکر خواهیم کرد . جلد دوم پادشاه نامه صفحه ۵۸۵ .

در کابل احداث نموده بود. باغ شهر آراء در همین جائی که حالا باغ سفارت شوروی است وقوع داشت و بشهادت مورخان معنی دوره های بعد چارهای زیبایی خود بابر در اینجا غرس نموده بود در مقابل شهر آراء عمارت باغ جهان آراء را احداث کرد. که بعد کابل از آن عمارت و مسجد باغ عالم گنج (باغ ایسه نجات و شین خانه آراء اشغال کرده بود و از آن در ذیل واقعات عصر شاه جهان بحث خواهیم کرد.

از جمله باغهایی که بابر در کابل احداث نموده بود (باغ اورته) و (باغ مهتاب) هر دو پهلوئی هم قرار داشت و از روی پادشاه نامه بدو قراین زیاد میتوان گفت که باغهای مذکور در بالا حصار وقوع داشت آنچه مویذ این نظریه معلوم میشود امر تعمیر (دولتخانه) است از طرف شاه جهان درین دو باغ اصلاح همایون حین نخستین ورود خود بکابل (باغ اورته) (یعنی باغ میانه) را به پسر خود شاه جهان داده بود و مختصر عمارتی داشت و به تفصیلی که بجایش خواهد آمد شاه جهان در سال دوازدهم جلوس خود که بکابل آمد امر تعمیر دولتخانه را درین دو باغ داد (۱).

باغ اهوخانه ، باغ جلوخانه ، باغ صورت باغهای دیگری است که بابر در کابل احداث نموده بود در ترک (۲) باغهای بنام (باغ خلوت) و (باغ نور) هم یاد شده که از باغهای کابل بود و بابر چند گاهی محل رهاش دختر کسلان سلطان حسین میر را در باغ خلوت تعیین نموده بود. معلوم نمیشود که این باغ را هم بابر احداث کرده بود یا قبیل از ورود او وجود داشت.

(۱) جلد دوم پادشاه نامه صفحه ۵۰۹ - ۵۹۱

(۲) ترجمه فارسی صفحه ۱۵۰

چارباغ از باغهای معروف کابل بود پادشاه نامه بنوی آنرا هم به بابر نسبت میدهد گمان میکنم این باغ یا باغی به این نام قبل از ظهیر الدین محمد بابر هم وجود داشته (۱) اگر به اشتهای زرقمه باشم که آن میکنم در زمان بابر دو چارباغ به صفت خورد و کلان در کابل شهرت داشت چنانکه در تریک خویش چارباغ را بزرگترین باغات بلده کابل خوانده (۲) آیا محل این چارباغ غیله بابر بنا نهاده بود در همین جا می بوده که تا این اواخر به همین نام یاد میشود بعدها در عصر اهالی بنام باغ عمومی شهرت یافت؟ بابر بسیار وقتها از قلعه بالا حصار به چارباغ میآمد و در عمارتی که بنام صورتخانه در آنجا تعمیر نموده بود رها می نمود در این باغ دیوانخانه می هم بود در دروازه چارباغ خانه خورد سفیدی هم آباد کرده بود که به (خانه سفید) معروف بود و بسیار اوقات در آنجا مینشست (۳) و مختصر مجاس انس و بعضی اوقات بزم نشاط در آنجا دائر میشد غیر از سایر نقاط که اینجا بحثش خارج موضوع است در همین کابل آبادیهای دیگر از قبیل مساجد و کماخها و خانهها از طرف بابر شاه بعمل آمده و بعضی لوحه سنگیها در موزه کابل موجد این نظریه است و شرح علمی این همه بناها تحقیقات علمی و عملی میخواید که باستان شناسی و حفظ آثار روزی بدان متوجه خواهند شد.

(۱) در زمانیکه بابر بار دوم کابل را فتح میکند موقع نزدیک شدن به کابل از چارباغی در تریک وی اسم برده شده.

(۲) صفحه ۵۲

(۳) تریک ترجمه فارسی صفحه ۱۵۱

هما یون

ظهیرالدین محمد بابر بتاریخ دوشنبه پنجم ماه جمادی الاول سال ۹۳۷ هجری قمری مطابق ۶ دسمبر ۱۵۳۰ مسیحی در چارباغیکه بر لب دریای جون (جمنا) در اکره بنا نهاد، بود وفات کرد و موقتاً در باغ نور افشان بخاک سپرده شد تا بعد قرار وصیت جسدش را بکابل انتقال دهند درین وقت از پسران او همسایون در هند و در پسران عم و عمای در افغانستان بودند و کابل شهر زیباترینکه بابر آنرا عزیز میداشت و خالصه خود میدانست و تا آخر عمر به هیچ یک از فرزندان خود به هیچ نام و نشانی نداد مقررهاش دودمان او محسوب میشد (۱).

هما یون پسر کلان بابر که تولد یافته بالاحصار کابل بود و درین وقت سنین عمرش به ۲۴ رسیده بود بتاریخ نهم جمادی الاول ۹۳۷ در اکره بر تخت نشست و پادشاهی او با اینکه به اساس آرزوی پدر حتمی در حیاتش صورت گرفت حسد و مخالفت نهائی از پسران راجا میخواست که مران میرزا که سه بیست از سائرین خویش را ذبح میخواست قندهار را به برادر دیگرش میرزا عسکری سپرده از راه کابل عازم لاهور شد و آن شهر را متصرف گردید هما یون برای آرام ساختن هندکامه برادران قوری میرزا که امران را به حکومت کابل و قندهار گذاشت و حکومت بدخشان را به سلیمان میرزا تفویض نمود و هندال را حاکم الوزمقرر کرد. در دو سال دوره اول سلطنت هما یون که پسران بابر علیه یکدیگر نژده کشی داشتند و جنبش دیگر کسب شدت میگرد، بطرف عرب در داخل خاک افغانستان صفویها حمله های خویش را بر قندهار تکرار میکردند و در شرق یا خوب تر بگوئیم در شمال شرق در هند فرید نام یککنفر

(۱) چون به جزئیات درین کتاب کاری ندارم از ذکر مریضی هما یون و فریاد کردن خویش را بابر برای او در نتیجه جور شدن هما یون و مریض شدن بابر و پادشاه ساختن هما یون را در حیات خویش و دیگر واقعات صرف نظر شد مختصر سطور هم مربوط به هما یون محض برای مراعات سلسله مطالب نوشته شده است و گزینه هدف اساسی این اثر بالاحصار کابل و واقعات آنجا است.

از جوانان خون گرم مدبر و باشهاوت افغانی که بعدها به شیر شاه سوری معروف میشود کم کم بر اقتدار خود افزوده و بنیاد سلطنت همایون را در هند مترازل میساخت. در حقیقت سوریها میخواستند سلطنت از دست رفته لودیهای افغانی را که بابر در هندوستان گرفته بود مجدداً بدست آرند. قرار یک متذکر شدیم همایون زمانی که حکومت کابل و قندهار را به برادرش میرزا کامران سپرد ولی نامبرده که خویش را مدعی مقام سلطنت میدانست و در پی احداث نقشه های دیگر بود قندهار را به یکی از اعیان خویش خواجه کلان سپرده و خود بین کابل و لاهور در سیر و حرکت بود. در ۹۴۲ م میرزا برادر شاه طهماسب صفوی و بعد خود شاه طهماسب بر قندهار حمله ها کردند و ماهها شهر در محاصره افتاد و شاه طهماسب چند ماهی هم به شهر قابض شد ولی در نتیجه بار اول و دوم میرزا کامران خویش را از لاهور رسانیده و نگذاشت که شهر بدست صفوی بماند. چون بالشکر کشیهای بابر از کابل بر هند مرکز سلطنت وی به آگره منتقل شد در زمان سلطنت احفاد او کابل بکثرت مرکز فرعی گردید و دامنه حکمرانی ایشان تا حوزه ارغنداب انبساط داشت و قندهار مکرر میان مغل های هندی شده و صفوی ها دست بدست میگشت.

بهر حال همایون بعد از اینکه در اثر حملات شدید شیر شاه سوری مجبور شد خاک هند را ترک گوید بسیار میخواست باز به کابل بدشهری یناه برد که ستاره اقبال پدرش در انجا الملمو نموده بود ولی مخالفت برادران (کامران و عسکری که در روزهای اخیر ناگامی با وی بودند در کشمیر از وی جدا شده و کابل را بیشتر اشغال نمودند) وی را موقف نداده از طریق ملتان راه بکمبر پیش گرفت (۸ رمضان ۹۴۷) و از انجا به سواحل راست ایاسین به لهری آمد و با احفاد ارغونی هائی که در اثر پیرویهای بابر از کابل و قندهار برآمده و در (تهته و بکر) متمرکز شده بودند مواجه شد. در موقعیکه همایون متوارفم گردیده ده به ده طی مراحل میکرد میرزا عسکری

به مشوره میرزا کامران در قندهار حکمرانی داشت . در ۵ رجب ۹۴۹ جلال‌الدین اکبر در کناره های مستد در عالم غربت بد نیا آمد همایون طریق قندهار پیش گرفت و چون در سه فرسخی شهر در محل (شال) رسید مخالفت ها دید به (مستمنگ) برگشت و چون بیشتر مخالفت از جانب عسکری احساس کرد راه ایران پیش گرفت تا نزد شاه ظهماسب پناه برد و از وی استعانت جوید و پسر کوچکش جلال‌الدین اکبر که درین وقت یکساله و سه ماه بود به دست عسکری میرزا افتاد روی را به قندهار برد و در جوار از کب به ظاهر به اعزاز و در باطن به عنوان بر غمل نگاه کرد .

همایون از راه هامون و فراه رهسپار هرات شد و این شهر را درین وقت صفوی ها اشغال نموده بودند . همایون و شاه ظهماسب در نزدیکی سلطانیه یکدیگر را دیدند و صفوی ها به اسم کمک دوازده هزار سوار به همایون دادند و نامبرده با این قوه راه قندهار پیش گرفت .

کامران میرزا از ۹۴۷ تا ۹۵۲ هجری قمری در ظرف ۴ یا ۵ سال که همایون در اثر موفقیت های شیر خان افغان معروف در کابل : به شیر شاه سرری خاک هند را گذاشته و در عالم غربت و سرگردانی خود را به دربار شاه ظهماسب صفوی رسانید و بکمک او به افغانستان مراجعت کرد و به تدریج به گرفتن قندهار و کابل موفق گردید ، کابل بدست میرزا عسکری کامران و قندهار بدست میرزا عسکری بود به این ترتیب که میرزا کامران کابل را مرکزیت داده و از اینجا بطرف شمال تا بدخشان و بطرف جنوب تا نزدیکی های سواحل سند و بجاناب جنوب عرب نظر بند بودن و غرب تا قندهار ، کرشک و بست اعمال نفوذ میکرد با شرحی که در صفحات پیش داده شد کابل در عصر میرزا سلیمان : از غربی ها اهمیت محدود بخودش داشت ، با بر با

فتوحات خود علیه خسرو شاه در بلخ و علیه محمد مقیم
یادگار میرزا : ارغون در کابل و علیه ذوالنون ارغون در قندهار
(در حقیقت امر همه اینها حکمرانان دولت تیموری
میرزا همدان : عصر سلطان حسین بایقرا بودند) این نقاط را که به
علت بقاوت دولت مرکزی تیموری هرات که بنام
الغ بیگ میرزا : جزء آن مرکز مانده بود در دوره کابل جمع کرد
و به کابل مرکزی داد و این بعد از فتوحاتش در هند
مرکزیت به آگره منتقل شد و در دوره اول سلطنت همايون هم این وضعیت ادامه
یافت تا اینکه شاه موصوف آورده و فراری شد و کامران میرزا که خویش
را جانشین دولت باری میدانست خود را در کابل محکم کرد در بنوقت
شیر شاه سوری منظم تر بن دولت افغانی را در هند روی کار آورده بود
و هرات در دست صفوی ها افتاده بود و از بلخ تا بالامرغاب از بک های شیانی
تسلط داشتند و کابل مرکز بقیه خاك های افغانستان بود. کورگانی ها
با فتح هند و استقرار مرکز در آگره کابل را با تمام اهمیتش بشکل يك
شهر فرعی در آوردند و دوری مرکز سلطنت از افغانستان سبب شد که
صفوی ها هرات را متصرف شوند و بر قندهار مکرر حمله کنند میرزا کامران
با عودت خویش بکابل و با مرکزیت دادن آن شهر مجدداً به قدامت مرکزی
آن ناحدی افزود ولی چون تقرر او دوامی نداشت و برادران هر کدام علیه
یکدیگر صف آرائی داشتند بکنوع اضطراب در شهر های مختلف افغانستان
بخصوص در کابل در دربار کامران میرزا دیده می شد و همیشه مراجعت
همايون از ایران به افغانستان و نزدیک شدن او به قندهار و اراده او بطرف
کابل این اضطراب را در دل شخص کامران میرزا روز بروز قوی تر
می ساخت .

کامران در همان روزهای اولی که از کشمیر از همايون جدا شده و با
عمکری میرزا یکجا بکابل آمد قندهار را به برادر اخیر الذکر خود سپرد و

حائر برادران مثل میرزا هندال و میرزا سلیمان و یار گیار ناصر میرزا
والغ بیگ میرزا را طور نظر بند در کابل نگه میداشت و قرار اینکه از دفتر
اول اکبر نامه بر می آید میرزا هندال در منزل والده اش دلدار بیگم
طور نظر بند اندگانی میکرد و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در درون قلعه
بالاحصار در خانه قاسم مخاض بندی بودند و یار گیار ناصر میرزا در
سیاه سنگ می بود.

به این ترتیب کابل در این زمان هم مرکز حکومت کامران
میرزا یکی از پسران با بر شده بود و هم محبس پسران دیگرش محسوب میشد.
کامران میرزا به مجرد اینکه آواز جهرت همایون را از ایران شنید او این کار
بفکرش رسید احضار پسر خود سال همایون جلال الدین اکبر بود از قندهار
به کابل تا او را هم در نزدیکی خود تحت مراقبت نیکه داری کند خضر خان
جزیره و قربان قراول بیگی را برای اجرای این امر به قندهار فرستاد.
میرزا عسکری بعد از تذبذب زیاد بالاخره به فرستادن طفل موافقت کرد
و برای اینکه در راه شناخته نشود و پسران تمام (میرک) خطاب میدردند و همشیره
جلال الدین را که با وی هم می بود به اسم (بیجه) میخواندند عندالسرور و د
بکابل او را در خانه خانزاده بیگم خواهر با بر جای دادند تا هم به رفاه باشد
و هم خوب تر مراقبت و نظارت از وی بعمل آید.

کشتی گرفتار
در همان روز های که تارک جلال الدین اکبر را بکابل
آورده بودند کامران میرزا به مناسبت برات در باغ
شهر آراه جشنی داشت و طفل را هم امر احضار
جلال الدین اکبر داد میگویند در محفل جشن برای پسر کامران میرزا

- که ابراهیم میرزا بام داشت نقاره رنگین و متقیش
 ساختند و آنرا در باغ آورده بودند جلال‌الدین اگر
 در باغ شهر آراء که درین وقت تقریباً دو ساله بود به گرفتن نقاره
 نمایل نشان داد میرزا کامران دادن نقاره را به
 دو طفل به غلبه یکی آنها در کشتی منوط گذاشت و در
 نتیجه با اینکه پسر خودش ابراهیم میرزا برتر گتر
 و قویتر بود خوابید و جلال‌الدین فاتح شد و سزائی که کامران خفیه به برادر
 زاده خود داد این بود که امر کرد وی را بیشتر ازین شیر ندهند (۱)
 مراجعت همایون: که بکامک صفو بها میخواست تخت و تاج از
 دست رفته خویش را در هند تصاحب کند و مخالفت
 برادران خود میرزا کامران و میرزا عسکری را
 یکی از علل ناگامی خود می دانست راه افغانستان را
 قلعه بست: پیش گرفت. از گرم سیر تا کابل حین فتح قلعه بست
 و حصار قندهار واقعاتی پیش میشود که به جزئیات
 آن کاری نداریم میرزا کامران حکمدار کابل
 درین وقت علاقه گرمسیر و قلعه بست را طور جای گیر
 رسالت بیرام خان به شاه علی جلا بر داده بود جلا بر بعد از مقاومت
 هائی در قلعه بست بالاخره مجبور به تسلیم شد و بست
 در قلمرو کامران میرزا اولین دژی بود که بدست
 همایون افتاد. شنبه هفتم محرم ۹۵۲ همایون به حوالی
 مجلس میرزا کامران حصار قندهار رسید اول در ضلع دروازه (ماشور) و بعد
 در باغ شمس‌الدین علی قاضی قندهار فرود آمد
 در چارباغ کابل: کامران میرزا از کابل مختصر کمک ها ئی به
 عسکری میرزا فرستاد .
 باغ مکتب: در حالیکه جنگ در بیرامون قریب حصار قندهار
 ادامه داشت همایون ب فکر اعزام نماینده بکابل افتاد
 (۱) ظنل هنوز شیر خوار بود و قبل از اینکه موعده شیر خوارگی پوره شود او را از شیر دادن منع کرد

ملاقات بیرام خان

باجلال الدین

اکبر و برادران

همایون در کابل: (۱)

تابصورت مستقیم کامران میرزا را از مقاومت
منصرف سازد این ایلچی بیرام خان بود که از راه
کوئل روغنی و آب ایستاده و غزنی بکابل آمد و میرزا
کامران در طی مجلسی که در چارباغ منعقد نموده
بود وی را بار داد و صورت ملاقات آنهارا از
روی دفتر اول اکبر نامه اتخاذ می‌کنم
همایون در کابل: (۱) «میرزا کامران در چارباغ مجلس آر استه»
«بیرام خان را طلبید با ندیشه سائب او چنان رسید»
«که این دو منشور دولت رایه میرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست»
«و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آورد) بسیار دور - که آنرا دانشی»
«درست و بختی بلند باید - پس اندیشه کنار نموده مصحفی بدست گرفته»
«برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد -»
«درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن فدا صبح را وسیله تعظیم آن»
«الواح سعادت ارقام ساخت و تحف پادشاهی و هدایای شاه را بائین ستوده»
«در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع»
«مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و»
«اجازت دیدن میرزا همدان و میرزا سلیمان و باد کامران ناصر میرزا و الغ»
«بیگ (۲) میرزا ضمیمه آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد»
«که در دیدن ها همراه باشد»

به این ترتیب بیرام خان وظیفه باریک رسالت خویش را میان دوسرا در
مخالف و دشمن انجام داده و بعد با همراهی گماشته کامران میرزا بابوس
به دیدن جلال الدین اکبر و برادران همایون برآمد در (باغ مکتب)
جلال الدین پسر خورده سال همایون را که در خانه خانزاده بیگم خواهر
بابر میزیست دید میرزا همدان را که در خانه والده اش دلدار بیگم نظر

(۱) صفحه ۲۳۰ دفتر اول اکبرنامه ضمیمه مظهر المعروف به اردو گائید کلمکتبه ۱۸۷۷

(۲) این الفسخ بیگم میرزا بن محمد سلطان میرزا از قبائل دخترى سلطان حسین مرزا بود

بند بود ملاقات کرد چون میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در درون قلعه
 بالاحصار در خانه قسم مخلص محبوس بودند ایشان را در آن روز به موجب
 فرمان کامران میرزا در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهر آرا
 وقوع داشت آوردند همین قسم در جمله سیاه سنگ یادگسار ناصر میرزا را
 ملاقات نمود و فرامین و خلعت و اسبهای خاصه که برای هر کدام آورده بود
 به ایشان رسانید. کامران میرزا در عالم نرسیده که نمیدانست
 در مقابل همایون چه رویهائی را پیش گیرد بالاخره بعد از يك و نیم ماه به
 بیرام خان ایلیچی رخصت مراجعت به قندهار داد و خانزاده بیگم خواهر
 بابر را با وی باجا اعزام نمود و درین امر مقاصدی داشت . میخواست با
 این خانم که خاله همه شان بود به عسکری میرزا به ظاهر بگوید که تسلیم
 شود و در باطن القا کند که مقاومت نماید و به بیرام خان و همایون وانمود
 کند که عسکری میرزا به امر و اراده من نیست و میخواهم با این خاتم
 زوی تقاضای تسلیم کنم و آخر هم اکثر حصار قندهار را بزور و عنف
 بکشایند خانزاده بیگم شفاعت وی را از همایون کند . و بعد قندهار با وجودیکه
 از گیل بود دیوارهای آن نصت گیر عرش داشت . عسکری میرزا
 مقاومت نشان داد و همایون از جانب شهر کهنه از نقطهائی کسید آندرا
 چهار دزه میگفتند به حمله میادرت کرد. درین فرصت از کابل الف بیگ میرزا
 بنامیر افکن بیگ و لدقوچ بیگ و فصیل بیگ برادر منعم خان و ممبر بر که و میرزا
 حسن خان یران میر عبداللہ که از سادات سبز و از بود با جمعی دیگر
 از کابل بر آمده و خویش را به همایون رسانیدند و عراضی از طرف مردم
 کابل با خود آوردند آخر کار بتا بخ پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر
 ۹۵۱ میرزا عسکری به شفاعت خانزاده بیگم تسلیم شد .

چون آوازه فتح قندهار به دست همایون پخش شد کامران میرزا
 سلیمان میرزا را از نظر نمدی خلاص کرده برای اداره بدخشان فرستاد

و او به مجر در رسیدن در آنجا عهد و پیمان شکسته و با کامران قطع علاقه کرد. در این بین باد کار ناصر میرزا هم از کابل فرار نمود. کامران میرزا آخرین گروه کنگان خود د هندال میرزا را با وعده های زیاد عقب باد کار ناصر میرزا فرستاد و او هم طریق دیگر پیش گرفته از کامران میرزا برگشت و به همایون واصل شد و به این طریق کابل ماندو کامران میرزا حرکت همایون همایون بعد از اشغال بست و قندهار و غزنی متوجه کابل شد چون به یرت شیخ علی در نواحی ارغندی رسید کامران میرزا از طرف کابل قاسم برلاس را با جمعی دیگر علیه او فرستاد و به میرانش قاسم مخلص تربلته هدایت داد که نوبختا نه را در جلگه دور (۱) (جلگه چهارمی) بمبیه نماید. در بالاتحاد هم به انخاف تربلته تدافعی متوصل شد و بیشتر زمان ساکنین بالاتحاد را که در بیرون قلعه رهائش داشتند داخل قلعه برد قاسم برلاس از طرف کامران میرزا در تنگه خمار اخذ موقع کرد و لسی مقاومت نتوانسته عقب نشست. همایون از تنگی خواجه بسته گذشته اول در نواحی ارغندی و بعد در تبیه متوقف شد. میرزا کامران درین وقت از شهر برآمده و در عالم سرا سیمکی در گذر گاه خیمه زده بود در حالیکه میان اشکر دو برادر يك گروه بیش فاصله نمانده بود امرای کامران میرزا مثل با بوس

حرکت همایون

بطرف کابل:

یرت شیخ علی

در نزدیکی

پغمان و ارغندی:

جلگه دوری:

سرا سیمگی

کامران میرزا:

(۱) در صفحه های اول همین کتاب حین تعین یکی از آخرین حدود کوه شاه کابل از تنگی (دورین) ذکر بیان آمده حالا دفتر اول اکبرنامه از (جلگه دوری) صحبت میکند (دورین) یا (دوری) یا (انورین) هر کدامش که صحیح باشد مقصد از جلگه اینجا جلگه چهارمی به مفهوم عام کلمه است.

جمیل بیگ ، مصاحب بیگ ، پسر خواجه کلان بیگ یکی بعد دیگری با جمعیت های خود از کامران میرزا روگردانیده و به معسکر همایون میرفتند. دوازده هزار پیاده و سوار که همراهی کامران میرزا بود متفرق شدند و خودش آهسته آهسته در سیاهی شاهکاهان از پیش باغ نوروزی (که گمان میکنم همین باغ باهر باشد) و گورخانه گلبرگ بیگم از راه بابا دشتی (که گمان میکنم راه قول نداف باشد) گذشته و خود را در پیش کول در کنار چمن قلعه حشمت خان حالمیه در پای دیوارهای بالا حصار رسانید و دو نفر از ملازمان خود دوستی کو که و جوگی خان را عقب اهل و عیال خود فرستاد تا آنها را گرفته و فرار کنند. حبیبه بیگم دختر کلان و ابراهیم سلطان میرزا پسر میرزا کامران و هزاره بیگم با در زاده خضر خان و ماه بیگم و مهر افروز بیگم با عده دیگری از زنان و بستگان قریب او از ارگ بالا حصار برآمده به کامران میرزا ملحق شدند و همه یکجا از راه بسینی حصار رهسپار سمت جنوب شدند و از طریق غزنی راه بکهر و تهته را که در کنارهای اساسین واقع است پیش گرفتند. چون خبر فرار میرزا کامران بگوش همایون رسید میرزا هندال را برای تعقیب او فرستاد و خود شبانه شبی شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان ۹۵۲ وارد ارگ بالا حصار شد و به این طریق کابل را فتح کرد

حفاظت زنان

در قلعه بالا حصار

تنگی خواجه

پشته در نواحی

ارقتدی :

همایون در تسکینه خمار

و جلگه تمیه :

خیمه زدن کامران

میرزادر گذرگاه :

بساغ نوروزی :

گورخانه

گلبرگ بیگم :

بابا دشتی :

و نویدی از شعرای معاصر عاده تا ریخ این فتح را
(کابل را گرفت) یافته و عاقر دیگر مصرع ذیل را

بینی حصار

ماده تاریخ این فتح یافت
(بی جنگ گرفت ملک کابل ازوی)

فتح کابل بدست

برای تثبیت حقایق این واقعات دو متن در ایسم
پسکی و شنه های ابرو المفضل سلامی در دفتر اول
اگر نامه دوم یاد داشت های کابلدن بیسم در
همابین نامه که در عبارت پیاده و موجز و بسیط
عین واقعه را بدون تحویل در جزئیات به همراه

همایون :

شب ۱۲ رمضان

ار علامی خوب تر شرح داده ایتمک آن دو متن :

سال ۹۵۲ :

متن اگمر نامه : چون موکب عالی در برت شیخ علی
(که در نواحی « نعمان و ارغندی (۱) واقع شده)

داخل شدن همایون

« نزول اجلال یافت میرزا کمران ار استماع »
« توجه رایات جهانگشا سرانجامه شده قاسم بر لاس »

شبکی در بالا حصار :

« را با جمعی بیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص »
« تر بتی را (که میرانش میرزا بود) فرمود که »

نویدی و ماده

« نویخانه را بجلگه دوری (که نزدیک خاچه با بوس »
« بیک بود) برده تعبیه نماید و عیال مردم (که در »

تاریخ فتح کابل :

« بیرون قلعه کابل بود) همه را اهتمام نموده »
« اندرون قلعه برد و بعد از اسنخدام مجانی قلعه »

« بفرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک برت با بوس بیک نشست و در تر بیب
« افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود در موضع نکیه چمار (۲) قاسم بر لاس با جمعی »

(۱) نعمان و ارغندی عبارت از نعمان و ارغندی است .

(۲) یا ورقی صفحه ۲۴۳ خود کتاب نشان میدهد که در نسخ مختلف بصورت
(تیکنه خمار) (نیکنه خمار) (نکته خمار) هم ضبط شده است و ضبط صحیح آن
(کهنه خمار) می باشد .

« بیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیر افکن از »
 « معسکر اقبال یاد شاهی بیشتر شتافتند دستبردی شایسته نمودند و چون »
 « میان افواج فاصله اندک ماند میرزا همدان به موجب التماس بمنصب »
 « سروالی اختصاص یافت موب اقبال از ننگی خواجه پشتمه گذشته در »
 « نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بایرس و جمیل بیگ با جمعیت »
 « خود و شاه بردی خان (که گردیز و سنگش و نقر با و متعلق بود) آمده »
 « آداب زمین بوس بجای آوردند و استعمال عنایات بیدران شدند و »
 « متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده »
 « دولت ملازمت دریافت و با التماس خروج از سرافراز گشت درین اثنا »
 « با بوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست - به دولت سوار »
 « باید شد - که مردم همه می آیند - حضرت جهانبانی بر باد پای دولت »
 « سوار شدند و درین میان هلی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان »
 « را (که در تعزیت یدر بودند) بر آورده شعول مراحم ساختند و بعد از زمانی »
 « قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات »
 « اوضاع صورت اقبال یادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه »
 « خواند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفا ی جراثیم خود »
 « بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتسمات بوسیله خواجه معروض داشت »
 « بیم گروه راه فاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمائده بود »
 « که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتسمات او را بادراك »
 « ملازمت موقوف داشتند و مراعی دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده »
 « خواجها را با احترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردهی توقف »
 « فرمودند و چون میرزا را عرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی »
 « در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب »
 « میبرد (که شاید شبگیر بلند کرده خود را به کناری تواند کشید) چون »
 « حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر »

« (در یافت سعادت ملازمت بخود فرار نداده) بسرعت تمام خود را بار آگ »
 « کابلی رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه »
 « گرفته از راه بینی حصار روانه غرین رویه شد و چون خبر فرار نمودن او »
 « بمساع علییه رسید حضرت جهانگیری با یوس را با جمعی از معتمدان بکابل »
 « فرستادند که در آنجا بوده نگذارند که به سیاهی و رعیت آسیبی رسد »
 « و همه را مستمال عنایت پادشاهی سازند - و میرزا همدان و جمعی را تعیین »
 « فرمودند که میرزا را عاقب نمایند و خود به معتمدانی نصرت و عمر کابی »
 « اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زقان دولت »
 « کورا که (۱) اقبال بلند آواز کردند و که کبه داران نصرت کو کبه »
 « حشمت را بسپهر مگو کب رساندند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی »
 « موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائید »
 « آسمانی فتح کابل (که مقدمه فتوحات نبی اندازه است) روی داد »
 « و ابواب شادمانی و کنجگری بردنهای خلاصی شونده شد - دو ساعت از »
 « شب گذشته بود که انحضرت ساخت کابل را به مقدم دولت پرتو سر بلند »
 « ساختند - نویدی تاریخ این فتح (کابل را گرفت) یافته بود و دیگری »
 « این مصراع - بی جنگ گرفت ملک کابل از وی - »
 « متن همایون نامه: « در سنه ۹۵۱ هجری - صد و پنجاه و یکم شهر »
 « رمضان المبارک در تسکینه حمار نزول اجلال فرمودند - همان روز »
 « به میرزا کامران خبر رسید - میرزا کامران را اضطرابی عجیبی دست »
 « داد - در ساعت چادر بر آورده در پیش گذر گاه فرود آمدند و حضرت »

(۱) باور فی صفحه ۲۴۴ متن نشان میدهد که این کلمه در بعضی نسخ (کوس) و (کورگه)

« باد شاه در یازدهم شهر رمضان در جلده گه نیمه نزول اجلال فرمودند »
 « و میرزا کامران هم آمده در برابر فرود آمدند بقصد جنگ . درین »
 « اثناء همه امرا بان و سپاهین میرزا کامران گریخته آمده بیابوسی »
 « حضرت بادشاه مشرف شدند و یابوس که یکی از امرای نامی میرزا کامران »
 « بود وی نیز به جماعت خود گریخته بقدم بوسی حضرت آمده مشرف گشت »
 « میرزا کامران یکی و تنها ماندند و چون دیدند که در کرد و نواحی »
 « من کس نماند - منزل یابوس که امرای نامی ایشان بود نزد یک بود »
 « درو دیوار مشارالیه را انداخته و بران کرده و آهسته آهسته از پیش »
 « باغ نروزی و گریز خانه گلبرگ بیگم شده این دوازده هزار سوار »
 « خود طلاق داده رفتند . چون تاریک شد بهمان راه با بادشتی پیش کول »
 « آمده ایستادند و دوستی کوله و جوگی خان را فرستادند که »
 « حبیبیه بیگم دختر کلان میرزا و ابراهیم سلطان میرزا پسر میرزا کامران »
 « و هزاره بیگم برادر زاده خضر خان و ماه بیگم خواهر حرم بیگم »
 « و مهر افروز بیگم مادر حاجی بیگم و باقی که این جمله را بیارید »
 « آخر این جماعت به میرزا کامران همراه شدند و میرزا متوجه »
 « تهنه و بکهر شدند در ولایت خضر خان که در سر راه بکهر واقع است »
 « در آنجا که رفتند حبیبیه بیگم را باق سلطان نکاح بسته سپردند و خود »
 « بجای بکهر » و تهنه شدند .

حضرت بادشاها فتح کرده در شب دوازدهم پنج کهری شب گذشته »
 « بود که در بالای حصار نزول اجلال بدولت و سعادت و اقبال نزول »
 « فرمودند و مردم میرزا کامران که به خدمت مشرف شده بودند همه »
 « تقارن نواخته در خدمت حضرت در کابلی درآمدند .

قراریکه در صفحات پیش این کتاب شرح یافته (صفحه ۷۶ و ۱۱۱)

روز یازدهم ملاحظه شود / و بعد ازین هم وقت بسوقت شرح

و شب دوازده

رمضان ۹۵۲:

شب و روز

شادی و غم

در بلا حصار

و شهر کابل:

خواهد یافت شهر کابل و بسا لاجصار
 بسا روزها و شبهای شادی و غم را دیده و بسیار
 شبها و روزهای هم آمده که غم و شادی یکجا
 بر اهل شهر و باشندگان ارگ و بالا حصار طاری
 شده است ازین نوع روزها و شبها یکی روز بازده
 و دیگر شب دوازده رمضان سال ۹۵۲ هجری قمری
 است. قریبکه دیدیم آنها نیکه این غم و شادی را بر سر
 این شهر آوردند دو برادر بودند هما یون و کامران
 پسران ظهیرالدین محمد بابر که هر دو یکی به حق
 و دیگری بغیر حق خویش و وارث تخت و تاج پدر
 میدانستند اولی ده سالگی در هند سلطنت کرده
 و شیر شاه افغانی سوری وی را مجبور به ترک هند
 و توسل به دربار صفوی ساخته بود و اینک به کمک ایشان مجدداً برگشته
 و بسا کابل رسیده است و دومی که خلاف
 وصیت پدر از روز اول ادعای سلطنت داشت از شکست ندر بجی
 و غیاب برادر استفاده نموده از کابل به بخشی بزرگ از خاکهای
 افغانستان سلطنت داشت و اینک مواجهه به روز سختی شده است که
 هما یون با سپاه خویش فرا رسیده و در نیمه سه گروهی بلا حصار اخذ موقع
 کرده است. کامران میرزا در منتهای سراسر بجی است. از حرم سرای
 درون قلعه ارگ بلا حصار گرفته تا شهر و حومه آن همه در تشویش
 و اضطراب اند. برای اینکه اهالی بلا حصار خوب تر مقاومت بتوانند
 کامران میرزا زنهای اهالی بیرون حصار را داخل قلعه برده زنان خانواده وی
 همه در ارگ آن قلعه گرد هم جمع شده اند و مدافعه کنندگان چه
 نظامی و چه رعیتی عقب تیر کیشهای کشنده های بلا حصار درنگ و بیهستند
 بیرون قلعه در محله های بلا حصار اضطراب و نگرانی حکمفرما است

لشکریان کامران میرزا جمعی با تو بخانه در چهار دهی موقع گرفته اند و خودش با ۱۲ هزار نفر دیگر در گذر که و دامنه های غرای آکوه ای شیر دروازه و آسه مائی منظر نشسته و به این ترتیب از بالا حصار تا دند چهاردهی به میدان جنگ تبدیل شده و هر آن انتظار حمله از طرف مقابل برده میشود، چون همابون و لشکرش در تپه معسکر ساخته بودند فاصله دو سپاه متخاصم بسیار کم بود. روز یازدهم رمضان ۹۵۲ برای کامران میرزا روز مخوف و بحرانی بود صبح زود خبر سلام و تسلیم شدن چند نفر از امرای خود را شنید. تفکر فرار بود ولی میخواست این کار را در سیاهی شبانگاه علمی سازد. شامگاهان سیاهبان خود را بحال خود گذاشته از عقب باغ یا بر از راه قول انداف به پای دیوارهای بالا حصار آمد. همین روز مخوف و بحرانی در تپه روز امید و آری و تهیج بود و هر چه ساعت ها گذشته میرفت امیدها قوی تر میشد.

کامران میرزا بدون اینکه مجانی داخل شدن بالا حصار را داشته باشد و با بهتر بگوئیم چون نمیخواست که داخل ارگ شود یا از ترس نمیخواست خویش را به محافظه کنندگان قلعه نشان دهد در پای دیوارهای کهن حصار معطل شده در تاریکی به عجله عقب زن و فرزند و اهل و عیال خود کس فرستاد تا ایشان را با خود گرفته و فرار کند.

بر آستانه آن که گهای اهل حرم کامران میرزا همه هائی در ارگ بالا حصار تولید کرد بزرگ ولی بی سرو صدا زیرا فراریان نمیخواستند در نیک ترین کسانی در پیرامون ارگ از حرکت شبانه آنها اطلاع یابد حرکت اهل حرم حکمفرمای مقتدر کابل در تاریکی شامگاهان شب چهارشنبه ۱۲ رمضان ۹۵۲ صحنه ایست از صحنه های فراموش نشدنی که یاد آن در دفتر خاطرات کهن دژ تاریخی کابل ثبت است. کامران میرزا با همراهان خود چون برق بطرف بینی حصار بحرکت آمد تا از راه لو گربه مناطق جنوب ممالکت و از آنجا به کناره های سفیده بکهر و نهفته برود. شاید هنوز به بینی حصار نرسیده بود

که او از فرار او در داخل و خارج قلعه بالاحصار طنین افکند، دوازده هزار سوار و پیادهئی که در گذر گناه بحال خود گذاشته بودند هر کدام بطرفی راه فرار میجست، در حرم سرای از گداز بالاحصار، در گذر گناه و در دند چهار ردهئی همه جا خوشی و غم توأم حکم فرمایند زیرا هر جا که طرفدار کامران میرزا بود در عالم ترس و اندوه از سر نوشت خوردن گران بود و هر جا که هر اخوان همایون وجود داشت به امید آحر از جا و مقام از خوشی در پوست نمیگنجید. در ارگ بالاحصار و در داخل قلعه در حالیکه حرم کامران میرزا بی سر و صدای پادشاه خود را تخلیه میکرد عده دیگر زنان از دو دمان با بری که در آن میان دخترش گلابدین بیگم هم بود با خوشی و مسرت بی نهایت انتظار همایون میرزا را میکشیدند. ساعت ۹ پادشاه شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ از بوق و نقاره در بیرامون کلمبه های دیوارهای بالاحصار بلند شد شعل داران پادشاه پیش در حرکت بودند هور ای سیاه قانچ با آواز دهلی و نقاره غوغای عظیمی بر پا کرده بود همایون به سواری اسب در حالیکه چهار طرف او را بزرگان معتقی او گرفته بودند در قلب لشکر بان خود چه گرفته و به تمکین پیش می آمد در حالیکه بالاحصار در تاریکی مطلق فرو رفته و ساوت در کنار چهار طرف آنرا افرا گرفته بود دروازه های قلعه بازند و همایون میرزا به بالاخانه های ارگ بالاحصار در آمد به فاصله سه چهار ساعت بر دری رفت و برادرش آمد حکم فرمائی برخاست و حکم فرمائی به جایش نشسته کامران میرزا راه فرار پیش گرفت و همایون میرزا وارد بالاحصار گردیده در یکجا زن ها گریسته و شیون داشتند و در جای دیگر دختر با بر خواهر همایون گلابدین بیگم و مادر آکلش و عده زن های دیگر شبانه در ارگ بالاحصار به دور همایون جمع شده بودند و چون بعد از پنج سال او را میدیدند بی نهایت مسرور بودند و آواز خواننده ها و طبل و زب و اب تا پایان های شب از بالاخانه های ارگ بالاحصار بگوش میرسید.

همایون و جلال الدین اکبر:

همایون به مجرد رسیدن در بالا حصار
شبها شبی فروری پسر خور دسال خود جلال الدین

همایون در کابل:

اکبر را خواست تا وی را به بیند، به شرحیکه
در صفحات بیشتر گفته ام طفل خور دسال

شبهای زمستان

مدنی در قندهار نزد میرزا عسکری و سپس
چندی در کابل در بالا حصار نزد کامران

در ارگ بالا حصار:

میرزا طور بر عمل و در خانه خاله اش
تحت مراقبت بود و همایون ازین رهگذر

سازنده ها و گوینده ها:

بگریزی یاد داشت و به مجرد فتح
بالا حصار به عجاوه و شتاب طفل را که

ورق بازی:

که چهار و نیم ساله شده بود پیشش آوردند
و به شکر آنه: پدار پسر خیرات زیبا د

شاهرخی پمبج مشقالی:

کرد فردای فتح کابل در دیوان خانه
که الان بالا حصار بار عام دا دو بزرگیان

رسیدن حمیده بانو بیگم زن

اهالی شهر را پذیرفت و چون بعد از
پنج سال در بدری به زادگاه خود در

همایون از قندهار به کابل:

بالا حصار به کامیابی هائی بزرگ نایل
شده بود زمستان را آسوده خاطر

ختمه سوزی جلال الدین اکبر:

بکابل گذرانید، همشیره اش گامیدن
بیگم که بعد از سقوط سلطنت همایون

نالا ردیو انخانه کلان:

در هند به کابل آمده بود و در روزهای
غلبه کامران میرزا روزگار خوشی

میله خصوصی در ارگ باغ:

نداشت شبهای خوش زمستان که پدار
در ارگ بالا حصار که تا صبح کاهان

اعیان شهر کابل در چهار باغ:

می نشستند و با ششیدن ساز و خواراندن خواننده ها ورق بازی می کردند به کیلمات ذیل بیان میکنند: (۱)

چراغان شهر:

« واکثر اوقات معرکه و مجلس »

چهل دختران سبزه پوش:

« بود شبها ناصباح می نشستند و سازنده ها »

« و گویندها دائم در نواختن بودند »

کوه هفت داوران:

« و اکثر بساط نشاط بازی می کردند »

« از این جمله دوازده کس بودند بهر کس »

باغ بیگانه:

« بیست ورق بیست بیست شاعر می دادند »

« و کسی که بای می داد همین بیست »

باغ دیوان خانه:

« شاعر می داد که پنج اشقایی »

« با صد و اگر می برد هر چند که بازی »

« می کردند زیاده می بردند »

این چند سطر مختصر گلابدن بیگم بسیار نفیست است و خود و شیخها در جاها نیکه مورخان بزرگ خاموش نشسته و جز از مراسم خشک درباری وز دو کنند میدان های جنگ چیزی نمیگویند و با احساسات لطیف زمانه و با کیلمات بسیط خود به پهلو های احساس زانگانی تماس میکنند و از خلال نوشته های او شب های دراز زمستان سال ۹۵۲ هجری قمری را دراز گشت بالاحصار کابل می بینیم و مشاهده میکنیم که همایون پسر ابراهیم که ۳۹ سال قبل در ۹۱۳ در همین بالاحصار متولد شده بود بعد از قوت بدر بعد از ده سال سلطنت در هند و بعد از ۵ سال در پندری بین هند و ایران اینک در روشنی مشعل های بزرگ در بالاخانه های ازگ نشسته و شب ها تا سپیده صبحگاه می زبان حائو آوده بدوروی جمع هستند سازنده ها و نوازنده های زنده و میخوانند و ۱۲ نفر از اهل خاندان او که گلابدن بیگم یاد کرده است

و معلوم نمیشود که گیاه بودند تا ساعت های اخیر شب ورق بازی میکردند. امیدوارم نوعیت این ورق بازی چه بوده ولی قرار بیکه در متن همایون نامه دیدیم ۲۰-۲۰ ورق بهر کس داده میشد. شاهرخشی های بندج مثقالی حتماً پول ملی طلازی شاهرخ مرزا پدر سلطان حسین میرزا پادشاه تجوری هرات بوده که هنوز هم رایج بود. مقارن همین وقت حمیده بانو بیگم زن همایون که در قیدها بود هم وارد کابل شد.

همایون میرزا بعد از بیکه زمستان را به خوشی در بالا حصار کابل گذراند با آمدن بهار بغلر ختنه سوری پسرش جلال الدین اکبر افتاد و در روز بیکه مشغول تهیه مقدمات سنتی بودند بازش حمیده بانو بیگم به گردش در دامنه های کوه های کابل می برد و در قرار بیکه مشغول به شیره اش گلبدین بیگم می نویسد از نوروز به بعد تا عقده روز این گردش های بهاری در دامان کوهها ادامه داشت حمیده بانو بیگم لباس های سبز می پوشید و با ۳۰ یا ۴۰ تن دختران قشنگ که لباس سبز می پوشیدند در بغل کوهها و دامنه های سبز خود در جشن تجدید حیات طبیعت و ربسختن سبزه های و سبزه میسند چنین مینمایند که مقدم بهار و سال نو و نوروز باستانی در چهار صد سال قبل در کابل با مراسم قشنگی تجلیل میشد و دامنه خوشی ها و گردش های مردم در کنتزارها و کوهها دو هفته حتی بیشتر طول میکشید. گلبدین بیگم ضمن شرح این مراسم از رفتن همایون و حمیده بانو بیگم و دختران سبز پوش در روز نوروز به (کوه هفت داوران) هم صحبت میکنند که باید به حل آنرا جستجو کرد. مسئله ختنه سوری جلال الدین اکبر در آغاز سال ۹۵۳ از واقعات مهمی است که بالا حصار و کابل مدت ها آنرا به یاد داشت و مختصر آنرا به شرح مراسم با اشاره آن در صفحات تاریخ باقی مانده است. جلال الدین اکبر در بهار سال ۹۵۳ پنج ساله میشد و مادر و پدرش که بعد از چهار و نیم سال هجران به دیدن و صحت یافتن او موفق شده بودند میخواستند يك آن اول تر

بپایانه می برای يك جشن باشكوه پيدا كسند و هیچ بهانه نمی بهتر از ختمه سوری فرزندشان نبود. در باغ دیوانخانه که در خود بالاحصار بود و آنرا معمولا (ارنه باغ) میگفتند و بی نهایت دلکش و قشنگ بود ترتیبات برای مهمانان خصوصی گرفته شده بود برای امر و اعیان شهر کابل در چارباغ بساط پذیرائی و سرگرمی گسترده بودند بیگم هاوزن ها در باغ بیگه که تعیین موقعیت آن مشکل است دعوت شده بودند شهر را هم آئینه بندان و چراغان کردند و کانداران و اهل کسبه تا جائیکه امکان داشت در نزدیکترین کابین خود صرفه ساعی کردند تا لاله دیوانخانه کلان بالاحصار را با دشاها نه زینت کرده بودند همایون میرزا، میرزا هندال و میرزا یار کافر قاصرو امرای دربار هر کدام در تالار مذکور جایگاههای مخصوص به ذوق و سلیقه خود ترتیب داده بودند مراسم ختمه در همین دیوانخانه کلان در بالاحصار صورت گرفت در حالیکه توپها به غرش در آمدند. بود بساط عیش و شادی در باغ ها و بازارها و تمام خانه های شهر کابل گسترده نموده شد و شب هنگام همه جا چراغانی بود. کلبیدن بیگم گردش های بهاری حمیده با نو بیگم و ختمه سوری پسرش را به این کلمات شرح میدهد:

« بعد از چند روز بقمدها برای طلب حمیده با نو بیگم کسان فرستادند بعد از
 « آمدن حمیده با نو بیگم جلال الدین محمد کبیر بادشاه را ختمه سورا کردند،
 « و اسباب طوی سنت را تیار می کردند و بعد از نو روز هفت ده روز
 « همایونی میگرداند و لباس های سبز می پوشیدند و قریب سی چهل دختر را
 « حاکم میشد که لباسهای سبز پوشند و بر کوه ها بر آیند و در يك نو روز
 « به کوه هفت داوران بر آمدند - اکثر در حضور و عیش و فراغت میگذرانیدند،
 « و وقتی که محمد کبیر بادشاه پنج ساله شدند در شهر کابل ختمه سورا کردند،

« و در همان دیوان خانۀ کلان طوی سنت را دادند و تمام باران را آئین
 « بستند میرزا هندال و میرزا یادگار و سرو سلطان و امرایان بجهت
 « آئین بندی جاهای خوب و مرعوب راست کرده بودند و در باغ بیگانه
 « بیگم بیگمان وضعی جاهای عجیب و غریب راست کرده بودند و ساجق
 « راهمه میرزایان و امرایان در همان باغ دیوانخانه آوردند بسیار طوی
 « نغز و معرکه خوب گذرانیدند و بمردمان خلعت های وافر و سروبا های
 « وافر عنایت فرمودند و مردم رعیت و علما و صلحا و فقرا و غریبا و شریف
 « و وضع و صغیر و کبیر در امنیت و رفاه روز بعیش و شب به عشرت میگذرانیدند
 « ابوالفضل علامی عین واقعه ختنه - وری جلال الدین کبیر و مراسم مربوطه آنرا
 « باروش مخصوص واقعه نگاری خود برنگی شرح میدهد که چگونگی آنرا در همین
 « ملاحظه خواهد کرد. (۱)

« ارایش جشن دولت پیرای ختنه - سور حضرت شاهنشاهی و آئین بستن
 « اقبال . بزرگان گرام بخش و خدیوان سعادت منش راهوار و وجه
 « همت است که تقریبی اندکی ختنه هنگامه بخشش گرم سازند و بروشی
 « (که از چشمه الودکان عرصه آمدان محفوظ مانده) عبارات گزیده را
 « (که سر آمدن آن دلها بدست آوردن دست بردارها مانده است)
 « (در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه در ینولا (که اسم اقبال
 « بتازگی وزید - و کاستان مقصود از سر نوشت لغت) مراسم ختنه آن تو باوه
 « حدیقه اقبال و تازه نهال نخیل مجید و جلال زاسب ساخته در آسایش
 « و بخشایش عالمیان افزودند و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی
 « در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز

« بنفشه سر بر آورد از لب جوی زمین گشت از ریا حین غمیرین بوی
 « نسیم صبحکسا از مشک بوئی هزاران نایفه در برداشت گوئی

« به ارته باغ (که بغایت دلکش و دلکشااست) نزول دولت فرمودند و
 « بجهت مزید گردآوری دلها (که درمعنی شکر گذاری حضرت مولی است)
 « ابواب عیش و عشرت گشودند و آئین کیکاوسی و کیکبادی تازه ساخته
 « اشارت شد که حضرت بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ
 « طرب افزا آئین بندد و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند
 « جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند
 « و بلا تفران شهر و بزرگان عهد فراخور حیات و قدرت مسامی جمیله
 « بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترقه در آرایش دکان و
 « گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچه آن آئین
 « بنسبی شد که و صف آن از اندازم بیرون باشد و
 « حضرت جهانپائی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند
 « و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند
 « و پیشتر از انعقاد این جشن خسروائی قراچه خان دلا صاحب بیک و بعضی
 « دیگر از مختصان درگاه (که به آوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی
 « بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدم
 « بر کات افزای حضرت مهده لایا موجب مزید اسباب نشاط گشت
 « و در این زمین عشرت آگین (که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت
 « دادن پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود) در ساعتی (که کوکب بانظرات
 « سعد بر جهانپایان افاضه نور میکردند) مجلس نهال پیرای گلستان الهی
 « (یعنی ختمه سوری حضرت شاهنشاهی) به هزاران نشاط و شادمانی
 « بظهور بیوست اسباب کامروائی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال
 « بر روز کاران گشاده گشت خورد و بزرگ ممالک از مواهب خسروائی
 « بهره مند شدند و وضع و شریف اکتاف از مکارم پادشاهی خوشدل
 « و خوشوقت گشتند . کلماتی روزگار با الفت انجامید و تفرقه های عالم به
 « جمعیت خواطر بدل شد . امرا و اچقما بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات

« گرامی سرافراز شدند و در عین آئین بندی آنحضرت بجهت تشبیه خواطر
 « و التیام قلوب (که رکن اعظم ملک ستانی و فرمان روائی است) متوجه
 « خواجه ربیع روان شدند و شادمانیها فرمودند و جام جهان مطاع صدور
 « یافت که امرای بایکدیگر کشتی گیرند و خود بدوات و اقبال بمیزان
 « نظر همسران را در زور جدایی فرمودند و آنحضرت با امام قلی قورچی
 « کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا با هم لوازم کشتی
 « بجای آوردند و بعد از آن به سیر از غوان زار بخواجه سیاران عنان توجه
 « معطوف داشته داد خوشی دادند و بدوات مراجعت فرموده در نشاط
 « افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان استان
 « رفعت پیوسته را فراخور خلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حال هر یک
 « و انعامهای لایق هر کدام و خلعتهای موافق هوس و بق شرف امتیاز
 « بخشیدند از آن جمله غزنین و آنحدود به میرزا هندال زمین داور و تپری
 « و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند و جمیع منقسمان استان عبودیت را
 « فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سر برارای ملک صورت
 « و معنی شدند و طوائف انام در سابه افاضت و یرتو رفت مرفه الحال شده
 « قرین مقصد و هم نشین اطمینان شدند »

چون همایون به کمک شاه طمنا سر
 صفوی به گرفتن قندهار و کابل از دست
 برادران خود موفق شده و پیش از رسیدن
 به هند مقدمات سلطنت خویش را بار دوم

آمدن ایلچیان شاه طهماسب

صفوی به کابل

در کابل آماده ساختن ختنه سوری جلال الدین اکبر به شاه صفوی موقع
 داد که هیئت نبر بگیه به دربار همایون در کابل اعزام دارد و تحایف و هدایائی
 بفرستد سر کرده این ایلچیان و ادیبک نام داشت و عندالورود در کابل
 در بالا حصار بحضور همایون بار یافت.

آمدن شاقاسم تغائی و
 در بهار سال ۹۵۲ بک سلسله آمدن های
 ایلچیها ورؤسای قومی در بلااحصار
 کابل ادامه داشت. سلیمان میرزا بن
 خان میرزا که مدتی نزد کامران نظر

بند بود مقارن ایام رسیدن همایون بکابل که بران میرزا به امید تمامین
 اعدیت بدخشان و انهداری خاطر سلیمان وی را به بدخشان اعزام
 نموده بود به مجرد رسیدن در اینجا با کامران میرزا قطع علاقه نموده
 و بدخشان را از آن خود میداند است حتمی که وضعیت همایون در کابل مستقر شد
 باز هم خود بکابل نیامده و شاه قاسم تغائی را با پیشکش و تحایف فرستاد
 ولی همایون عذر نا آمدن او را نپذیرفته فرمان به آمدن وی صادر کرد.
 مقارن همین زمان دو نفر از سران افغان و بلوچ میرسیدعلی و اولمک
 با اولنگ که یکی در نزدیکی موضع دو کی از (عمال هند) بود و باتش داشت
 و دیگر رئیس بلوچ بود بکابل نزد همایون آمدند همایون به او ای (دو کی)
 و دومی علاقه (شمال و مستنک) که در نزدیک قندهار بود طور جا کبر داد.

قراری که در صفحات پیشتر گفتیم میرزا
 حبس میرزا عسکری و میرزا
 بعد از مقاومت زیاد در قندهار
 بالآخره در اثر شفاعت خانزاده بیگم خواهر
 یار تسلیم همایون شد همایون وی را به

ارگ کابل
 کابل آورده و در حصه علیای ارگ کابل
 در بلااحصار محبوس ساخت. یادگار ناصر

میرزا که یکی دیگر از برادران همایون بود با عده در کابل که مهمترین آنها
 مظفر کو که (۱) میرزا عسکری بود بنای مخالفت را گذاشت یکی از کسانی
 که خود هم در کنکاش داخل بود موسوم به عبدالجبار شمیخ راز همکاران
 خویش را فاش کرد همایون فوری یادگار ناصر میرزا را احضار نموده

و بعد از تذکر بخشیدن کتاهاان تازه و مکرر امر داد تاوی راهم پهلموی
میرزا عسکری در بالا حصار بالا به محبس اندازند .

اوائل سال ۹۵۳ کتار سلیمان میرزا ولد خان میرزاو همایون میرزا
به سر بدخشان بالاخره به مخالفت علنی رسید . همایون میرزا
اجرت سلیمان میرزا قبل از اینکه از کابل چنان بدخشان حرکت کنند

محمد علی تغائی یکی از امرای خویش را بحیث حاکم
شهر تعیین نمود و خود راه سفجات شمال را پیش گرفت
در این وقت از محبوسین سیاسی که همایون بیشتر از

ایشان اندیشه داشت دو نفر در بالا حصار بالادرقید
بود که آنها هم برادران وی بودند . یکی میرزا
عسکری و دیگری بیادگار ناصر میرزا .

در حقیقت امر آنکه خویش را در کابل پادشاه
میخواند (همایون) آنجا که در قسمت علیای ارگ
در بالا حصار محبوس بودند (میرزا عسکری و بیادگار

ناصر میرزا) و آنجا بایان نر می بینم از غیاب همایون
استفاده کرده و از مقام تنه از کنار های سفد می آید
و کابل را میگیرد (کامران میرزا) همه برادران

بشد بگر و پسران ظهیر الدین محمد باهر بودند که
پادشاه نر بیوی آنوقت همه را احراز مقام سلطنت گنج کرده و علیه یکدیگر
در تگ و پو و تلاش افکنده بود و افغانستان صحنه این جاه طلبی و زور
آزمایی شده بود .

پهر حال همایون حین حرکت از کابل بطرف قلعه ظفر مرگ بر بدخشان
هنوز از شهر فاصله می نده پیموده بود که فکر برادرانش میرزا عسکری و بیادگار
ناصر میرزا و بودن آنها در محبس از گ بالا حصار وی را متوحش ساخت از
پرتن با اولنگ چالاک از حوالی چمن خواجه رو اش امر احضار میرزا عسکری

را صادر کرد و بهتر دانست وی را به معیت خود بردارد تا از شر او آسوده باشد. به يك منزلی کابل در اولئك قرا باغ به فكر تصميم خطرناك تری افتاد و به حاکم کابل محمد علی تفتائی دستور فرستاد که یار کار ناصر میرزا را بنام رساند. میگویند تفتائی مذکور که بگفته خودش در عمر خود گنجشکی را نکشته بود به قتل میرزا یار کار اقدام نکرد. چون ترس دامنگیر پادشاه شده بود به شخص دیگر موسوم به محمد قاسم موجی هدایت داد تا شب هنگام میرزا یار کار ناصر را در محبس راحت کند و قاسم موجی این امر را عملی کرد جنک های همایون و سلیمان میرزا بن خان میرزا در صفحات بدخشان عتیق است که در جزئیات آن کار نداریم. سلیمان میرزا بالاخره شکست به افتاد مدتی به کولات و از آنجا به ماورای آمودریا فراری شد و همایون از کابل و کلاوکان عبور نموده اقلندوز را به میرزا هندال داد و زمانیکه روندند قلعه ظفر بود در موضعی موسوم به شاخدان مریض شد و مریضی او دو ماه طول کشید آوازه های مختلف هر طرف پخش شد که همایون را بریشان ساخت مخصوصاً طرفداران کلمران میرزا در کابل وی را نگه ران ساخته بود و بس همین جهت فصیل بیگ را با فرمانی بکابل فرستاد.

پادشاه گردشی یکی از اصطلاحاتی است

پادشاه گردشی

که مردم بلا حصار و کابل در اثر تکرار

استفاده کامران

وقایع بدان مانوس بوده و این عنوان

به طرزها عجیب و غریب فاجعه انگیز

میرزا از موقع

و دراماتیك در ذیل پیش آمد های تاریخی

این شهر و بلا حصار آن دیده شده است

اخذ كهك از

در صفحات پیش همین اثر (صفحه ۱۱۵)

شرح یافت که چطور شب چهار شنبه ۲

حاکم تهته

رمضان ۹۵۲ در فاصله شاید يك باد و صاعقه

کامران میرزا باهل و عیال از یاس

دستگیر شدن زاهد بیگ

حاکم غزنی در حال مستی

غافل گیر کردن کابل

دروازه طایفه دوزان

دستگیر شدن محمد نغائی

حاکم کابل در حمام

و قتل وی

دروازه آهنین

اشغال کابل

قتل جمعی از خاصان

همایون میرزادر کابل

فشار به حرم سرای

دیوارهای جنوبی بالا حصار رو به فرار نهاد
و همایون میرزادر روشنی مشعلها (۱) با
دول و تقاره واردارک قلعه گردید. اینک
هنوز سالی پوره نشده که عکس قضیه را
ملاحظه میکنیم و در حالیکه همایون تازه
از مریضی بر خاسته و در بد خشان است
که امران میرزا حاکم وی را در کابل
غافل گیر نموده شهر و بالا حصار آنرا
اشغال میکنند.

بیشتر دیدیم که گامران میرزا با اهل
و عیال در تاریکی شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ از
راه بیستی حصار راه غزنی پیش گرفت. چون
مردم غزنی دروازه های شهر را پرروی
وی بستند و روی موافقت نشان ندادند بطرف
هزارجات رفت و خضر خان هزاره از وی
استقیام نموده او را به محلی موسوم به

نیری یا نیری آورد و از آنجا به زمین داور برد. حسام الدین علی و
میر خلیفه قلعه زمین داور را نکشود و مقاومت کرد. درین وقت حکمران
قندهار از طرف همایون شخصی بنام بیرام خان بود و برای اینکه غزنی
و زمین داور هم تقویت شود میرزا هندال را به نقطه اولی و میرزا الغم
را به نقطه دومی فرستاد و در اثر همکاری این حاکم هزاره ها از بیرامون
گامران میرزا دور شده و خودش مجبور شد که نزد شاه حسن ارغون
(از اجداد میر ذوالنون ارغون حکمران سابق قندهار بود که در مقابل بابر
شکست یافته و اولاد او مدت ها در حوزه سند در بکر و تهته تسلط داشتند).

(۱) خواجه نظام الدین احمد در صفحه ۶۰ جلد دوم طبقات اکبری می نویسد: «کابلستان از

غایت شوق تمام شهر را از فروختن چراغ چون روز روشن ساخته بودند؛
شب سیاه فروغ بیاض دیوارش مودنانرا از صبح در کمان افگند

به (بکر) و (تهته) برود. چون دختر حاکم تهته از سالهای قبل نامزد او بود مراسم ازدواج بعمل آورده و در جوار خسر خود بود که خبر مریض شدن همایون در بدخشان بگوشش رسید فوری از حاکم تهته کمک خواست و با افراد کمکی بفکر استرداد مقام و موقع خویش از همایون افتاد.

اول میخواست به هند هار حمله کند ولی چون پیش خود فکر کرد که انشهر را از زیرام خان گرفته نخواهد توانست متوجه کابل شد. در حدود قلات اسپهای سوداگران افغانی را بسزور گرفته به غزنی شتافت درین وقت چون میرزا هندال همرای همایون در بدخشان بود زاهد بیک در شهر حکومت می کرد. میگویی بنام رانشب که کامران میرزا داخل شهر غزنی میشد حاکم شهر مست ولا یعقل و سرگران بود. نفری کامران میرزا با همکاری قصابی موسوم به عبدالرحمن کمنده افکنده از دیوارهای شهر بالا رفتند و شهر را متصرف شدند زاهد بیک نیز کور را مست و خراب دست گیر کردند و کامران میرزا فوری امر قتل وی را صادر کرد و هما نظور مست ولا یعقل کشته شد.

کامران میرزا داماد خود دولت سلطان را با جمعی از مردم (بکر) به سر کردگی ملک محمد که بیک تن از معتبران حاکم تهته بود به غزنی گذارشته و خود به سرعت باد روانه کابل شد و سحر گاهان که دامن آسمان نوسپید شده بود و بته کش ها تازه بنای رفت و آمد را در بلا حصار گذارشته بودند عقب دیوارهای قلعه رسیدند. گلبدن بیگم بصورت بسیار مختصر چنین اشاره میکند.

«در سحری بود که مردم کابل غافل بودند و در وازه ها را بدستور سابق»
 «کشادند و مردم آب کش و علف کش و غیره می درآمدند و می برآمدند که همرای همون»
 «مردم عام در قلعه درآمدند و محمد علی تغائی را که در حمام بوده فی الحال کشتند»
 «و در مدرسه ملا عبدالخالق فرود آمدند.» (۱)

فراریکه در نوشته‌های ابوالفضل تلامی در اکبرنامه دیده میشود کامران میرزا اول به یکی از دروازه های شهر موسوم به «دروازه طاقیه دوزان» یاردوازه کلاه دوزها آمدو چون اطلاع یافت که حاکم شهر محمد تغائی در حمام است علی قلی اوغلی یکی از امرای خود را برای دستگیری او به حمام فرستاد و او را برهنه بیرون آوردند و فوراً همانطور برهنه به قتل رسانیدند. خود کامران میرزا فوری متوجه ضبط شهر شد و نگه بان دروازه آهنین که پهلوان اشتر نام داشت دروازه را کشود کوتوال شهر حاجی محمد فوری در همان صبحگاهی پیش کامران میرزا آمد و کامران از وی پرسید که: چون رقتم و آمدم؟ کوتوال در جواب گفت: شام رفتید و صبح باز آمدید. مقصد از شام رفتن همان فرار شبانه بود که شب چهارشنبه ۱۲ رمضان سال قبل صورت گرفته بود و اینک صبحگاهی به کابل مراجعت کرد و فوری به بالا حصار رقت و به ارگ برآمد و بار داد و عده از خاصان همایون میرزا را یکی بعد دیگر بقتل رسانید اینک برای تائید گفتار خویش متن اکبرنامه را درین مورد نقل میکنم:

«میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تنه را (که پیشتر «نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد. روزی چند آنجا در اندیشه فتنه»

«وقساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی (که در حدود بدخشان»

«روی داده بود) شنود و بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت. میرزا»

«از حاکم تنه کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود حاکم تنه این را»

«فوز عظیم دانسته جمعی را همراهی میرزا کرد. بعضی برین شدند که»

«اول قندهار را باید گرفت بعد از آن متوجه کابل شد. چون قندهار با هتمام»

«بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیشنهاد خود ساخته پای بیجاکی»

«شتافت و بحدود قلات به جمعی از افغانان سوراگر (که اسپه‌ی بردند) رسید و از بی اعتدالی»

«اسپان را کشیده به مردم خود دست کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین»

«رسید از جانب میرزا همدان، از اهدیگ در قلعه به غفلت و مستی میگذاشتند در آن شب»

«(که میرزا به غزنین آمد) زاهد مست طافح بود با تفاق عبدالرحمن قصاب مردم»

«میرزا بکنند بالا رفتند و قلعه را به تصرف خود در آوردند و زاهد بیگ رامست»

« بحضور میرزا آوردند و این بدمستان درعین مستی او را از فراز هستی بهنشیب »
 « نیستی انداختند میرزا دولتسلطان را ماد خود را بهغزنین گذاشت و جمعی »
 « از مردم بکر بسر کردگی ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم تهنه بود) »
 « یکمک گذاشت خود بسرعت تمام روانه کابل شد و سحری بی سابقه خبر »
 « یکا بل رسید اول به دروازه طاقیه دوزان آمد و از محمد تعائی »
 « (که حکومت کابل باو مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است »
 « و همانا که اینجا نیز نشای بدمستی او را بهخمار غفلت کشیده بود عالی قاپی اوغلی »
 « (که یکی از قورچیان میرزا بود) درون حمام در آمده محمد عالی را برهنه از »
 « حمام برآورد میرزا او را به آب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد »
 « — پهلوان اشتر (که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود) به موجب قرار داد »
 « کشود و میرزا بدرون شهر رفت ، شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد »
 « و دران سحرگا که این قضیه سانج شد (حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید »
 « میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید »
 « میرزا رفته بالای ارگ نشین ساخت . شمس الدین محمد خان اتکه »
 « حضرت شاهنشاهی را باین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران »
 « آورد . میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفیق ملامت شد و انواع »
 « مهربانی کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن »
 « خاطر بودند) از کوته رائی و تنگ چشمی به مردم خود سپرد . »
 « چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی »
 « پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست »
 « تطاول گشاد و مهتر و اصل و مهتر و کیل را (که غلامان خاص پادشاهی »
 « بودند) میل در چشم کشید و حسام الدین عالی ولد میر خلیفه (که حضرت »
 « به ملازمت خود طلبیده بودند و جایگیر او بالغ میرزا مستقل شده درین »
 « نزدیکی بکابل آمده بود) با انتقام استحكام زمین داور اعضای مجسسه او را »
 « قطع کرد و بنا خوشترین وضعی در چنگ اجل داد و چوای بهادر را (که از »
 « دولتخواهان پسندیده خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان »
 « و اتکه خان و ندیم کو که جمعی دیگر از ملازمات بساط قرب را در بند »

« کرد و وبال صورتی و معنوی و بدنه‌ای دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت . پیوسته »
 « بارقام تلبیس اضلال و اغرای مردم می‌کرد . از انجمله شیرافسگن را به خداع »
 « آورد و حسن بیگ کو که و سلطان محمد بخشی را به تزویر جدا ساخت »
 « و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیفظ و اتباه »
 « ایشان شد . چه ران زمان محمدعلی تغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغه »
 « شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرائط حزم بجای نمی آورد و فصیل »
 « بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده »
 « بر چیده گمان استقلال میبرد و بایکدیگر از کوتهی حوصله و نارسائی به »
 « معامله مخالفت پدید آورده شده برپای خود میزدند . چون کابل به تصرف »
 « میرزادرآمد پیوسته روی جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام می نمود و جمعی کثیر »
 « در گرد او فراهم آمدند . روزی بر بالای ازگ نشسته بود ولد بیگ و ابوالقاسم »
 « و جمعی دیگر از قورچیان شاهی (که خدمت یافته عازم عراق بودند) بدیدن »
 « میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم افروز میرزا بودند »
 « معتمدان و مخلصین میرزا همه در پی اخذ و جبر شافته و مردم اطراقی (که در معنی »
 « مگسازد که آنچه حلوانی اند) بر یکدیگر می ریختند . ابوالقاسم را نیکو خدمتی »
 « بخاطر رسید . بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ماسی »
 « جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا را تمام سازیم و این تازه »
 « نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بزرگی برداریم »
 « ولد بیگ (که مرد نیرو نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم »
 « مارا به این تضولی چه کار و چون سر رشته هر کار بوقتی خاص باز بسته اند »
 « چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد . » (۱)

کامران میرزا چون بر کابل و بالاحصار تصرف پیدا کرد علاوه بر قتل عدده
 از طرفداران و توکران همایون بر اهل حرم وی هم فشار زیاد وارد کرد .
 درین قسمت ها طبیعی شهادت گلبندین بیگم معتبر است زیرا وی عقب پرده
 بر گوشه‌هایی از تاریخ و رخ روشنی می اندازد که واقعه نگاران زمان را در آن
 تصرفی نبود مشاره الیه مینویسد : (۲)

(۱) از صفحه ۳۵۷ تا صفحه ۳۵۹ دفتر اول کبرنامه تألیف ابوالفضل علامی .

(۲) صفحه ۱۳۹ شماره دوم

«وقتیکه حضرت (یعنی همایون) بجانب قلعه ظفر تشریف میبردند نو کار «
 «(اسم قابچی حرم سرای بود) بر در حرم گذاشته بودند. میرزا کامران پرسیدند»
 «که بر بالای حصار کیست؟ یکی گفته باشد که نو کار راست و این خبر را نو کار»
 «شنیده در همان ساعت لباس زنانه پوشیده برآمده بود که مردم میرزا کامران»
 «دریان حصار را گرفتند و پیش میرزا کامران بردند. ایشان فرمودند که در بند»
 «بکنید بعد ازین مردم میرزا کامران بالای حصار رفتند و اشیا و اسباب بی شمار»
 «اهل حرم تالان و تاراج کرده در سر کار میرزا کامران ضبط و ربط نمودند»
 «و بیگمان کلان رادر خانه میرزا عسکری نشانند و در آن خانه را از خشت گچ»
 «و ماس مسدود ساختند و از بالای چهار دیواری خانه مذکور بیگمان را آب و طعام»
 «میدادند و در خانه که میرزا یادگار ناصر می بودند خواجه معظم را نشانند و در»
 «معلی که حرمان حضرت و بیگمان دیگر بودند در آن محل اهل و عیال خود را»
 «فرمودند و اهل و عیال و اطفال سپاهیان که گریخته در ملازمت حضرت رفته بودند»
 «به آنها بسیار بد پیش آمدند و خانه هر کدام آنها را تاراج و تالان کردند و»
 «اهل و عیال هر کدام را یکی سپردند. چون استماع نمودند که میرزا کامران از»
 «بکهر آمده چنین کارها کردند حضرت باز از قلعه ظفر و اندراب بد و لت»
 «و سعادت متوجه کابل شدند و قلعه ظفر بمیرزا سلیمان عنایت فرمودند.»

مخالفت همایون و کامران پسران بابر که در حقیقت از
 غوغای جدید . روز قوت پدرشان (۹۳۷ هجری قمری) شروع شده اینک
 درین سال (۹۵۳ هجری قمری) که مصروف نوشتن وقایع
 بر سر کابل : آن هستیم شانزده سال از آن سپری شده است. درین شانزده
 سال علی العموم گناه علنی و گناه مخفی و در شش سال
 اخیر بطور واضح مخالفت آنها دوام کرده و چون علت العلیل آن ادعای تخت و تاج
 بود جمعی از مردم بنام طرفدار و ملازم و نوکر آنها سخت رنج کشیده و شهر
 کابل و قلعه و بالاحصار آن صحنه یک سلسله واقعات در اماتیک و خونین و فجیعی
 گردید که نبضی از آن گذشت و حوادث سخت تر آنرا منبع مطالعه خواهیم کرد
 نمیدانم این هنگامه را باز پادشاه گردشی بخوانم یا نه؟ و کدام یک ازین برادران
 را بلقب پادشاه یاد کنم؟ البته همایون ده سالی در هند پادشاهی کرده ولی آن سلطنت
 و آن دستگاه با فرار و النجای او به دربار صفوی برهم خورد در این میان کامران میرزا

اقل در حدود پینج سال از کابل بر بخشی بزرگ از خاکهای افغانستان حکومت و سلطنت کرد. کامران بالا حصار را تخلیه کرده همایون جایش را گرفت و باز همایون در بدخشان بود که کامران مجدداً شهر کابل و قلعه وارگ بالا حصار را تصاحب نمود و اینک میرویم قضایای را از نظر میگردانیم که بار دیگر کامران میرزا ارگ بالا حصار را گذاشته بی سرو صدا فرار میکند و مکررها همایون میرزا جایگاه وی را اشغال مینماید. یکی از پای دیوارهای ارگ یا از کنگره های حصار تاریخی در تازیکی های شب فرار میکند، دیگری بابوق و سرنال از یکی از دروازه ها وارد میشود و این مدتی رابه سرت رسانیده که عین قضیه تکرار میشود. باین رفتن ها و به این آمدن ها تسکان های شدید نوپ و تفنگ و شدید تر از آن تسکان های روحی که طبعاً در آن دوره از این گونه واقعات بیشتر نشئت میکرد اهالی کابل را لاینقطع در بیم و هراس افکنده و خوب و بد یعنی روز و شب و وار و دشو و آسوده در ارگ بالا حصار و در میان طرفداران و عمال آنها محشری بر پا میکرد که در گیر و دار آن جمعی میسوخت و جمعی به نوا سیرسیمو با تکرار آن، قضیه برعکس تکرار میشد. در این میان تنها عده ای در امان بودند که به دستگهای خان و حاکم و شهزاده و پادشاه و به امور دیوان و دفتر و عملک و نظام تعلق نداشتند و طبقه سیرین شهر را تشکیل میدادند و اینکه میگویند کابلی سیرین است قصه هائی دارد که ریشه آنرا در چندین قرن قبل در تاریخ حوا دنی باید جستجو کرد که بر سر کابل و کابلیان تکرار شده میرفت حاجت به دفاع از کابل و کابلیان ندارد اهمیت شهر بچیت یک نقطه مهم تجاری و اهمیت بالا حصاران به چیت یک کانون سوق الجیشی و اهمیت هر دو بچیت یک مرکز اتکای روحی سبب شده بود که هر خان و شهزاده و پادشاه به گرفتن آن سعی و کوشش کند و چون جاه طلبی شهزادگان و خوانین و ملکان و بیگ و ارباب در احراز مقامات و بالاتر از همه در اشغال تخت و تاج بعد جنون رسیده بود و اعتماد و اعتبار از همه سلب و دوروئی و استفاده آنی و بخصوص پله یسنی جزء عادات عادی مردم شده بود طبیعی آرامش با دوام در نقطه حساسی مانند کابل بکلی از بین رفته و شهر مانند کشتی که روی طلائم امواج باشد همیشه در معرض بار و طوفان و شورش و خطر بود و اهالی کابل جز اینکه تماشا کنند چاره ای نداشتند. البته سائر شهرها و نقاط و دهات و قصبیات مملکت از این آفت وقت در امان نبودند و پیوسته در آمد و رفت حکام و حرکت شهزادگان و شاهان خسار میکشیدند ولی شماره رفت و آمدها

و میزان خسارهٔ وارده بر اهالی آن نقاط به مراتب از شهر کابل کمتر بود. بهر حال اینک میرویم قضایائی را مطالعه کنیم که در اثر مراجعت همایون از بدخشان به کابل و مقامات و فرار کامران میرزا بوقوع می پیوندد. چون خیراشغال کابل به گوش همایون در بدخشان رسید

مراجعت همایون بکابل: با شدت سرما و برف زمستان ۹۵۳ هجری قمری مصمم

به حرکت شد. سلیمان میرزا را که به پار دریا فراری شده بود

عفو سلیمان میرزا: خواسته وی را عفو کرد و بدخشان را مجدداً بسوی

سپرد و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد

جاگیر میرزا هندال: و غوری و نواحی مجاور آنرا طور جاگیر به

میرزا هندال داد مدتی به باغ خسرو شاه در قندوز ماند

و بعد از راه آب دره و کوتل شبرتوو کتل ریگک وارد

خواجه سیاران شد و از اینجا به چاریکار آمد در اینجا عده‌ئی

از امرای او مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس و لد

سلطان جنید برلاس خواهرزادهٔ ظهیرالدین محمد بابر از

همایون روگردانیده به سمت کابل روان شدند و به

کامران میرزا ملحق گردیدند. همایون از چاریکار به

(زمه) آمد و متوقف شد. چاریکار:

قراریکه در د فتراول اکبرنامه مسطور است هنگامیکه

همایون به زمه توقف داشت مجلس کنکاش منعقد ساخت

و بعضی از همراهان وی چنین نظریه دادند که چون

بوری و خواجه پشته: کامران میرزا دروازه های شهر کابل را بسته و در بالاحصار

متحصن شده است بهتر است که از کابل گذشته و در حدود (بوری و خواجه پشته)

اخذ موقع شود تا به عساکر آذوقه خوب تر برسند. خود همایون این رای را نه

پسندید به این دلایل که اول عده از مردمی که با وی آمده اند عیال های شان

در شهر است و قهراً از سلک عسکری جدا خواهند شد و ثانی چون بوری و خواجه

پشته سر راه قندهار است تصور خواهد شد که کابل را گذاشته و به قندهار

خواهند رفت. (بوری و خواجه پشته) هر دو در حوزه چهاردهی واقع بوده و بگمان غالب

(ده بوری) که تاحال اسم آن از بین نرفته و آبادی‌هایی بنام (ده نو) در آن حدود بعمل آمده است همان (بوری) است که اینک در عصر همایون در نواحی کابل خارج از شهر سر راه قندهار اسم آن را به شهادت ماخنی می شنویم. خواجه پشته هم در چهاردهی در حوالی قریب (بوری) (۱) بوده ولی تعیین موقعیت آن را عاجلاً مشکل می بینم اگر چه در دند چهاردهی دهکده‌ئی بنام (ده خواجه) موجود است. بالاخره همایون رفتن به بوری و خواجه پشته را قبول نکرد

راه کوتل منار: چنین نقشه کشید که به راه کوتل منار (کوتل پای منار)

ده افغانان: مستقیم سر کابل حمله کند چون پیش قر اول سپاه او به سرکردگی میرزا هندال به حدود ده افغانان نزدیک

روضه بابا شمشیر رسید شیر افگن از طرف کامران میرزا به جنگ برآمد. ده افغانان تا حال موجود و موقعیت آن معلوم است. روضه بابا شمشیر در متن اکبر نامه بصورت

(روضه بابا شمشیر) قید شده و بابا شمشیر در پاورقی صورت ضبط یک نسخه دیگر نشان داده شده، روضه بابا شمشیر همین

روضه یا زیارتی است که در روزگار ما به نام (شاه دو شمشیر) شهرت دارد و از ده افغانان چندان

فاصله ندارد. تکلیف کامران

طبیعی نزدیک شدن همایون میرزا در نواحی کابل اضطراب و تشویش زیاد در قلعه و بالا حصار کابل تولید کرد.

به گلبدن بیگم و مادرش: سرا سیمه گگی زیاد کامران میرزا بحدی بوده که از موقعیت زنانی که جزو خانواده همایون

و خودش بودند یعنی از خواهر اندر و مادر اندر خویش هم در هراس بود.

گلبدن بیگم میگوید که کامران میرزا میخواست که من و مادرم یکجادر یکخانه باشیم. اینک خودش میگوید:

(۱) در میان شش اولانگی که با بر در ترک خود در اطراف کابل اسم می برد (صفحه ۱۶۷) اثر ملاحظه شود) دو اولانگ (تیبه)، (کوش نادر) بیک نام اولانگ (دیورین) هم خوانده شده ۱۰ین کلمه به ضبطهای مختلف: (انورین) (دیورین) (دیوزین) دیده شد، چینی که با برحد و د کوه شاه کابل یعنی شهر دروازه را تعیین میکند یک حد آنرا تنکی انورین (صفحه ۸۱ ترجمه فارسی ترک) میخوانند ایا احتمال ندارد که مقصد ازین اولانگ (بوری) باشد که یکی به کل چاردهی اطلاق میشد؟

چون حضرت به نواحی کابل رسیدند میرزا کامران حضرت والدۀ را و مرا
از خانه طلبیدند و حضرت و والدۀ را حکم کردند که در خانه قور بیگی
«باشند و مرا گفتمند که این هم خانۀ شماست، همین جا باشید.»
«من گفتم که برای چه اینجا باشم در جائی که والدۀ من خواهد بود»
«من نیز آنجا خواهم بود.» (۱)

طوری که دیدیم میرزا هندان با جمعی از سپاهیان پیشتر
از همایون رسیده و بین ده افغانان وزیرت با باش شیر
میان دو سپاه: اخذ موقع نموده بودند. کامران میرزا از بلا حصار یکی
از امرای خود شیر افغان نام را در مقابل فرستاد به شهادت
همایون نامه «آخر حضرت از منار که گذشتند درین اثنا شیر افغان پدر شیرو به را»
«میرزا کامران ترتیب داده و ترتیب کرده تمام لشکر خود همراه کرده»
«پیش فرستادند که رفته جنگ کنند.» گلبدن بیگم در مولفۀ خود همایون نامه
علاوه میکند: «مایان از بالامی دیدیم که او تقارن زده از پیش با بدستی
می گذشت و مایان میگفتیم که خدا نصیب نکند که تو رفته جنگ کنی
و گریه می کردیم» (۲)

نمیدانم با بدستی کجا بود؟ گلبدن بیگم از فراز بلا حصار برآمدن شیر افغان
و سپاه کامران میرزا را مشاهده کرده است. بابا بدستی هر جا بوده چندان از بلا
حصار دوری نداشته.

بهر حال اینک واقعات تصادم هر دو گروه متخاصم را از روی اکبر نامه نقل میکنیم
«عسا کرفیر و زی ما اثر بسر کردگی میرزا هندان بعد و ده افغانان نزد یک»
«روشنه با باش شیر رسیدند بود ده شیر افغان اکثر مردم کار آمدنی میرزا»
«کامران را سر کرده به جنگ آمد و چپقاهای نمایان از جانبین»
«واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین بر جای نمایند. میرزا»

(۱) صفحه ۱۳۰، همایون نامه

(۲) * ۱۳۱ *

(هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد و داد)
 (مردانگی و جانفشانی داد . چون این معنی مکشوف خاطر اقدس)
 (شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی)
 (و امثال آنها اشارت عالی بنفاد پیوست که کمر همت بسته)
 (کرده گمراه را تنبیه نمایند . این جماعه بمقتضای اشارت)
 (اقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت . درین)
 (اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر (که از آن راه تعیین شده بودند)
 (بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد . شیرافکن را دستگیر)
 (کرده به ملازمت آوردند . آنحضرت (که معدن مروت و قوت بودند)
 (میخواهند (که او را روزی چند در بندوزندان بند پذیر ساخته)
 (در مسلک ملازمان در آورند) بموجب التماس قراچه خان و برام جمعی)
 (از دولتخواهان (که از کافر نعمتی و بی حقیقتی او خونخوار جگر داشتند) بحضور)
 (اقدس بسیارست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند »

گلبند بیگم که از بالا حصار ناظر واقعات است و از ده افغانان که میدان جنگ بود تاپای دیوارهای قلعه هم‌راهی دید با کلمات زنانه خود چنین به ملاحظه میرساند:

« آخر چون در برابر دیهه افغانان که رسید و قراولان روبرو که شدند به مجرد »
 « روبرو شدن قراولان حضرت بادشاه قراولان میرزائی را برداشتند و اکثر دستگیر »
 « کرده پیش حضرت آوردند . حضرت حکم کردند بمغولان که آنها را پاره کردند »
 « و اکثر مردم میرزا کامران که بجنگ رفته بودند بدست مردم پادشاهی اسیر شدند »
 « و دستگیر گشتند و آنحضرت بعضی را کشتند و بعضی را در بند کردند . از آن میان »
 « جو کیخان که از امرایان میرزا کامران بود او نیز بدست افتاد حضرت بادشاه و میرزا هندال »
 « در ملازمت حضرت بفتح و فیروزی شادمانه نواختند و به کوبه و دبدبه در عقابین »
 « در آمدند و از برای خود خیمه و خرگاه و بارگاه برپا کردند میرزا هندال را »
 مورچال پل مستان تعیین نمودند و بامرایان هر جا هر جامورچال تعیین کردند . (۱)

به ترتیبی که تا اینجا دیدیم صحنه جنگ بعد از تصادم اولی
 میان قوای متخاصم تغییر کرد و بطرف قلعه بالا حصار
 نزدیک شد و اینک قوای همایون به یکی از دروازه های قلعه
 قلعه بالا حصار : که دروازه آهنین باشد واصل شده است متون چنین

می نویسند که همایون «از راه خیابان متوجه کابل شد» خیابان که امروز در نفس
 شهر است در آنوقت خارج کابل بود و شهر کابل در پیرامون بالا حصار افتاده بود
 قبل از اینکه پیشتر به میدان جنگ نزدیک شویم موقعیت و مفهوم جغرافیائی
 دو موضع دیگر را که قبل برین در اوائل این کتاب تصریح شده است مجدداً یادآوری
 میکنم که یکی قلعه و دیگری ارگ است. قلعه شهر مستحکم کابل بود که چهار
 طرف آن به دیوارها و دروازه ها محاط بود. در داخل آن مساکن اهالی شهر و باغ
 ها و بازارها و غیره وجود داشت و آنرا به جهت اینکه بالا حصار در یک گوشه
 داخل آن بود بالا حصار هم میگفتند و بالا حصاری هایمنی اها لی آنوقت داخل قلعه
 شهر در داخل آن مسکن داشتند. ارگ در گوشه جنوب یا جنوب غربی قلعه کابل
 روی پشته سنگی که آنرا درین وقت ها (تپه زمررد) هم میخوانند قرار داشت.
 همایون که از راه خیابان متوجه کابل شده است به ضلع شمالی یا شمال غربی
 به قلعه تصادم کرده است. در اینجا دروازه ای بوده بنام دروازه آهنین. عده ای
 از نفری کامران میرزا بعد از شکست در ده افغانان که میخواستند در داخل
 قلعه به خانه های خود پناه برند بطرف همین دروازه رو به فرار نهادند و عده ای
 از افراد معیتی همایون به تعقیب ایشان تاخته خویش را به دروازه آهنین رسانیدند.
 معلوم نمیشود که دروازه باز شد یا نشد زیرا قراریکه در این نامه مرقوم است یکی
 از امرای همایون میرزا «شیرعلی بیراهه به قلعه درآمد» (۱) بهر حال قلعه کابل
 مفتوح شد و به اصطلاح مؤرخان وقت: «شهر بند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد» (۲)

متعاقب رسته پیش قرار اول همایون خود به دروازه

ورود همایون آهنین رسید درین وقت دروازه باز شده بود

و شادبانه نواخته بامیرزاهندال یکجا وارد قلعه شد و آنحضرت

در داخل قلعه: «آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خیلی

(۱) صفحه ۲۸۶ اکبر نامه حصه اول طبع لکهنو سال ۱۹۱۸

(۲) صفحه ۲۶۲ دفتر اول اکبر نامه ضمیمه کلکته ۱۸۷۷

«از مفسدان بدسرا انجام (که در جنگ بدست اولیای دولت افتاده بودند) بیاسا رسیدند»
 «شیرعلی بیراهه به قلعه درآمده ضحریان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جهانبانی»
 «از آنجا سیرباغ دیوانه خانه و ارته باغ نموده به کوه عقابین (که بر قلعه کابل مشرف»
 «است) نزول اقبال فرمودند.»

«قبل برین در ذیل عنوان (آباری های بابر در کابل) گفتم که: به قر این زیاد
 میتوان گفت که اورته باغ یا ارته باغ در بالا حصار وقوع داشت اینک این نظریه
 اینجا بکلی تأیید میشود و می بینم که ارته باغ داخل قلعه بالا حصار بود و همایون
 قبل ازینکه برای سومین مرحله جنگ در عقابین موقع بگیرد باغ دیوانه خانه
 و ارته باغ را تماشا نمود و از آنجا عازم کوه عقابین شد.

مرحله سوم جنگ: «حضرت جهانبانی از آنجا سیرباغ دیوانه خانه و ارته باغ»
 «نموده به کوه عقابین (که بر قلعه مشرف است) نزول اقبال فرمودند»

کوه عقابین: «و نوپها و ضرب بزنها نصب کرده سر میدارند و هر روز مردم»

«میرزا کامران سرآمده چپقاشهای مردانه میگردند»

نصب توپ ها: «مهدی خان و چله بیگ خویش او و بابا سعید قباچاق و اسماعیل»

«کوز و ملامبتلانی او حاجی تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور»

و ضرب زن ها: «فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی»

«بقراچه خان و حاجی محمدخان و جمعی دیگر فرمودند که»

دروازه پارک: «رو بروی دروازه پارک جای اردوی علی به بینید که آنجا»

«نزول اجلاال سلاح دو آن است و در محاصره قلعه بیشتر توجه»

برج قاسم برلاس: «نموده و مورچلهها قسمت کرده کار بر میرزا تنگ تر باید»

«گرفت فرستاده ها در جستجوی منزلگاه بودند که»

مورچال پل ستان: «سی چهل کس بسکباز از دروازه پارک بیرون آمده ایستادند»

«حاجی محمدخان باجمعی از مردم پادشاهی بجانب این جماعت»

هفت ماه محاصره: «تاخت آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو به قلعه»

«گریختند در این اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده»

غوغای بالا حصارها: «به حاجی محمدخان چپقاش نمایان کرد و بدست راست او»

«زخم کاری از دست شیرعلی رسید در بن زد و خورد مردم»

قتل اطفال:

«پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزاندهند»

«وحاجی محمد خان را از ناتوانی وضعف برداشته»

«به خانه او بردند و مدتی بیمار بود و شهرت چنان»

«یافت که و ریعت حیات سپرده است حضرت کس پیش»

آویختن اشخاص

از کنگره های حصار: «او فرستادند که سوار شده به مور چله‌ها خود را نماید»

«به موجب اشارت مقهس سوارشد و باز از شمات»

بر بدن پستان زنان: «اعدا کساد یافت و زی میرزا سنجریسرسلطان جنید (که»

«داغ بی حقیقی برجین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه»

«بر آمده تاخت اسب سیخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی باز وان»

«حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت جان بخشی فرموده»

«بزندان خانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زاده های پهلوان»

«دوست میر بر بودند) و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای»

«عظام و هوا خواهان حقیقت منش به مراتب عالیه شرف اختصاص دارند) بدست یاری»

«بخت بیدار از برجی (که میان دروازه آهنین و برج قاسم) بر لاس بود خود»

«را انداخته در عقابین پیاوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت»

«جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند»

«در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت به چاریکاران آمد اسب و اسباب»

«بسیار در آن قافله بود میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کسیراز معتمدان خود»

«تعیین نمود که رفته ان اسباب بگیرد هر چند (تردی محمد جنگ جنگ»

«(که از معتبران میرزا بود) منع کرد و سر بچ گفت که اگر حضرت جهانبانی»

«خبر دار شوند و مردم خود را فرستاده سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما»

«ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود و هم حال»

«ما بتباهی میکشد) میرزا (که چشم به اموال مردم دوخته بود) این سخن را»

«بگوش هوش در نیا ورد و لشکر رابه سر کرد گوی شیرعلی نامزد ساخت»

«همان لحظه این خبر به سامع عالیه رسید حاجی محمد باین خدمت مقرر شد که آن»

«ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد. حاجی محمد به عرض اشرف رسانید»

«آن جماعت شیا شب رفته اند و کار خود ساخته اگر ماتعا قب نکنیم و بایشان»

«دو چار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مور چله‌ها و سر راها»

«گندرها را استحکام دهم تا نتوانند بدر و ن قلعه رفت. حضرت جها نیا نی»
 «را این رای موافق آمد. خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد»
 «و مدخل اهتمام فرمودند. شیرعلی و تردی محمد جنگ و سایر مردم (که»
 «به سوداگران رسیدند) اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیاری»
 «از متاع سوداگران به تاراج رفت و چون مراجعت کرده خواستند که بقعه»
 «در ایند مستحکمی، راهها و گذرها ظاهر شد. تردی محمد و شیرعلی باهم به گفت»
 «و گو در آمدند. تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من پیش راه»
 «آمد هر چند بیچ و ر است نگاه کن. روند راهی (که تـ و آند بقعه درآمد)»
 «نیا فتند. سرگردان شده خود را بکناری کشیدند و منتظر فرصتی شدند»
 (که بحیله خود را درون قلعه اندازند :

«روزی باقی صالح (که از یکجـ و آنان مردانه حصارى بود) بجد شده»
 (میرزا کامران رانز دیک دروازه آهنین آورد و بگزارف گفت که بیک حمله)
 (شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آرم چون دروازه کشوده جمعی از دلیران)
 (میرزا قدم پیش نهادند، مردم مور چل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص)
 (و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان باشفت هفتاد)
 (نقر غلام در بند و ق اندازی کار برد ازی کرد. جمیل بیگ بشهادت رسید)
 (باقی صالح که باعث این فتنه برد به تیر بسوق آتش به خرمن هستی او افتاد)
 (و جلال الدین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاری رسید و اکثر مردم)
 (زخمی نشدند و از آزار خود باز آمده در واژه قلعه بستند شیرعلی از در آمدن)
 (قلعه ما یوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان)
 (و مصاحب بیگ و اسماعیل بیگ و ولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین)
 (فرمودند که بیایم ردی همت رفته این بید و لتان را دستگیر کنند)
 (فرستادها در کتل سجاوند به شیرعلی رسیدند و جنگ در پیوست و اشکر)
 (پادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست)
 (افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیرعلی با معدودی بجانب هزار جات)
 (رفته بختا به خضر خان پناه برد. فرستادها مظفر و منصور با غنایم فراوان)
 (رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و سوداگران تاراج شده)

(که التجا به در گاه مقدس آورده بودند) حکم شد که هر که (اسباب واسپ)
 (خود بشتاسد) بگیرد و اکثر اسپان بصاحبان مال رسید و این معنی باعث
 (نازگی اقبال شد و باغیان اسیر را در برابر مورچلهها آورده علا نیه بقو بتهای)
 (گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود)
 (میرزا کامران) چون از همه دروازه های تدبیر آمد و شد نمود و از هیچ
 (بابی بر کامرانی خود ظفر نیافت بجز ناکامی راهی نگشود) همت ناقص خود را
 (بر سیاست کورد کان معصوم و طفلان بی گناه آلودگی پاک دامنان مصروف)
 (داشت زن بابوس را باهل بازار سپرد و خون سه پسر او را که یکی هفت ساله)
 (و دوم پنج ساله و سیوم سه ساله بود) بعباد تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه)
 (نزد یک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ) -
 (انداخت و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدادوست پسر مصاحب بیگ را)
 (به کنگره های قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید یا مرا راه)
 (دهید تا بدر روم یا پادشاه را از محاصره بر خیزانید و گرنه پسران شمارا مثل پسران)
 (بابوس خواهم کشت . قراچه خان) که در آن زمان و کیل مطلق بود) راواز بلند
 (برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما) که عاقبت
 (در عرصه تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب
 (و ولی نعمت بکار آید فرزندان چه باشند که جان مافدای حضرت است . ازین)
 (اندیشه های نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی آماده ملازمت کن)
 (که سرمایه نجات و پیرایه حیات تو همان تواند بود تا به آنچه) که از خیرخواهی
 (تو از دست ما آید) بجان کوشیم و گرنه ما را بکشتن فرزندان چه میترسانی)
 (اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن به اسانی میسر است آنحضرت)
 (قراچه خان و مصاحب بیگ را طلبداشته بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند)
 (و بعنائتهای تازه نوازش فرمودند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده فرزندان)
 (وزن مردم بغایت ناشایسته پیش آمد . زن محمد قاسم خان موجی راپستان بسته)
 (آویخت و چون میرزا بیمار رنج و حسد بود هر مخالفتی) که بظا هر باحضرت
 (جهانبانی میکرد) در معنی آن ستیزه و مخالفت باد ادار جهان آفرین پیش)
 (گرفته بود و این چنین ستیزه کاری که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه راست)
 (نیاید و بسر در افتند و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیای او شود)

آخرین مرحله

جنگ و مقاومت:

مقابله قوای

بلا حصار و عقابین:

فرار شبکی

کامران میرزا:

داخل شدن مجدد

همایون در ارگ

بلا حصار:

زن ها و اولاد

همایون در

بلا حصار:

آخرین مرحله این جنگ ها میان همایون و کامران بین ارگ بلا حصار و عقابین شکل مخصوصی داشت که باید آنرا بگونه «جنگ خانگی» خواند برای اینکه خود خواهی و آرزو های حکمفرمائی و پادشاهی دو برادر عنود سر بر راه شود مدت هفت ماه مردم طرفین رنج و تعب کشیدند. چون عقابین بر بلا حصار حاکم بود و باتوپ و تفنگ بر قلعه فیر میکردند مجال حرکت هم برای قلعه نشینان نمانده بود. آخرین حیلۀ کامران میرزا این بود که هر گاه آتش باری توپ ها بر ارگ بلا حصار شد بیدار می شد حکم میکرد که شهبازۀ جلال الدین اکبر پسر همایون را که در دست او بود بیرون بکشند و به معرض آماج گلوله فرار دهند. این کار سبب میشد که سنبل خان توپچی همایون از فیر توپ دست بکشد. میگویند روزی کامران میرزا میخواست از حویلی به الان حرکت کند از عقابین بروی تیر تفنگ شد امر داد نجلال الدین اکبر را آورده پیش روی وی نگاه بدارند. برای اینکه رفتار بالمثل شده باشد هر گاه از بلا حصار فیر هائی بر عقابین میشد سپاهیان همایون میرزا عسکری را از مرچل ها بیرون کشیده به معرض خطر قرار میدادند. خلاصه بعد از هفت ماه محاصره که طرفین خسته و قلعه نشینان بیشتر مستاصل شده بودند و دار و فریاد و غوغای ایشان بلند شده بود کمک هائی تازه به همایون میرزا رسید بدین شرح که میرزا انغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان شیبانی از قلات، خواجه غازی و شاه قلی سلطان از قندهار و جمعی دیگر از بدخشان رسیده و به مورچل قریب دروازه پارك اخذ موقع کردند و کار بر کامران میرزا سخت تر شد.

کامران میرزا بالاخره مصمم به تسلیم شد و پیاپی بوسیله قراچه خان به همایون میرزا فرستاد تا بشرط حفظ جان و مال تسلیم شود و همایون هم پیشنهاد را می پذیرفت ولی به اساس نوشته های ابوالفضل علامی میرزا هندال و قراچه خان ولد صاحب بیگ کامران میرزا را از نیت تسلیم برگردانیدند و اغوا کردند و به فرار مخفیانه تشویق کردند و حتی راه قرار را از طریق مورچل حسن قلی از راه دروازه دهلی تعیین نمودند و در نتیجه میرزا کامران به پهنانه اینسکه به استال ف رفته و از آنجا بازسته قوای جدید بر همایون حمله می کنند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول (۹۵۴) از همان دروازه دهلی (۱) که تعیین شده بود از جناح شرقی ارگ بالا حصار بر آمده و به قصد بدخشان فرار اختیار کرد.

گلبدن بیگم که خود درین موقع در ارگ بالا حصار بود میگوید معمولاً درین وقت ها حاضر باش ها از شام تا صبح در بالا حصار غوغا داشتند شبی که میرزا کامران خیال فرار داشت از شام تا خفتن غوغا خاموش بود و سرو صدا بلند نشد در شهر هم آرام آرامی بود که ناگهان آواز جیبه و جوشن وزره بلند شد خیال کردیم بنای حمله دسته جمعی دارند. در حقیقت کامران میرزا فرار کرده و در حدود هزار نفر از سپاهیان او در پیش جلو خانه جمع شده و آنها هم بنای فرار را داشتند و بی سرو صدا پراکنده شدند اینک عین متن همایون نامه (۲):

«... تا مدت هفت ماه محاصره داشتند. از قضا یک روزی میرزا کامران از حویلی»
 «در دالان میرفتند که شخصی از عقابین تفنگ انداخت و ایشان دیده خود را در»
 «کناره گرفتند و اکبر بادشاه را گفتند که در روبرو برده نگاهدارید. آخر»
 «مردم بعرض اقدس اشرف رسانیدند که میرزا محمد اکبر را در روبرو نگاه»
 «داشته اند. حضرت فرمودند که تفنگ نه اندازید بعد از این مردم در بالای حصار»
 «تفنگ نمی انداختند و از شهر کابل مردم میرزا کامران بعقابین در لشکر حضرت»

(۱) این دروازه دهلی به گمان غالب در حدود دروازه بی قرار داشت که درین اواخر بنام دروازه دلا هو ری شهرت داشت.

«تفنگ می انداختند و مردم پادشاهی میرزا عسکری را در برابر رو برو ایستاده»
 «میکردند و سپاهیان پادشاهی شوخی می نمودند و مردم میرزا کامران»
 «هم از قلعه بر آمده جنگ میکردند و از جانب مردم کشته می گشتند اکثر»
 «مردم حضرت غالب می آمدند دیگر از قلعه دلیر نمی برآمدند و حضرت از ملاحظه»
 «عیال و اطفال و بیگمان و مردم و حرمان و جماعت دیگر توپ و ضرب»
 «جنگی نمی انداختند و بخا نهی آب راتنگ نمی کردند»

چون معاصره به دور و دراز انجام شد خواجه دوست خاوند مدار بیچه»
 «را در پیش حضرت فرستادند که از برای خدا میرزا کامران هر چه التماس»
 «می کنند قبول فرمایند و بنده های خدا را از محنت خلاص بکنند»
 «حضرت از بیرون از برای ایشان نه گو سفند و هفت شیشه گلاب»
 «و یک شیشه آب لیمون و هفت تو قوز پارچه و چند تیمه دوخته»
 «فرستادند و نوشتند که از جهت ایشان نه می توانم بقاعه زور آورد»
 «که مبادا بدشمنان ایشان بنویسد دیگر پیش آید و در آن ایام»
 «جهان سلطان بیگم دو ساله شده در همان قبل فوت شد و می نوشتند که»
 «اگر بقعه زور آوریم زمانی میرزا محمد اکبر را پنهان خواهد کرد»
 غرض دائم در بالا حصار مردم از نماز شام تا صبح حاضر باش»
 «غوغا داشتند شبی که میرزا کامران میگردد نماز شام گذشت»
 «بلکه خفتن شد که هیچ غوغائی ظاهر نشد و کوتلی بود که از آنجا مردم»
 «پایان به بالا می برآمدند در آن حین مردم شهر آرام و تسکین یافته»
 «بودند که بیک بار او از جیبه و جوشن و زره برآمده که به همدیگر»
 «خبر کردیم که غلو می نماید در پیش جلو خانه قریب هزار کس ایستاده»
 «باشند میان همه دروهم بودیم بیک بار بی خبر برآمدند و پسر»
 «قراچه خان بهادر خان آمده خبر کردند که میرزا فرار نموده و خواجه معظم را از»
 «راه دیوار ریسمان انداخته بر آوردند»

اینجا گلبدن بیگم چند سطر را جمع به خود زنان همایون و اولاد هندی و برخی زن های
 دیگر که همه را در یک اتاق تاریک نهانگ جمع کرده بودند شرحی دارد که خالی از
 دلچسپی نیست :

« و مردمان میان و بیگمان و فیره که در بیرون بودند و دری که
 « بالای میان برآورده بودند و اگر در بیگانه مبالغه کردند
 « که برویم بخانههای خود من گفتم زمانی صبر کنید از راه کوچه بایده رفت
 « و شاید که از پیش حضرت هم کسی آید که درین ضمن عنبر ناظر آمد و گفت
 « که حضرت فرموده اند که تا من نیامم ازین خانه نبرائید. زمانی گذشته
 « بود که حضرت آمدند و به دلداری بیگم (۱) و بمن در یافتند بعد از آن
 « به بیگانه بیگم و به حمیده با نوییگم (۲) در یافتند و فرمودند که زود ازین
 « خانه برآید که دوستان را خدا ازین تورخانه نگاه دارد (۳) و نصیب
 « دشمنان شود. بناظر فرمودند که در یک طرف تو باش و در یک طرف
 « تردی بیگم خان باشد و بیگمان را بگند را نید آخر همه برآمدند
 « و آنشب در ملازمت حضرت بودیم و از خوشحالی تمام شب در یک زمان صبح
 « شد. ماه چو چک بیگم (۴) و خاننش آغا (۵) و حرمان که در لشکر همراهی
 حضرت آمده بودند در یافتیم.

« ماه چو چک بیگم چهار دختر و دو پسر زانید: بخت نسا بیگم و سکیته
 « بانو بیگم و آمنه بانو بیگم و محمد حکیم میرزا و فرخ فال میرزا وقتی که حضرت
 « متوجه هند وستان شدند ماه چو چک بیگم حامله بودند در کابل پسرز انیدند
 « فرخ فال میرزا نام نهادند و بعد از چند گاه از خاننش آغا پسر تولد شد ابراهیم
 « سلطان میرزا نام نهادند و مدت یکینیم سال کامل بدولت و سعادت در کابل بعیش
 « و عشرت گذرانیدند » (۶)

در صفحه‌های (صفحه ۱۱۱ و بعد) این اثر واقعات شب چهارشنبه

شب پنجمینیه ۱۲ رمضان ۹۵۲ را در بالاحصار شرح دادیم پیش آمده‌های

شب پنجمینیه هفت ربیع الاول ۹۵۴ عین شبیه آنست و اینکه

(۱) دلداری بیگم و آمنه میرزا هندال زن با بر بود.

(۲) حمیده با نوییگم از زن‌های همایون میرزا بود.

(۳) گمان میکنم کلمه (تور) عبارت از (طور) باشد. اگر مقصد از (تورخانه)

(سیاه خانه) باشد ملتفت باید بود که (تور) در پنبه و (سیاه) را گویند.

(۴) ماه چو چک بیگم یکی دیگر از زن‌های همایون بوده که وی را در بدخشان با خود برده بود.

(۵) خاننش بیگم زوجه دیگر همایون بود. این زن دختر جو جو ق میرزای خوارزمی بود.

(۶) صفحه ۱۳۴ همایون نامه.

هفت ربيع الاول

سال ۹۵۴

در دو شب مختلف در بالا حصار بارز و برجسته در نظر
مجموعه میشود شب چهارشنبه ۱۲ رمضان ۹۵۲ و شب پنجشنبه هفت

ربیع الاول ۹۵۴ دوشنبی است که همایون حمله می آورد و کامران میرزا از تاریکی استفاده نموده از بالا حصار فرار میکنند. دفعه اول قرار یک که دیدیم از میان دسته های سپاه خویش از گذرگاه پنهانی برآمده از راه قول نداف به پای دیوارهای ارگ بالا حصار می آید وزن و فرزند خود را خواسته و از راه بینی حصار بطرف غزنی و از آنجا بطرف سواحل سند میگریزد و دفعه ثانی بعد از هفت ماه مقاومت در بالا حصار و تحمل محاصره بالاخره باز به تنگ آمده و شبانگاه بعد از نماز خفتن از راه دروازه دهلی از جناح شرقی ارگ بالا حصار برآمده و راه بدخشان را پیش میگیرد. در شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ همایون بادهل و قاره وارد بالا حصار شد و در شب ۷ ربیع الاول ۹۵۴ که در برابر من متصل شهر در اورته باغ بود بدون کوفه داخل ارگ شد و برای گذراندن شب به اورته باغ مراجعت کرد در دفعه اول میرزا هندال را برای تعقیب کامران میرزا فرستاد و در دفعه ثانی حاجی محمدخان نامی را عقب وی بطرف سمت شمالی گسیل کرد. خلاصه در ظرف دو سال دو دفعه بالا حصار کابل را از پیش کامران میرزا گرفت و جریان و افعات فردای شب فتح را که ۸ ربیع الاول ۹۵۴ باشد در ذیل مطالعه میکنیم:

فردای شب فتح یعنی ۸ ربیع الاول ۹۵۴ همایون میرزا بار

دیگر خویش رمالک الرقاب کابل دید و با اقتدار پادشاهانه

در اورته باغ بالا حصار در بار کرد. اگرچه حاجی محمدخان

که برای دستگیری کامران میرزا فرستاده شده بود به

میرزای اخیرالذکر رسید ولی عمداً از گرفتن او تعلل نمود

و کامران میرزا با علی قلی قورچی اخرهای شب مذکور

از سنجدره برآمده از راهای کوهها و گردنه ها خویش

را به قلعه ضحاک رسانید و از آنجا رهسپار سمت غوری شد.

چون میرزا بیگ برلاس حاکم غوری روی مراقبت به کامران

نشان نداد میان هر دو جنگ شد و غوری بدست کامران

حکمر وائی

مجدد همایون بر

کابل

فرار کامران میرزا

به بدخشان

افتاد و شیرعلی نام یکنفر از همراهان خود را به آنجا گذاشته‌س نزد سلیمان میرزا به بدخشان فرستاد و خود متوجه بلخ شد تا به کمک پیر محمد خان حاکم آنجا بر بدخشان حمله کند.

در حالیکه کامران میرزا از کابل فرار کرده مصروف انجام نقشه‌های فوق بود همایون میرزا فوراً در اورته باغ بلااحصار مجلس قضاوت دایر کرد و جمعی از امرای برادر خود را که در اغوای او دست داشتند مانند آق سلطان به سزا رسانید و چون از طرف کامران میرزا متوحش بود قراچه خان را فوری به امداد سلیمان میرزا فرستاد و خود هم مصمم شد که بجانب شان حرکت کند تا نگلسپهر رفت و لوی طوفان‌های شدید شمال و برف در کوتل‌های هندو کش عاقبتی تولید کرد که اقدامات خویش را برای بهار سال آینده گذاشت و بکابل مراجعت نمود.

در هفتم شوال ۹۵۴ جلال‌الدین اکبر پسر همایون که جشن‌های

درس خواندن

ختمه سوری وی را در باغ‌های بلااحصار شرح دادیم

چهار ساله و چهار ماه و چهار روزه شده و با صغرسن پدرش

جلال‌الدین اکبر

خواست که برای وی معلم بگیرد و شروع به خواندن کند. ملازاده

ملاعصم‌الدین نامی را برای معلمی پسرش انتخاب کرد. چون

در کابل

طفل هنوز کوچک بوده کتاب و خواندن چندان تمایل نشان

نمیداد. حواشی پادشاه این بی‌میلی طفل را حوصله بر عدم توجه استاد کردند و بیچاره

ملاعصم‌الدین را از این وظیفه برکنار نموده شاگرد را به مولینا بایزید نام سپردند

و به این ترتیب جلال‌الدین کوچک که بعدها بنام جلال‌الدین اکبر از یاد شاهان بنام مغل

های بزرگ هند شد در بلااحصار کابل نزد استادان کابلی صاحب سواد شد.

همایون به تاریخ ۸ ربیع الاول ۹۵۴ ارگ بلااحصار کابل را

دوشنبه پنجم

بار دوم از کامران میرزا گرفت و تقریباً یک سال و دو ماه

بعد بتاریخ دوشنبه پنجم جمادی الاول سال ۹۵۵ به

جهادی الاول

تعقیب برادر خود به قصد بدخشان برآمده از بلااحصار

به اولنگ چالاک آمد و بعد از دو سه روز توقف به قرا باغ

سال ۹۵۵

رسید. ده یازده روز درین جا اقامت کرد. از قرا باغ

چون بگلپهار رسید، زن و فرزندش جلال‌الدین اکبر را که

محمد قاسم موجی

تا آنجا مشایعت نمود و بودند بکابل فرستاد و محمد قاسم

داروغه کابل

هوجی را به زاروغگی کابل نامزد نموده به معیت آن‌هایکجا بکابل فرستاد سپس همایون و پیش قراول سپاه او از بازارک پنج‌پهر، قلعه اندراب، لنگ قاضان (محلّی بود در اندراب) طالقان، گذشت. کامران میرزا در حدود قلعه ظفرو کشم معسکر ساخته بود و بالاخره در محلی موسوم به (خلسان) جنگ واقع شد و کامران میرزا یک ماه در محاصره افتاد و ناسا چار به تسلیم شد در احوالی آب طالقان با جمعی از امرایی خود نزد همایون آمد و در کشم هر چهار برادر همایون، کامران، عسکری، هندال یکجا بر سر سفره طعام نشستند و بی اتفاقی در میان برادران به اندازه نئی بود که اجتماع چهار برادر بر سر یک سفره در یک روز از یادگارهای عجیب آنوقت تلقی شد.

سپس همایون به نارین (۱) آمد و بر سر چشمه (کشا) نزدیک اشکمش خرگاه زد و بزم نشاط تشکیل نمود.

قراویکه مآخذ می‌نویسند روزی ظهیرالدین محمد با برادر همایون کنار همین چشمه متوقف شده و خان میرزا و جها‌نگیر میرزا خاله زاده و برادر بزرگتر همین جابه اطاعت و تسلیم حاضر شده بودند و خاطر این کامیابی را در تخته سنگی نقش نموده بود همایون به سنت پدر در همین جا موضوع تسلیم شدن کامران میرزا و اجتماع برادران را در سنگی ثبت نمود. سپس برای هر کدام جاگیری معین کرد بدین ترتیب که ختلان که مشهور به کولاب بود تا سرحد موکب و قراتگین به میرزا کامران داد. قلعه ظفرو طالقان را به میرزا سلیمان سپرد. غوری و کهر د و بقلان و اشکمش و ناری را به میرزا هندال عنایت نمود و یورش بلخ را به ساج آینه ماند و برادران را به جاگیرهایشان رخصت نمود و خود از راه خوست و بریان عازم کابل شد. بریان یا پیریان در قسمت علیای دره پنجشیر همان قلعه بود در سر کوه تل‌خاوا که که تیمور بعد از فتح کتور نورستان بنا نهاد و نام آنرا اسلام‌آباد گذاشته بود. همایون عندالورود به قلعه مذکور امر مرمت کاری آنرا به پهلوان دوست میر برداد که در ظرف یک هفته دروازه و کنگره‌های آنرا مرمت کاری نمود. سپس از کان نقره پنجشیر دیدن کرد و چون استخراج آن مخارج را پوره نمیکرد توجه نئی به آن نکرد و از آب پنجشیر گذشته نزدیک کوتل (اشترگرام) توقف نمود.

و بعد از چند روز توقف در حالیکه برف های زمستان سال ۹۵۵ هجری قمری شهر و ماحول آنرا پوشانیده بود به کابل نزدیک شد اتمک خان و جمعی از بزرگان جلال الدین اکبر پسر همایون را گرفته به استقبال برآمدند و همایون میرزا روز جمعه دوم رمضان وارد شهر گردید.

اوائل سال

۹۵۶

همایون زمستان ۹۵۵ را در ارگ بالا حصار کابل گذرانید و چون برف همه جا را پوشانیده بود عناد و کینه ورزی ها که میان وی و برادرانش و مخصوص میان وی و کامران میرزا تسکین نمی یافت و زد و کوبد ایشان مردم را به ستوه

آورده بود بعزت سردی زمستان و بند شدن راهای حمله چند گاهی متوقف شد با آمدن بهار سال ۹۵۶ همایون قصد بلخ کرد و عزمی را که سال گذشته جزم کرده بود و فسخ شد از سر گرفت. درین وقت ها که همایون و برادرانش میان خود در زد و خورد بودند در بلخ پیر محمد خان از بک نفوذی بهم رسانیده بود.

گل بدن بیگم در همایون نامه این سفر همایون را از کابل بطرف بلخ به سال ۹۵۸ نسبت میدهد و میگوید که همایون چون در زمستان ۹۵۵ از بدخشان بکابل مراجعت کرد یک و نیم سال در کابل ماند. محل رهایش همایون در کابل درین وقت ها بیشتر باغ (دلکشا) بود که به اساس اشاره همایون نامه در دامن کوه قرار داشت تا اینکه در بهار سال ۹۵۸ بقصد بلخ برآمد. گلبدن بیگم درین میان قصه تماشای روئیدن رواج (رواش) را میکند و چنین مینماید که همایون حینی که میخواست از کابل عازم بلخ شود زنان حرم و بعضی از مادراندرهای خویش بیوه های بابر را با خود گرفته تا یغمان و فرزه و استالف با ایشان یکجا بود و بعد از تماشای روئیدن رواج در یغمان و توقف های مختصر در فرزه و استالف از ایشان جدا شده و رهسپار بلخ گردید.

در خط سیر او نقاطی مثل چالاک، استالف، پنجپیر، اندراب، کرتل ناری، دشت نیل بر، خلم، بابا شاهو، استانه ذکر شده آخر جنگ های بین همایون و پیر محمد خان میشود ولی به نتیجه نهائی نرسیده و همایون بدون فتح بلخ بار دیگر بکابل مراجعت میکند. در علل ناکامی او در فتح بلخ باز مداخله های مستقیم و غیر مستقیم کامران میرزا و طر فدا ران اود خیل دیده میشود زیرا هنگامی که همایون مصروف بیکار بلخ بود کامران میرزا بار دیگر خویش را مصمم بر حمله کابل

ساخته و با وجودیکه عملاً هنوز از کولاب نبر آمده بود طرفداران او طوری آوازه انداختند که سپاه همایون اکثر متفرق شده و خودش مجبور به مراجعت کابل گردیده است کامران میرزا بعد از يك سلسله حمله ها بر تالقان و قلعه ظفر و قندوز که در تصرف سلیمان میرزا و میرزا هندال بود از راه بامیان و ضحاک خویش را به هزاره ها رسانید و باز آهنگ کابل کرد.

قاسم برلاس
طبق روحیه این وقت با اینکه همایون میرزا پادشاه و کامران میرزا اجاگیری از طرف برادر در کولاب داشت معذالک در میان حواشی در بار همایون عده زیادی چشم راه آمدن کامران میرزا را کابل بودند بزرگ برادر را تحویف و برادر دیگر را تشجیع میکردند و زمانیکه کامران در بامیان و ضحاک رسیده بود همایون را تحریص کردند که قبل از اینکه دشمن وارد کابل شود مقابل وی بر آید همایون میرزا، قاسم برلاس و پسرش جلال الدین اکبر را به قلعه کابل گذاشته به دره غور بند بر آمد و پیش رفت تا ناصادم هائی میان او و کامران در حوالی بین بامیان و ضحاک واقع شد و در اثر سازش

کابل:
جنگ همایون
و کامران میرزا
برخی از امرای همایون با کامران اخیر الذکر پیش رفت هائی کرده خویش را به چار یکبار رسانید میگ و بنه در بیجا شخصی جبه همایون را بوی عرضه کرد و کامران از خوشی فوری طریق کابل پیش گرفت. قاسم برلاس چندی در بالا حصار مقاومت کرد ولی آخر کامران جبه همایون را با عهد و پیمان فرستاد و قلعه را گرفت و جلال الدین اکبر کامران بر کابل: رادر محبس افگند و میرزا عسکری را به (جوی شاهی) که بعد هاینام جلال آباد مشهور میشود فرستاد و تسلط کامران بر کابل قریب سه ماه دوام کرد.

در بین ضحاک
و بامیان:
تسلط سه ماهه
کامران بر کابل:
سه ماه دوام کرد.

معاودت
کامران میرزا که بار دیگر خویش را در قلعه مستحکم کابل میدید طبیعی در حالیکه از خوشی در پوست نمی گنجید بفرار ایستادگی و مقاومت بود و بیشتر یکی از امرای او

قراجه قرا بخت و ی را به مقاومت تشویق میکرد. همایون بعد
 از اندراب بار اول میر بر که را بعنوان ایلچی به کابل نزد
 کامران میرزا فرستاد و دفعه دیگر مولانا عبدالقادر صدر را
 با ایلچی سابق یکجا کرده به بالا حصار گسیل نمود تا کامران
 را از راه نصیحت و اندرز رام کند. اساس پیشنهادات همایون
 میرزا این بود که کابل را برای خود میخواست و قندهار را
 برای کامران میرزا واگذار میشد و چون این تقسیم را
 کامران قبول نکرد طرح بیک مزاجت سیاسی را به برادر
 خود پیش کرد بدین ترتیب که اگر دختر خود را به جلال الدین
 اکبر پسر همایون بدهد کابل را هر دو برادر برای پسر و دختر
 خود واگذار شوند و خود ایشان متفقاً به عزم فتح هند برآیند.
 کامران میرزا آخر تمایل به قبول این پیشنهاد نشان میداد ولی
 قراجه قرا بخت باینکه میگفت (سرما و کابل، کابل را با دادن
 سرهم که باشد خواهیم گرفت) کامران را تحریک کرد و باز
 کار میان او و همایون به جنگ کشید. خود همایون هنوز دور و در
 حوالی گلپهار بود که ناگهان یکی از ملازمان او عبدالصمد
 نام با جنگجویان از قبیحاق رسیدند و رسیدن ایشان اسباب
 دلگرمی سپاه همایون شد و دسته های طرفین در اشترگرام
 سمت شمالی بهم کلا ویز شدند و در اثنای جنگ قراجه
 قرا بخت کشته شده و سر او را آورده در پای اسپ
 همایون افکندند و از طرف اخیر الذکر امر شد که سر
 شوریده او را به کابل برده از دروازه آهین قلعه
 کابل آویزان کنند تا آنچه گفته بود (سرما و کابل)
 مصداق پیدا کند.

مصدق پیدا کند.

خلاصه کامران میرزا شکست خورد و از راه کوه تل
 باد پیچ بطرف لغمان گریخت و میرزا عسکری دستگیر شد.
 روز فتح در باغ چار یکار بزم خوشی تشکیل داد

به کابل:

مقاومت

کامران میرزا

در قلعه کابل:

میر بر که و

مولانا

عبدالباقی صدر

ایلچی های

همایون

در بلا حصار:

آویزان کردن

سر قراجه

قرا بخت از

و فردای آن روانه کابل شد و وارد ارگ
بلا حصار گردید و سپس قرار موعود به
ارته باغ که از باغ‌های قشنگ بلا حصار
بود به گردش و تفریح برآمد.

دروازه آهنین قلعه
کابل:

همایون میرزا بار دیگر بر تسلط سه ماهه
کامران میرزا بر کابل خاتمه داده و وارد
بلا حصار شد و علاقه چرخ لوگرا به پسر
خویش جلال‌الدین اکبر اختصاص داد. کامران

تقرر همایون میرزا
در کابل:

میرزا بعد از شکست اشترگرام به حصص
مشرقی کابل رفت و مدتی در مندر اور و الیشنگ
والینگار و خلیل و مهند و بنگش به گردش بود
و انتظار حمله بر کابل را می‌دشید. در این
فرصت ارتباطی با حاجی محمد خان حکمران
غزنی قایم کرد. همایون در کابل میان غزنی

تلاش کامران میرزا

از نقاط شرقی و جنوبی

بطرف کابل:

و جلال آباد قرار گرفته و نمیدانست اولتر بکدام
سمت حمله کند. بالاخره طرف جلال آباد برآمد.

کامران و حاجی محمد

خان خانان بیرام خان که از قندهار متوجه
کابل بود حاجی محمد خان را به بهانه ئی

وسازش باهمی آنها

بکابل آورد در این فرصت کامران از راه جنوب
خویش را به کابل نزدیک کرده و نزدیک بود شهر

علیه همایون:

را از حکمران همایون میرزا یعنی خواجه جلال‌الدین محمود بگیرد. ولی بیرام خان
پیشتر وارد شهر شد و کامران میرزا بطرف لغمان رجعت کرد.

حاجی محمد خان حکمران سابق غزنی با اینکه با بیرام خان وارد شهر کابل شده
بود سازش با کامران و بیم از همایون او را به فکر نقش جدیدی افکند و آن این بود
که دفعتاً به دروازه آهنین قلعه بلا حصار حمله کند ولی خواجه جلال‌الدین حکمران
شهر مانعت نموده و در همین فرصت موکب همایون میرزا از جلال آباد به حدود
سیاه سنگ رسید و خواجه محمد مجبور شد از راه لندر رهسپار غزنی شود. همایون

پنجاه و پنج روز عقب کامرا میرزادر لن غمان بحرکت بود و حاجی محمد بالاخره تسلیم شد و بهار سال آینده از راه کوتل بادپیچ به کابل آمد .

بیرام خان را برای انتظام امور قند هار فرستاد و خواجه غازی را از کابل بعنوان رسالت باتحف و هدایانزد والی عراق اعزام نمود و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و لوگر را به میرزا هندال داد .

ظهور کامران میرزادر

کامران میرزا در حصص شرقی بین جوی شاهی

و نیلاب (یعنی بین جلال آباد و اباسین) گاه

ظاهر و گاه مخفی در تنگ و پو بود تا در هر فرصتی

که موقع دست دهد حمله کند . در این میان

همایون میرزا - بکابل بوده و گاه گاه بیشتر

در سرمای زمستان ها برای دیدن باغ های نارنج

و شکار بطرف جوی شاهی میرفت . باری در

سال ۹۵۸ دفعتاً خبر ظهور کامران میرزا در

حوالی جوی شاهی رسید . همایون ، میرزا هندال

را از غزنی احضار کرد و با او یکجا از کابل

به طرف سرخاب (سر خرو) حرکت نمود .

قبل از همایون یک نفر از امرای او

حیدر محمد آخته بیگی خوش را در

(سیاهاب) بین (گندمک) و (سرخاب) رسانیده

بود . چون کامران میرزا برای جنگ میدان

آمادگی نداشت بر آخته بیگی مذکور شبخون

ظهیرالدین محمد بابری : زد سپس خود همایون به موضع (چپر یار) موقف گرفت

و به کندن خندق و ساختن دیواری بدور موقف خود مشغول شد . شب بیست و یکم ذیقعد

سال ۹۵۸ کامران میرزا دفعتاً بر سر همایون در (چپر یار) شبخون زد . درین حمله

قبایل افغانی بیشتر افغان های مهمند باوی بودند . همایون میرزا و پسرش جلال الدین

اکبر بر پشته ای اخذ موقع نموده بودند . در تاریکی شب یک نفر از افغان های مهمند

موسوم به جرنده با پیکان زهر آلود هندال میرزا را از پا در آورد . جسد میرزا

حوالی جوی شاهی :

حرکت همایون از کابل

به سرخاب :

گشته شدن میرزا هندال

و انتقال نعش او به کابل :

قبر میرزا هندال

در جوار پدرش

هندال را امانت در جوی شاهی سپردند و بعد از چند گاه بکابل آورده در گذرگاه نزدیک مرقد پدرش ظهیرالدین محمد با بر بخت سپردند. ماده تاریخ کشته شدن او ازین رباعی برمی آید:

هـ - ندال محمد شه فر خنده لقب
 ناگ - هز قضا شهید شد در دلش - ب
 شبخون بشهادتش چو گردید سبب
 تاریخ شهادتش ز شبخون - طلب

میرزا هندال در سال ۹۲۴ متولد و در ۹۵۸ کشته شده است و ۳۴ سال عمر او بیشترش در کشمکش های برادران بزرگش همایون میرزا و کامران میرزا سپری شد. قبر هندال میرزا در باغ بابر متصل جناح شرقی مرقد پدرش افتاده و جهانگیر حین ورود به کابل در سال ۱۰۱۶ هجری قمری لوحه سنگی بران نصب کرده که شرح آن را در موقع نگارش رویداد های تاریخی کابل در عصر جهانگیر خواهم داد.

همایون به کابل مراجعت کرد و چون پسرش جلال الدین اکبر به سن ده سالگی رسیده بود بعد از کشته شدن میرزا هندال غزنین را که جاگیر او بود به پسر خود اختصاص داد. زمستان سال ۹۵۹ به بهسود مشرفی رفت زیرا کامران میرزا همیشه هوش و گوش اورا متوجه خود ساخته بود. چون کامران میرزا خود را به نقاط جنوبی تر کشیده بود همایون میرزا

اختصاص دادن

غزنین به جلال الدین

اکبر:

تعقیب کامران میرزا:

رهسپار گردید و بنگش شد. همایون حراست کابل را به خواجه جلال الدین محمود سپرده و خودش با جلال الدین اکبر بیشتر کامران میرزا را تعقیب کرد تا اینکه نامبرده خویش را به آن طرف اباسین رسانید. همایون از اباسین گذشت کامران میرزا در خانه یکی از خاندانهای قبایل افغانی موسوم به سلطان آدم پناه برد. همایون اول قاضی حامد قاضی اردو و بعد منعم خان را نزد سلطان آدم فرستاد و مشارالیه با کامران میرزا تسلیم شدند

و بالاخره بعد از سال‌ها کشمکش و جنگ و نفاضت و دشمنی‌ها میون میرزا فرصت یافته در اواخر سال ۹۶۰ به چشم برادرش میل کشید و کامران چهار سال دیگر را به حال کوری گذرانید و در ۹۶۴ وفات کرد.

سپس پسرش جلال‌الدین اکبر را به حر است کابل فرستاد و خود عزم رفتن کشمیر کرد تا از آنجا باز برای استر داد تخت از دست رفته هندوستان کوشش کند ولی چون عده‌ئی از امرا از هراتی اوسر پیچیدند و بطرف کابل مراجعت کردند همایون هم مجبور شد بصوب کابل باز گردد. و در راه در موضع بگرام قریب پشاور به تعمیر قلعه‌ئی امرداد و خود در اذائل سال ۹۶۱ بکابل وارد شد.

شب چهارشنبه پا نزد هم جمادی الاولی
تولد دی حکیم میرزا: سال ۹۶۱ محمد حکیم میرزا در کابل تولد شد

مادر وی ماه چوچک بیگم نام داشت و چون

و سلطان ابراهیم: برخی ماده تاریخ این مولود را (ابولفاخر)

(و ابو الفضل) یافته بودند محمد حکیم

میرزابه این کینت معروف شد. مقارن همین زمان از زن دیگر همایون (خانمش) صبیّه جو جوق میرزای خوارزمی فرزند دیگری در کابل تولد شد که او را سلطان ابراهیم نام نهادند.

حرکت همایون بطرف همایون در زمستان ۹۶۱ متوجه قندهار شد

چون اخباری مبنی بر بی‌اعتنائی و سرکشی از جانب

بهرام خان حکمران خویش از قندهار شنیده بود **قندهار علی قلی خان**

مصمم به رفتن آن شهر گردید. حکومت شهر

اندر ابی حاکم کابل. کابل را به علی قلی خان اندرابی تفویض کرد

و جلال‌الدین اکبر او را تاغزنی مشالیت نمود

و بکابل برگشت. چون اخبار وارده همه غلط بود بهرام خان از همایون استتبال

شایان بعمل آورد، خواجه غازی که چندی قبل بر سیل رسالت به ایران فرستاده شده بود با تحایف به قندهار رسید و نزد همایون بار یافت. معظم سلطان از زمین وارد و محمد خان حاکم هرات با پیشکش ها حاضر شدند و در اواخر سال مزکور به کابل مراجعت کرد.

سوقیات بطرف هند: در صفحه های قبل این اثر تحت عنوان
همایون دیدیم که نامبرده بتاریخ نهم جمادی
خانوانه همایون در کابل الاول ۹۳۷ هجری قمری در آگره بر تخت نشست

و بعد از دو سال سلطنت در اثر غلبه شیر شاه

سوری هند را گذاشت و به دربار شاه

طهماسب صفوی پناهنده شد. باز به کمک صفوی ها

به افغانستان مراجعت نمود و قندهار و بعد

کابل را از برادرانش میرزا عسکری و میرزا

کامران گرفت از ۹۵۲ که وارد کابل شد تا ۹۶۱

محمد حکیم و شاولی

بگاول بیگی

در حدود ده سال دیگر در افغانستان ماند و با تفصیلاتی که دادیم میان او و برادرش

کامران میرزا بکرات جنگ ها شد و بکرات بالا حصار کابل دست بدست آنها

گردید تا بالاخره کامران میرزا دفعه اخیر بدست او افتاد و بچشمش میل کشیده

شد و مردم اقل از شرفتنه انگیزی های یکی از شهزادگان خود خواه رهائی

یافت. درین وقت ها که همایون اول در ایران آواره بود و بعد در کابل بار دیگر

بنای سلطنت را گذاشت در هند و در مان سوری افغانی سلطنت داشت اول خود شیر شاه

ه سال و دو ماه و سیزده روز سلطنت کرد و بعد پسرش سلیم شاه ۸ سال و دو ماه

و هشت روز حکم فرمائی نمود تا اینکه در ذیقعد نهم صد و شصت و فات نمود

اگرچه متعاقباً پسر خورد سالش (فیروز خان) بجایش نشست و ای مبارز خان

پسر نظام خان برادر خورد شیرخان او را کشته و سلطنت را برای خود گرفت

اول خویش را سلطان محمد (عادل) و بعد (عدلی) خواند. خلاصه بعد از وفات سلطان سلیم

سوری هرج و مرج در هند پیدا شد و زمانی قدرت بدست بقالی معروف به (همیو)

افتاد و سپس ابراهیم و اسکندر سوری مدعی سلطنت شدند و همایون که مترصد

فرصت مساعد بود و از طرف برادرش کامران هم بالاخره آسوده خاطر شده بود بفرنگ

استراد تخت سا بقیه هندوستان افتاد. جلال الدین اکبر را که درین وقت ۱۲ ساله و هشت ماهه شده بود با خود گرفت و پسر دیگرش محمد حکیم را که بعدها به حکیم میرزا معروف میشود و درین وقت طفل خورده سال بود بکابل گذاشت و شاه ولی بکاول بیگی را اتکه او مقرر کرد و مهمات صوبه داری کابل را به نعم خان سپرد و خود در اواسط ۹۶۱ هجری قمری از بالا حصار کابل به فتح هندوستان برآمد تا مجدداً به تخت دهلی رسید که شرح آن خارج موضوع این اثر است فقط در چند جمله کوتاه یک سال دیگر عمر او را چنین خلاصه میکنم که همایون در سلخ ۹۶۲ وارد علاقه بگرام پشاور شد و بتاریخ ۵ صفر سال مذکور رود سند را عبور نمود و در همین روز بیرام خان از کابل آمده بوی پیوست. بتاریخ ۲ ربیع الثانی سال ۹۶۲ وارد لاهور گردید و سپاه اسکندر سوری را در مقام سرهند شکست داد و روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در «سلیم گده» که در شمال دهلی واقع است رسید و چهارم رمضان سال مذکور بشهر داخل شد. همایون در طی ۱۲ سال که تقریباً در آن در افغانستان گذشت آرزوی رسیدن مجدد رادر دهلی فراموش نکرد و همیشه می طیبید تا بدین هدف واصل شد ولی بعد ازینکه وارد پایتخت قدیم خود در هند شد اجل مجالش نداد که سالی را پوزه کند چنانچه شام روز جمعه آخرین روز ماه ربیع الاول سال ۹۶۳ در بام کتتابخانه مسجد جامع شهر دهلی بود و پهلوان دوست میر بر و مولانا اسد بامکا تیب منعم خان از کابل آمده و به سخنان ایشان گوش میداد. بین عصر و شام که هوا تاریک شده بود حین فرود آمدن از بام کتتابخانه مذکور افتاده و پسر رود حیات گفت:



جلال الدین اکبر - محمد حکیم میرزا

کابل و سایر شاکه های افغانستان

مراجعت همایون از کابل به هند و مقابله اسکندر سوری منتج به اشغال مجدد دهلی از طرف شهزاده مغلی شد ولی به ترتیبی که گفتم همایون سالی را پوره نکرد و در اثر فتادن از بام کتابخانه مسجد وفات کرد.

همه میدانیم که بعد از همایون پسر بزرگش جلال الدین اکبر با پادشاهی رسیده ولی هدف اصلی این کتاب که مختصر به واقعات کابل و مخصوصاً بالاحصار است همیشه چنین ایجاب کرده و میکند که منظور اصلی را مرکز مطالعات قرار داده برای روشن ساختن تسلسل واقعات و جادادن پیش آمد های محلی در افق بزرگتر از جر یانات بزرگ تاریخ کشور هم وقت بوقت مختصراً صحبت کنیم تا در چو کات عمومی واقعات کو چکتر جای خود را پیدا کند و مطالعه و فهمیدن مطالب آسان گردد.

بعد از اینکه در سال ۹۶۱ همایون میرزا مانند پدرش ظهیر الدین محمد بابر باریگر مرکز پادشاهی خویش را از کابل به دهلی منتقل میکند و نفر از پسران او روی صحنه می آیند یکی پسر بزرگش جلال الدین اکبر بحیث پادشاه و دیگر پیر خورش محمد حکیم میرزا بحیث والی و دکیل سلطنت. در موقع وفات پدر یکی ازین پسران ۱۴ ساله و دیگری دویا دو نیم ساله است. اولی که جلال الدین اکبر باشد فوری در نزدیکی های لاهور اعلان سلطنت میکنند و دومی یعنی حکیم میرزا که طفلی بی ش نیست در کابل در آغوش مادر افتاده و سایر اعضای دورمان شاهی بدور وی جمع اند. این دوشهزاده مغلی یکی در خطوط عمومی تاریخ افغانستان و هند و دیگری در اوضاع محلی کابل فیدخل است و مواقعی هم میرسد که حتی در شرح پیش آمدهای محلی بالاحصار کابل از هر دو ذکر خواهیم کرد پس در شروع این مبحث نوین از معرفی مختصر این دوشهزاده و شرح اوضاع افغانستان ناگزیریم تا سر رشته بدست آید و مطالعات محلی خویش را مربوط به کابل و بالاحصار ادامه داده بتوانیم.

جلال الدین اکبر: پسر بزرگ همایون است مادرش بانو بیگم نامداشت. در حالیکه پدرش در اثر فشار فتو حات شیر شاه سوری افغان تخت و تاج دهلی را

از دست داد و در عالم غریب در کابل یاقندهار یادر دربار صفوی ها نقطه اتکامی جست بتاريخ ۹۴۹ هجری قمری در کمناره های سند نزد يك امرآسر متولد شد به شریکه در صفحه های ۱۰۲ - ۱۰۵ این اثر آمده است پدرش همایون بعد از ازبک که در حوالی (مستنگ) از عسکری میرزا شکست خورد به امید استعانت از صفویها راه ایران پیش گرفت و جلال الدین کوچک که درین وقت یکساله و سه ماهه بود بدست عسکری میرزا افتاد. بظاهر به عزاز و در حقیقت طور یرغمل در قندهار ماند حینکه آوازه مراجعت همایون از ایران بگوش کامران میرزا بسکابل رسید به احضار جلال الدین اکبر نزد خود سعی بلیغ کرد تا برادر زاده خویش را طور گروگان نزد خود در کابل نگه داری کند بدین طریق جلال الدین کوچک دور از عاطفت پدر باز چیه آز و خود خواهی و کشور گیری عمه بیانی که رقیب پدرش بودند قرار گرفته مدتی از قندهار در چنگ عسکری میرزا وزمانی در کابل در تصرف کامران میرزا در آمد تا اینکه پدرش همایون در رمضان ۹۵۲ بالاحصار کابل را متصرف شد. جلال الدین که زندگانی گروگانی داشت کاکایش کامران برای حفظ جان و مقام خود در همین بالا احصار کابل وی را آماج توپ های پدرش قرار میداد. در سایه عاطفت پدر شهزاده واقعی شد و مراسم ختنه سوری او بمن چهار و نیم سالگی در بالا احصار و باغ های مربوط آن باشکوهی صورت گرفت که نظیر آنرا کهن دژ تاریخی ندیده بود.

جلال الدین اکبر شاگرد زیست بالاحصار است اینجا نزد دو نفر استادان کابلی الفبا آموخت و با سواد شد در اولانگ های اطراف کابل مشق سوار ی میکرد به سن ده سالگی در ۹۵۹ غزنی را از طرف پدر بحیت جاگیر دریافت کرد. در ۹۶۱ سالیکه پدرش همایون نقشه اشغال مجدد هند را در بالا احصار کابل طرح می کرد وی ۱۳ ساله شده بود. درین فتوحات جلال الدین باوی بود تا بعد از شکست اسکندر سوری در سرهند آگره و دهلی را متصرف شدند.

جلال الدین اکبر بایرام خان سپه سالار و جمعی از امرآو لشکر یان علییه عادل شاه یاعلی در پرگنه کابل نور از توابع لاهور لشکر کشی داشتند که

خبر و فات همایون رسید (۱) سپه سالار بیرام خان شهزاده مغلی را همان روز به پساد شاهی برداشت (روز جمعه اخیر ماه ربیع الاول سال ۹۶۳) و جلال الدین اکبر از آن روز به بعد سی و هشت سال سلطنت کرد و در مرتبه به غرض تفریح و تادیب برادرش محمد حکیم میرزا بکابل آمد که شرح آنرا در مواقعش خواهیم دید.

محمد حکیم میرزا شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی سال ۹۶۱ یعنی در همان سالی که

پدرش عزم لشکر کشی به هند داشت در الاحصار کابل متولد شد مادر وی ماه چوچک بیگم نام داشت همایون در سفر بری هند پسر جوان خود جلال الدین اکبر را با خود گرفت و طفل نوزاد را بکابل گذاشت در حالیکه شاوای بیگ بکاوای را آتک که وی تعیین کرد و منعم خان را صوبه دار کابل مقرر نمود. در زمانیکه همایون با سوری ها مصروف پیکار بود و حینیکه برادرش در

هند بجای پدر نشست حکیم میرزا بحکم تقاضای طفولیت از جبار و جنجال سیاست و در دسر مملکت داری برکنار بود و در عالم طفلی در حرم سرای الاحصار بیازی مشغول بود و اتالیق وی شاوای بیگ بکاوای و منعم خان و مادرش چوچک بانو بیگم و همشیره اش بخت النسا هر کدام برای حفظ جای و احراز قدرت از وجود او به نحوی استفاده کرده و هر چه سن و سال شهزاده بیشتر میشد منفعت جویی و اغراض حواشی وی از اعضای خانواده اش گرفته تا دیگران زیادتر میشد تا اینکه به اقتضای جوانی و مشا هده خیالات دیگران و تشویق و تحریک که امر عادی وقت شمرده میشد خود مدعی تخت و تاج شد. در سال ۹۶۳ هجری که برادر اکلانش جلال الدین اکبر به سن ۱۴ سالگی در نزدیکی لاهور پادشاه شد منعم خان صوبه دار کابل و اتالیق محمد حکیم میرزا فوراً عریضه از کابل فرستاده به جلال الدین بیعت و اظهار انقیاد نمود بدین منوال حکیم میرزا عنوان والی کابل را احراز کرد و وی چون طفل بود اقتدار همه بدست مادرش چوچک بانو بیگم افتاد.

محمد حکیم میرزا یازده ساله شده بود که در طی سال نهم سلطنت جلال الدین

(۱) بعد از وفات سلیم شاه سوری برادر زاده شیر شاه سلطان محمد عادل یا عدلی وزیر وی (همیو) و ابراهیم خان سوری شوهر خواهر عدلی و احمد خان سردر برادر زاده و داماد شیر شاه که پنهان اسکندر سوری بیشتر شهرت دارد همه روی صحنه برآمده و همین نفاق سبب شد که بالاخره همایون تخت دهنی را مجدداً تصاحب کند.

اکبر در سنه ۹۷۱ ابوالعالی نام یکنفر از سادات ترمذ که از امرای دوره همایون بود علیه جلال الدین سر مخالفت بلند میکنند و از پنجاب رهسپار کابل میشوند و به ماه چوچک بیگم مینویسد که غرض وی از آمدن بکابل پناه جستن است ماه چوچک بیگم نه تنها از او حسن استقبال میکند بلکه مزاجت با وی را هم قبول مینماید این از دواج سیاسی دوام نمیکند و ابوالعالی برای احراز مقام و قدرت مادر حکیم میرزا را بقتل میرساند و حکیم میرزا از سلیمان میرزا از بدخشان استعانت میکند و در نتیجه کابل بدست سلیمان میرزای افتد و حکیم میرزا ابوالعالی را بقتل میرساند و سلیمان میرزا دختر خویش را به حباله شکار حکیم میرزای در ارد و امید علی نام را بوکالت وی در کابل تعیین میکند و کابل را به حکیم میرزانفویض کرده خود به بدخشان مراجعت میکند.

بعد ازین تاریخ وضعیت محمد حکیم میرزا در کابل تقویت میشود به نحوی که نه به سلیمان میرزا و نه به جلال الدین اکبر به هیچ کدام تمکین نمیکند و بر عقاید برادر بزرگش خورده گیری میکنند و مردم را علیه او تحریک مینمایند خود میخوانده قلم پارشاهی را احراز کند چنانچه اطرافیان و بعضی ماخذ او را به صفت پادشاه هم خوانده اند ازین تاریخ به بعد میانه دو برادر بهم میخورد و جنگ‌هایی هم واقع میشود و اکبر خود بکابل می آید و حکیم میرزا به غور بند فراری میشود و جلال الدین از نظر برادری مسئله را چندان بسختی نمیگیرد و خواهر حکیم میرزا را که بخت انسان نام داشت به حکومت کابل میگمارد و خود به هند مراجعه میکند محمد حکیم میرزا تا سال ۹۹۲ یا ۹۹۴ در کابل زندگی میکند و بالاخره در اثر افراط در باده نوشی فوت میکند و در جوار قبر جدش بابر دفن میشود.

محمد حکیم میرزا در ۳۳ سال زندگانی از تولد تا وفات در حیات پدر و در دوره سلطنت برادرش جلال الدین اکبر تقریباً همیشه در کابل بوده و با صغر سن مدتی بعنوان والی وکیل و در بعضی ماخذ به لقب پادشاه هم خوانده شده از کارهای مهم او که خود بدان اقدام کرده یا در اثر ایمای برادرش بدان مبادرت نموده لشکر کشی علیه کفار درهای کافرستان لغمان است که در سال ۹۹۰ سه چهار سال قبل از وفات او صورت گرفته و قاضی محمد سالم امام سپاه بانگارش کتابی بنام جنگ نامه درویش محمد خان غازی که سه سالار قوای اعزامی بود این خاطره

را در آغوش تاریخ سپرده است. در سال ۹۶۳ که جلال‌الدین محمد اکبر در قریه کلا نور از توابع لاهور اعلان پادشاهی کرد خاک‌هایی که افغانستان حالیه را تشکیل میدهد عموماً بدست حکام و امرای مغلی اداره میشد و نه تحت کابل و فزنین و سایر حدود متعلقه این توابع از دامنه های جنوب هندو کش تا آب سنده که به نیلاب شهرت دارد به منعم خان سپرده شده بود. قرار یکه پیشتر دیدیم منعم خان اتالیق محمد حکیم میرزا بود و زمانی که همایون رونده هند بود شهزاده اتالیق وی را در کابل گذاشته بود. منعم خان که بلقب صوبه دار کابل هم یاد شده به صفت اتالیق محمد حکیم میرزا از بالا حصار کابل به ساحه وسیعی که از حدود غزنی تا کنار های سنده میرسید حکومت میکرد محمد حکیم میرزا و مادر و خواهرش پادشاه را با دیگر اعضای خاندان پادشاهی در کابل میزیستند.

قند هار و توابع و لواحق آن که اصلاً به جاگیری بهرام خان اختصاص داشت و خود در رکاب همایون به هند رفته بود به اهتمام شاه محمد قلاتی اداره میشد در بدخشان سلیمان ابن خان میرزا ابن سلطان محمود ابن سلطان ابوسعید حکمروائی داشت و عالی‌العموم خویش را در پناه کوه‌ها مستقل می‌پنداشت و وقت بوقت ادعاهائی در باب انقیاد کابل هم داشت.

هرات و توابع آن درین موقع در تصرف صفوی‌ها بود تا گفته‌اند که همانطور که بابر بعد از اعلان پادشاهی در کابل، آگره و دلهای را فتح کرد پسرش همایون هم بعد از اشغال کابل از دست کامران میرزا و احراز قدرت پادشاهی برای اشغال مجدد دهللی روانه هند شد یعنی مرکز پادشاهی مغلی بار دوم از کابل به دهللی منتقل گردید.

به مجرد اعلان پادشاهی جلال‌الدین اکبر در هند

بغاوت ابوالمعالی :

دو واقعه مهم پیش می‌شود که از نظر ارتباط

با کابل و بالا حصار از ذکر آن ناگزیر هستیم

جنبش سلیمان میرزا

این دو واقعه یکی بغاوت ابوالمعالی و دیگری

جنبش سلیمان میرزا از بدخشان و حمله او بر کابل

در بدخشان :

است. ابوالمعالی از سادات ترمذی بود که در عصر

حمله سلیمان بر کابل : همایون مقام و شهرت زیاد داشت و در آغاز

حرم بیگ مشهور به

ولی نعمت :

جلوس جلال الدین اکبر در اثر غرور و قدرت زیاد
سرتخلف بلند کرد و مدتی در لاهور محبوس شد
و برادرش میرهاشم را که حاکم کهمردوغور بند
وضحا ک بود منعم خان صوبه زار کابل و اتالیق
محمد حکیم میرزابه لطایف الحیل بکابل خواسته
محبوس نمود . ابوالمعالی چندی بعد از محبس

منعم خان و مرتگاری

لاهور فرار نموده متوجه کابل میشود و از آن
بجایش ذکر خواهیم کرد واقعه دوم جنبش سلیمان
میرزا و محاصره کابل است . سلیمان میرزا

برج و باره قلعاه کابل :

بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان

محاصره کابل :

ابو سعید کورگان کسی است که در
صفحات قبل این اثر بکرات از و اسم برده
شده و از موقعیکه همایون در آگره

قاضی خان بدخشانی :

به تخت نشست و هنگامه برادران را باعطا
حکومت های ولایات تسکین داد

حزکت زنان دودمان

بدخشان را بیکی از بیچه های خاله
خود سلیمان میرزا تفویض کرد و نامبرده

بابری از کابل بطرف هند :

با انواع سرکشی ها با لاخر تا زمان وفات همایون
در بدخشان ماند .

محمدقلی برلاس :

در موقعیکه جلال الدین اکبر به یاد شاهی رسید سلیمان میرزا که پادشاه
را خورده سال (جلال الدین اکبر درین وقت ۱۴ ساله بود) و محمد حکیم میرزارا
که در کابل بود طفل می پنداشت (حکیم میرزا دو و نیم ساله بود) در صدر حمله
از بدخشان به کابل برآمد . میگویند که بر طرح این نقشه نسبت به سلیمان میرزا
زنش حرم بیگ که به ولی نعمت مشهور بود سهم بیشتر داشت . حرم بیگ
در روز های اولیکه همایون رهسپار هند شده بود برای ادای مر اسم تعزیت
میرزاهندال بکابل آمده و همشیره های همایون مانند گلچهره بیگم و گلبدین بیگم
از مشارالها استقبال کردند . حرم بیگ زن سلیمان میرزا بواقع از زنان مدبر و

جسور و هنگامه جو بود و قدرت زیادی در بدخشان احراز کرده بود و همین کسب قدرت باعث بستن بعضی اتهامات هم بوی شده بود چنانچه میرزا ابراهیم پسرش مامای خود حیدر بیگ برادر حرم بیگ را به حساب همین اتهامات بقتل رسانید و حرم بیگ بفرح و ظاهر رنجیده برای ادای تعزیت بکابل آمد و اوضاع حرم سرای و قلعه با لاجرم و شهر کابل را مطالعه کرد و شوهر و پسرش سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا با لاجرم از کرده خود پشیمان شده حرم بیگ را به بدخشان خواستند .

عندالمرآجه به بدخشان حرم بیگ شوهر خویش سلیمان میرزا را به حمله کابل تشویق و تحریک کرد تا اینکه هماهنگ و فات کرد و جلال آند بن اکبر تازه به پادشاهی رسیده بود که سلیمان میرزا به کابل حمله آورد .

قراریکه بیشتر دیدیم کابل درین وقت بدست منعم خان اداره میشد که هم عنوان صوبه داری داشت و هم اتالیق محمد حکیم میرزا برادر کوچک جلال الدین اکبر بود . منعم خان فوری در صدد دفاع از قلعه کابل برآمد در باره و بروج قلعه مرمت کاری هایی را شروع کرد اینک شهادت متن اکبر نامه (۱)

«منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت به مقتضای عقل دورانیش خود «
 «به جنگ صف فرار نداده بسر انجام قلعه داری اشتغال نموده دل بر تخصص نهاد «
 «و به تعمیر شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه «
 «میرزای فتنه سگال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگیزی «
 «و حسد اندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا کثرت خود «
 «را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ به کوچ اوائل سال اول الهی «
 «(که واسط بهار بود) آمده کابل را محاصره نمود و در صدمه اول انارتسلط و «
 «افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد و میان کابلیمان حقیقت گذار «
 «بدخشیان جرئت نشان هنگامه کارزار گرم شد و آتش گیسو دار زبانه زدن «
 «گرفت هر روز جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان پهای قلعه رفته داد دلیری «
 «و دلآوری میدادند و با از اندازه بیرون نهاده به دروازه می تاختند و اخلاص منشان «
 «کابل در محاطت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضرپ توپ «

«و تفنگ چاره کار این بی اعتدالان می نمودند و بهادران شیردل چابک پای از قلعه»
 «بر آمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این نبرد آزمایشان اخلاص پیشه اعتماد»
 «بر اقبال ابد پیوند حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و»
 «منصور میگشتند و هیچ اندیشه بجای طرح گزین این طبقه راه نمی یافت»
 درین متن (از شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره) آن ذکر کرده
 و چون واقعه حمله سلیمان میرزا بر کابل و دفاع منعم خان در سال اول جاوس
 جلال الدین اکبر در سال ۹۶۳ بعمل آمده بهار این سال را در فهرست تاریخ های
 مرمت کاری باره و بروج قلعه کابل یا بالاحصار یادداشت باید نمود.

منعم خان که تنهایی خود و شدت عمل سلیمان میرزا را خوب احساس کرده
 بود از آغاز امر از جنگ عقب به عقب نظر نموده و به فکر دفاع بالاحصار کابل افتاد
 شکست و ریخت های قلعه کابل که وی به مرمت کاری آن اقدام کرده حتما
 در نتیجه جنگ هائی بعمل آمده بود که میان کامران میرزا و همایون میرزا
 در ۹۵۴ ده سال قبل واقع شد و شرح آن را در صفحات قبل خواندیم در روز هائی که
 بالاحصار کابل در محاصره افتاده بود محمد حکیم میرزا برادر جلال الدین اکبر
 ماه چو چک بیگم مادر حکیم میرزا، حمیده بانو بیگم مادر جلال الدین اکبر،
 خواهران همایون گلچهره و گلبدن همه در بالاحصار بودند و جلال الدین اکبر به مجرد
 رسیدن از لاهور به دهلی جمعی را مر کب از محمد قلی خان برلاس، شمس الدین محمد خان
 اتکه و میرزا احسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود
 بخشی با دسته سپاه بطرف کابل فرستاد تا زنان خانواده پادشاهی را از کابل به
 دهلی به برند. این جمعیت در راه بود و از رود سند نگذشته بود که کابل محاصره
 شد. جنگ میان منعم خان صوبه دار کابل و سلیمان میرزا در دیرامون بالاحصار
 در تمام بهار سال ۹۶۳ جریان داشت. بد بخشی ها حمله های کرده خویش را به
 دروازه قلعه میرسانیدند و از داخل حصار با فیرهای توپ و تفنگ از نزدیک شدن
 یورش آوردان جلوگیری بعمل می آمد بالاخره سلیمان میرزا، قاضی خان بد بخشی
 را برسم ایلیچی به درون حصار فرستاد. منعم خان به امید رسیدن کمک از جانب
 جلال الدین اکبر از هند ایلیچی را به ناز و نعمت نگهداشت و ضمناً گوش های وی را از
 کورت آذوقه و جبه خانه و مهمات جنگی در داخل حصار پر کرد و آنگاه وی
 را رخصت نمود. چون در این فرصت هیبتی که از جانب دهلی برای بردن زنان حرم

پادشاهی می آمد به کناره های نیلاب (سند) رسیده و آوازه حرکت ایشان بطرف کابل مسموع شد سلیمان میرزا حاضر به صلح نشده بار دیگر ایلچی خود قاضی خان بد خشی را به اندورن قلعه بالا حصار فرستاد و شرایطی پیش کرد که قرار آن نام وی در خطبه خوانده شود و خاک های آن طرف آب باران (یعنی آب های مشترک غور بند و شتل و سالنگ و پنجشیر) جزء بد خشان و داخل قلمرو وی باشد. منعم خان هر دو شرط را پذیرفت در یکی از مساجد بالا حصار اسم سلیمان میرزا را در خطبه خواندند. سلیمان میرزا سپاه خود را از عقب دیوارهای بالا حصار عقب کشید و حین رسیدن به آب باران مقدم بیگ یکی از کسان خود را در آنجا گماشت و خود جانب بد خشان رفت. در وازه های قلعه بالا حصار با ز شد. جمعیتی که برای بردن زنان دودمان شاهی مغلی خیال آمدن کابل داشتند وارد بالا حصار شدند و زنان دودمان بایری که بران میان حمینه بانو بیگم مادر جلال الدین اکبر و دختران بابر گلچهره و گلبان بیگم و بعضی های دیگر بودند آماده حرکت بطرف هند شدند.

منعم خان صوبه دار کابل شهر را به محمد قلی خان برلاس که با هیئت مند کور آمده بود سپرده خود حاضر به همراهی کاروان زنان شد ولی بعد از جلال آباد از حد و کتل ستاره که تعیین موقعیت آن دشوار است فسخ عزیمت هند و ستان نموده بکابل مراجعت کرد. میرزا محمد حکیم میرزا و والده اش و همشیره اعیانی اش بنا بر امر جلال الدین اکبر پادشاه در کابل ماندند درین موارد متن اکبر نامه چنین است :

« و منعم خان (که مما لك كابل به صفت او انتظام داشت) نیز بر افزونی دولت »
 « و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات، روانه »
 « هندوستان شد تا هم در راه بدرقه این قافله مغلی شود و هم در هندوستان خدمات »
 « شایسته بتقدیم رسانیده رونق افزای کار خود گردد و کابل را به کار دانی و »
 « سربراهی محمد قلی خان برلاس (که بطریق کمك از درگاه مغلی آمده بود) »
 « سپرد و میرزا محمد حکیم با والده ماجده و همشیره های اعیانی خود بموجب حکم »
 « حضرت شاهنشاهی در دارالتشاط کابل مانده و بخواجه جلال الدین محمد بجوق »
 « حکومت غزنین قرار یافت ، چون قافله اقبال بمرصه جلال آباد رسید . »

و بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق افتاد. درین اثنا منهبیان در گاه « قضیه استیلای بیرام خان و کشتن تردی بیگ خان به تفصیل رسانیدند . » بنا بران منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال خود دید و حضرات را بدرقه « شده از کتل ستاره گذرانند و از انجام رخصت گرفته بکابل آمد و چون منعم « خان بکابل رفت محمد قلی خان را رخصت هندوستان داد و بعد از ان ام—را « و سائر جان سپاران در گاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام « راحله عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند » (۱)

همیون نام اصلا بقالی بود از مصافات

سر همیون در دروازه که در زمان سبط ز خان از

بنی اعمام شیر شاه سوری به شحنگی و وزیرى رسیده و بعد از خانه یافتن مقاومت سوری ها آهنین کابل :

و جلوس جلال الدین اکبر بر تخت هند بنای مقابله های شدید را با پادشاه مغلی گذاشت. وای آخر کار در جریان سال دوم سلطنت جلال الدین اکبر (۹۶۴ هجری قمری) مضمحل شده و بقتل رسید و سر او را آورده از دروازه آهنین دارالملک کابل آویخته و نقاره شادی بلند آوازه کردند) (۲) .

در جریان سال پنجم سلطنت جلال الدین اکبر یعنی سال ۹۶۷ هجری قمری بیرامخان

خان خانان که مهمترین شخصیت در باد کابل :

اکبری بود و از زمان پدرش به حسن خدمت در آن دودمان معروف شده بود و مدتی حکمران قندهار هم بود سر مخالفت بلند کرد . جلال الدین اکبر منعم خان را که صوبه زار کابل و اتالیق محمد حکیم میرزا بود از کابل خواسته و جاه و مقام بیرام خان را بوی تفویض نمود .

منعم خان قبل از اینکه از کابل حرکت کند پسر خویش غنی خان را به حکومت کابل نصب نمود. خواجه نظام الدین در جلد دوم طبقات اکبری (ص ۱۶۲) مدعی است که منعم خان حین حرکت از کابل، حیدر محمد خان آخته بیگی را بحکومت کابل منصوب کرد. ولی چون متعاقباً خبر بد گذرانی او بگوشتش رسید پسرش غنی خان را بجای او تعیین نمود. ابوالفضل علامی در دفتر دوم اکبرنامه (ص ۱۲۲) معتقد است که: «چون به اقتضای فرمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سربر اعلی شد کابل را به غنی خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرد و در تقویت و اتمشیت مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات آن حدود انتظام دهد و از کوه و حوض و صیقلی طرفین و طفل مشربی چابین ناسازگاری پدید آمد. درین ولا (۱) (که موکب عالی به دهلی نزول اجلال فرمود) عرضداشت غنی خان به درگاه گیتی پناه آمد تارضا مندی حیدر محمد آخته بیگی بظهور پیوست. بنا بران باستصواب منعم خان، حیدر محمد را منشور طلب صادر شد و بجهت کمک غنی خان و اعانت او شگون پسر قراچه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان و جمعی کشیر را بسر کردگی ابوالفتح برادر زاده منعم خان بکابل روان ساختند.»

در دوران هشت سال اول سلطنت جلال الدین اکبر با بودن منعم خان یا نبودن او در شهر کابل بحیث صوبه دار و حکمران تقریباً همیشه اوضاع آشفته بود. بعد از آنکه منعم خان به هند احضار شد و پسرش غنی خان بجایش زمام اداره شهر را گرفت در اثر بد سلوکی او اوضاع روز بروز بدتر شد. بودن محمد حکیم میرزا (با اینکه سالهای اول طفلی را می پیمود) مخصوصاً بودن مادرش ماه چوچک بیگم که زن

بدرفتاری غنی خان؛
مخالفت غنی و توالک؛
آزردگی اهالی کابل؛
جنگ در ضلع شرقی
بالاحصار؛
آزردن دهلی تا
پشته سیاه سنگ؛
نقشه های ماه چوچک بیگم؛

جاه طلب و مقتدر و هنگامه جو بود بر دامنۀ مخالفت‌ها افزوده و عقد پیمان‌های او با رباب نفوذ جبهه مخالفت‌ها را پیوسته رنگ دیگر میداد تا اقتدار همیشه بدست خودش باشد جلال‌الدین اکبر در سال هشتم سلطنت که از تثبیت و تقویت مقام و موقعیت تاج و تخت خودش در هند کمی فارغ شد مجدداً منعم خان را به عنوان اتالیق محمد حکیم میرزا بکابل اعزام کرد و لسی مادر محمد حکیم میرزا بعد از بستن دست‌ها و نایق شدن بر یک‌سایه رؤسای قدری احرار قوت کرده بود که منعم خان را در (جلال‌آباد) شکست داده و خود زمام اداره کابل و مضامین را بدست گرفت و از بالا حصار مشغول اداره امور بود. خواهی چه محمد نظم‌خانی این واقعات را در طبقات اکبری و ابوالفتح علامی متصل‌تر آنرا در اکبرنامه می‌دهند اینک به تدریج هر دو متن را از نظر خوانندگان می‌کنند را نیم:

متن طبقات اکبری (۹): «ذکر توجه»

«منعم خان بکابل و قتی که منعم خان از کابل متوجه درگاه عالم پناه گشت»
 «حیدر محمد خان اخته بیگی را بحکومت»
 «کابل نصب نموده بود. چون خبر»

«بد معاشی او به مردم کابل به منعم خان رسید، او را معزول ساخته، پسر»
 «خود غنی خان را بجای او نصب کرد و برادرزاده خود، ابوالفتح بیگ»
 «ولد فضایل بیگ را که همراه بود نیز بکابل فرستاد تا در مهمات آنجا»

محمد حکیم با لای

در وازۀ آهین:

وکالت فضیل بیگ

و نیابت ابوالفتح:

تقسیم جاگیر:

همکاری مادر حکیم

میرزا و سران کابلی:

مجلس شراب در

دیوانخانه چهل ستون:

قتل ابوالفتح و فضایل

بیگ در بلا حصار:

شاه ولی اتیگه ملقب

به عادل شاه

حیدر قاسم گوه‌سز

جنگ منعم خان و مادر

حکیم میرزا در

حوالی جوی شاهلی:

«مد غنی خان باشد . بعد از چند گناه مردم کابل و والدۀ میرزا
 «محمد حکیم ماه چو چک بیگم از اوضاع نا پسندیدۀ غنی خان بجان
 «آمده غنی خان را از کابل بر آورده، فضایل بیگ و ابوالفتح بیگ را بقتل رسانیده
 «مهمات کابل را بانفاق شاه ولی اتکه از پیش خود گرفت و از غنی خان اعمال نالایق
 «بسیار بظهور آمدن گرفت از جمله تولک خان قولچین را که از قدماء خدمتگاران
 «این دودمان بود بیچہ گرفته در حبس نگاه میداشت، بعد چند گاه مردم در میان آمده
 «تولک خان را خلاص کردند . تولک خان به موضع ماما خاتون که جاگیر او بود رفته
 «انتظار فرصت میکشید، اتفاقاً قافله بلخ بچار یکاران فرود آمده بود و غنی خان
 «چریده باستقبال آن قافله رفت . تولک خان جمعی از نوکران و خویشان خود را
 «یکجا کرده نیم شب برسم ایغار آنجا رسیدند غنی خان را گرفته و در زنجیر کرده
 «باز به موضع ماما خاتون مراجعت نمود و غنی خان را باهانت تمام در حبس نگاه میداشت
 باز آری دل مردم چه دوشی ؟

هر ان شربت که نوشانی بنوشی

«باخر مردم در میان آمده غنی خان را خلاص داده و عهد و پیمان گرفتند که دیگر
 «باتولک خان در مقام نزاع و عداوت نباشد غنی خان پیش از آنکه بکابل رسد نقض عهد
 «نموده به جمعیت تمام بر سر تولک خان رفت تولک خان خبر یافته و بدرگاه گیتی پناه
 «اورد غنی خان یارۀ راه تعاقب او نموده باز گشت . بعد از چند روز غنی خان بسیرفالیز
 «از کابل بیرون رفتۀ والدۀ میرزا محمد حکیم با اتفاق شاه ولی اتکه و فضایل بیگ
 «و پسرش ابوالفتح بیگ بقلعه در آمده دروازه ها بروی غنی خان بستند، چون بحوالی
 «قلعه رسید، دروازه ها را بسته دیدند آنست که مردم از او برگشته اند
 «ناچار کابل را گذاشته رو بدرگاه معلی آوردند والدۀ میرزا
 «مهمات کابل را پیش خود گرفته کالت میرزا را بفضایل بیگ تفویض نمود
 «و پسرش ابوالفتح بنیابت او بلوازم و کالت می پرداخت چون او در وقت تقسیم
 «موضع، جاگیرهای خوب را برای خود جدا کرد و مواضع خراب را جهت سرکار
 «میرزا و سایر ملازمان تعیین نموده شاه ولی اتکه و والی محمداسپ و دیگران تاب ستم
 «شریکسی او نیاورده باو والدۀ میرزا متفق شده در مقام دفع او شدند. ناگاه شبی
 «ابوالفتح بیگ مست بدر خانه آمده در خواب فرورفت . میرزا بیگ خبر یافته
 «برسر او آمده بیگ ضرب شمشیر کار او را کفایت کرد . پسرش فضایل بیگ

«بازر و سپاهی که داشت گریخته خواست که بمیان هزاره در آید که بعضی از نوکران»
 «میرزا از عقب اورفته او را گردن زد و بعد از آن شاولی بیگ اتکه باتفاق والد»
 «میرزا خود را عاتل شاه خطاب کرد. چون این خبر بسمع علیه رسید منعم خان را»
 «بحسکومت کابل و اتا لیقی میرزا محمد حکیم امتیاز بخشیده محمد قلی خان برلاس»
 «و حسین خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور از بگ و دیگر مردم را بسکومت»
 «تعیین نمود. والد میرزا تمام لشکر رایسکجا کرده و میرزا را که در آن اوان»
 «سن او بده رسیده بود همراه گرفته بعزم جنگ بجلال آباد که سابقا به جوی»
 «شاهی موسوم بود آمده انتظار وصول منعم خان میکشید. منعم خان ازین طرف»
 «به تعجیل رفته و جنگ کرده در حمله اول شکست یافت و تمام لشکر وحشم»
 «بباد داده باهانت تمام رو بدر گاه آورده و والد میرزا محمد حکیم بعد از فتح»
 «به کابل رفته شاه ولی اتکه را بمظنه انکه او نسبت به بیگم قصد غدیر دارد بقتل»
 «رسانید و حیدر قاسم کوه بر رابو کالت میرزا موسوم ساخت.»

«متن اکبر نامه (۹) : «ذکر تعیین نمودن منعم خان خانشا نان بکابل»
 «و سوانحی که روی نمود. چون (باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه»
 «اقدس با انتظام کابل و آنحدود و استخبار سوانح آن داشت) درینولای بمسامع علیه»
 «رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر بابوس و شاه ولی اتکه»
 «و علی محمد اسپ و سیونج سیدنی بائی و خواجه خاص ملک و جمع دیگر غنای قیاب»
 «ماه چوچک بیگم والد میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع»
 «بخشیده در بر آوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده بر آوردند»
 «منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند. و تفصیل»
 «این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگر چه چشمش از بینش بهره نداشت اماند»
 «گر بزت و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادر زاده خود پیوسته»
 «پیچ و تاب داشت و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی»
 «بی نصیب بود و با این همه سرمستی ریاست او را از پایه اعتدال انداخته بود»
 «و به مصاحبی (که بدترین آفات آدمیزاد است) بکمند ادبار او را از فراز سعادت»
 «به نشیب شقاوت میکشید از انجمله میرامانی و کل بابا بهره گوئی و زاز خانی»

« سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه آنجما» مهد علیا بیگم را با خود متفق «
 « ساختند و در اوائل شهر یور ماه الهی سال هفتم غنی خان بسیر فالین بجانب «
 « زمه رفته بود شهر را استجکام نموده در حصار را بر روی او بستند و او لشکر «
 « آراسته در برابر دروازهٔ دهلی (۱) آمده بر پشتهٔ سیاه سنگ ایستاد «
 « و کاری نتوانست کرد . پهلوان عیدی کو تووال را بر سالت «
 « فرستاد که شاید به فکر و تزویر کاری بسازد . نام بردها جواب دادند که تو از جانب «
 « حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجاعتین نبودی مردم از ستم کاری وی اعدالی تو هتنگ «
 « آمده بودند . اکنون مناسب آنست که به سلامت بدر روی . و اگر میخواهی (که باز «
 « بریاست این ولایت برسی) بدر گاه چهان پناه رفته عیار خود را درست کن و منشور «
 « و الا از دیوان خلافت گرفته بیاتابه موجب آن عمل نموده آیدرین گفت و گو بود «
 « که مردم از جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او با متناک کشید و دانست (که رفتن «
 « درون شهر صورت نمی بندد و نزدیک است که گرفتار شود) آخر های روز برهنه و بی «
 « حمزه عرب (یا میر عرب) و میر مغیث الدین نیشاپوری بجانب جلال آباد رفت «
 « و تمام اسباب و اموال او را در شهر غارت کردند و بقاء دلیری کاوان برین امر سر گذشت «
 « تولک خان فوجپین است «

« و شرح این قضیه برسم اجمال آنکه غنی خان (که مستی جوانی و اعتبار «
 « و اراضیمه شقاوت ذاتی شده بود) سود خود را در زبان دیگران دانستی و بستیزه کاری «
 « و هرزه درائی بسر بردی و یا به قدر مردم ندانستی و بدست آنه سلوک کردی «
 « از انجمله تولک خان فوجپین را (که از دلاوران نامور و از مقرر بان بساط اقدس «
 « حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود) بی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد «

بد با تو نکرد هر که بد کرد

آن بد بییقین بجان خود کرد

« تا آنکه بعضی ارباب صلاح در میان آمده خلاص کردند تولک خان ازین بی آبرومی «
 « که روی داد به موضع ماما خاتون که به جایگیر او مقرر بود رفته و پای جرئت «
 « در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام می جست . در خلال این حال قافله از جانب بلخ می آمده

(۱) دروازهٔ دهلی سمت شرق بالاحصار بوده چنانچه در همین سمت شهر دروازهٔ

لاهوری تا همین سال های اخیر معروف بود و این اسم هنوز ازین نرفته است .

« غنی خان خبر قافله به چاریکاران شنیده بامعدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب »
 « سیرخواجه سیاران را که سرمنزلی ست خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت »
 « و آنجا بزم بد مستی ترتیب داد و ترانه خود پرستی ساز کرد . چون تولک خان »
 « که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از بر آمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته »
 « باجمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت نیم شبی بر سر غنی خان (که خرد به شراب »
 « و تن به خراب داده بود) رسیده بخت بسکام و صید بدام یافت . اورا و شگون »
 « پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید و بسرزنش زبانی دل شوریده خود را »
 « خالی ساخت و گمان آنکه چون حاکم رابه قید در آورده شاید شهر هم تواند »
 « گرفت) از آنجا عنان تاب شده و احشام کابل را بنمود متفق ساخته در موضع خواجه »
 « رواش که در دو گروهی کابل است فرود آمد . فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم »
 « غنی خان در استعداد جنگ شدند . تولک خان دریافت که قصد او بجائی نمیکشد »
 « و دست او بشهر نیرسد بخصمه قانع شده صرف صلح و تقسیم ولایت در میان آورد »
 « فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادر از ده خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر »
 « شهر را فرستاد و از معوره پای منار واحد ضحاک و با میان (که قریب به خمس »
 « کابل است) باو مسلم داشت و اطفاى نایره آشوب کرده غنی خان را از چنگ او خلاص کرد »

در اندیش ای حکیم از کار ایام که پاداش عمل یا بی سر انجام

سلامت با یدت کس را نیاز ار ادب را در عوض تیز است بازار

« غنی خان بکابل جای گرم نکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت »
 « و به جمیعت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن »
 « خود ندانسته با خویشان و مردم خود را بدر گاه جهان پناه نهاده شاه راه »
 « هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نمود چون تولک خان »
 « تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب به موضع ژاله که از گذر های »
 « آب غور بند است) لشکر کابل باو رسید و جنگ در پیوست آخر تولک خان »
 « تاب نیاورده باسر خود اسفند یار و معدودی از خویشان و نوکران مردانه »
 « از میان چندین لشکر بر آمد و با پای قوچین و مسکین قوچین و چندی دیگر ازه لازممان او بقتل »
 « رسیدند و از آنجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و بساط تحکم و ترفع »
 « مهبسوط ساخت و دست تظاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد و بخود رائی »

« و خود آرائی پرداخت و با آنکه (حقیقت بی‌سامانی سرکار میرزا محمد حکیم
 « معلوم او بود) پروای آن نکرد. مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین امر
 « شکدل شده بانفاق فضیل بیگ (فضایل بیگ) و پسرش ابوالفتح کمر همت بدفع
 « او بستند اتفاقاً در همان ایام در قریه معموره فالیزها بکمال رسیده بود هوای
 « سیر فالیز از خاطر او سر بزد غافل ازینکه گفته اند . »

« مصرع : تو خر بزه خورتر ابقالیز چه کار . »

« چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد و شب آنجا تو قف
 « کرد. ابوالفتح بیگ و دیگر ناموران شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را
 « بالای دروازه آهنین آورده نقاره و نفیر بلند او ازه کردند و غلغله عظیم از
 « وضع و شریف برخاست. غنی خان از اجتماع این خبر سراسیمه با معدودی که
 « همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بان حوالی رسید دید که منصوبه
 « طوری دیگر نشسته ابواب موافقت مسدود است و مداخل مخالفت مفتوح و کاری
 « از پیش نمی تواند برد و اگر نزدیکتر آید بچشم که همراهان او (که عیال
 « ایشان در شهر است) او را تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده ببرند حیران
 « و مضطرب بر دشته سیاه سنگ شامیانه زده ایستاد. اهل قلعه توپی بجانب او انداختند
 « بحسب تقدیر تیر آن بشامیانه رسید غنی خان از مشاهده آن هراسان شده بصد
 « داغ حسرت حرمان و هزاران درد آرزو وار مان دل رز خان و مان و حکومت
 « کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد. بعد از رفتن غنی خان عفت قباب
 « مهرداد علیا ماه چوچک بیگم مهمات کابل رامتمشی ساخته و کالت میرزا محمد حکیم
 « را فضیل بیگ نمودند و چون نظرش از سرمه بینائی پرتوی نداشت ابوالفتح
 « پسرش به نیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او را هم چون (شایسته گئی
 « بزرگی نبود و عقل دور اندیش معامله دان نداشت) در تقسیم جایگیر و قطع
 « معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسر می برد و از همه بدتر آنکه
 « جایگیرهای چیده را برای خود و مومنان خود مقرر ساخت و جاهای
 « زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده و مظالم غربی برای خود سامان نمود. از آن جمله
 « غزنین را به میرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد و بابوس بیگ
 « را مقید ساخته با وسپرد او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را گرفته بناکامی

« کشت و هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رود »
 « و نه دیده بینا که از دید احوال دیگران عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیر اندیش »
 « دور بین که بسخن او اقتدا نماید هر آینه درین سرای مکافات سزای لایق »
 « در کنار او نهاده اید و لهنذا چون دو ماه ازین معامله گذشت و والده ماجده میرزا »
 « و ملازمان قدیمی تاب این ستم شریکی و ستیزه کاری نیآورده کمر عریبه بستند »
 « و جماعه از آن مردم (مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و میرم خویش شاه »
 « ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عیدی سرمست و جمعی دیگر) در قصد پسر »
 « فضیل بیگ همداستان شده مترصد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه او را بدر »
 « خانه طلبیده در خرگاهی (که در صحن دیوانخانه چهل ستون نصب کرده بودند) »
 « مجلس شراب منعقد ساختند و پیا له را بگردش در آوردند از شام تا نیم شب »
 « با ننگ نوشا نوش بود . درین اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگ بیرون رفتن »
 « کرد اهل مجلس به تملق مستانه از مجلس بر آمدن نگذاشتند و این بدمست »
 « خون گرفته بیخبر از سنگ اندازی دوران چون (وقت بدردی شب کشید »
 « و کیفیت شراب زور آورد و فراختگی خواب با او هم آغوش شد) جمعی شمشیر »
 « ها کشیده بخرگاه در آمدند و ضربات تیغ جان ستان کار او را تمام ساختند و میرم »
 « بهادر خویش شاولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از بالای »
 « حصار پایان انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد .

« چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال »
 « بمرد میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره (که پسر این سنجر سکندر نام باو »
 « نسبت دامادی داشت) بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند و باین »
 « اندیشه بر آمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند »
 « و دستگیر کرده بقلعه آورده او را در صحرای عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی »
 « اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بی خریدی عادل شاه خان »
 « خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خان خانانی داد و خواجه خاص »
 « ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد و از خود سری و بیخردی لقبهایی که »
 « پادشاهان به بند های خود مکرمت فرمایند ، دادن گرفت و بسی خویش در »
 « فنای خود اهتمام نمود و در اندک فرصتی بیگم قصد غدیری از وفهمیده بعدم اباد »

« فرستادند و برای رزین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر «
 « قاسم کوہ بر را (که ابواجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس
 مکانی و حضرت جهانبانی جنیت آشیانی انتظام داشتند) و کیل میرزا اندیشید «
 « برای انتظام مهمات مقرر ساختند «

« و بالجمله چون (شرح بر آوردن غنی خان و کیفیت بی سروسامانی مهمات کابل «
 « معروض بارگاہ معلی شد) بنخاطر نکته دان دور بین حضرت شاهنشاهی رسیدند
 « که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق «
 « میرزا محمد حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد «
 « وهم تدارک پریشانی احوال کالیان نماید وهم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی «
 « بهترازین در یسا بد بنا برین اندیشید صواب «
 « انتہا منعم خان را که (که برسر راجه مذکور تعیین برود بودند) از اتاوه «
 « باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از امرا (مثل محمدقلیخان «
 « برلاس و حیدر محمد خان اخته بیگی و شاه حسین خان نکدری و حسن خان «
 « برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان بیکه و جمعی دیگر از بهادران و بیکه «
 « جوانان) نیز تعیین شدند . منعم خان چون از تبه رائی قدر دولت حضور «
 « نمی شناخت و پایه عنایت شاهنشاهی نیک در نمی یافت و از کسا بلیان اعتباری «
 « نمیگرفت این نقش را فو زی عظیم دانست و به عجز رخصت سرعت تمام «
 « متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد «
 « رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمام یوملحق شوند و محمدقلیخان «
 « برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی ازو پیدا نمود . بیگم باستماع «
 « آمدن منعم خان باعیان کابل کنگاش کرده قرار دادند که «
 « اهل کابل را از سپاه بی و اویماق فرا هم آورده و میرزا را «
 « همراه گرفته متوجه پیش شویم که در لغات جنگ صورت بندد اگر «
 « در مصاف غالب شدیم از آن چه بهتر و اگر نه گریخته خود را بقبا ئل مهمند «
 « و خلیل میرسانیم . و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوریم «
 « و خود را بحمایت در گاه و لامی سپاریم و اگر نه خان خانان بیستهای «
 « گوناگون انتقام برادر و پسر و برادر زاده خود خواهد کشید . «

« چون منعم خان بدۀ غلامان رسید خبر آمد که عیدی سیر است »
 « بجلال آباد آمده در استحکام انجاست و تیموریکه و خواجه کلان و جمعی را »
 « برسر عیدی فرستاد . عیدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر »
 « خان خانان متوجه محاصره جلال آباد شد . درین اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم »
 « ولشکر کابل رسید . جبار بردی بیگرا (که در زمره نامداران حضرت فردوس »
 « مکانی انسلک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه شده بود) پیش »
 « میرزا فرستاد که شاید بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار دهد »
 « که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیموریکه از فوج هراول جدا شده »
 « آمد که غنیم اند کیست و بفرمایند از اند که شاید غنیم شب بجا نیی . پدر رود »
 « و کار دراز شود . خان خانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان (که هر دو »
 « عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند) راه جنگ پیش گرفت . درین اثنا خواجه »
 « کلان که سردار هراول بود کشته شد . میرزا احسن که در جوانی بودند از جای »
 « خود نچنیدد و قاشلان و جمعی که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند »
 « و ابوالعالی توپچی که کابلیان به او خطاب رومی خانی داده بودند در گرداسپ خود »
 « تعبیه آتش بازی کرده بود تیری از آن به چله حصاری رسید و از هم گذشت »
 « و چون از کشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند درین مرتبه عنان از دست »
 « داده پای ثبات در رکاب نماند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این »
 « مصاف روی داد و بجهت مجازات و مسکافات نادر استن قدر »
 « چنان نعمتی و باد فراه غرور که نکو هیده ترین خصلت انسانی ست شکست بر »
 « منعم خان افتاد و جمعی بی حقیقی نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال »
 « و اسباب منعم خان بتاراج رفت با بیزید بیگ که یکی از معتمدان منعم خان »
 « است تقریر میکرد که مقدار سی لک تنگه از نقد و جنس همراه من بود که بغارت »
 « رفت و اگر مردم به تاراج مشغول نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشد . »
 « منعم خان بال و پر ریخته به بگرام آمد و چند روز در آنجا بوده صلاح »
 « کار خود می جست آخر یاری توأچی باشی را با عرض داشت بدرگاه گیتی پناه »
 « فرستاد و التماس نمود که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت مکه »
 « معظمه یابم . »

بودن محمد حکیم میرزا برا در کو چک
 جلال‌الدین اکبر در کابل با اینکه طفلی بیش
 نبود بصورت يك نقطه یایک هسته، مرکزیتی
 تشکیل داده بود که بدور آن عناصر دور و
 نزدیک به خاندان بابر جمع نموده و هر کس
 به نفع خود نقشه‌ها می‌کشید. این هسته با
 گذشتن سنین عمر محمد حکیم میرزا کلان‌تر میشد.
 و ماه چوچک بیگم مادر محمد حکیم زن همایون
 که جاه طلبی و نفوذ شخصی او را تا حدی در صفحات
 قبل مطالعه کردیم در اثر خلق ذاتی خود و با
 اتکاء به وجود فرزند خود کم کم به اداره امور
 کابل در بالا حصار یکنوع خودی و استقلال
 عمل داده بود که رشته‌های پیوند آن از دربار
 اکبر از هند گسیخته می‌رفت.
 قرار سکه در صفحات پیش دیدیم ماه چوچک
 بیگم مادر محمد حکیم میرزا بعد از کشته شدن
 غنی خان پسر منعم خان نفوذ بیشتری در اداره
 امور کابل پیدا کرده و به انتخاب شخصی خود
 شاه ولی‌اتکه و بعد حیدر قاسم کوه بر را به
 عنوان وکالت پسرش در کابل بر سر اقتدار
 آورده و خود به اندازه‌ئی کسب قدرت کرد که
 در جنگ چهار باغ جلال‌آباد، یکی از معر و فترین
 امرای دربار اکبری را که منعم خان حکمران
 سابق کابل باشد چنان شکست فاحش داد که
 روی مراجعت به دهلی نداشت. این وقتی است
 که زنی که روزی ملکه همایون بود در بالا حصار
 کابل تکیه بر بالش حکمفرمائی زده و خویش
 را در کارهای خود طوری مختار میدانست

ماه چوچک بیگم

مالک الرقاب

کابل در بالا حصار:

پناه آوردن ابوالمعالی

بکابل:

انتقال قدرت

در اثر ازدواج

فیخر النساء ر عقد

ابوالمعالی:

کابل و بالا حصار

صحنه قتل و قتال:

گشته شدن ماه

چوچک بیگم

مادر حکیم میرزا:

که به اکبر و مقام شاهنشاهی وی در هند وقعی
نمیگذاشت .

قتل حیدر قاسم

در صفحات پیش دیدیم که ابوالمعالی یکی از

سادات ترمذ که مر دی کهن و روزگاری در

در بار همایون گذرانیده بود به پادشاهی جلال الدین

اکبر چندان وقعی نداداشته سر مخالفت بلند کرد

جنگ در اندرون

و در لاهور حبس شد و از حبس گر یخت و به

مکه معظم رفت و به هند مراجعت کرد . به جزئیات

قلعه بالا حصار :

سایر مخالفت های او با در بار اکبری کاری

نداریم همین قدر کافی است که در اثر تعقیبی

تردی محمد میدانی

که جلال الدین اکبر از وی بعمل آورد بالاخره

عرضه پنجاب را بر خود تنگنیده روی التجا

مداخله سلیمان میرزا

بطرف کابل و به ماه چو چک بیگم آورد زیرا

میدانست که در کابل مادر حکیم میرزا بعد از

وزنش حرم بیگ

شکست دادن منعم خان و سپاه او طوری اقتدار

پیدا کرده که به دربار هند و جلال الدین محمد اشر

از بد خشان :

وقعی نمیگذارد .

ابوالمعالی حین قصد بطرف کابل عریضهئی مبنی

قتل ابوالمعالی :

بر عجز و انکسار به ماه چو چک بیگم فرستاد

و در آن تذکره داد که حوادث، فکر جاه طلبی و

ازدواج محمد حکیم

مقام را از دماغ او کشیده و محض بحیث یک

پناه گزین به آن درگاه رو آورده است .

بان ختر سلیمان میرزا :

ماه چو چک بیگم بعد از مشوره با خاصان اعتمادی

خود به ورود وی روی موافقت نشان داد حتی

امید علی وکیل

حاضر شد که دختر خویش فخر النساء بیگم خواهر

محمد حکیم میرزا

محمد حکیم میرزا را هم به زنی به وی بدهد

به این طریق ابوالعالی مرد با تجربه که چون

گرگ باران دیده در اثر تعقیب سپاهیان اکبری

در پنجاب جای نداشت راهی برای خود بکابل

درگابل

باز کرد و باز دواجی که به نفعش صورت گرفت یا خاندان پادشاهی مغلی تعلقات خویشاوندی پیدا کرد و داماد زنی شد که از بالا حصار سرنوشت کابل و قلمرو بزرگی را اداره میکرد.

ابوالعالی عجز و انکسار روزهای اول ورود را که به حیث یک پناه گزین داشت

فیرا موش نموده کم کم در کنارها بناهای مداخله

را گذاشت و دستش طوری قوی شد که خطر تصادم تولید گردید چون حکمفرمایی

و کسب اقتدار همیشه مزه خاصی دارد و در عصری که شغول مطالعه آن هستیم

ارزوی قلبی هر خان و بیگی بود و عادت زمان فوری بد و هر مقتدری دسته بندی هائی

ایجاد میکرد اشخاصی که بنام شگون پسر قرچه خان و شادمان ذکر شده اند

به ابوالعالی توصیه نمودند که تا کار ماه چوچک بیگ را بیکطرفه نکنند اقتدار

واقعی به دستش نخواهد آمد.

اینجا است که ابوالعالی دست به جنایتی زده و به دستگیری شگون و مرد دیگری

بنام قاضی زاده نقشه قتل ماه چوچک بیگم را که بوی اینقدر نیکی کرده بود

طرح کرد و شبکی وی را در خانه اش بقتل رسانید تاریخ بصورت دقیق از محل وقوع

این فاجعه چیزی نمیگوید ولی واضح است که این قتل فجیع که تاریخش را ابوالفضل

علامی (اواسط فروردین ماه) سال نهم جلوس اکبر قید کرده در فروردین ۹۷۱ در

بالاحصار کابل واقع شده است زیرا ماه چوچک بیگم ملکه بیوه همایون،

مادر حدیم میرزا، مالک الرقاب و حکمفرمای مقتدر کابل جایگاهی جز قلعه بالا حصار

نداشت ابوالعالی بعد از کشتن ماه چوچک بیگم فوری به سراغ محمد حکیم میرزا رفته

و طفل را با خود گرفته در دیوانخانه بالا حصار آورد و بهلوی خود نشانید تا در سایه او و به

اتکالی وجود او دامنه عملیات خویش را وسعت دهد شهبهائی نیست که شهادت ماه چوچک بیگم

مقدمه یک سلسله گیری گرفت و قتل و قتال را فراهم کرد اول تراز همه حیدر قاسم کوه

پرو کیل محمد حکیم میرزا را دستگیر نموده بقتل رسانیدند سپس به سراغ خواجه

نخاس ملک و جمع دیگر برآمدند و برادر و کیل مذکور را که او هم محمد قاسم نام داشت

به حبس افگسندند و غوغای عظیمی در کابل چاغ شد و جمعی بسه خو نخو اهی ماه چو چنگ بیگم و هوا خواهی پسرش محمد حکیم میرزا برخاستند: تودی بیگ میدانی جمعی را که دران میان محمد خان قاقشال و حسین خین را میتوان نام برد برای اخذ انتقام بیگم از ابولمعانی آماده ساخت و محمد قاسم برادر کوه بر و کیل حکیم میرزا از محبس فرار نموده در بد خشان نورد سلیمان میرزا رفت چون محمد حکیم میرزا هم کسی را نزد سلیمان میرزا فرستاد میرزای مذکور باز به اتفاق حرم بیگ زن خود متوجه کابل شد. ابوالمعالی لشکر کابل و محمد حکیم میرزا را با خود گرفته از بالا حصار برآمد و در قسمت شمالی در کنار آب غور بند صف آرائی کرد. جمعی از کابلیان که در جناح راست بودند از بد خشی ها شکست کردند در فرصتی که ابوالمعالی خود برای تقویت ایشان حرکت کرد جمعی دیگر محمد حکیم میرزا را از آب غور بند عبور داده نزد سلیمان میرزا بردند و باقی لشکر کابل پراکنده شدند. ابوالمعالی از مشاهده این احوال جز گریز چاره نیافت. منذالک وی را در حدود چار یکسار دستگیر کرده نزد سلیمان میرزا بردند. سلیمان میرزا حریف اسیر را با محمد حکیم میرزا گرفت و فاتح بکابل وارد شد و دوسه روز بعد ابوالمعالی را دست و گردن بسته نزد حکیم میرزا فرستاد و اخیراً در زبان قاتل مادر خود را از حلق کشیده به قصاص رسانید (۱۷ رمضان ۹۷۰).

بعد از آن سلیمان میرزا دختر خویش را از بدخشان خواسته به حیاله ازدواج محمد حکیم میرزا در آورد و امید علی نام را که از معتمدان او بود بو کالت میرزا در کابل تعیین نمود و خود بطرف بدخشان مراجعت کرد. کابلی ها و خصوصاً بالا حصار ی ها که در کابل نون شهر مسکن داشتند این واقعات مترقبه و غیر مترقبه را چون فیلم رنگه تماشا میکردند و در عین تماشا خود در تحول واقعات سهیم داشتند. آدم هائی محض با گرفتن عنوان و کالت میرزا محمد حکیم به دیار عدم رفتند و عده دیگر را انتقام خون مقتولان نا پدید ساخت. عروسی ها ازدواج ها، دوستی ها، عهد ها و پیمان ها همه برای تقرب و احراز جاه و مقام بود در هندوستان جلال الدین اکبر آرا می نداشت و در کابل ملکه ییوه همایون قربان نقشه های خود شد و اگر محمد حکیم میرزا جانی به سلامت بر د تنها

عالتش صغر سند بود که همه بقای خود و کامروائی های خود را در سایه او میدانستند تا اینکه اطراف او به تد ریح صاف شده رفت و به عمر ده سالگی دختر سلیمان میرزا و شهر کابل از طرف میرزای اخیر الذکر بوی تفویض گردید. ولی باینکه ازدواج کرده هنوز در اداره امور و کیلی دارد و این دفعه این و کیل امید علی نام دارد و از معتمدان حکمفرمای بد خشان است. چون مطالب این اثر همیشه متکی به متن ما خند است واقعاتی را که به درام (تراژی کومیک) ابو المعالی و ماه چوچک بیگم در صحنه کابل ارتباط دارد در طبقات آگبری و اکبر نامه مطالعه میکنیم:

«... چون ابو المعالی احمد بیگ (۱) را کشت و معلوم کرد که افواج «
 « قاهره به تعاقب او می آیند سرا سیمه شده راهای راست را گذاشته روی گریز «
 « بجانب کابل نهاد. چون به حد و د کابل رسید عرضداشت متضمن اظهار «
 « نسبت خلوص عقیدت و صدق ارادت که به حضرت جنت آشیانی داشت، «
 « نوشته به ماه چوچک بیگم فرستاده باین بیت مصدر ساخت:

ما بدین درنه پی عزت و جاه آمده ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

« ماه چوچک بیگم به مضمون عرضداشت او و قوف یافته در جواب او «
 « این مصراع را نوشت که:

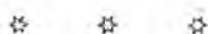
کرم نما و فرود آ که خانه، خانه نست

« و با احترام تمام طلبیده صبیۀ خود را در عقد ازدواج او در آورد و ابو المعالی «
 « مرجع کمال گشته تمام مهمات در خانه میرزا محمد حکیم را از پیش خود «
 « گرفت جمعی که قبل ازین از سلوک ماه چوچک بیگم دل گرفته بودند مثل «
 « شوکون پسر قراچه خان و شادمان و غیره در مزاج ابوالمالی در آمده خاطر «
 « نشان او نمودند که تا بیگم در حیات است مهمات تو رواج نخواهد یافت. «
 « ابوالمالی این مصلحت را صواب دیده آن عورت بیچاره را به خنجر بیداد «
 « کشت و میرزا محمد حکیم را که خورد سال بود در دست خود کرده، تمامی «

(۱) احمد بیگ از خوبشان حسین قلی حاجیوری بود و بدست ابوالمالی در تار تول

« مهمات را از پیش خود گرفت و حیدر قاسم کوه بر را که وکیل میرزا بود »
 « بدست آورده بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت . تردی محمدخان »
 « و باقی محمد خان قاشقال و حسین خان با جمعی از ملازمان بیگم یکجا شده »
 « بر سر ابوالعالی روان شدند که انتقام بیگم از او بکشند . عبدی سر مست »
 « ابوالعالی را ازین معنی خبردار ساخت . ابوالعالی با جمعی که باو متفق »
 « بودند مسلح و مکمل و مستعد قتال ایشان گشت . جماعت مذکور »
 « بطرف راست بدرون قلعه در آمدند ابوالعالی نیز به مدافعت پیش آمد و بسیاری »
 « از طرفین بقتل آمدند . آخر ابوالعالی زور آورده ایشان را از قلعه بیرون »
 « آورد چنانچه هریک از ایشان متفرق شده و بطرفی نهادند و محمد قاسم که در »
 « بند بود خلاص شده در بدخشان نزد میرزا سلیمان رفته کیفیت واقعه را معلوم »
 « ساخته میرزا را به رفتن کابل تحریص نمود و میرزا محمد حکیم نیز کس خود »
 « نزد سلیمان میرزا فرستاده استند عای حضور او کرد . میرزا سلیمان چون بر »
 « کیفیت واقعه اطلاع یافت لشکر بدخشان را جمع کرده باتفاق حرم محترم خود »
 « خرم بیگ و بکا بل آورد ابوالعالی نیز لشکر کابل را یکجا کرده ، »
 « میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکنار آب غور بند رفت و از طرفین صفها »
 « ترتیب یافته آتش قتال اندوخته شد جمعی از کابلیان که بجانب دست راست »
 « ابوالعالی بودند از بدخشیان شکست خورده روگردان شدند . ابوالعالی »
 « میرزا محمد حکیم را از آب گذرانده نزد میرزا سلیمان بردند و باقی لشکر کابل »
 « از مشاهده این حال پراکنده شده هر کس خود را بگوشه کشید ابوالعالی »
 « چون باز بجای خود آمد از میرزا محمد حکیم و لشکر او اثری ندیده مضطر »
 « شده راه گریز پیش گرفت بدخشیان سردر تعاقب او نهاده در موضع چارنیکاران »
 « باو رسیده ، گرفته ، بخدمت میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان بخوشحالی »
 « تمام ، میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکا بل در آمد و ابوالعالی را بعد از »
 « دو سه روز دست و گردن بسته نزد محمد حکیم فرستاد و میرزا فرمود تاز بان او »
 « را از حلق کشیده بقصاص رسانیدند و این واقعه در شب هفدهم رمضان سنه سبعین »
 « و تسعمائه واقع شد . بعد از آن میرزا سلیمان صبیح خود را از بدخشان بکا بل »
 « طلبیده در از دواج میرزا محمد حکیم در آورد و اکثر ولایت را به مردم »

« خود جاگیر داده امید علی را که محل اعتماد او بود بو کالت میرزا تعین نموده »
 « خود بجای بد خشان مراجعت فرمود » (۱)



« . . . و از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالعالی است و شرح این واقعه عبرت بخش »
 « دولت آرای آنست که چون ابوالعالی به نیت تباه کابل رویه رفت و عسکر »
 « منصور که به تعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از ینجانب گذرانده »
 « مراجعت نمود این بی سعادت از حوالی سند عرضداشتی متضمن نسبت توجیحات »
 « قدسیه حضرت جهانبانی جنت اشیانی به ماه چوچک بیگم والدۀ میرزا محمد »
 « حکیم که تق و مفتی کابل برای زرین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح خسران »
 « احوال خود را ضمیمه آن ساخته عرضیه را باین بیت «ضمون گردانید »

ما برین در نه پی عزت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

« ماه چوچک بیگم بعد از اطلاع برفحوای عریضه دروادی او با مردم اعتمادی »
 « خود کنکاش نمود جمعی کوتاه اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بید و لت »
 « خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه ابوالعالی از سادات »
 « کسرام تر مذاست و فرمان روان بایان مغلستان و سلاطین »
 « کاشغریان سلسله پیوست کرده اند لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان »
 « عالی آورده است اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش بلوغ عزت »
 « و احترام رسانند بحدیکه در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیۀ شریفه خود را »
 « که همشیره میرزا محمد حکیم است باو نسبت کنند تا او این خانه را از خود دانسته »
 « درونقی و رواجی بخشد و کار هار ابر و تیره خیر اندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه »
 « و تفرقه نارغ ساخته بجانب جمعیت و راهیت آورد دل ساده بیگم از سخنان فریبده »
 « این مردم برین اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملائمت ترجمان در جواب شاه »
 « ابوالعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند و بی آنکه حقیقت حال بدرگاه »
 « حضرت شاهنشاهی عرضداشت نمایند از پیش خود بافخرانسا بیگم عقد نکاح »
 « صورت دارند و آن سلاله دودمان دین و دولت را بان نادرست خوی بدانند بیوند »

« کردند و به نتایج و ثمرات آن در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم،
 « از شامت آن وصلت ناعاقبت بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند و تفصیل این»
 « و مقال است که ابوالمعالی چون در آن خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیران»
 « حوصله خود نگنجید و از مصاحبت اهل اغوا به مقتضای طبیعت اصلی و فطرت جبلی»
 « خود خست بر خست افزود. از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلاً حسابی نمیگرفت»
 « و از نصایح گرانمایه بیگم پند پزیر نمیشد و را یحیٰ حق شناسی و حقیقت ورزی»
 « از او بظهور نمی آمد و بعضی مفتنان تیره رای مثل شیگون پسر قراچه خان و شادمان»
 « (که سابقاً از بیگم رنجشی داشتند) درین لایا ابوالمعالی پیوستند و چنان وانمودند»
 « که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمسیت کار استقلال صورت»
 « نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضیل بیگ و پسرش ابولفتح و شاه ولی اتکد ترا»
 « ضایع خواهند کرد صلاح کار تو است که پای جرئت در میان نهاده پیش دستی کنی»
 « و میرزا محمد حکیم را (که هنوز خردسال است) و اناق اراده خرد نشو و نمادی تاهمه»
 « کابلیان سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند. آن نکو هیده سرشت ناعاقبت اندیش»
 « گوش بسنخان بد آموز داشته باین چنین کری ناپسندیده اقدام نمود و کلید عقلی»
 « که نداشت در تیه جهالت گم کرد و خرمن حقوق این در دمان بباد عقوق داد و احسانهای»
 « تازه بیگم را پشت بازده بقصد خون (که بدترین انواع عقوق است) در کمین نشست»
 « و الحاصل آن بیدوات شگون و قاضی زاده لقب خیشنه ماورانهر را با خود یار کرده»
 « روی بنزل بیگم آورد. ابولعلی از راهی و آن دویی سعادت از راهی دیگر»
 « بدرون خانه در آمدند جماعه از عورات در آن خانه بودند بغلطی بانوئی را خون ناحق»
 « ریختند و چون ظاهر شد که خطا کردند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده»
 « خود را بجانب ابوالمعالی کشیدند و بقصد اتمام مقصود سعی شدند. بیگم به حقیقت»
 « حال آگاهی یافته در خانه بر روی ظالمان بر بست. ابوالمعالی باتفاق این دویی سعادت»
 « در راه شکست و باندرون در آمده بیگم را بشهادت رسانید و باین تیره رائی رایت»
 « ظلم بر افراشت و این سانحه می عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق اواسط»
 « شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خون ریزی بیگم تفحص میرزا محمد حکیم شافت»
 « و او را از میان خورد سالان آورده در دیوانخانه پهلوی خود جای داد و مردم در خانه»
 « میرزا خواهی نخواهی پیش اورفتند. روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را (که پدر بر پدر»

«درین دو دمان عالی از امرای بزرگ بود و درینولا بر در خانه میرزا منصوب و کالت یافته»
 «کار گذار مهمات ملک کی بود و خواججه خاص ملک»
 «و بعضی دیگر را بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید کرد»
 «آردی محمد میدانی و باقی قاشال و حسن خان و محسن خان برادرشهاب الدین احمدخان»
 «باجمعی از ملا زمان بیگم اتفاق به کشتن ابوالمعالی کردند. عمای سمرست از»
 «میان اینجماعت خبر بابوالمعالی رسانید او باموافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده»
 «اماده قتال شد و آن غیرت مندان از روی قدرت و استیلاء از راه راست به قلعه»
 «در آمدند و ازین جانب ابوالمعالی پیشرفت و در میان نقش جنگ نشست، ککش»
 «و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند و جماعت ابوالمعالی غالب آمد»
 «آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت را بین الفریقین فرو هشته هر کدام»
 «را بجانبی متفرق ساخت قاشالان به غور بند شتاقند و میدانان طریق میدان سپردند»
 «و حسنخان و محسنخان روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر قاسم (که»
 «در بند بود) نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کابل و فتنه انگیزی»
 «آن بی دولت برزاسلیمان رسانیده او را به آمدن کابل برانگیخت و میرزا»
 «محمد حکیم باوجود خرد سالی از واقعه والدیه خود سراسیمه و غمناک گشته به»
 «تعلیم دولتخواهان پنهانی کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام»
 «شد و استمداعی آمدن او کرد»

«میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حواث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن»
 «آن نشاط آباد (که همواره گره طمع آن بر باد میزد و آرزوی حکومت آنجا پی سپر»
 «او هام و خیالات او بود) پیش دید همت خود ساخت و لشکر و حشم بدخشان جمع»
 «کرده بانفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد ابوالعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده»
 «از جای رفت و لشکر و احشام کابل جمع ساخت و میرزا محمد حکیم را از بیخبری»
 «بخود متفق انگاشته و دست آویز خود دانسته تهیه پیشرفت نمود و پیش از آنکه»
 «میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب غور بند»
 «رفته و سرپل را گرفته بر ساحت انتظار نشست و از انطرف میرزا سلیمان بالشکر»
 «بدخشان جلو ریز بر سرپل رسید و فریقین مقابل هم دیگر فوجها ترتیب داده»
 «صفها آراستند. در خلال این حال فوجی از جماعت کولایان میمنه سیاهی کرد»

« ابوالعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت و بعد از
 « درامیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان بابوالعالی رسید او میرزا محمد حکیم
 « را در قول مقابل میرزا سلیمان نصب کرده خود بکمک هزیمتین رفت در چنین
 « قابو مردم میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت دانسته جلو اسپ میرزا را گرفته بآب
 « زدند و گرم شتافته به میرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال
 « پراگنده شده هر کدام روبه جانبی نهاد. ابوالعالی چون باز آمد وبه حقیقت
 « حال آگاهی یافت از غایت حیرت واضطرار دل از معامله جنگ برکنده راه
 « هزیمت پیش گرفت وبدخشیان پهای مردی همت تعاقب اونموده در حوالی موضع
 « چار یکاران بآن مدبر بی باک پیوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان
 « آوردند میرزا سلیمان باستبشار تمام بامیرزا محمد حکیم در کابل درآمد و بعد از
 « دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد میرزا فرمود تا آن
 « حرام نمک حق ناشناس را روز او مرد غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکنند
 « مکافات از حلق بر کشیده قصاص نمودند .

بچشم خویش دیدم در گذرگاه
 که زد موری بجان مور کی راه
 هنوز از صید منقارش نپرداخت
 که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
 چو بد کردی میباش ایمن زافات
 که او آب شد طبیعت را مکافات
 « در هنگام حلق کشیدن جو هر ذات ناپاک او بظهور آمد وعجزو زاری پیش
 « آورد که شاید بهزاران خواری ونگو نساری بچند روزه زندگانی (که برتر
 « از مردن باشد) کامیاب گردد . اما بغیر از ظهور جوهر بی جوهری امری دیگر
 « بران ترتیب نگشت وقالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد
 « غفران قباب خانزاده بیگم ومهدی خواجه مدفون ساختند . لله الحمد که عالم
 « از وجود خبیث او پاک شد وپهای سنی واهتمام خود بگور هلاکت شتافت هر که
 « قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را باین مذلت و هوان نیست و نا بود
 « گردانند. اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود متصدیان اقبال مخالفان را بر و گمارند
 « تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او برارند. بعد از آن میرزا سلیمان
 « در مقام سرانجام مهمات کابل و ترتیب میرزا محمد حکیم شده کسان
 « ببدخشان فرستاد وصییه خود را بکابل طلبیده بعقد از دواج میرزا در آورد
 « واکثر ولایت کابل را به مردم بدخشان جایگیر کرده امید علی را (که از اعیان

« امرای او بود) بو کالت میرزا محمد حکیم تعیین نموده محل اعتماد خور ساخت
 « و خود به بدخشان مراجعت نمود . حرم بیگ بچه بود که میرزا حکیم را همراه
 « بدخشان بردو کابل را بدخشیان سپارد . میرزا سلیمان این معنی را قبول
 « نکرد که عجله الوقت صورت نیکنامی ندارد به مرور ایام صورت داده خواهد شد .
 « سه حصه ولایت کابل را به مردم خور جایگیر کرد و جاهای چیده را بانهاداد
 « و یک حصه زبون به میرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطیه
 « گرفتن کابل دانست . (۱) »

از حوالی سال ۹۷۳ تا ۹۹۳ شمس قمری که
 تقریباً ۲۰ سال را در بر میگردد و به ۲۰ سال
 (از سال ۱۰ تا ۳۱) سلطنت جلال الدین اکبر
 مطابقت دارد واقعات کابل و بدخشان و هند
 در خطوط عمومی طوری بهم پیچیده که جدا
 کردن آن از هم مشکل است . چون در رأس
 امور این سه جا محمد حکیم میرزا و سلیمان
 میرزا و جلال الدین محمد اکبر است واقعات
 هم به نقشه واراده این سه نفر بمیان می آید .
 محمد حکیم میرزا ، برادر خور جلال الدین

کابل و حکیم میرزا :

بدخشان و سلیمان

میرزا :

هند و جلال الدین

اکبر :

محمد اکبر که در کابل تولد شده و از شیرخوارگی
 بیعد در همین شهر کلان شد در دوره که حالا مطالعه میکنم بسن ۱۱ سالگی رسیده
 ازدواج کرده و سال های اول جوانی را میگذراند . بشهادت واقعاتی که دیدیم این
 شهزاده که از عاطفت پدر در طفولیت محروم شد در یک فضای پر حرص و آرز
 ویر از اضطراب و تشویش در بالا حصار کابل کلان شد و کیل ها ، اتالیق های
 مختلف را دید . آنچه بالا حصار کابل در ده سال اول عمر این شهزاده دیده واقعاتی
 است که تار و پود آن را حرص و جاه طلبی و دسیسه های احراز مقام و موقعیت
 تشکیل میداد تا اینکه مخالفان یکی بعد دیگری در مقابل نگاه او از بین رفتند و خودش به سنی
 رسید که به نفع خود کوری کند . درین وقت بالا حصار مرکز کابل و کابل کانون

يك علاقه می بود که از طرف شمال غوربند و از طرف جنوب غرب غزنین و از طرف جنوب بنکش و از جانب شرق نیلاب یا مجرای سند آنرا محدود میساخت. دو نفر دیگر که سلیمان میرزا و جلال الدین اکبر باشد هر کدام نظریاتی نسبت به محمد حکیم میرزا و کابل زمین داشتند. سلیمان میرزا که دو مرتبه قبل هم نظر به استعانت حکیم میرزا به کابل آمده و فتو حاتی نموده بود میخواست با جلب حکیم میرزا در بدخشان یا با گذاشتن وی در کابل این علاقه را به قلمرو نفوذ خویش که بدخشان باشد وصل کند چنانچه ۳۰۰۰ علاقه کابل را به متمدان و بدخشی ها طور جایگیر داده و بقیه را به تدریج به گماشتگان خود داده میرفت. جلال الدین اکبر برادر بزرگ حکیم میرزا شاهنشاه مغلی هند که خود را وارث تخت و تاج بابر و همايون میدانست مدعی بود که کابل و حکیم میرزا جزء حیطة امپراطوری اوست. خلاصه محمد حکیم میرزا هر چه به سن رشد پیش میرفت فکر خودی و استقلال طلبی در وی نشو و نما میکرد و به همین اساس باضعف شخصی و محیطی اول با سلیمان میرزا و بعد با جلال الدین اکبر بر سر پرخاش شد. شبهه می نیست که بزرگان کابلی محمد حکیم میرزا را در احراز استقلال فکری تشویق و تحریص میکردند و با اتکاء خود به مراتب جرئت شهزاده می افزودند.

خطوط اساسی واقعاتی که درین مبحث ذکر میکنم عبارت از: سو میں حملہ سلیمان میرزا به کابل رفتن حکیم میرزا بطرف رود سند، کمک خواستن وی از جلال الدین اکبر و رجعت سلیمان میرزا به بدخشان میباشد که ابو الفتح علامی در اکبرنامه تحت عنوان: التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی - واستخلاص کابل از میرزا سلیمان (۱) قیام کرده و اینک اول متن نوشته های او را اقتباس میکنیم:

«درمطاری احوال فرخنده مجال بیشتر صورت»
 «گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالعالی»
 «تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده»

نقشه سلیمان میرزا
 راجع به محمد حکیم
 و کابل:

عبدالرحمن بيك:
 تنگری بردی

قوش بیگی:

رجال کابل:

خواجه حسن نقشبندی

باقی قاشقال

نیوندی

« بدخشیان را در تابل گذاشته رفت و قدر »
 « حقوق نعمت این دو درمان مقدس ندانسته در لباس »
 « دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره »
 « در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در »
 « آورد. و میرزا محمد حکیم را در یکی »
 « از محال بدخشان داشته باشد. کابلیان حقیقت »
 « شناساگر چه (بقدری بی بهار اده، میرزا »
 « سلیمان می بردند) اما چون امری دور از »
 « کار بود یقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان »
 « بهمان مردم پیشاکتفا نکرده برخی دیگر راه »
 « بتدریج فرستادن گرفت. دفعه عبدالرحمن بیگ »
 « پسر میرتولک قدیمی را با جمعی فرستاد »
 « و دفعه تنگری بردی قوش بیگی را با جماعتی »
 « روان ساخت. کابلیان گمان خود را یقین »
 « دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند و عمده آراب »
 « اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاشقال »
 « و سیوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی »
 « با سایر میدانیان و خواجه خضر بیان و یار محمد »
 « آخوند و فیروز و خلیفه عبدالله بودند. حقیقت معامله »
 « را به میرزا حکیم (که پسن تمیز رسیده بود »
 « رسانیدند. میرزا (که از تنگی معاش و »
 « بدسلوکی بدخشیان بتنگ بود) این اندیشه »
 « را مستحسن دانسته در اخراج بدخشیان »
 « اهتمام نمود. ولایت غزنین (که میرزا »
 « سلیمان بقرایتم و ابن حسین کابلی »
 « داده بود) آنرا تغیر داده به قاسم بیگ »
 « پروانچی داد. »

علی محمد اسپ
 بنده علی میدانی
 خواجه خضر بیان
 یار محمد آخوند
 خلیفه عبدالله
 فیروز
 نقشه و تلقین کابلیان
 به حکیم میرزا
 قرا یتیم
 ابن حسین کابلی
 قاسم بیگ پروانچی
 مراد خواجه
 قاضی خان
 سعید خان
 مبارز خان
 بهاء الدین خان
 غازی خان
 ده منار
 یساول
 غریب خانه
 علی مسجد
 پشاور
 خاکی گله بان

« وبنگش و آنحدود را از مراد خواجه کشیده »
 « تنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد »
 « و آنحدود را تا نیلاب (که میرزا سلیمان بقاضی »
 « خان و سعید خان و مبارز خان و بهاؤ الدین خان »
 « داده بود) گرفته بخالصه خود مقرر ساخت »
 « و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت »
 « کابل گسسته همه را از آن ولایت بیرون آورد »
 « و اهل بدخشان منکوب و مخدول گشته بخدمت »
 « میرزا سلیمان رفتند و غازی خان در کتل هندو »
 « کوه بمیرزا سلیمان (که متوجه تدارک کار »
 « کابل بود) ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه »
 « گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده »
 « متوجه کابل شد و چون خبر آمدن میرزا »
 « سلیمان به میرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل »
 « را به باقی قاشقال سپرد و طایفه از مردم کار »
 « کرده تجربت یافته (که محل اعتماد بودند) »
 « همراه او ساخت و خود با جمعی از هوا خواهان »
 « بطرف جلال آباد و پشاور روی عزیمت »
 « نهاد . میرزا سلیمان چون بکنار آب باران »
 « رسید سه چهار روز در آن منزل مقام کرد »
 « که لشکر از تردد سفر بر آساید و چون »
 « معلوم او شد که میرزا به جلال آباد رفته »
 « فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته »

خاجی غالب بیگ :

میر محمد خان :

میرزا خواجه بیگ :

محمدون :

مقصود جوهری :

قاضی عهد :

راه گسسته :

هارون شنواری

قنبر :

محصود کابل :

قطب الدین خان

اتالیق جدید

حکیم میرزا در کابل :

ساقی ترنا بی :

سرقنبر در کنگره

قلعه کابل :

گریختن سلیمان

میرزا از گرد کابل :

خواجه ریواج :

آبپروان :

خلاصه قلعه بندی

کابل :

مراجعت خان گلان

از کابل به هندوستان : « از دهمنار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف »
 سکینه با نو بیگم : « جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا »
 از نواج خواجه حسن « محمد حکیم بد که رسد خبر غلط شهرت »
 نقشبندی با خواهر « یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید »
 بیوه حکیم میرزا : « میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت »
 « دختر میرزا سلیمان (که در جلال آباد به مقتضای نقصان عقل مانده بود) »
 « پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شد و در حدود یساول آمده »
 « ملاقات کرد و عنبر تقصیر خواست و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان »
 « متوجه اینحدود است و آن خبر غلط بود . میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید »
 « و از آنجا به علی مسجد و از آنجا به پشاور در نواحی قبیله حبیب فرود آمد »
 « و در همین روز ابلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که شاید دام فریبی »
 « تواند سر انجام نمود . میرزا سر سواری او را دیده وداع کرد و خواجه حسن »
 « را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد درین اثنا خاکی »
 « گله بان (که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود) آمد و خبر رسانید که میرزا »
 « سلیمان بجلال آباد رسیده حرم بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود »
 « متوجه اینحدود است میرزا محمد حکیم باستعجال از آب سنده عبور نموده عرضداشتی »
 « مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان اوجی بدرگاه »
 « گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد و سرگذشت کابل و مستندی خود را »
 « معروض داشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود و خود برکنار سند ساگر »
 « توقف کرد و (چون در آن ایام حکومت صوبه پنجاب برای زرین و عهد اخلاص »
 « میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مقوض بود) میرزا خواجه بیگ محمود دیوان »
 « خود و مقصود جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان قاضی عمادرا »
 « با تحف و هدایا فرستاده دلد هی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود »
 « هدایا فرستادند . میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سنده شنود »
 « مایوس گشته از پشاور برگشت و از راه کربه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه »
 « بافغانان شنواری جنگ روی نمود . جمعی از بد خشیان مسافر ملک نیستی شدند »
 « و بعضی اسباب اردو بازاری بتاراج رفت . و هارون شنواری (که کلاتر این قوم بود) »

« بعد از خانه شتافت و در جلال آباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد »
 « و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد . متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت »
 « و مراسم کارا گاهی بجای آورده در استحكام قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی »
 « (که فکر چین از فرورود حضرت شاهنشاهی قله گاه هفت اقلیم بود) ایلیچیان »
 « میرزا محمد حکیم رسیده بوسیله واقفان پایه سر بر سلطنت به عادت استانبوس سر »
 « بلندی یافتند و عرض داشت میرزا ابصار مع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت »
 « حال گوشه نظر عنایت خسرواژه شامل حال میرزا احکیم شد و (چون خلاصه اسباب »
 « تفرقه میرزا نابودن اتالیق خرد منش خیر اندیش بود) حضرت شاهنشاهی »
 « از فرط دانش فکر اتالیق فرموده قطب الدین خان را که بقل و تدبیر و اعتبار »
 « امتیاز تمام داشت به این منصب و الا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس »
 « و شرف نفاذ یافت که خلاصه لشکر پنجاب بر سر کردگی میر محمد خان به میرزا محمد حکیم »
 « رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تسکن »
 « و استقرار میرزا قطب الدین خان در کابل توقف نمایند و امرایه جایگیرهای خود باز گردند »
 « و مناسبت مطالبه (بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلی خان برلاس »
 « حاکم ملتان و قطب الدین خان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و جان »
 « محمد بهسودی و کمال خان گکهر و فاضل محمد خان و محمد قلی خان و کلاتران »
 « (آن دیار) عزامدار یافت که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب به میرزا ملحق شوند »
 « و به همراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند و عطفات »
 « شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانه عا مره بادیگر »
 « اسباب شوکت و اجناس فراغت ترتیب نموده همراه ایلیچیان روان ساخت »
 « چون مناسبت اقبال با امر رسید که اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر »
 « نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند . قطب الدین خان و کمال خان »
 « و فاضل محمد قلی خان و جمعی بیشتر آمده به میرزا پیوسته و بوصول تفقدات پادشاهی »
 « و مراسم خسروانی احوال میرزا زیب و فریدگر یافت و از گذر آنک بنارس گذشته متوجه »
 « کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرای اسامان شایسته نزدیک دولت آباد بآورد »
 « به میرزا رسیدند و هر یک از امرای خور حالت خود پیشکشهای مناسب به میرزا گزارانیدند »
 « و از انوار تفقدات پادشاهی مهمات میرزا رونق و طراوت (که هر گز میرزا را در خواب »
 « و خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید بجانب »

« کابل آورد و تاجلال آباد عنان مبادرت باز نکشید و چون میرزا سلیمان قلعه،
 « جلال آباد را به قنبر نامی از کسان خود سپرده بود (میرمحمد خان اولاً ساقی»
 « ترنابی و عارف بیگ را به نصیحت فرستاد و از بیدولتی گردن از طریق اطاعت»
 « پیچید و چون آن خون گرفته جاهل بر جان خود نبخشود بهادران لشکر منصور»
 « بتسخیر حصار متوجه شدند، یلان قلعه گیر به فتح آن قلعه کمر بستند و بقوت»
 « سرپنجه مردی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل آسان بگشودند و از»
 « هر طرف داد مردانگی دادند و به قدم همت و علم نهمت بر عمارت قلعه گشائی»
 « طریقه عروج پیش گرفته نردبانهای وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن قلعه»
 « نصب نموده شروع در برآمدن کردند اگرچه (بدخشیان بقدر قوت و توانائی در»
 « مقام مدافعه شده و دقیقه از دقیق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و به ضربت تیرو»
 « تفنگ و دیگر ادوات بر کمر بستگان قلعه گشا حمله می آوردند و خاک خاکسته»
 « عناد بر سر صاعدان ذروه فتح میریختند) اما آن پردلان را غیاری بر آینه دل»
 « نمی نشست و احياناً اگر عارح این مناهج را زخمی ساخته پادان می انداختند»
 « آن چنان شوق قلعه کشائی نداشتند که از ملاحظه حاصل آن متوهم گشته ممتنع شوند»
 « بلکه جرئت بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سر او نهاده بالا میدویدند»
 « و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یکساعت نجومی مفتوح شد و قنبر مذکور»
 « بسامه صد جوان (که همراه او بودند) هدف سهام سیاست و تلف تیغ هلاکت»
 « گشت و دو نفر از آن اجل رسیده هارابر رهگذر مفرس دادند و واقعه احوال قنبر»
 « و تمام بلارسیده گان بی دولت را یک بیگ چنانچه دیده اند میرزا سلیمان خنطر»
 « نشان کنند و سر قنبر را ارمغانی کنگره قلعه کابل فرستادند و بباقی قاقشال و مردم»
 « کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون»
 « خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت به میرزا و مؤذنه فتح حصار»
 « جلال آباد بکابل رسید (غلغله شادی بلند اوازه شد و سر قنبر را زین کنگره»
 « قلعه کابل ساختند و از اوازه فتح جلال آباد وصیت طنطنه وصول سپاه ظفر»
 « آئین میرزا سلیمان را اگر چه پای قرار از جای رفت اما به تکذیب این خبر دلپهای»
 « بر همزده مردم خود را تسلی میداد که این حرف و صوت کابلیان است، اصلی ندارد»
 « تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطر نشان نمودند»
 « میرزا سلیمان و حرم بیگم را از آن خبر سر رشته صبر از دست رفت و سلک جمعیت»



دو بار خانه شاه جهان در بالا حصار کسابل

194a1

194 a2



سید الشاہ علی شاہ 15 جلد

«از هم گسستد پریشان و بدحال در باب جنگ بالشکر ظفر قرین با مراجعت بصوب»
 «بد خشان کنگاش نموده بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند»
 «روز دیگر میرزا سلیمان نعل و اژگونه زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب»
 «قلعه جلال آباد رونهاده بخواجه ریواج آمد و شهرت داد که بجنگ میرزا میروم»
 «و چون شب در آمد سرایسمه بحال غریب روی عزیمت بید خشان آورد و در هنگام»
 «گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسباب و پرتال بدخشان را»
 «برد و بهزاران محنت بحالی که کس مینماید خوز را بیدخشان رسانید. عشا کر نصرت»
 «اعتصام بجگدک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم»
 «باتفاق امرای اقبال قرین بکابل در آمد و اهالی آن خطه سعادت کامیاب دولت از ه ضیق»
 «قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی بسپهر و الارسانیتند»
 «و عموم خلایق و جمهور رعایا آئین بیغمی تازه کرده بدعای دوام انتصاب رایات اقبال»
 «ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کامستان عیش»
 «شدند. بعد از چند روز قطب الدین خان بسیرغزین (که وطن ماتوس او بود) رفت»
 «و کمال خان را همراه خود برد و در آن خطه که مولد و منشای او تمام قبیله سعادت»
 «نژاد او بود بحوشی و خرمی بسر آورد و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تفقدات»
 «کرد و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که اثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است طرح»
 «انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تبرائی و کالت میرزا را»
 «بخود صلاح اندیشیده در کابل توقف نمود و باقی امر را واداع کرد و به هندوستان»
 «معاودت نمودند و سکینه بانو بیگم همشیره خرد میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر»
 «الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد و بیدر قه قطب الدین»
 «خان باستلام عتبه علیه سعادت پذیر شد»

«و چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم نهاده بودند نه او را»
 «عقل مصلحت بین می افزود و نه ملازمان اخلاص مند سعادت منش»
 «بهم میرسیدند. درینولا (که بمیامن تو جهات نظام بخش شاهنشاهی مهم»
 «کابل انتظام یافت و خان کلان بسر برای مهمات انجا اشغال داشت) مقتضای»
 «کابل به مقتضای خوی بد خود در مقام فتنه انگیزی شدند و محمد حکیم میرزا»
 «(که با وجود حدائق سن از عقل معامله رس بهره وافر نداشت) همواره گوش»
 «بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان (که بحدت مزاج و درستی اخلاص»

« موصوف بود) براه مدارا نمیرفت و باندك چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار «
 « بشدت میرسانید بنا بران او را با میرزا و کابلین نقش سازگاری تنشست «
 « و میرزا محمد حکیم نیز اگر چه اظهار تبعیت گونه میکرد اما بسیاری از مهمات «
 « بزرگ بی استصواب خان کلان سر انجام میداد . ازین قسم یکی آن بود که «
 « خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر می برد . میرزا همشیره خود را (که سابقاً «
 « والده اش در عقد از دواج شاه ابوالمعالی آورده بود) بی استصواب حضرت «
 « شاهنشاهی و بی گفت و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه چون «
 « به چنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام «
 « نمودن گرفت و اموری که باو مناسب نبود میساخت و اکثر مردم در خانه میرزا «
 « سخنانی که ملایم طبع خان کلان نبود میگفتند و میر محمد خان از نا مساعی «
 « بخت برای اسایش خود چون خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانست «
 « آنچنان روز بد پیش رو آمد و چون دانست که عاقبت بناخوشی خواهد کشید «
 « نظر پیش بینی انداخته در شبی از شبها بی آنکه کسی وقوف یابد از کابل کوچ «
 « کرده شاه راه هند و ستان پیش گرفت و عرض ضد اشتی متضمن حالات دار «
 « و گیر در خانه میرزا دو قبا یسع هست و نیست سبب بشرح «
 « و بسط در سلك تحریر کشیده بدرگاه معلمی ارسال «
 « داشت . خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان بیراهه رفت بایستی «
 « که از روی مزاج دانسی روز گار و نبض شناسی عالم خواجه حسن «
 « و بار محمد آخوند و فیروز و چندی دیگر را مصحوب امرا بپند و ستان میفرستاد «
 « تا هم کار میرزا به فساد نمیرسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد . . . «

قلعه بندی کابل در

محمد حکیم میرزا برادر کوچک جلال الدین

۹۷۲ :

اکبر برای رهائی کابل و اخذ انتقام از قاتل
 مادر خود ابوالمعالی از سلیمان میرزا
 استمداد نمود . بطوریکه دیدیم این استمداد هم

بالا حصار در حال

محاصره :

گران تمام شد زیرا سلیمان میرزا با اینکه دختر
 خود را به محمد حکیم دارولی قصدش این بود که

باقی قاشقال قایم مقام

حکیم میرزا در

تهدیه آتشه زاده و کابل هر دو در تحت تاثیر خود آورد . حکیم

کابل :

میرزا بهمشورت بزرگان کابلی و غرر بندی و میدانی و غزنیچی مانند خواجه حسن نقشبندی، باقی قاشقال (غرر بندی) بنده علی (میدانی) و سیوندک و علی و محمد اسب و خواجه خضریان جایگیر های کابل و اطراف حتی غزنی و جلال آباد و بنکشار از تصرف گماشتگان سلیمان میرزا کشید و معتمدان خود و نفوذ خویش را برقرار کرد . در نتیجه سلیمان میرزا متوجه کابل شد . محمد حکیم میرزا باقی قاشقال را بحیث مدافع کابل در قلعه بالاحصار گذاشته و خود بطرف جلال آباد و پشاور رفت تا از برادر بزرگ خویش جلال الدین اکیب استعانت کند . کابل شکل قلعه بندی بخود گرفت . دروازه ها بسته شد و بالاحصار بحال محاصره درآمد . این قلعه بندی مدتی طول کشید زیرا سلیمان میرزا تا نزدیکی هلی شهر آمده عقب حکیم میرزا روانه جلال آباد شد و قمبر نام را با سه صد کس درین شهر گذاشته به تعویب حکیم میرزا تا کنساره های سند رفت و چون قوای کمکی از هند آمد سلیمان میرزا به چله برگشته مجدداً خویش را به گرد حصار کابل که همچنان در حال محاصره باقی بود رسانید باقی قاشقال مدافع بالا حصار در داخل قلعه و سلیمان میرزا در بیرون حصار منتظر واقعات جلال آباد و تعیین شدن سرنوشته خود بودند تا اینکه شهر اخیر الذکر از طرف قوای کمکی که به حکیم میرزا داده شده بود فتح شد . زوده این فتح و سرقت حکمران جلال آباد از طرف سلیمان میرزا یکوقت به کابل رسید . سررادر کنکره های حصار شهر او یختند . سلیمان میرزا از پیرامون شهر بطرف خواجه ربواج (خواجه رواش) و ده منار (ده کوتل پایمنار) عقب نشست و محمد حکیم میرزا مجدداً در شهر کابل برقرار شد .

قطب الدین خان : جلال الدین اکبر شاه مغلی هند با قوای موسوم به خان کلان کمکی که با برادرش محمد حکیم میرزا بکابل اذالیق محمد حکیم فرستاد قطب الدین خان را که اصلاً از غزنی بود به عنوان اتالیق تعیین نمود تا در کابل بماند .

ازدواج خواجه حسن و بیحیث مشاور امور کابل را اداره کند . محمد حکیم میرزا چون در بالا حصار کابل مستقر شد به تحکیم مقام خواجه حسن نقشبندی حکیم میرزا .

یکی از بزرگان کابلی پرداخت، حتی فخر النساء بیگم همان خواهرش را که بعد از قتل ابوالمعالی بیوه شده بود بوی داد. هما نظور که ابوالمعالی با ازدواج این بیگم خویش را در نفس خاندان محمد حکیم میرزا وارد دیده و کسب قدرت کرد. خواجه حسن هم بر نفوذ خویش بی اندازه افزود و مخالفت میان وی و قطب الدین خان، خان کلان شروع شد تا اینکه اتالیق محمد حکیم میرزا شبی از شب هالز کابل برآمده راه هند پیش گرفت و محمد حکیم میرزا بدون مشاور و اتالیق در کابل ماند.

حملة سلیمان میرزا: بیشتر دیدیم که در طی سال ۹۷۲ هجری قمری

محمد حکیم میرزا چطور به کمک برای درش

جلال الدین اکبر نفوذ سلیمان میرزا

بار چهارم بر کابل

والی بدخشان را از کابل برچیده و خود وی را مجبور ساخت که از پیرامون حصار کابل به بدخشان مراجعت کند. چون امرائی که به کمک حکیم میرزا آمده بودند به قتل برگشتند، آردیگر که کورت چهارم شود سلیمان میرزا نقشه گرفتن کابل را طرح کرده و بجانب کابل حرکت کرد. خواجه نظام الدین احمد در جلد دوم طبقات اکبری درین مورد تحت عنوان مذکور آمدن میرزا سلیمان بر سر کابل مرتبه چهارم می نویسد:

« در اوراق سابق ثبت یافت که چون میرزا سلیمان قصد کابل نمود واقواق قاهره »

« بگویم که میرزا محمد حکیم تعیین یافته روی اقتدار بکابل آوردند و میرزا سلیمان »

« تاب نیاورده بی نیل عرض به بدخشان معاودت نمود و امراء عظام شریک بر خصمت »

« میرزا محمد حکیم به نوسستان آمدند سلیمان چون از معاودت امرای خبر یافت لشکرهای »

« بدخشان را یکی کرده با اتفاق منکوحه خود خرم بیگ روی تسخیر بکابل آورد. »

چون محمد حکیم میرزا خبر حرکت سلیمان میرزا

خسر خود را بطرف کابل شنید قلعه کابل را

به معصوم گو که که از معتمدان او بود سپرد

و خود با خواجه حسن نقشبندی که به

تازگی شوهر همشیره او شده بود و به اصطلاح

ابوالفضل علامی (وکیل کل) بود عازم

شکر دره و غور بند شد و میرزا سلیمان سر راست بجانب کابل آمده و بالا حصار

را محاصره کرد.

معصوم گو که

قلعه کابل:

فرار حکیم میرزا

به شکر دره و غور بند.

محاصره کابل:

ملاقات خرم بیگم
زن سلیمان میرزا
با حکیم میرزا در
قریه قره باغ:
محمد قلی شغالی
و محاصره قلعه کابل:

خرم بیگم زن سلیمان میرزا که تقریباً همیشه با شوهر خود در حمله بر کابل حاضر بود و بیشتر فعالیت‌های میرزا در اثر نقشه‌های او صورت می‌گرفت به مجرد رسیدن بکابل شوهر خویش را بغرض انجام محاصره قلعه کابل گذاشته خود روانه غوربند شد تا بهر مکر و حیله‌ئی

که باشد محمد حکیم میرزا را به‌دام آورد. برای انجام مرام خود چند نفر مردان کار آگاه ابرسم رسالت نزد حکیم میرزا فرستاد و بوی پیغام کرد که ترا از فرزند صلبی خود عزیزتر میدانم و چون و صلت هم میان تو و دخترم صورت گرفته باید ازین پر خاش بگذری تا متفق و یک‌جهت گردیم. محمد حکیم میرزا بعد از استماع این سخنان نرم حاضر شد تا در ده قراباغ با خرم بیگم ملاقات کند و عهد و میثاقی قایم سازد. خرم بیگم در حالیکه یک طرف معتمدان خود را برای دلجوئی و پیشنهاد شرایط میثاق نزد حکیم میرزا فرستاده و منتظر آمدن او در قراباغ بود اطلاع خصوصی به شوهر خود بکابل فرستاد تا در موقع عقد میثاق ناگهانی برده مدکور حمله کرده و حکیم میرزا را دستگیر کند. سلیمان میرزا محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود عوض خویش برای ادامه نظارت محاصره قلعه کابل گذاشته خون عازم سمت شمالی شد و در نزدیکی های قراباغ در دهکده‌ئی مخفی گردید. با وجود یکه باقی قاشقال غوربندی محمد حکیم میرزا را از رفتن به قراباغ بر حذر ساخته و نقشه‌های خانم خرم بیگم را دروغ و فریب محض معرفی می‌کرد حکیم میرزا روانه قره باغ شد و در راه در اثر تصادف با یکنفر کابلی که با سلیمان میرزا آمده ولی خویش را جدا کرده و به فری حکیم میرزا پیوست خدع خانم و شوهرش کشف شد و حکیم میرزا فوری راه مراجعت پیش گرفت و خود را از راه غوربند و سنجد دره به مزرع اشرف یا اسرف که گمان می‌کنم همین دره اشرف باشد رسانید سلیمان میرزا تا حدی وی را تعقیب کرد و بطرف کابل برگشت. درین وقت پیر محمد خان حاکم بلخ بود. برخی از همراهان می‌خواستند که حکیم میرزا را نزد حاکم بلخ ببرند ولی باقی قاشقال فکر مسافرت بطرف هند

واستعانت از جلال‌الدین اکبر رایش کرد و محمد حکیم میرزا را از راهی دشوار گذار کهستانی به جلال آباد و پشاور و کنار نیلاب رسانید .

راجع به این مطالب طبقات اکبری چنین میگوید : (۱)

« . . . و میرزا سلیمان بکابل آمده محاصره کرد . چون دانست که دست تسخیر « او بکابل نمیرسد تدبیر انگیخته خرم بیگم منکوحه خود را بحدود غور بند فرستاد « تا اظهار اخلاص و اتحاد میرزا نموده میرزا را در دام فریب آور دو زمانه مضمون « این مقال بزبان حال در شان میرزا سلیمان ادا می نمود .

« حسا بی که با خورد نپر د اختی چنین نیست با زی غلط با خستی «

« عنان باز کش زین تنهای خام که سیمرغ را کس نارد بدام «

« به موجب این قرار داد خرم بیگم میرزا سلیمان را برگرد کابل گذاشته خود « بجانب غور بند روان شد و کسان نزد میرزا محمد حکیم فرستاده پیغام کرد که چون « شما را از جان عزیز تر و بجای فرزندان میدانم به تخصیص درین وقت « که نسبت فرزند بی به نسبت وصلت موکد و مستحکم گشته میخواهم که همدیگر را دیده « اساس اتحاد و یکجبهتی را بپهون و مو ائبق موکد سازیم و مقصود از آمدن « دما درین مرتبه همین است .

« میرزا از استماع این کلمات از راه رفته ملاقات خرم بیگم را در موضع قرا باغ « که از انجانا کابل ده گروه راه است بخود قرارداد و کسان را پیشتر نزد خرم بیگم « فرستاد تا از وعده گرفته تسلی خود نموده بیایند و خرم بیگم در ملاقات میرزا اظهار « رغبت و شوق نموده سوگندان غلاظیاد کرد که در مقام غدر و مکر نیستیم ؛ که مدعا « استحکام اساس محبت و یگانه گی است . کسان میرزا سخنان او را شنیده « رخصت معاودت یافته و هنوز دور نرفته بودند که آن ناقص عقل کسان را « به تعجیل نزد میرزا سلیمان فرستاد که فردا میرزا محمد حکیم در قرا باغ « به ملاقات من خواهد آمد مصلحت آنست که یبلغار خود را آنجا رسانیده در کمین « فرصت باشد . میرزا سلیمان محمد قلبی شغالی را که از امرای معتبر او بود « و بشجاعت مشهور بود به هزار کس به محافظت دختران خود که دران اردو داشت « در نواحی کابل گذاشته مابقیه سپاه در شب یلغار کرده خود را بجوالی قرا باغ رسانیده « در کمین فرصت ایستاد .

« و کسان میرزا که پیش خرم بیگم برگشته ، مضمون عهد و موافق را خاطر نشان
 «میرزا کرده بودند در رفتن میرزا به ملاقات آن عورت ترغیب نمودند و خواهی که حسن
 «نقشبندی نیز درین باب کوشش می نمود. مگر باقی قاشقال که او بر رفتن میرزا اراضی نبود
 « و میگفت که این عورت در مقام خدایع و مکر است.

سخنهای دانا بیاید شنید چو در جواهر بیاید گزید
 « اما چون میرزا ملاقات خرم بیگم را قرار داده بود به منع باقی قاشقال ممنوع نشده
 « باچندی از معتمدان خود بجانب قراباغ روان شد

« چون بسو عده گاه رسید حسب اتفاق چندی از لشکریان میرزا سلیمان
 « که در شب از ایشان جدا شده بودند به مردم میرزا رسیده حقیقت آمدن میرزا
 « سلیمان را با لشکر انبوه و ایستادن او در همینگاه خاطر نشان نمودند
 « میرزا به مجرد شنیدن این خبر راه گریز بپوش گرفته معاودت نمود. میرزا سلیمان
 « که بر معاودت میرزا محمد حکیم خبر یافته سردر تعاقب او نهاده در کوتل سنجد دره
 « به بعضی از مردم میرزا رسیده دستگیر ساخت و اسباب و اشیا میرزا که در عقب مانده
 « بود همرا تاراج کرده در کوتل سنجد دره توقف کرد .»

« باقی قاشقال و برادران او عقب میرزا نگاه داشته سر بدخشیان را بضر بیخ
 « و تیر دفع می نمودند و بترددات مردانه میرزا از ورطه هلاک بدر بردند میرزا سلیمان
 « چون معلوم کرد که میرزا محمد حکیم بدر رفت توقف نمود و میرزا محمد حکیم
 « سر اسیمه شده جانب بدخشان میرفت و نمیدانست که کجا میرود تمام آن روز راه رفته
 « یکی از دره های غور بند رسیده شب آنجا گذرانید . چون بکو تل هندو کوه
 « رسیدند خواهی که حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان حاکم بلخ برده کومک طلبد
 « باقی قاشقال میگفت میرزا را بدر گاه معلی میبریم. خواهی که حسن بجماعت خود به بلخ رفت
 « و میرزا محمد حکیم با اتفاق باقی قاشقال بغور بند آمد و از آنجا به راه پنجشیر بجلال آباد
 « و از جلال آباد بکنار نیلاب رسیده از آب گذشته عر ضداشت نوشته
 « مصحوب ایلیچیان بدر شاه فرستاد .»



راجع به همین موضوع اکبرنامه هم مطالبی دارد که البته در جزئیات بخصوص در نام
 های رجال و اماکن برای ما دلچسپ تر است و اینک متن آنرا از نظر خوانندگان
 میگردد (۱)

«... میرزا سلیمان (که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده »
 «بید خشان مراجعت نمود) همیشه اندیشه آمدن کابل داشت. درینولا چون یقین
 «میرزا سلیمان شد(که از امرای حضرت شاهنشاهی هیچکس بر کابل نیست) قابو»
 «دانسته با حرم بیگم بارچهارم لشکرها را فراهم آورده روی امیدیه همان آرزو»
 «بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او به میرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را به معصوم»
 «که از متمندان میرزا به مردانگی و فرزاندگی ممتاز بود (سپرده خود با تفاق خواجه»
 «حسن نقشبندی (که وکیل کل بود) از کابل برآمده به لشکر دره و غور بند رفت»
 «و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چند روز کمند قدرت»
 «خود را از کنگره تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت که در»
 «غور بند و آن نوحی است خواست که بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت»
 «باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود»
 «بجانب غور بند متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسانت»
 «تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلیبی عزیزتر بودید. خصوصاً»
 «که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد. همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی»
 «و یکجبهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشدید پذیرد. درین مرتبه غرض»
 «از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد»
 «و عهد و میثاق(که از اختلال و انحلال مصئون باشد) در میان آید. میرزا حکیم»
 «از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریه قرا باغ (که در دوازده»
 «گروهی کابل است) او را یافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات»
 «مصمم گردانید معتمدان خود را بیشتر فرستاد که شرط و عهد بی شائبه مکر و فریب»
 «در میان آرند چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد»
 «یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان بادل یکی دارد و عمل بقول موافق گردانند»
 «مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند انداز کوتاهی مقرر ساختند»
 «که میرزا را به قرا باغ تحریص نموده به بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی»
 «و عهد یگانگی را بکمال و ثوق بر بندند»
 «بیگم ثبات خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد»
 «که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او به قرا باغ داده ام. صلاح آنست»
 «که شما اردو و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معنای ودی از سپاه»

« بایلقاد خود را در حوالی قریباغ رسانیده در کمین گاه باشید که چون میرزا برسد »
 « شما از آن جا بر آمده دستگیر کنید. میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی »
 « شغال را (که از امرای معتبر او بود) با جمعی بر سر اردو به محاصره کابل گذاشته »
 « شبها شب خود را رسانید و قریب قریباغ در پس پشتی »
 « کمین کرده ایستاد و فرستاده های میرزا حکیم (که از پیش بیگم سوگندان غلاط »
 « شنیده باز گشتند نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد »
 « و ماجرای مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا بر رفتن »
 « پیش بیگم بجد شدند مگر باقی قاشقال که از رفتن مانع بود و این سوگندان را »
 « بر مکر و فریب حمل می کرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شمارا باین بهانه »
 « بچنگ میرزا سلیمان در آرد. و سوگندان دروغ که دام فریب است در کمند »
 « دشمن اندازد. و آنچه ان غدر اندیش اندیشیده بود باقی قاشقال پوست ندیده میگفت »
 « و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندی از ملازمان معتمد خود روانه قریباغ »
 « شد. در اثنای راه یکی از کابلیان (که باتفاق بدخشیان در ایلقار میرزا سلیمان »
 « آمده بود) از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان »
 « کرد که میرزا سلیمان بالشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت مترصد ایستاده »
 « است و من امشب به راهی ایشان آمده ام. میرزا بشنیدن این سخن روی توجه گردانیده »
 « راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت (که میرزا حکیم »
 « برین خیال مطلع شده خود را بر کنار کشید) تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا »
 « رسیده چندی را دستگیر کرد و آنچه در دنبال ایشان بود گرفت. باقی قاشقال با برادران »
 « عقب سر میرزا داشته به تعجیل میراند و کار بجائی رسید که بعضی بدخشیان به میرزا »
 « نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست یابند. باقی قاشقال و برادران او بیامردی »
 « مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت »
 « و باین طریق میرزا را از خطر گاه غدر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سرحد سنجد دره »
 « تعاقب کرد. چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقف نمود و اسباب »
 « میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد. میرزا حکیم چون شب در آمد دریکی

«از دهای غوربند بسربرده کسان را به غوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند
 «گذاشته بود پیش او آورند و از آنجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندو کوه قرار گرفت.»
 «روز دیگر از کتل گذشته بمزرع اشرف (که به تصرف او بیکان بود) رسید و از»
 «انجا یک دو منزل پیش رفت. خواجه حسن و مردهی که با او متفق بودند اراده کردند»
 «که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند و از او کمک طلبند. لیکن باقی»
 «قاشقان (که رایش درست بود) راضی نشد و گفت من میرزا را بدر گاه معلی»
 «می برم. خواجه حسن با جماعه بلخ رفت و باقی قاشقان بابرادران و جمعی که»
 «با ایشان اتفاق داشتند از آنجا باز گشته میرزا گرفته بغوربند آمد و از آنجا براه»
 «ایساو بجزرا (۱) بجلال آباد عبور افتاد و از آنجا به پشاور و از آنجا بسکنار نیلاب»
 «آمده از آب گذشتند و عرض داشت تضرع طراز متضمن شرح تفرقه که روی نموده»
 «بود مصحوب معتمدان روانه آستانه اقبال ساخت.»

خلاصه به شرحی که در روشنی ماخذ دیدیم محمد حکیم میرزا یکی از امرای
 خویش مقصوم نام را به قلعه داری کابل گذاشت و خود از شهر بیرون رفت
 سلیمان میرزا بدور شهر افتاد و کابل قلعه بند گردید. مدتی محمد علی شغالی
 بجای سلیمان میرزا مشغول نظارت محاصره شهر شد. بهر حال در تمام دوره نئی
 که حکیم میرزا در شکر دره و غوربند و کتل سنجید دره و دره اشرف و پنج شیر
 و جلال آباد و نیلاب سرگردان بود مقصوم از قلعه و بالاخص کابل دفاع کرد
 و نگذاشت که سلیمان میرزا و محمد قلی شغالی بران دست یابند. محمد حکیم میرزا
 با اینکه از نیلاب بقصد لاهور حرکت کرده و طی عربنه نئی از برادرش
 جلال الدین اکبر استعانت نمود و جلال الدین هم بار دیگر به کمک حاضر شد
 و فریدون مامای حکیم میرزا را مامور ساخت که بمنوان اتالیق بابرادر کوچکش
 بسابل برود ولی فریدون چون به حکیم میرزا در لاهور پیوست او را به گرفتن
 و اشغال لاهور تشویق کرد. در نتیجه این عمل غیر مترقبه شاهنشاه مغلی سپاهی
 فرستاده و خود هم عازم سمت لاهور شد. حکیم میرزا طبیعی شکست خورده
 راه مراجعت کابل را پیش گرفت. (جمادی الاول ۹۷۴)

(۱) معلوم نشد ایساو جزرا کجاست؟ در یک نسخه دیگر کلمه دوم بصورت (بخراد)

هم قید شده احتمال دارد مقصد از آن (بخراد) باشد.

مراجعت حکیم میرزا

بکابل:

مراجعت سلیمان

میرزا بکابل:

معصوم و محمد قلی

شغالی

اهالی کابل و چاپیر

کردن دختران

سلیمان میرزا در یکی

از باغ‌های کابل:

دست برد میان

قلعه نشینان و محاصره

کنندگان:

سردی، و باو مسالمت

طرفین در آخر سال

: ۹۷۴

در زمانی که حکیم میرزا در لاهور و سلیمان میرزا در سنجد دره متوقف بود گماشتگان ایشان معصوم قلعه دار کابل و محمد قلی شغالی محاصره کنند شهر در مقابل هم قرار گرفته در فکر مغلوب ساختن یکدیگر بودند. محمد قلی شغالی علاوه بر نظارت محاصره قلعه کابل وظیفه دیگر هم داشت و آن محافظه دختران سلیمان میرزا بود که حین حرکت از بدخشان با خود آورده بود قلعه نشینان کابل به امر معصوم خان کو کلتاش محمد حکیم وقت بوقت از دروازه‌های بلا حصار برآمده و بر محاصره کنندگان بدخشی حمله می کردند تا تفرقه عظیم در ایشان افکندند و محمد قلی مجبور شد که دختران سلیمان میرزا را که در معسکر بودند با خود گرفته به باغی پناه برند. معلوم نمی‌شود که این باغ کدام باغ بود ولی اهالی کابل فوری دورا دور آنرا گرفته خبر به معصوم خان قلعه دار بلا حصار

فرستادند تا بکمک ایشان برسد و بر باغ مذکور حمله کند. چون پای دختران میرزا سلیمان در میان بود معصوم خان حمله را بر باغ خلاف مروت و مردانگی دانست و از حمله استتکاف ورزید. درین فرصت سلیمان میرزا که در سنجد دره متوقف بود خویش را بکابل رسانید و حلقه محاصره را به دور قلعه کابل مجدداً خرد کرد. قراریکه مأخذ شهادت میدهند در طول محاصره (سال ۹۷۴) تقریباً هر روز معصوم خان دسته فوجی بغرض حمله بیرون از قلعه می فرستاد و با سپاه سلیمان میرزا که بیشتر بدخشی بودند می جنگید. چون زمستان ۹۷۴ نزدیک شده میرفت هوا دغماً کسب برودت کرد و از جانب دیگر در میان مردم

واسطه ها یکنوع مرض و بائسی شایع شد . سلیمان میرزا به صلحراضی شد و قاضی خان (۱) بد خشی را که در سال ۹۶۳ بعنوان ایلچی نزد منعم خان به بالا حصار فرستاده بود ده سال بعد بار دیگر در ۹۷۴ نزد معصوم خان در همان قلعه فرستاد و در نتیجه در اواخر سال مذکور صلح برقرار شد و اول محرم ۹۷۵ سلیمان میرزا از پیرامون کابل برخاسته رهسپار بدخشان شد . حکیم میرزا موقع را غنیمت شمرده بسکابل مراجعت کرد و کمافی السابق زمام حکمفرمائی را در دست گرفت .

پناه آوردن سلیمان

میرزا به کابل

در سال ۹۸۲:

ابراهیم میرزا:

شاهرخ میرزا:

از آغاز سال ۹۷۵ هجری قمری به بعد محمد حکیم میرزا با خاطری نسبتاً آرام در کابل ماند و چون جوان عیاش بود بیشتر به باده گساری و تشکیل بزم انس میپرداخت درین وقت ها جلال الدین اکبر مشغول فتوحات و گردش ها در هند و سلیمان میرزا که مرور سنین وی را سال خورده ساخته بود در میان تحریکات خانوادگی و اطرافیان خود پیروزمین گیر شده میرفت زیرا فراموش نباید کرد که نامبرده از زمان حیات ظهردین محمد بابر باینطرف زمام امور بدخشان را در دست داشت . مشاره السیه پسری داشت بنام ابراهیم میرزا که در واقعه جنگ سلیمان میرزا و پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ کشته شد و از او پسری مانده بود بنام شاهرخ میرزا . چون میرزا شاهرخ به سن تمیز رسید و مادرش هم وفات کرد مردم وی را علیه جدش سلیمان میرزا تحریک نمودند تا اینکه سپاه تمام بدخشان را جمع کرده به اصطلاح خواجه نظام الدین احمد در طبقات اکبری (ص ۳۳) تمام ولایت بدخشان را از سرحد حصار شادمان تا سرحد کابل متصرف گشت . سلیمان میرزا چارهائی جز فرار نداشت و ناچار به کابل نزد محمد حکیم میرزا آمد . بعضی منابع معتقد اند که سلیمان میرزا هنوز هم اگر فرصت مساعدت میگرد در پی گرفتن کابل و اغوای مردم بود و ظاهراً رجوع به دربار جلال الدین اکبر را در هند روپوش کار خود ساخته بود . بهر حال محمد حکیم میرزا بوی حتی موقع اقامت بکابل نداد و به همراهی جمعی روانه هندوستان ساخت . جلال الدین اکبر از وی به حرارت استقبال نموده خان جهان خان

(۱) در رساله نئی موسوم به ذکر سلطنت اکبری به این قضی خان بد خشی بنام

حاکم پنجاب رامامور ساخت تا با پنجهزار نفر رفته بدخشان را مجدداً بوی تسلیم دهد ولی پیداشدن کارهای دیگر در بنگاله خان مذکور را ازین ماموریت باز داشت و میرزا سلیمان روانه مکه معظمه شد و در ۹۸۷ هجری مراجعت از شاه اسمعیل صفوی کمک خواست و به قندهار آمد و از آنجا وارد کابل شد و میخواست که به بنگال رفته علیه اکبر اقداماتی کند ولی محمد حکیم میرزاوی را به اشغال بدخشان تحریص کرد و از تالقان تا هند و کوه بوی تفویض شد.

رقابت محمد حکیم میرزا جلال الدین اکبر و محمد حکیم میرزا پسران حکمفرمای کابل همایون از مادر جدا و فرق سنین عمر آنها

بابر ادرش جلال الدین ۱۳ سال بود همایون روز جمعه سلخربیع الاول اکبر، شاهنشاهند ۹۶۳ در دهلی وفات کرد و جلال الدین فوری به

فکر تسخیر هندوستان روز مذکور در نزدیکی لاهور بر تخت نشست

و محمد حکیم میرزا بحیث طفل شیرخوار در کابل بود و به ترتیبی که مفصل تا اینجا آورده شد کم کم از میان یک سلسله هنگامه ها که حصه را خود و حصه را دیگران بر سرش می آوردند رهائی یافته و حکمفرمائی کابل را برای خود مسلم ساخت قبل برین در صفحه (۲۰۶) متذکر شدیم که چطور مامای او فریدون که از مصاحبان جلال الدین بود وی را در لاهور به گرفتن شهر و ایستادگی علیه شاهنشاه مغلی تحریک کرد. تا اینکه سال ۹۸۹ فرارسید. در حصص شرقی هند بخصوص در بنگاله از دوره تسلط لودی ها و سوری ها عده افغان ها زیاد بود و حتی در آن میان بعضی از بزرگان کابلی هم جاگیرها داشتند. چون حکام مغلی بنگاله به گرفتن جاگیرهای افغان ها سعی داشتند مقاومت های شدید از طرف ایشان علیه دربار اکبر بعمل می آمد و یکی از موجبات نگرانی شاهنشاه مغل در هند همین مسئله بود. محمد حکیم میرزا از جانب کابل و بعضی سران کابلی مثل معصوم کابلی از بنگاله میان خویش مکاتبه داشتند و هر دو طرف یکدیگر را علیه دستگاه مرکزی سلطنت هند تشویق میکردند و فریدون مامای محمد حکیم که درین نقشه ها دلچسپی زیاد داشت همیشه خواهرزاده خویش را به اشغال تخت و تاج هند ترغیب میکرد آنکه واسطه خبر رسانی میان کابل و بنگاله بود روشن بیگ از نوکران معتمد محمد حکیم میرزا بود که در زمان حکومت مظفر خان در بنگاله وی را

دستگیر نموده و به فرمان اکبر بقتل رسانیدند. چون خط‌های معصوم کابلی و دیگران پی‌هم برای حکیم میرزا امینی برآمدن به‌هنگام سید در آغاز سال ۹۱۹ آماده حرکت شد و طبقات اکبری درین مورد چنین می‌گوید:

«ابتدای این سال روزیکشنبه پانزدهم صفر سه‌ساع و تسع و تسعاً بود»
 «در اوائل اینسال خبر رسید که میرزا محمد حکیم از روی خط‌های عاصی (۱) کابلی»
 «و معصوم فرخودی که بتواتر نوشته ترغیب آمدن او بملک هندوستان می‌نمودند»
 «و باغ‌وای فریدون که خال میرزا بود قابو خیال کرده بعزیمت تسخیر هندوستان از کابل»
 «برآمد و شادمان نام‌نو کر خود را از آب نیلاب گذرانید و کورمانسنگه پسر راجه»
 «بهگو ند اس برسر او رفت و او جنگ کرده بقتل رسید و از شنیدن این خبر»
 «میرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته در پیرگه سیمید پور فرود آمد» (۲)

جلال الدین اکبر فوری پسر خویش شهنشاه دانیال و جمعی را پیشتر فرستاده خود هم در صدد حرکت شد. در برخورد دوم بین شاه دمان و مانسنکه اخیر الذکر برپیش قراول حکیم میرزا غالب آمد و در نتیجه فرامینی که حکمه‌های کابل بنام‌های برخی از رجال اکبری نوشته بود از نزد شاه دمان کشف شد. بهر حال حکیم میرزا خویش را به لاهور رسانید و در باغ مهنی قاسم خان فرود آمد و بدست ملک‌ثانی کابلی منشی خود که خطاب وزیر خانی داشت فرمانی عنوان خواجه شاه منصور نامی فرستاد محمد حکیم میرزا در لاهور بود که خود جلال الدین اکبر از دهلی برآمد و راه پنجاب پیش گرفت در نتیجه محمد حکیم میرزا را ترس گرفته جانب کابل عزیمت کرد چون به کنار نیلاب رسید بنای قلعه‌اتک را گذاشت و بعد کشور مانسنکه، شیخ جمال بختیاری مارهوسنگه و مخصوص خان و نور نگخان را بطرف زبور شور (یعنی پشاور) فرستاد و شاهزاده شاه مراد، راناقلیچ خان و میرزا یوسف خان و رانسنکه را مامور گردانید تا بعزم تسخیر کابل حرکت کنند.

شاهزاده شاه مراد
 مامور تسخیر کابل:
 هیئت اعزامی حکیم
 محمد حکیم میرزا از لاهور از کنار راه وی
 برخاسته بسرعت خویش را بکابل رسانید
 منزل به منزل از پشاور بطرف کوتل خیبر آمده

(۱) معصوم کابلی را مورخان عصر اکبر عاصی کابلی خوانده اند و علت این تغییر نام مخالفت وی با جلال الدین اکبر نوشته اند.
 (۲) صفحه ۳۵۷ دفتر درم طبقات اکبری.

میرزا برای عذر خواهی و طریق جلال آباد و کابل پیش گرفت .
 حاجی حبیب الله: چون حکیم میرزا میدانست که برادرش
 خواجه نظام الدین احمد اکبر از عقب در حرکت است فوری هیئتی
 مصنف طبقات اکبری مر کب از خواجه حسن نقشبندی شوهر
 در جلال آباد: خواهرش و محمد علی دیوانخواجه حسن

باعریضهئی نزد اکبر فرستاد و پوزش خواست جلال الدین اکبر، حاجی حبیب الله
 فانی را با هیئت مذکور بکابل روانه نمود تا اگر حکیم میرزا به راستی نادم شده باشد
 عهدهی با سوگند قیام کند و خواهر خود فخر النساء را به درباروی بفرستد. درین وقت
 شهزاده شاهمراد بیگ به جلال آباد رسیده و منتظر پیشرفت بطرف کابل بود
 نظام الدین احمد مصنف طبقات اکبری میگوید که جلال الدین مرا فوری
 نزد شاهزاده شاهمراد به جلال آباد فرستاد تا از موضوع چگونگی حرکت لشکر پیش
 قراول بطرف کابل و ضرور بودن یا نبودن حرکت خود اکبر بدان جانب اطلاع
 صحیح آورم. درین فرصت حاجی حبیب الله از کابل برگشته و با مصنف طبقات
 اکبری خواجه نظام الدین احمد یکجا به کناره
 های نیلاب مراجعت کردند و خبری که به اکبر دادند حاکی از این بود که حکیم میرزا
 خواهر خود را به درباروی میفرستد ولی شوهرش خواجه حسن مخالفت
 دارد و عمال خویش را بطرف بدخشان برده است. چون قضایا سرپچید ماند اکبر متوجه
 پیشاور شد و شهزاده شاهمراد را هدایت داده به قصد تسخیر کابل از جلال آباد پیشتر
 حرکت کند.

جنگ شاهمراد و
 حکیم میرزا در
 خرد کابل:
 حرکت جلال الدین
 اکبر از مصبرود
 کابل بطرف کابل:
 « چون شاهزاده شاهمراد به هفت گروهی کابل »
 « رسید میرزا محمد حکیم بعزم جنگ در »
 « موضعی که به خورد کابل موسوم است آمده »
 « اتش حرب برافروخت و شکست یافته وادی فرار »
 « پیش گرفت و شاهزاده به فتح و نصرت بکابل »
 « در آمدند » این چند سطر خلاصه جنگی است

خواجه نظا الدین م احمد در صفحه ۳۶۶ جلد دوم طبقات

اکبری خود می نویسد و تصادم شاهزاده شاه مراد
پسر جلال الدین اکبر و محمد حکیم میرزا برادر
وی را در خرد کابل یاد آوری مینماید. چون
جلال الدین اکبر در عین زمان از عقب از کنار
های سند بطرف کابل در حرکت است دو حریف
را عجا لثاً در خرد کابل گذاشته مختصراً
موضوع حرکت اکبر را از نظر میگذرانیم.
طوری که از نوشته های ابوالفضل علامی در دفتر
سوم اکبرنامه برمی آید جلال الدین اکبر
بتاریخ ۳۱ تیر ماه (سرطان) سال ۹۸۹ در محل تقاطع
رود کابل به رود سند رسید و حکومت

آنجا را به محمد قاسم نامی تفویض کرد. حبیب الله که بر سر رسالت کابل رفته بود در همین
نقطه اخبار رسالت خویش را بوی رسانید و بتاریخ چهارم مرداد (اسد) به بگرام پشاور
مواصلت نمود و پانزدهم به جمرود رسید فردای آن از خیبر گذشت و وارد جلال آباد
شد روز دیگر به باغ صفارفت و فردایش به گندمگ سرخ آب (سرخ رود)
مواصلت نمود و به مجرد ورود حاجی محمد احمدی که به اصطلاح طبقات اکبری به
رواک چوکی « نزد شاهزاده شاه مراد به حوالی خرد کابل رفته بود مرا جمع
نموده و خبر دشت آوری برای جلال الدین اکبر آورد که از شکست پسرش حکایت
میکرد حقیقت امر این بود که یکروز قبل از آنکه میان قوای محمد حکیم میرزا
و شاه مراد تصادمی در خرد کابل واقع شود فریدون خال میرزا حکیم بر چنداول
لشکر شاهزاده ریخته خلق کشتیری را بقتل رسانید و غنیمت بسیار گرفت این
خبر در معسکر جلال الدین اضطرار افگند و او را در پیشروی بطرف کابل متردد ساخت
ولی چون فردا محمد حکیم میرزا در خرد کابل شکست خورد در اثر وصول خبر
فتح به پیشروی بطرف کابل ادامه داد.

بینی پداراوین:

دو آب و بت خاک:

چنار تو:

بانام چشمه:

قورقسای:

الغپور:

خرد کابل:

فیل های جنگی

علیه کابلیان:

کتل منار:

سمیاه سنگ:

تاجائیکه از مطالعه ماخذبر می آید در روزهاییکه خبر حرکت اکبر و پسرش شاه مراد یکی عقب دیگر بکابل میرسید حکیم میرزا و طرفداران وی در کابل تاحد زیاد دست و پاچه شده بودند خواجه حسن نقشبندی خواهر حکیم میرزا زن خود را گرفته عازم بدخشان شد فریدون خیال او گاهی بفکر محکم کردن تنگه خیبر بود و گاهی خیال داشت از راه بنگش خود رابه هند وستان بکشد. خود حکیم میرزا مدتی به دره غور بند و زمانی هم در سنجد دره رفت مردم کابل و بخصوص اهالی بالاحصار درشش در حیرت مانده بودند که ایشان چه کنند حکیم میرزا اخر بدین فکر افتاد که فریدون در آق سرای نفر تهیه کند و خودش در انتظار جمع اوری سپاه در سنجد دره باشد و حیدر علی نامی را برای محافظه کابل بفرستند. چون او از آمد آمد شامراد نزدیک شد حکیم میرزا و خالش فریدون از کابل طرف مشرقی پیش رفته و به تریبی که اشاره شد از طرف فریدون حملاتی صورت گرفت و غنایمی بدست آمد تا اینکه در جنگ خرد کابل شکست بر قوای حکیم میرزا وارد شد. برخی ماخذ جمله اکبر نامه از مقاومت بیشتر محمد حکیم میرزا و فریدون و بعضی دستبرد های ایشان به قوای جلال الدین اکبر مطالبی دارند و چنین مینماید که در عرض راه مشرقی فریدون چندین جا در (بینی پدر او) که نقطه ای بود میان دو آب و بتخاک و (چنار تو) توقف نموده و به حمله هائی مبادرت کرده است و باز خودش و مرزبان معیتش به (بادام چشمه) (۱) و (قورق سائی) (۲) و (الغ یور) پراگنده شده اند. طبق مندرجات اکبر نامه (دفتر سوم صفحه ۳۶۳) زمانیکه فریدون در چنار تو بود حکیم میرزا هم خود را بوی رسانید و چون سپاه معیتی جلال الدین اکبر نزدیک رسیده بود میان قوای طرفین تصادم هائی بوقوع پیوست تا اینکه شاهنشاه مغلی خود به مسکر پسرش در خرد کابل رسید. ابوالفضل علامی می نویسد که در جنگ خرد کابل جلال الدین اکبر هم حاضر بود و حکیم میرزا از فراز تپه ای به بردن یورش هم مبادرت کرد ولی کاری از وی ساخته نشد. برای اینکه چند سطری از متن اکبر نامه را درین مورد از نظر خواننده گذرانیده باشیم اینک به اقتباس می پرد از یم :

(۱) بادام چشمه سر راه کاروان رو قدیم کابل - جلال آقا به قرار داشت و اکبر از طرف کابل حساب شود معنای بودیش از بار یک آب.

«... خلاصه کابلیان را شکوه عساکر فیروزی سرا سیمه گردا نیند صلاح کار»
 «گذاشته گاه به شبخون دل نهاد شدی ولختی به کارزار و ز گرائیدی شب بیستم»
 «بر فرازان کوه آتش ها فروخته بشورش در آمدند و تپاه سگالی در سر گرفتند»
 «قزاق و امیر خان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعی را از جانب دست راست»
 «روانه گردانید و نور محمد خواجه خضری و جماعه پیادهای هزاره را از طرف دست»
 «چپ فرستاده بود که در آن تیره شب گزندی توانند رسانید. شکوه دولت ابدیونند»
 «ازین گروه همت برگرفت و بهادران فیروزی جنود پا برجائی نمودند جوئی»
 «پیکار شدند و ازین فریب اندوزی و گاو تازی اعتبار نگرفتند بیستم امرداد موافق»
 «چهار شبه غره رجب میرزا از آن تنگنایرون آمده آورد گاه را ارایش داد»
 «مجاهدان دولت شگفته دل و کشاده پیشانی روی در جان ستانی نهادند»

ز شوریدن ناله کربنای در افتاد تب نرزه در دست و پای
 چنان گرم گشت آتش کارزار که از نعل اسپان بر آمد شرار
 ز غریب زنده فیلان مست گره در گلوی هزاران بیست
 «به سماوی تائید هنوز نوبت پیکار همگی دلیران هراول نرسیده بود تا به مبارزان»
 «افواج دیگر چه رسد میرزا دل بای داده راه گریز پیش گرفت و اولیای دولت نشاط»
 «امور گشتند. صباح آن فریدون با جوقی اندازه کار نگرفته گرد پیکار برانگیخت»
 «از امرای هر اول نورنگ خان نزدیک ده گروه یاده گریوه آماده بود با و در او یخت»
 «کابلیان قدری دست شوخی دراز کردند. چون آورد گاه بلمعان پلارک دلاوران»
 «نبرد دوست ارایش گرفت نزدیک بود که ز ابلیان چیره دستی نمایند. درین هنگام»
 «راجه مانسنگه بجنبش در آمد. نخستین ماده و سنگه و صورت سنگه و طایفه دلاوران»
 «تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار دادند و فیلان کوه پیکر صاف شکن»
 «را بائین شایسته پیشتر فرستاده ابراهیم خان فوجدار بر فیل خاصه شاهنشاهی»
 «(رن موهن) سوار بود و جببار خان بر فیل خاصه (جگت رای) نبرد آرائی کرده»
 «و محمود خان بر فیل (نکهمی سندر) کار طلب شد این فیل اگر چه خاصه نبود اما»
 «درین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانه خاصه گردید و حسین خان»
 «بر فیل خاصه (مکت) نام صف آرا گردید و توپهای جانگداز را (که بر فراز فیلان»
 «مرده بودند) بدل شکنی دشمن سر دارند چون این فوج هراول در جنبش در آمد»

کابلیان را سر رشته از دست رفت علی محمد اسپ و چندی هوا خواهان ، جلو میرزا را گرفته رو به دشت اد بار آوردند . . . (۱)

میرزا محمد حکیم بعد از شکست خرد کابل خویش را به حوالی کتل منار کشیده از انجا به قرا باغ و استرغچ رفت و بعضی از نزد یکان اوبه پسرش میرزا کیقباد فرزند حکیم میرزا پیوسته به غور بند رفتند شاه مراد پیش و پدرش جلال الدین اکبر از عقب راه کابل پیش گرفته پسر بتاریخ ۲۱ امرداد مطابق دوم رجب سال ۹۸۹ وارد جلگه سیاه رنگ شد و بعد ۲۵ امر داد ۶ رجب به بتخاک رسید .

ورود جلال الدین

پیش آمد های تاریخی که بر سر کابل آمده

اکبر در کابل:

علی العموم از آشوب خالی نبوده و قلعه کابل

باغ شهر آرا:

بادیوارهای ضخیم و دروازه های بزرگ آهنین

داخل شدن اکبر

خود کانونی بود که گوئی برای آستن حوادث

بتاریخ ۲۹ امر داد

ساخته شده بود . واقعاتی که تا اینجا

مطابق جمعه ۱۰ رجب

ذکر کرده ایم هر کد امش بجای خود جنبه

سال ۹۸۹ در ارگ کابل

حادثه جوئی دارد و مجموع آن یک سلسله

حوادثی است که اهالی کابل را دائم در اضطراب نگه میداشت و « قلعه بندی »

که زبان زد ریش سفیدان کابل است جزء زندگانی عادی هر روزه آنها شده بود .

سال ۹۸۹ هجری قمری که درین صفحات اخیر مشغول مطالعه واقعات آن

هستیم بآرزو ها و نقشه های محمد حکیم میرزا برادر کوچک جلال الدین اکبر

پسر همایون نواسه بابر شروع شد . این پسر که پدر را در شیر خوارگی از دست داد

و در دامن مادر حادثه جو و در میان آرزو خود خواهی جمعی از وکیل و اتالیق و مشاور در بالا حصار

کابل کلان شد و از جوانی به باده گساری آغاز کرد بدون ستیجش توان واقعی خود

پیوسته بفکر طرح نقشه ها بود . جرئت داشت ولی قدرت عملی ساختن نقشه های خود

رانداشت مدعی تاج و تخت هند بود و مخصوصاً مامایش فریدون وی را تشویق میکرد

ولی قراریکه دیدیم از لاهور فرار نموده بکابل آمد و در خرد کابل هم شکست کرده

به استرغچ و غور بند عقب نشینی نمود . ده روز اخیر مهر داد (سرطان) یاده روز اول ماه رجب

به استرغچ و غور بند عقب نشینی نمود . ده روز اخیر مهر داد (سرطان) یاده روز اول ماه رجب

سال ۹۸۹ از روزهای اضطراب انگیزی بود که کابل و اهالی آنرا در تشویش و بلا تکلیفی افکنده بود. حکیم میرزا بعد از مقاومت‌ها در خرد کابل به سمت شمالی فرار کرد. ما ما پیش فریدون خود را بطرف علاقه جنوبی (بنگش) کشید و برخی دیگر از بزرگان شهر به جهات دیگر متفرق شدند و جلال‌الدین اکبر و پسرش شاه مراد با سپاه و فیلان خاصه خود به سیاه سنگ در استانه شرقی شهر رسیدند و کبرنامه دفتر سوم صفحه ۳۶۲ یکجا جمله‌ئی دیده میشود که حکیم میرزا «حیدر علی را روانه شهر کابل ساخت» معلوم نمیشود که این حیدر علی کی بود و چکار کرد؟ از صفحات بعد همین کتاب استنباط میشود که اهالی شهر کابل به تسلیم حاضر شدند. عین متن ازین قرار است.

«... بیست و پنجم نزدیک بتخاکما هجده را یات هما یون پرتو انداخت رعیت»
 «و سپاه زابلستان مردوزن از هر طرف روی نیاز آوردند و بگو ناگون نو ازش»
 «کامیاب خواهش آمدند و همدرین منزل کنور مانسنگه و بسیاری مخلصان خدمت»
 «گرین ناصیه سای عتبه جلال گشتند و بالطف شاهنشاهی سر بلندی یافتند. صباح»
 «ان قدسی مو کب متوجه پیش بود. در اننای راه شاهزاده رضا جوی عقیدت پژوه»
 «و دیگر امرای والاشکوه بزازستان بوس سر بلند گشتند و در جلگه سیاه سنگ»
 «(که بسفید سنگی روشناس مردم است) نزول سعادت شد و ترک و تاجیک جوق جوق»
 «درین سرزمین کورنش یافته و لتها اندوختند و از خوی ستوده خدیو عالم شگفت»
 «زار افتادند و پاس گذارده اخترشنا سان از مون کار داشته روزی چند مقام شد»
 «و از همین جا بباغ شهر آرا و برخی سیر گاهای آن مصر سعادت بعشرت پردا ختند»
 «و جایهائی که در خورد سالی دیده بودند بیاد آورده نشا نهایی خاص گفتند. چون»
 «پژ و هس رفت بی کم و زیاده همچنان بر آمد و همدرین نزدیکی لشکر خان بقلانی»
 «را که از شورش افزایان نامور بود کشاورزان ان بوم مسلسل بدر گاه آوردند»
 «و بیاد افراه کردار گرد آمود نیستی شد و چون عزیمت آن بود که لختی درین»
 «سرزمین (که بیستان سرای انس و نزهت جای دل افزای است) ایزدی پرستش رود»
 «و ریشهای بومیان این دیار مرهم پذیرد فیلان همراه را بصوب جلال آباد»
 «روانه ساختند و سید حامد و سید بهاء الدین و برخی امرار ابدرقه گردانیدند. درین»
 «ولا آگهی آمد که میرزا دیوانه وار سراسیمگی داشت از آوازه همایون مو کب»

« بغور بند شتاب آورد و آن اندیشه در سر داد که اگر فوجی به جو یا ئی او »
 « در رسد قلندر اسما به تو ران زمین غربت گزیند . از افزونی عا طفت لطیف »
 « خواجه وقاضی عبداللطیف را باندرز گوئی روانه فرمودند . همگی سگالش »
 « آنکه او را الطاف شاهنشاهی دلنشین ساخته بدر گاه والا آوردند و در ساعت »
 « سعادت افزا بیست و نهم بر فراز ارگ کابل قدسی نزول شد . سترگ روشنائی »
 « آن دیار را فرا گرفت و در آن انس جا بار گاه عشرت زدند و جشن عالی ترتیب یافت »

مطابق این متن جلال الدین اکبر

شاهنشاه مغلی هند به تاریخ دهم ماه رجب

سال ۹۸۹ هجری قمری وارد قلعه کابل یا ارگ

بالاحصار شد و بمناسبت فتح شهر ورود خویش درین قلعه تاریخی جشن بزرگ

بر پا نمود . ابوالفتح علامی مورخ در بار اکبری قراریکه بالا دیدیم می نویسد

که جلال الدین اکبر عندالورود بکابل « جاهائی را که در خورد سالی دیده بود

بیاد آورد » واقعا اکبر بتاریخ ده رجب سال ۹۸۹ هجری شاهنشاه فاتح وارد بالاحصار

کابل شد . در حدود چهل سال قبل در حوالی ۹۴۹ هجری که کابل در دست عمش کامران

میرزا بود و پدرش همایون بی سرو سامان به در بار صفوی پناهنده شده بود

او را که طفلی دوساله بود از نزد عسکری میرزا از قندهار به کابل آورد و طور

گروگان در خانه خانزاده بیگم خواهر بابر نسکه داری میگرداند

(صفحه ۱۰۵ همین کتاب ملاحظه شود) . جلال الدین اکبر حین دخول به باغ شهر

آرای کابل که در پهلوی رود خانه از حوالی باغبان کوچه فعلی به شمول قسمتی

از چند اول تا پای کوه شیر دروازه وقوع داشت شاید روزی را بیاد آورده توانسته

با شد که کامران میرزای را با پسر خود در همین باغ در محضر جمعی از بزرگان

کابلی کشتی انداخت و اکبر غالب آمد و نقاره رنگین جایزه گرفت ولی چون پسر

حکمرمای مقتدر کابل را که با عظمت پادشاهی بر کابلستان حکومت میکرد

خواست بانیده بود خفیه امر داده شده بود که ازین بیشتر وی را شیرندهند (صفحه

۱۰۶ این اثر ملاحظه شود) جلال الدین اکبر واقعا خاطرهای طفلی زیادی در

کابل داشت در همین بالاحصار در داخل همین قلعه که امروز به فرو فیروزی وارد آن شده است و قتی به عمر ۷ سالگی از طرف همین کاکمران میرزا امش قصد آ آماج فیر های توپ توپچیان پدرش که از عقابین آتش میگردند قراردادده میشد تا به این نیرنگ از شدت حمله بکا هند . جلال الدین اکبر بعد از شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ که ۳۷ سال قبل پدرش همایون در روشنی مشعل ها وارد بالاحصار شد از حال گروگانان رهائی یافت و ستاره اقبالش طلوع کرد . شاید آنشب و روزهای بعدتر رایباز آورده باشد که مراسم ختنه سوری او در تالار دیوانخانه کلان قلعه صورت گرفت و مردوزن کابل درین جشن شادمانی ها کردند (صفحه ۱۷۲ این اثر ملاحظه شود) خلاصه جلال الدین اکبر که در همین بالاحصار پیش استادان کابل بلی درس خوانده و در جلگه ها و دامنه های این شهر زیبا مشق سواری و تیراندازی آموخته بود در سال سی و ششم سلطنت خود بحیث پادشاه فاتح که مغلوب هم برادرش بود وارد کابل شد و یک هفته رحل اقامت افگند و به اصطلاح مورخان عصر (در عرصه دلکشی کابل نزول سعادت فرمود) و (بیابان شهر آرا و برخی سیرگاہای آن مصر سعادت بعشرت پرداخت)

اقامت هفت

قراریکه ملاحظه شد چون جلال الدین اکبر

روزه جلال الدین

به سیاه سنگ رسید مردم کابل ملکی و نظامی

اکبر در کابل :

مرد و زن به استقبال وی شتافتند و کلید قلعه

بخشودن حکیم میرزا

را تسلیم دادند . اکبر مستقیم به باغ شهر آرا

و تفویض کابل

آمد و چون باغ مذکور جایگاه باصفائی بود

به سوی :

بیشتر اوقات در انجامی بود . کار بزرگی که

اکبر بر مزار با بر :

در پیش داشت تعیین سرنوشت برادرش حکیم

مراجعت اکبر

میرزا بود که سراسیمه و پریشان خویش را به

بطرف هند :

غوربند کشیده بود و قرار آوازه میخواست بطرف

سوقیات علیّه

شمال به خانان از بک پناه برد . جلال الدین اکبر

بظاهر از روی لطف و در باطن از روی اجبار

گفار گتور :

که مبادا پناه‌گزینی او فتنه‌دیگر بار آورد لطیف‌خواجه را پیش وی درغ-وربند فرستاده و بر سر عفو و بخشایش شد. خواجه نظام احمد در طبقات اکبری میگوید:

« و چون بعرض رسید که میرزا محمد حکیم اراده این دارد که جلای وطن »
 « شده پیش او زبک رود حضرت این تنگ و عار را روا نداشته » .
 « لطیف‌خواجه را پیش میرزا که درغ‌وربند بود فرستاده مؤدب بخشش تقصیرات »
 « اورسانیدند و میرزا محمد حکیم محمود در حضور لطیف‌خواجه عهد و قول کرده »
 « قرار یکجهتی و دولتخواهی داده محمد اسپر همراه لطیف‌خواجه ملازمت فرستاد »
 « و حضرت متوجه هند وستان شده باز کابل را به میرزا عنایت کردند . » (۱)

همین مطالب بقلم علامی چنین نوشته شده .

« غرء شهر یور لطیف‌خواجه و قاضی عبداللطیف بیار گاه حضور آمده حقیقت »
 « سراسیمگی میرزا معروض داشتند . بر ضمیر قدسی طراز گران آمد و فرمان شد »
 « که برخی مجاهدان عرصه تیز دستی شتاب اورند تا آن غنوده خرد ره گرای »
 « نیکو بندگی آید . درین هنگام علی محمد اسپر بوسیله استادگان سریر همایون »
 « سعادت باریافت . چون از قدیمان این والادودمان بود و طرز دان نیایش گرائی »
 « و لابه‌گیری او پذیرش یافت گناهان میرزا بخشیده آمد و بتازگی زابلستان »
 « عنایت شد و چون بودن رایات اقبال سرمایه سراسیمگی میرزا بود روز دوم »
 « ره‌نورد هندوستان شدند . نخست بگذرگاه رفته بروضه مقدسه حضرت فردوس »
 « مکانی دعای آمرزش فرمودند و سپس به باغ شهر آرا عشرت اندوختند و اخرهای »
 « روز امرای و الاشکوه رادر خدمت شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل به منزل »
 « راه سپرند و خود بصوب جلال آباد (که اردوی بزرگ انجا بود) ایلغار فرمودند »
 « مخصوص خان و شیخ جمال و راقم شکرنامه و چندی دیگر سعادت همراهی یافتند . »
 « آغاز شب‌زمانی نزدیک بگرامی آسایش گرفتند . چون پاسی سپری شد گلگون »
 « سبک خرام تیز گردانیدند نیمه روز باریک آب آرامش گاه شد . در عنقوان چراغ »
 « افروزی سمند اقبال گرم رفتار شد و صبح آن نیمه روز ساحت جلال آباد از موکب »
 « همایون پرتو گرفت » (۲)

اکبر در روزهای توقف خود در کابل در گذرگاه به زیارت قبر جدش ظهیرالدین محمد بایرهم رفت و بقیه اوقات را به سیر باغ‌های کابل می‌گذراند و بیشتر اوقات در باغ شهر آرا می‌بود. در روز بعد از ورود به کابل جمعی از سپاه خود را به معیت شهزاده شاه مراد به جلال آباد سوق داد تا به قسمت اعظم قوا که در انجام توقف ساخته بود ملحق شود چینی که خود اکبر به جلال آباد رسید یک تصمیم دیگر هم گرفت که از نظر تاریخ افغانستان خالی از دلچسپی نیست و آن اعزام قوا علیه کفار کتور یعنی کفار دره‌های علیای نورستان لغمان است. خواه چه نظام احمد در طبقات اکبری درین باب تذکری دارد و ای‌علامی در اکبرنامه: «رین خصوص چیزی نمیگوید و چون درین اواخر کتابی بنام جنگ نامه درویش محمد خان غازی بدست آمده که در ۱۶ داستان از سوقیات محمد حکیم میرزا در سال ۹۹۰ هجری قمری علیه کفار کتور مفصل ذکر میکند یاد آوری موضوع بی‌مورد نیست. طبقات اکبری میگوید: «حضرت متوجه هندوستان شده باز کابل را به میرزا عنایت کردند» «واردورا در عقب گذاشته، بایلغار بجلال آباد که معسکر اردوی بزرگ بود تشریف» «بردند بشاهزاده سلطان سلیم و امرا که در اردو بودند به ملازمت شتافته تهنیت» «و مارکبادی فتوحات را بشقدیم رسانیدند و خواجگی محمد حسین که برادر حقیقی» «قاسم خان میربخت است و از امرای معتبر میرزا بوده ملازمت رسیده در سلسله» «دولتخواهان منسلک شد و از جلال آباد قریب فرستاده تا در کوه کفار کتور راه» «تاختند و منزل به منزل مراجعت نموده دوازدهم شعبان بکنار سندهاگر رسیدند...» (۱) در مقدمه مجتبی که با دوره جلال الدین اکبر درین کتاب آغاز میشود درین تعین چو کات عمومی واقعات توأم از دوا فرزند کری بمیان آوردیم. از اکبر و از برادرش محمد حکیم میرزا. گذارش و واقعاتی که تا اینجا مربوط به کابل

حکیم پادشاه :

اعزام لشکر به

دره‌های کتور

در سال ۹۹۰ :

(۱) طبقات اکبری فراموش نباید کرد که در سال ۳۷ سلطنت اکبر زمین خان کو که از راه ملکند لشکری به سرگردگی و حدت علی علیه ولایت کافران می‌فرستد ولی مقصد از ولایت کافران درینجا آن علاقه کافرستان است که آنطرف رود کتور افتاده.

درویش محمد خان

غازی سپه سالار :

شصت و شش دوره :

از درون ته تا

بچغان و فرچغان :

قاضی محمد سالم :

محمد قاسم امیر بهر

یا امیر بهر کابلی :

صفت نامه یا جنگ نامه :

اسلام آباد :

و بالا حصار کابل مطالعه کرده پیش آمدیم نشان داد که این مقدمه مفید و ضروری بود. واقعاتی که میان این دربرابر میان آمد به مطالعه پیوست، جلال الدین اکبر در ماه رجب سال ۹۸۹ کابل را کماکان برای برادرش محمد حکیم میرزا گذاشت و خود روانه هند شد. محمد حکیم میرزا بار دیگر حکمفرمای مقتدر کابل شد، حکمفرمایی که طرفدارانش حتی بعضی ماخذ او را به لقب «حکیم پادشاه» هم خوانده اند.

این حکیم پادشاه که هر چه هست پادشاه

کابل است و سالهای اخیر اقتدار و زندگانی

اورامی پیمایم با یک واقعه و یک اثر که تازه مکشوف شده است در تاریخ افغانستان که سبب شخصیت بزرگتری نمیکند. این واقعه اعزام لشکر برای مسلمان ساختن دره های کتور (نورستان لغمان) است که در سال ۹۹۰ کتابی موسوم به صفت نامه یا جنگ نامه درویش محمد خان غازی ازان مفصل ذکر میکنند.

صفت نامه درویش محمد خان غازی کتابی است قلمی در حدود ۱۲۳ صفحه که

چند سال قبل برای موزه کابل خریداری شده و مولف آن قاضی محمد سالم نام

دارد که بحیث امام و پیش نماز جزو سپاه اعزامی وارد صحنه های جنگ بود. درویش

محمد خان غازی که کتابی بنام (صفت نامه) یا (جنگ نامه) از یاد شده است سپه سالار

حکیم پادشاه و سالار لشکر او بود.

نسخه حاضر موزه کابل که عجلالتا نسخه منحصر به فرد محسوب شده میتواند

در سال ۱۲۸۱ یعنی ۸۸ سال قبل در ۲۷ شهر فی الحجه در بالا قلعه اسلام آباد یکی

از دهکده های دره الیشنگ لغمان به قلم محمد رحیم بن محمد کریم تحریر شده

و تالیف آن در بین ۹۹۰ که سال لشکر کشی است و ۹۹۴ که سال وفات حکیم

میرزا در کابل میباشد بعمل آمده است.

قرار یکه بالاتر اشاره شد در موقعی که جلال الدین اکبر از کابل به هند مراجعت میگرد (رجب ۹۸۹) حین مواصلتش به جلال آباد از تاختن فوجی به دامن کوه کفار کتور در طبقات اکبری ذکری رفته و از محمد حسین برادر محمد قاسم میر بحر یکی از امرای معتبر حکیم میرزا که نزد اکبر به جلال آباد می آید اسم برده شده. قرار یکه در تاریخ فرشته (ص ۲۷۷) دیده میشود محمد قاسم از امرای سه هزاری بود و به امیر بحر کابل شهرت داشت و در صفحه ۱۲ کتاب صفت نامه همکاری های او با درویش محمد خان سپه سالار در جهاد با کفار کتور دیده میشود کتور و کتوری در مورد محل و مردمان محلی دیده میشود که مقصد از آن کافرستان لغمان بوده که دره های الیشنگ والینگار بدان منتهی میشود و امیر تیمور کورگان در گوشه ای از آن دچار مصائب زیاد شد. بهر حال در طبقات اکبری در زمان اکبر این تسمیه به مشاهده میرسد و کتاب صفت نامه حینی که از لشکر کشی های سپه سالار حکیم پادشاه حرف میزنند معمولاً بصورت یک اصطلاح «شصت و شش دره» کافران را یاد میکند چنانچه مثلاً در صفحه ۲۱ چنین میخوانیم:

«چونکه در پادشاهی محمد حکیم پادشاه که سپه سالار او حضرت « درویش محمد خان غازی بود و بتوفیق خدا و همت اولیاء الله همین « شصت و شش دره را، کافران انکار و دره لغمان و نجر و و « بچه غان و تگسار و از درون ته بالاتا فرج غان شصت و شش « دره را بزد، مسلمان کرد »

ایا تاختن فوج در دامن کوه کفار کتور در ۹۸۹ به ایام اکبر و لشکر کشی در شصت و شش دره از درون ته تافرچ غان در ۹۹۰ یک چیز است؟ یاد و واقعه است که یکی محض تاختن بوده و دیگری نقشه ای بوده و هدفی داشته. سپه سالاری، فوجی به عزم معین از طرف حکمفرما یا پادشاه کابل اعزام شده چنانچه مولف صفت نامه قاضی محمد سالم بعد از لشکر کشی سلطان محمود و امیر تیمور لشکر کشی های عصر حکیم پادشاه را در دره کتور سومین کار نامه های تاریخی میخواند.

بهر حال یک چیز دیگر یکه از نظر اماکن تاریخی مربوط به این لشکر کشی ها و مربوط به این کتاب جدید مهم است موضوع (اسلام آباد) است که امروز دهی است

در حصص و سطی دره الیشنگ لعمان و قراریکه از نام آن معلوم میشود اولین پایگاه مسلمانان است که درین نقطه دره در حدود ۳۸۶ سال قبل بنا یافته و بانی آن هم همین درویش محمد خان غازی سپهسالار قوای اعزامی بود. بقایای حصار مستحکمی که وی بنا کرده هنوز حد به حد مشهود است. قاضی محمد سالم در طی ۱۶ داستان، قصه های جنگ ها را شرح میدهد و آغاز و ختم عملیات در همین اسلام آباد بعمل می آید. مزار درویش محمد خان در همین دهکده است و کتاب صفت نامه در همین جا تالیف و نسخه برداری شده و یگانه نسخه ای هم که بدست است در همین دهکده نوشته شده است. کتاب صفت نامه نه تنها من حیث تاریخ بلکه از نظر روشن ساختن اعلام جغرافیائی و رجال اهمیت فراوان دارد و راجع به کافرستان قدیم، نورستان حالیه یک ماخذ بسیار مهم و بی سابقه بشمار میرود. چون شرح اعلام و اماکن آن مطالعات محلی میخواهد امید داریم روزی با انجام این مفکوره به چاپ آن موفق شویم. به شرح حیکه بعدتر خواهیم دید. میرزا محمد حکیم، حکیم پادشاه کابل به شهادت بعضی ماخذ در سال ۹۵۲ و به حساب برقی دیگر در سال ۹۹۴ وفات میکنند چون تازه لشکر کشی های وی

چهار سال اخیر پادشاهی حکیم میرزا:

را در نورستان لغمان در سال ۹۹۰ ذکر نمودیم به سال های اخیر عمر او رسیده ایم از واقعاتی که به کابل و به حکیم میرزا بی ارتباط نیست تحولاتی است در بدخشان که به شرح آن کاری نداریم و مختصران عبارت ازین است که در اثر جنگ هایی که میان جد و نواسه یعنی میان سلیمان میرزا و شاهرخ میرزا در اوایل ۹۹۲ وقوع پیوست ملوک الطوا یقی بیشتر نافذ شد و عده ای بر نقاطی تسلط یافت چنانچه کولاب را قادر قلی، قندوز را قورچی بیگ، تالقان را عبدالرحمن، غوری را میر نظام کهمرد را خنجر عالی، انراب را لطفی کو که، رستاق را بسمت علی، بغلان را شیر بل گرفتند یا از طرف شاهرخ میرزا به ایشان تفویض شد و در نتیجه عبدالله خان از يك بکل بدخشان تسلط پیدا کرد.

سلیمان میرزا و نواسه اش شاهرخ میرزا یکی مرد پیر کهن سال که از زمان با بر باینطرف همیشه حکمفرمای بدخشان بود و دیگر جوان بی تجربه که بامستی جوانی آن خطه را از خود به جنگ و عنف گرفت و تگه نتوانست مجبور

بودند که یا به هند نزد اکبر و یا به کابل نزد حکیم میرزا پناهنده شود و استدعای کمک نمایند. سلیمان میرزا که پیشتر بکابل آمده بود و خسر محمد حکیم میرزا هم بشمار میرفت در کابل به اعزاز پذیرفته شد. حکیم میرزا دهکنده استائف را به صفت (مدد خرج) به وی داد و در لغمان چند دهکنده دیگر را بوی تفویض نمود. سپس میرزا شاهرخ که قصد هند داشت تا از دربار اکبر استعانت جوید وارد کهستان کابل شد. حکیم میرزا او را دستگیر نمود. به شادمان یکی از رؤسای هزاره سپرد که آواره سازد و نگذارد که به هند وستان برود. در هزار جات روزی خبر رسید که عبدالله خان از بدخشان بدر رفته. شاهرخ به هر رنگی بود راه بدخشان پیش گرفت چون خبر دروغ بود مراجعت کرد و از راه تگاوونجراو و جلال آباد خویش را به کنار نیلاب رسانید و به دربار اکبر رفت. درین میان سلیمان میرزا از غیاب عبدالله خان از بک به بخارا استفاده نموده از استائف به سرعت خویش را به بدخشان رسانیده و مجدداً آن علاقه را به تصرف آورد.

حکیم میرزا حکمفرمای کابل که وی را مرزبان کابل

حکیم میرزا

هم خوانده اند و بصفه حکیم پادشاه هم یاد شده

در بستر مریمی:

است روز جمعه ۱۲ شعبان ۹۹۳ در کابل وفات کرد.

افراط در بان

محمد حکیم بتاریخ ۱۵ جمادی الاول ۹۶۱

نوشته:

در بلا حصار کابل متولد شده بود و بیش

وفات محمد حکیم

از ۳۲ سال عمر نکرد. علت کوتاهی عمر وی

میرزا روز جمعه

را بیشتر ماخذ اغراق در باده نوشی میدانند

۱۲ شعبان ۹۹۳

تا ریخ مریمی و وفات او به سال ۳۱ سلطنت

در کابل:

برادرش جلال الدین اکبر مصادف میباشد. در ماه رجب سال ۹۹۳ خبر مریمی

او به برادرش به هند رسید تا اینکه در ۱۲ شعبان وفات کرد. طبقات اکبری

درین باب چنین می نویسد (۱)

« وهم درین ایام خبر فوت میرزا محمد حکیم بعرض رسید . میرزا محمد حکیم »
 « اگر چه برادر اعیانی آنحضرت نبود اما عنایت و شفقت در باره او از برادر اعیانی
 « زیاده بود . با وجودیکه اکثر اوقات قدم از حدواندازه بیرون می نهاد . آنحضرت
 « گستاخیهای او را نابود انگاشته مراعات صله رحم فرموده عنایات پادشا هانه در بابه
 « او مبذول میداشتند و چند مرتبه امرای کبار را بالشکر بسیار بگو مک و مدد او
 فرستاده ، کابل با او ارزانی داشتند چنانچه سابقاً گفته شد ، میرزا محمد حکیم
 چون بشر ب خمر عادت کرده بود بواسط آدمان خمر امراض متضاده بهم رسانیده
 « بر بستر ناتوانی افتاده در روز جمعه دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمائیه
 موافق سال سی و یکم الهی در خطه کابل از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت
 و سرور رحلت نمود (۱)

نگر تا چند گردد دور افلاک
 که یک نو باده بیرون آرد از خاک
 چو گشت این سرو تن در زبور و زب
 بخاک اندازدش باز از یک اسب

مدفن محمد حکیم میرزا در جوار سمت چپ آرامگاه جدش بابر پهلوی قبر عمش
 هندال میرزا در باغ بابر میباشد و ابوالمظفر محمد جهانگیر ابن جلال الدین اکبر
 حین ورودش در سال ۱۰۱۶ هجری قمری در کابل لوحه و کتیبهئی بران نصب نمود
 که تفصیل آن در ذیل واقعات جهانگیر ذکر خواهد شد .

شورش در کابل : وفات پادشاه علی العموم در کابل نگرانی و احیاناً
 کیقباد و افراسیاب : شورش بر پا کرده . وفات حکیم میرزا مرزبان
 پسران حکیم میرزا : یا حکمفرمای کابل که لقب پادشاهی هم داشت
 ولی بیگ و فتح الله : اسباب پریشانی و شورش هائی شد . این پریشانی
 میر سید جان مفتی : و شورش علت هائی هم داشت یکی اینکه
 بنده علی میدانی : کیقباد و افراسیاب پسران حکیم میرزا که ۱۵

(۱) اکبرنامه دفتر سوم صفحه ۴۶۶ و وفات حکیم میرزا را (۱۶) امراد میگوید و می نویسد

« میرزا حکیم مرزبان کابل شانزدهم امر داد رخت هستی بر بست و در زابلستان »

« گردشورش برخاست »

مراجعت شاه بیک
از پشاور به کابل :
انسداد خیبر از
طرف روشانیان .
فریدون و مقاومت
در کابل :
داخل شدن
مانسنگه در کابل :
تفویض کابل
به بجگت سنگه
و خواجہ شمس الدین .
خافی .

و ۱۴ ساله بودند هنوز پخته سال نشده بودند
دوم فریدون میرزا خال حکیم میرزا که از
مدت ها با جلال الدین اکبر مخالف بود برخی
از سران کابل را به دور خود جمع کرده
و بنای مقاومت را در قلعه کابل گذاشت . سوم
عبدالله خان از يك که در صفحات شمال مستولی بود
در مقابل دربار اکبر وزنه سنگینی شده بود .
چهارم اکبر شهنشاه مغلی هند که کابل را به
هر عنوانی که بود جزء متصرفات یا اقلای جزء
قلمرو تحت نظر خود میدانست فوری در صدر
بر آمد که قوای بکابل اعزام کند پنجم جنبش
پیر روشان و پیروان او و مخالفت های روح

(پستونوالی) علیه (مغلوالی) در اکثر نقاط بخصوص در جنوب و شرق در بنگش
و تنگرهار تا کنار های نیلاب هنگامه ها انگیزته را ه خیبر را مسدود ساخته
بود . بدین ترتیب بقدر کافی عوامل متضاد یکجا شده بود که شورش هائی در کابل
بمیان آید .

اصلاً جلال الدین اکبر عندالوصول خبر وفات برادرش چنین سنجیده بود که با
روی کار آوردن یکی از فرزندان حکیم میرزا . قضایای کابل را حل کند . در
صورتیکه یکی از پسران حکیم میرزا یا کیقباد یا افراسیاب پخته سال می بود این
کار خود به خود صورت میگرفت . بهر حال در يك فضائی که چگونگی آن پوره
روشن نیست وترس و تمایل به جلال الدین اکبر و عبدالله خان از يك در بین است
و فریدون خان به مفاد شخصی خود بفکر مقاومت در کابل قد علم کرده است یکنوع
تشنج عمومی روی کار آمده است .

اولین کار اکبر این بود که فرمانی به دست ولی بیگ و فتح الله نمان بسرعت
بکابل فرستاد تا از مردم دلجوئی کند . چون هنگامه کابلیان بلندتر شد میرسیدجان

مفتی و بنده علی میدانی را عقب آنها فرستاد و خودش هم روانه پنجاب شد و چون به تاریخ نوزده شوال ۹۹۳ به کنار ستلیج رسید خبر آمد که کنور مانسنگه یک تن از راهای هند که از تابعان مخلص او بود لشکری به سرکردگی پسرش و خواجه شمس الدین بطرف پشاور فرستاده این شهر درین وقت از طرف یکی از نوکران حکیم میرزا اداره میشد و جزء قلمرو حکمفرمای کابل بود. شاه بیگ بشنیدن رسیدن لشکر پشاور را گداشته روانه کابل شد.

درین بین فریدون خان بالاحصار کابل را مستحکم نموده و بقدر قلمعه داری آماده شده بود که پشاور سقوط کرد و شاه بیگ حاکم آنجا بکابل آمد. چون راه کتل خیبر را طرفداران پیر روشن مسدود ساخته بودند از بگرام پشاور لشکری به معیت خواجه شمس الدین و محمد علی و حمزه بیگ پیشتر حرکت کرد. خیبر باز شد و کنور مانسنگه با مداد یکی از روزهای ذی قعدة سال ۹۹۳ وارد کابل گردید: مورخان دوره اکبری از مقاومت فریدون خان در کابل چیزی نگفته اند. چنین معلوم میشود که کابل بدون جنگ تسلیم شده باشد بپیر حال کنور مانسنگه ۵ روز در کابل ماند. سپس پسرش بجگت سنگه و خواجه شمس الدین را برای مجازت و اداره شهر کابل مامور ساخته و خود بطرف پنجاب مراجعت کرد. طبقات اکبری واقعاتی را که بعد از وفات حکیم میرزا بمیان آمده است چنین خلاصه میکند (۱):

«... القصة بعد از شنیدن این خبر ملالت اثر به مراسم تعزیت پرداخته فکر محافظت کابل و غزنی نمودند و میخواستند که ولایت کابل را بدستور سابق بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند. امرای کبار بعرض رسانیدند که فرزندان میرزا محمد حکیم خورد سالند از عهده ملک داری بیرون نمیتوانند آید.»

بخوردان مفرمای کار در شت که سندان نشاید شکستن بمشت رعیت نوازی و سر لشکری نه کاریست باز یچه و سر سری

«ولشکر اوزبک بدخشان را گرفته و در کمینگاه است. بنابراین رای ممالک ارای»

«بهنصت پنجاب قرار گرفته دهم ماه رمضان اینسال پای دولت در رکاب سعادت»

«آورده بطرف پنجاب روان شد ند (۲)»

« و بسیت و هفتم ماه ذی قعدة کنار آب بهت رسیده عبور فرمودند .
 « درین منزل غرضداشت کنور ما نسنگه که متضمن کیفیت اخلاص و اطاعت
 « مردم کابل و فتح آن حد و بود بعرض اشرف رسید و محمد علی خزا نجی »
 « که پیش ازین بکابل تعیین شده بود آمده بعرض رسانید که چون واقعه »
 « میرزا محمد حکیم روی داد و کیتباد و افراسیاب فرزندان میرزا بواسطه صغرسن
 « در امور ملک و مال دخل نداشتند و اختیار انجا بدست امرای کابل بود و امرای کابل »
 « در اخلاص و دولتخواهی آستان رفیع الارکان راسخ بودند الا فریدون خان که خال »
 « میرزا محمد حکیم بود چون افواج قاهره و کنور ما نسنگه جلو ریزدر کابل »
 « در آمدند فریدون خان بیچاره شده فرزندان میرزا را همراه گرفته با تمام امرا بدیدن »
 « کنور ما نسنگه آمد مجموع ان مردم را بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته، پسر خود را »
 « با خواجه شمس الدین خافی در کابل گذاشته پسران و امراء میرزا حکیم توجه »
 « پایه سریر خلافت مصیر گشت و بتاریخ بست و پنجم ماه ذی حجه در قصبه راول پندی »
 « که مابین رهتاس و اتک واقعست کنور ما نسنگه پسران میرزا محمد حکیم »
 « و امرای او را آورده شرف بوس دریافت و پسران و نوکران میرزا محمد حکیم »
 « مورد عنایت خسروانه شدند و بهر یک از مردم اعیان پنج هزار و شش هزار روپیه انعام »
 « فرموده علوفه لایق و جاگیر مناسب مرحمت فرمودند . »

جنبش روشانیان: موضوع ظهور پیرروشان صاحب کتاب خیرالبیان

و افکار فلسفی و مذهبی او بحثی است معلوم و علیحده

کابل در

دست گنومانسنگه: که در این کتاب دران کاری نداریم. پیروان این

مرد که به روشانیان معروف اند در میان قبایل پشتون از سوات و باجور گرفته تاداره
 های وزیرستان جمعیت بزرگی تشکیل دادند. جنبه سیاسی این جنبش مخالفت هائی
 است میان قبایل پشتون و دستگاه سلطنت متل های هند. در زمان سلطنت
 جلال الدین اکبر در هند و حکمفرمائی محمد حکیم میرزا در کابل روشانیان در میان
 قلمرو نفوز این دو برادر به کمال فعالیت رسیده و در اکثر موارد راه کتل خیبر را
 مسدود میساختند و در موقعیکه خود جلال الدین در سال ۹۸۹ هـ بکابل می آمد درین
 راه بوی حمله ها کردند. چینیکه محمد حکیم میرزا در کابل وفات کرد و او ضاع
 مغشوش و اشفته شد جنبش روشانیان تا اندازه ئی در کابل هم بی تاثیر نماند.

کابل قراریکه دیدیم از ۹۹۳ به بعد به بجگت سنگه پسر کنور ما نسنگه وخواجه شمس الدین حافی سپرده شده بود چون در چریان سال ۹۹۴ جنبش روشانیان بیشتر شدت کرد و از طرف دربار اکبر قوای بیشتری به سرکردگی زین خان کو که وراجه بیربر به سوات و بنیروبا جورسوق داده شد ودریکی از شبخون های قبایل پشتون هشت هزار لشکر یان اکبر تلف گردید نگرانی زیاده باعث گردید که جلال الدین اکبر قوای تازه دمی بکابل اعزام دارد بدین ملاحظه کنور مانسنگه را بار دیگر بکابل فرستاد و در ماه ربیع الثانی سال ۹۹۴ وارد کابل گردید .

زین خان کو که جنبش روشانیان کما فی السابق ادامه داشت

و با اینکه مرکز فعالیت های قبایل پشتون بیشتر سوات و بنیر و باجور بود انعکاس آن زابلی راه :

در تمام راه مشرقی مشهور بود . این راه را که از کابل تا کنار نیلاب (سند) میرفت اکبر نامه (زابلی راه) خوانده و مردمانی که در امتداد آن زندگانی داشتند از حوالی خرد کابل تا تنگه خیبر وقت بوقت راه را گرفته به عبور و مرور لشکریان خیلی خساره میرسانیدند . اکبر بران شد که در امتداد راه مذکور سرای ها بسازد و در هر سرایی عده را به پاسبانی بگمارد چنانچه : سرخ دیوار (نزدیک خرد کابل) به زین خان ، میان دو آب و بادام چشمه به خواجه شمس الدین ، باریک آب ، به حمزه علی ، جگد لک به حیدر علی ، سرخ آب به حیدر علی خویش ، سفید سنگ به مافر کوله ، تاریک آب به درویش اسلام ابادی بساول (یا باسول امروزه) به کفشی بهادر ، دکه به تخته بیگ ، غیرب خانه به بنده علی میدانی ، میان بگرام و اتک بنارس به شاه بیگ و گرامند به غلال افتا بچی سپرده شده بود (۱) بدین ترتیب واضح دیده میشود که بعد از وفات حکیم میرزا امنیت در کابل و اطراف کابل مخصوص در عرض راه مشرقی چند آن خوب نبود و جنبش روشانی ها

علیه دستگاه سلطنت مغلی جلال‌الدین اکبر درین مسایل بی تاثیر نمانده بود . در ربیع‌الثانی سال ۹۹۶ کمور ما نسنگه از کابل به هند احضار شد و زین خان کر که یکی از امرای مقدر از طرف جلال‌الدین اکبر به حکومت کابل تعیین شد .

آمدن جلال‌الدین

اکبر بار دوم بکابل

در سال ۹۹۷

هـ - جری قهری :

سال سی و چهارم

سلطنت اکبر :

اکبر ۲۲ ذی‌قعد

مطابق ۱۰ میزان

وارد کابل شد :

اقامت دوم ماه

اکبر در کابل :

مراجعت کرد . در مسافرت سال ۹۹۷ که ظاهراً قصدش کشمیر و کابل

بود در باطن میخو است با سپاه گران به حوالی اتلک آمده

و قبایلی ها را مرغوب سازد . باری در اول ماه مهر (میزان) از خیبر

ود که گذشت . به شهادت اکبر نامه راه خیبر که بران عبور اسپ و شتر بسیار دشوار

بود در اثر کوشش قاسم خان چنان راست شده بود که آرا به آسانی از آن میگذشت

درین مسافرت از منازل سر راه او سرای خواجه ، سفیدسنگ ، باریک آب اسم .

برده شده تا اینکه به دهم میزان وارد کابل شد . خواجه نظام‌الدین احمد در ذیل

وقایع سال ۳۴ سلطنت اکبر می نویسد : (۱)

« . . . و بتاریخ بیست و دویم جمادی الثانی سنه سبع و تسعین و تسعمائنه حضرت »

« خلیفه الهی بزم سیر کشمیر و کابل روان شد و به بهنیر که »

« که از آنجا شروع در کوهستان کشمیر میشود در سیده اهل محل را با شاهزاده شامراد »
 « در همانجا گذاشته خود بطریق یلغار متوجه سیر کشمیر شد ... بتاریخ »
 « بست و هفتم رمضان عازم شهر کابل شده از راه پیکهلی بجای قلعه اتک عنان »
 « عزیمت اعطاف یافت. و شاهزاده با اهل محل واردوی معالی حسب الحکم از رهتاس »
 « متوجه اتکه شده و از همان منزل شهباز خان کنبو بجهت دفع بقیه افغانان »
 « یوسف زئی تعیین شده رخصت یافت و در ایات جها نکشای از آب نیلاب گذشته »
 « متوجه کابل گشت و بیست و دویم ذیقعدیه سنه سبع و تسعین تسعماً ته کابل محل »
 « نزول ریات جلال گشت و حکیم همان و میرصدر جهان که با ایلچی گری »
 « بما و راء لنهر رفته بود با ایلچی عبدالله خان آمده بسعادت زمین بوس سر فرازی »
 « یا فتند و کتابت عبدالله خان که مشعرا اتحاد و یگانگی بود با تحف وهدایا »
 « بنظر حضرت در او در دند و مدت دو ماه در کابل تشریف داشته اکثر اوقات »
 « بسیر باغات و گل گشت و تشخیص خاطر صرف میفرمودند و ساکنان کابل »
 « از وضع و شریف از خوان احسان آنحضرت بهره مند و شاداب گشتند . »

عبارت اکبر نامه رین مورد چنین است : (۶)

« ... وهم کابل بفروغ قدسی قدم روشنی گرفت و در همگی راه ترک »
 « و تا جیک با پیشکش و نثار از دوسو میرسیدند . از اتک بنارس تا کابل با و کم »
 « نبود و سه که روه و چهل و یک به ناس در بسیت و یک روز بهیز ده »
 « کوچ در نور دیده بر فراز ارگ برآمدند و به گلگشت باغ و جلگه »
 « چشم و دل فروغ دیگر برگرفت . که و مه را صلابی بخشش در دادند و تادران »
 « شهر بودند هر روز گروهی بهره ور میگشتند . پانزده هم شاهزاده سلطان مراد »
 « با بنه و بار پیوست و آخر های روز دیهیم خدا از ارگ فرود آمده در دولتخانه »
 « و الا (که نزد سفید سنگ بر افراخته بودند) نزول اجلال فرمودند . »

جلال الدین اکبر در مسافرت دوم خود بکابل : **باغ جهان آرا :**

دو ماه خزان سال ۹۹۷ هجری قمری را (از **بنگاه ایماق :**

ده میزان تا حوالی ۱۰ قوس) بکابل گذرانید **جلگه سفید سنگ :**

بیشتر از باغ ها دیدن میکرد و بیشتر روزها **باغ خواجه حسن :**

را در باغ‌های جهان‌آرا شهر آرا در دو طرف
میسر رود خانه کابل میگذارید. طبیعی باز به
زیارت تربت جد خود ظهیر الدین محمد بابر
در گذرگاه رفت و این دفعه در جوار قبر جد
و عم خود قبر برادرش محمد حکیم میرزا
را که بعد از یک سلسله مخالفت چهار سال
قبل در ۹۹۳ وفات نموده بود هم ملا حظہ نمود
وفاتحه ئی خواند .

از همه مهمتر هدایاتی است که راجع به
تعمیر بستان سرائی در باغ بابر ناز . اکبر نامه
در دفتر سوم صفحه ۵۶۷ بعد راجع به این مطالب
تذکراتی دارد که بدون دخل در جزئیات
حصص مورد ضرورت را اتخاذ میکنیم :

«... هفدهم بسوی باغ جهان آرا چالش

منزل خواجه حسین: «رفتو نختی عشرت شکار اندو ختند.»

«بامدادان به دیدن بنگاه ایماق خراش شد و هر یکی را بقصد و جنس سرما به
«نشاط سرانجام یافت . بیست و یکم از جلگه سفید سنگ کوچ فرموده بیباغ
«خواجه حسن (که در فراخی و دلکشائی گزیدگی داشت) منزلگاه ساختند .
«میرزا سنجرو میرزا باشی و شادمان و دیگر سران هزاره که شهر کمتر آمدی
«بدرگاه والا رسیدند و بنر خور نوازشها از رمیدگی برآمدند .
«روز دیگر بیباغ شهر آرا و از اینجا به گذرگاه شد و زیارت تربت فر دوس
«مکانی فرمودند و میرزا اهندال و میرزا حکیم را که در آن نزدیک آسوده اندام رزش
«خواستند و بقاسم خان فرمان شد که زمین گل زمین بستان سرائی دلکش بنا کند
«و باشندگان آن قدیمی مکان بفراوان بخشش که هر واگشتند نهم رنگ آمیزی
«خزان ملما خاتون نشاط آروزهائی بیباغ خواجگی محمد حسین بشادی پرداختند»

باغ شهر آرا :

گذرگاه :

تربت تربت

ظهیر الدین محمد بابر :

میرزا اهندال :

میرزا حکیم :

امر تعمیر بستان سرای

باغ بابر :

خزان ملما خاتون :

باغ خواجه حسن :

سران هزاره :

باغ خواجگی

محمد حسین :

شکار تشقان رمه :

منزل خواجه حسین :

«و شبانگاه بمنازل خواجه حسن برآسودند بامدادان شکار تشقان رمه فرموده»
 «باز گردیدند» در پارچه فوق مطالب تازه‌ئی هم هست از آن جمله یکی (بنگاه ابلق)
 است که نمیدانم در کجا بود و مقصد از بنگاه چیست؟ گمان میکنم مطلب
 از باغ؛ (خواجه حسن) بانگی بوده باشد در حدود بگرامی زیرا اکبر از سفید سنگ
 یعنی سیاه سنگ کوچ کرده و آنجا می‌رود و باغ فراخ و دلکشائی می‌بیند
 در باب تعمیر (بستان سرای) در باغ بابر به قاسم خان مرزبان کابلستان هدایاتی
 میدهد ولی نمیدانم که چگونه و چه وقت و در کجا برآورده میشود؟

آمدن زن جلال
 الدین اکبر به کابل:
 استقبال از طرف
 سلطان دانیال
 و سلطان مران
 و سلطان سلیم:
 استقبال از طرف
 خود اکبر در بگرامی:

در ایامی که اکبر در کابل می‌بود زن وی
 میهن بانو به همراهی گلبدن بیگم دختر با بر
 که سال‌ها ایام طفلی و جوانی را در روزهای
 خوشی و نشاط و ایام جنگ‌های همایون میرزا
 و کامران میرزا در با لاجصار کابل گذرانده بود
 بکابل آمد. اکبر اول یک پسر خود سلطان
 دانیال و بعد پسر دیگرش سلطان مراد را
 استقبال فرستاد چون ملکه به بگرامی نزدیک شد

شخصاً به استقبال به‌انجا شتافت. اینک متن اکبر نامه (۱)

«و از سوانح رسیدن مریم مکانی چون میهن بانو را شوق دیدن او شاهنشاهی»
 «بیتاب ساخت با ندیشه کشمیر سفر گزیدند گلبدن بیگم و بسیا ری بردگیان»
 «بارگاه عفت نیز بدین یا زش برآمدند. قدسی توجه گیهان خدیو بکابل شنوده»
 «بد نیصوب راه سپردند از انجا که قدردانی و هشیار خرامی خجسته ائین گیتی»
 «خداوند است (نخستین شاهزاده سلطان دانیال را با برخی امرا بیشتر فرستادند»
 سپس شاهزاده والا گهر سلطان مراد را با چندین ناموران رخصت دادند»
 «و پس از آن گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان سلیم بابسیا ری از بزرگان»
 «دولت دستوری یافت سیزدهم آورنگ آرای اقبال خود پذیرا شده نزدیک بگرامی»
 گوناگون بزرگ داشت بجای آورد و همان روز باز گردیده گرامی رسیدگان راه
 به دلکش منازل خاصه فرود آورده و گزین بزم آرایش گرفت.»

۲۰ محرم ۹۹۸ هـ

قاسم خان مرزبان
کابلستان :توخته بیگ کابلی
محمدقلی :

حمزه بیگ ترکمان :

خان خانان

پیرام خان و ترجمه
ترک بابری :

* جلال الدین اکبر به اساس نوشته طبقات

اکبری (جلد سوم صفحه ۴۱۰) در بیستم محرم سنه
۹۹۸ و طبق متن اکبر نامه (دفتر سوم صفحه۵۶۹) چهارم از ماه از کابل عزم هند و ستان
کرد این دو ماخذ چنین می نویسند : (و در

بیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعما ته ریات

عالیات به عزمیت هند و ستان در حرکت آمد

و حکومت کابل به محمد قاسم خان میربحر بر

رعایت فرموده توخته بیگ کابلی و محمدقلی

و حمزه بیگ ترکمان و جمعی کثیر از امرارا بگو مک او گذاشتند « چهارم

از ماه کوچ فرمودند و در جلگه سفید سنگ ریات اقبال برافراخته آمد... درین روز

قاسم خان رابه مرزبانی کابلستان نامزد فرمودند . دهم نزدیک بگرامی موکب

همایون فرود آمد . سیزدهم در یرت پادشاه (۱) بارگاه و الا برافراختند درین روز

خان خانان وقایع فر دوس مسکونی را (که از ترکی زبان بقا رسی آورده بود

به همایون نظر در آورد و فراوان افرین براند وخت . »

به اساس این دو ماخذ اکبر قبل از اینکه در چهارم از ماه (ماه قوس) بیستم محرم

سال ۹۹۸ کابل را ترک گوید محمد قاسم خان کابلی را که منصب پنجپزاری داشت

و به صفت میربحر یاد میشد به حیث حکمران شهر تعیین نمود . اکبر نامه وی را به صفت

(مرزبان کابلستان) یاد کرده و مقصد از مرزبان اینجا حکمفرمای کابلستان است

صاحب اکبرنامه مولینا علامی قبل ازین در اکثر موارد تسمیه زابل و زابلستان را

در کتاب خود در مورد کابل استعمال کرده و آن تعبیر است غلط تا اینکه بالاخره

کلمه (کابلستان) را استعمال میکنند و چون درین وقت کابل مرکز یک علاقه

بزرگ بود که بطرف شرق تا کنارهای سند انبساط داشت (۲) تسمیه کابلستان

(۱) یورت پادشاه منزلی بود بین باریک آب و خورد کابل .

(۲) حدود قلمروی که از طرف مرزبان باصوبه دار کابل درین وقتها اداره میشد از طرف

جنوب غرب تا غزنی بود . در هزاره جات دامنه وسیع تری داشت . در شمال بسیار محدود بود

که اکثر آن قلعه ضحاک آن طرف شهر میرسید در سمت جنوبی خاک های وسیعی در آن داخل بود

که «هرا» (سکس) میکنند و تمام علاقه سفید گوه را با معنی وسیعی که داشت در بر میگرفت

من حیث مفهوم جغرافیائی و اداری بصورت صحیح استعمال شده است طوریکه پیشتر دیدیم همین محمد قاسم خان میربحر کابلی در جهاد علیه کفار دره های عالیای کافرستان لغمان با درویش محمد خان غازی سیمه سالار محمد حکیم میرزا حکمفرمای کابل همکاری بسیار نمود. بهر حال محمد قاسم کابلی بحیث مرزبان کابلستان تعیین شد و چند نفر دیگر منجمله توخته بیگ کابلی، محمد قلی و حمزه بیگ ترکمان بعرض معاونت وی در کابل گذار شده.

در عرض راه کابل و جلال آباد در حوالی باریک آب خان خانان بیرام خان ترجمه ترك بابری یا بابرنامه را به اکبر پیش کرد. در قسمت های اولای این کتاب مخصوص در شرح واقعات خود ظهردین محمد بابر از ترجمه فارسی که بیرام خان بعمل آورده و بنام ترك بابری یا تجارب الملوك از طرف میرزا محمد ملك الكتاب چاپ شده استفاده های زیاد بعمل آمده است. آنچه قایل مزید توجه است موضوع تقدیم ترجمه است در راه کابل و جلال آباد و ازین معلوم میشود که خان خانان حتی در اوقاتی که با اکبر در کابل می بود بدین کار مصروف بود و اقل حصه ای ازین ترجمه در شهر کابل صورت گرفته است متاسفانه هم در ترجمه فارسی و هم در چاپ اغلاط فراوان موجود است.

شکار قهرغه :	جلال الدین اکبر در سفر مراجهت خود
دشت ارزنه :	بطرف هند از روز حرکت از کابل تا روز
گندمک :	حرکت از جلال آباد در حدود ۲۶ روز میکنند
باغ و فاب :	زیرا آذر (قوس) از کابل می براید و غره دی
گوشکک :	(جدی) جلال آباد را ترك میگوید. این ۲۶
راه پاتاو :	روز را که وقف در منازل راه و در شهر جلال آباد
بهار دهگده :	شده بیشتر به تماشا و شکار گذرانیده یکی
ابان عصر محبود :	از شکار های او شکار (دشت ارزنه) است که
غزنوی :	باید اول تر موقعیت جغرافیائی آنرا تعیین کنیم
شهباز :	دشت ارزنه از شکار گاهای معروفی بود که

ما خذ عصر مغلی نشان میدهد که جلال‌الدین و
 پسرش جهانگیر در اینجا به شکار حیوانات
 پرداخته اند و چون دشت فراخی بود حیوانات
 را ذریعه لشکریان احاطه و یابہ اصطلاح وقت
 (قمرغه) میکردند و این رسم از عهد غزنویان
 حتی از زمانه های قدیم تر باین طرف در افغانستان
 معمول است. دشت ارزنه باید چائی باشد
 باغ صفا :
 نیمه لہ :
 د کس :
 جلال آباد :
 لغمانات :
 تومان مندر اور :
 مسعود آباد :

در نزدیکی های گندمک و این مطلب از اشاره اکبر نامه که میگوید : « و از سوانح
 شکار قمرغه، دشت ارزنه چون رایات جهانگشی به گندمک رسید بسیج نخجیر افگنی
 شد . بفرمان والا کار بردازان در بخش مور چله پاشدند . (۱) قراریکه بعدتر بجایش
 خواهیم دید در تزک جهانگیری هم نگیری ازین دشت ارزنه هست و در یکی از
 سفر های خود در چهارم جمادی الاول ۱۰۱۶ چنانگیر به عزت خان حاکم
 جلال آباد هدایت میدهد تا (شکار گاه) دشت ارزنه را قمرغه نمایند و در نتیجه
 قریب به ۳۰۰ جانور شکار میکنند . (۲) جای دیگر که تعیین محل آن وقت میخواید
 (باغ وفا) است که یکی از یادگار های ظہیر الدین محمد بابر است که اصلاً آنرا
 در سال ۹۱۴ احداث نمود . طوریکه در رساله : « از سر و بی تا اسماره » (۳) شرح
 داده ام باغ وفا خلاف تصور مردم نه در لغمان بلکه در همین سر راه جلال آباد
 وقوع داشت و معمولاً از کابل تا آنجا پنج منزل بود به حساب ذیل : (اول) اولانگ
 غرب ده یعقوب دوم « بادام چشمه » سوم) باریک آب (چهارم) گندمک (پنجم)
 باغ و فا .

(۱) دفتر سوم صفحه ۵۷۰

(۲) صفحه ۶۱ تاریخ عهد سلطنت نورا الدین جهانگیر موسم به تزک چنانگیری

علامی جای دیگر در همین صفحه ۵۷۰ دفتر سوم اکبر نامه خود میگوید که (یکطرف
 نیمه و دیگر سود که که واژه کرده باشد جا تو را را ارکسار را ندیده بدشت ارزنه آوردند)

(۳) صفحه ۹

که الان هم معمول است سرای باره یانوشهر که امروز بیشتر بنام (نو شهره) شهرت دارد از طرف زین خان یکی از امرای عصر اکبر به مبلغ قریب پنجاه هزار روپیه ساخته شده بود. شروع کوتل خیبر به نام (کوتل مارپیچ) یادشده و قبل از (دکه) محلی بنام (غریب خانه) تذکار یافته. (یساول) همان است که حالا (باسول) گویند (کوه بی دولت) و (کوه اله بوغان) که در مقابل باسول افتاده بود در اولی بکلی گیاه نمی روئید و در دومی به اساس تذکر چنانگیز پدرش اکبر شیکار قمرغه کرده و آهوی سرخه شکار نموده بود. و یک چیز دیگر که طبیعی از بین رفته (فیل سفید) سنگی است و قراریکه دیدیم سنگ سفیدی در میان آب های رودخانه وجود داشت و جهانگیر حین توقف در باسول امرداد تا سنگ مذکور ابشکل فیلی تراش کنند و سنگ سفید (فیل سفید جهانگیر بادشاه) شد. نام های سرخاب و جگدک تغییر نکرده آب باریک (باریک آب) شده و میان این منزل و خورد کابل محلی یا منزلی بنام (یورت بادشاه) خوانده شده و در عصر اکبر هم این نام و این محل معروف بود. چکری در متن چایی تزک جهانگیری به (ج) (جگری) چاپ شده خلاصه جهانگیر از اتک تا کابل از نوزده ذیحجه تا هژدهم محرم در حدود یکماه راه کرد و در بعضی منازل متوقف شده و شکار نموده تا روز پنجشنبه هجدهم محرم ۱۰۱۶ هجری قمری سرپل مستان در حاشیه شرقی کابل رسید در حالیکه دو طرفه معبر او اهالی شهر صف کشیده بودند و پول بخش کرد میرفت سرراست وارد باغ شهر آراشد.

باغ شهر آرا باغی بود که بعضی ماخذمانند پادشاه

باغ شهر آرا

نامه احداث آن را به ظهیرالدین محمد بابر نسبت داده

رهایشگاه

(صفحه ۹۸ همین کتاب ملاحظه شود) و برخی

جهانگیر:

فرح بخش و سایه بخش: دیگرمانند تزگ جهانگیری بنای آن را به

کتابتیبه میان در چنار: شهر بانو بیگم دختر میرزا ابوسعید عمه حقیقی

بابر پادشاه مربوط میدانند. باغ سفارت شوری، باغ شفاخانه نسوان قسمتی، از این

باغ است که تا امروز باقی مانده. پیشتر دیدیم که روز پنجشنبه هجدهم ماه محرم ۱۰۱۶

جهانگیر چطور از پل مستان تا دروازه باغ از میان صفوف اهالی شهر کابل گذشته

در حالیکه مشت مشت رویه و قران و ربع رویه به فقر و مسا کین شهر می افشاند داخل باغ شد. میگوید « چون داخل باغ شدم بسیار به صفا و به طراوت بود. باغ شهر آرا شهر بانو بیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده اند و مرتبه به مرتبه بران اضافه شده. در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست. اقسام میوه ها و انگور ها دارد و طراوت آن بدرجه ایست که به کفش پای بر صحن آن نهادن از طبع راست و سلیقه درست دور است... جوئی در میان وسط این باغ جاریست و تخمیناً چهار گز عرض آن بوده باشد...»

ازین چند سطر مختصر بخوبی هویدا میگردد که باغ شهر آرا زیباترین و قشنگترین باغ کابل بوده. شهادت جهانگیر راجع به احداث کننده آن نسبت به مولف پادشاه نامه مرجع است و بدین قرار این باغ از زمان بابر به بعد در دوره های اولاده او به تدریج بهتر شده رفته. مغل ها چه در هند، چه در افغانستان به احداث باغ ها و نگهداری آن ذوق و سلیقه خاصی داشتند و اینکه جهانگیر میگوید (با کفش بر صحن باغ پانها دن از سلیقه راست دور است) صفائی خیا بان های باغ و حسن سلیقه خود پادشاه را بخوبی ظاهر میسازد. قراریکه جهانگیر میگوید در حوالی ۳۶ سال قبل جوئی به عرض چهار گز از وسط باغ میگذاشت. این جوی قبل برین در عصر پدراو اکبر هم وجود داشت و اگر قبل از احداث باغ از زمین های آن نمیکذاشت میتوان فرض کرد که اقلاً در زمان پیداشدن مفکوره احداث باغ جوی را بد آنجا کشیده اند بهر حال مقصد اینست که الان اثری از چنین جوی بزرگ چه در باغ شمس الدین خان و چه در باغ سفارت شوروی دیده نمیشود. شبهه ای نیست که آب این جوی از تنگی گذرگاه جدا شده و به باغ مذکور میرسید. در عقب شفاخانه ابن سینا جوی آسیاب آلا ن هم موجود است ولی در مقابل قلعه هزاره های چند اول پس به رود خانه میریزد. در عصر مغل همین آب در امتداد پای کوه شیر دروازه پیشتر آمده و به باغ شهر آرا داخل میشد. جهانگیر باغ شهر آرا را در سال های جوانی دیده و خاطره های از آن پیش خود داشت. در روز اول ورود به باغ شهر آرا به ترتیب مجلس انس و شراب پرداخت و به غرض ساعت تیری خود و مقربان در بار به خیزدن از جوی پهناور مشغول شدند. عده از همراهان او در وسط یادر کنار جوی افتادند. خودش به جستن موفق شد ولی قراریکه خود میگوید به آن جستی و چالاکی که به عمر ۳۰ سالگی

در زمان حیات پدر خینز زده بودم جستن نشو انستم. اینک عین گفتار خود او: «... بیباغ مذکور را خیل شدم بسیار به صفا» و بطراوت بنظر در آمد. چون روز پنجم بود به اقربان و نزدیکان صحبت «شراب داشته بجهت گرمی هنگامه از جوی که در میان وسط این باغ جاریست» و تخمیناً چهار گز عرض آن بوده باشد بهمسالان وهمستان فرمودم که از این جوی «بچهند و اکثر نتوانستند جست و در کنار جوی و میان جوی افتادند من هم اگر چه» «جستم اما به آن چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جسته» «بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بان قدرت و چالاکی نتوانستم» «جست... تادر کابل بودم بعضی اوقات به مقربان و نزدیکان و گاهی باهل محل در «باغ شهر آرا صحبت میداشتم و شبها بلما و طلبه کابل میفرمودم که مجلس طنج» «یغراو بغرا اندازی ترتیب داده برقص از عسک قیام اقدام می نمودند بهر کدام از» «جماعت یغرائیان خلعتها داده هزار روپیه مرحمت نمودم که در میان خودها قسمت» «نمایند و به دوازده کس از معتمدان در گاه فرمودم که هر يك هزار روپیه در هر» «روز پنجمشبه تا در شهر کابل با ششم بفقرا و مساکین و ارباب احتیاج برسانند.» «و حکم فرمودم که در میان دو چنانزی که بر کنار جوی وسط باغ واقع است که یکی» «رافرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام بر پارچه سنگ سفید که طول آن» «یک گز و عرض آن سه مربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا باصا حبقرائی» «ترتیب یافته در آنجا نقش کردند و بطرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات» «کابل را با تمام بخشیدم هر کس از اولاد و اعقاب ما بخلاف این عمل نماید بغضب» «و سخط الهی گرفتار آید تا زمان جلوس این اخراجات معمول و مستمر بود هر سال» «مبلغ های کلمی بدین علت از بنده های خدا می گرفتند رفیع این بدعت در زمان» «سلطنت من شد درین آمدن بکابل تغذیف» «ورفا هیت تمام در احوال رعایا و مردم آنجا واقع شد و نیکان و رئیسان» «غزنین و نواحی آن به خلعتها و نو از شها سر فر از گشتند و مطالب و» «مقاصدی که داشتند با حسن و جوه فیصل پذیرفت.» (۱) جها نگیر پسر خویش (خسرو) را که بعد هابه شاه جهان معروف میشود هم با خود بکابل

آورده بود ولی در اثر مخالفت هائیکه با پد ر خود جهانگیر داشت او را محبوس و زنجیر به پا آورده بودند. در یکی از ایام اقامت خود در کابل که روز ۱۲ ربیع الاول سال ۱۰۱۶ باشد چینی که در باغ شهر آ را گردش میکرد و صفائی و زیبائی باغ او را تحت تاثیر گرفته بود امر داد تا زنجیر از پای فرزندش بیرون کشند تا از ادانه چند قدمی درین باغ زیبا گردش کند. خودش میگوید «خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او برای سیر باغ شهر آ را بردارند و مهر پداری نگذاشت که او را سیر باغ مذکور نفرمایم. این خود بهترین دلیلی برای قشنگی فوق العاده باغ است که پادشاه مغلی را به اندازهئی زیر تاثیر آورد که نخواست پسرش چند قدمی از ادانه دران نبرد. جهانگیر زرد آلوی باغ شهر آ را بسیار تعریف میکنند و میگویند در باغ شهر آ درختیست که آنرا میرزا حکیم عموی من نشانده بود و به میرزائی مشهور است زرد آلوی این درخت نسبتی به دیگر زرد آلوها ندارد.

هفت باغ : جهانگیر در همان روز اول ورود خود بکابل

از هفت باغ معروف شهر دیدن کرد. در این باغها پیاده گردش نمود میگوید: «در همین روز هفت باغ از باغات مقرر کابل است پیاده سیر نمودم تا حال بخاطر نمیرسد که این قدر راه پیاده رفته باشم. اول باغ شهر آ را سیر کرده بعد از آن بیباغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من بگه بیبگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا به اورته و باغی که مریم مکانی که مادر کلان حقیقی من باشند ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجای مقرر مراجعت نمودم.» (۱)

جهان آ را : جهانگیر در روزهای که در کابل توقف

داشت به احداث باغ جدیدی اقدام کرد و بنام خود آنرا جهان آ را نهاد. جهان آ را متصل شهر آ را احداث شد و ورود خانه کابل در وسط آن میگذاشت جهانگیر میگوید: «در حوالی این باغ (یعنی باغ شهر آ را) زمینی لایق بنظر در آمد از مالکان آن زمین را خریداری نموده فرمودم آبی که از طرف گذرگاه می آید در وسط

این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که به آن خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام آن جهان آرا را نهادیم... (۱) این باغ جهان آرا که در سال ۱۰۱۶ از طرف جهانگیر در کابل متصل باغ شهر آرا احداث شد قسمتی از زمین های باغ عالم گنج قدیم (مکتب نجات حالیه و ماشین خانه) و اراضی شفاخانه ابن سینا و زمین های متصل انرا در بر میگرفت. رود خانه کابل از میان شهر آرا و جهان آرا میگذاشت و هر دو باغ به (شاه لالان) مشهور بود (۲).

علماء و طلبه کابل بیشتر در متن ترك جهانگیری دیدیم که

مجلس طنج یغرا بغرا: جهانگیر در مدتی که در کابل توقف داشت بعضی شبها در باغ شهر آرا طالب های کابل را خواسته و محفل یغرا بغرا تشکیل میداد. میگویند از خوراک های مروج این محفل اش بود. مقصد از یغرا بغرا اندازی تشکیل آتن وجد انگیزی بود که طالب ها بین خود تشکیل میدادند.

تختگاه جهانگیر: در صفحه ۹۵ همین کتاب عنوان (تختگاه بابر) را در حاشیه در قطار عناوین گرفته و در صفحه ۹۷ متن کتیبه این تختگاه را دیدیم این تختگاه سنگی قراریکه همه میدانیم (در دامن کوه جنوب روه کابل) در پوزه مقابل قلعه هزاره های چنداول بالای معبر عقب شفاخانه ابن سینا قرار داشت در صفحه ۹۷ همین کتاب این مطلب را هم یاد آوری نمودیم که نور الدین محمد جهانگیر بن جلال الدین اکبر عین کارهای جد خود بابر را درین نقطه تعقیب نموده تختی و حوضی در برابر تختگاه و حوض بابر ساخت. جهانگیر در ترك خویش میگوید: «من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفا تراشیده خوضچه بهمان دستور بر کناران کند یدند و نام مرا بانام صا حبقرانی بر انجا نقش کردند در روزی که من بر آن تخت نشستم هر دو حوضچه را فرمودم که از شراب پارسازند و به بنده ها که در انجا حاضر بودند دادند شاعری از شعرای غزنین در آمدن من به کابل این تاریخ یافته بود.

(۱) صفحه ۵۳ ترك جهانگیری

(۲) صفحه ۲۳۹ سیر المتاخرین جلد اول

پادشاه بلاد هفت اقلیم

اورا بخلعت وانعام نوازش نموده فرمودم که برد یوار متصل بر تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند (۱) به این ترتیب اگر خوانندگان گرامی مطالب صفحه ۹۷ این کتاب را باسطوری که اینجا نوشته شده مقایسه بفرمایند ملتفت خواهند شد که در فاصله ۱۰۲ سال دو تختگاه سنگی و دو حوضچه و دو کتیبه در دامنه شمال غربی کوه شیر دروازه بریوزه قلعه هزاره ها یکی در ۹۱۴ به امر ظهیر الدین محمد با بر و دیگر در مقابل آن در ۱۰۱۶ به امر نورالدین محمد جهانگیر ساخته شد

سیر خیابان کابل: جهانگیر در سال ۱۰۱۶ در ایامی که در کابل اسمین وانی در خیابان: توقف داشت خیابان کابل و بی بی ماهر و را سیر و تماشا نمود و چون درختان انجاف را احسن بی بی مهر و او لنگ یورت چالاک: بنامی بریده بوده حکام امرداد تانها ل های دیگر بنشاندند. او لنگ یورت چالاک را هم تماشا کرد.

یا آهوی گوهی: بورت چالاک به شرحی که در صفحه ۶۷ نگاشتیم از خواجه رواش بطرف ده کپک و باغ بالا شامل شیرپور و چمن و زبر باد و شهر نووارگ و در جهانگیر در باب این او لنگ میگوید (عجب جای به صفائی بنظر در آمد) سپس از چکری و رئیس چکری و رنگ یا هوی گوهی چکری صحبت میکند و میگوید رئیس این چارنگی به تیرزده آورد که شباهت زیاد به بز کوهی داشت به این تفاوت که شاخ رنگ خمدار است و شاخ بز کوهی راست مار پیچ میگوید: تا این وقت رنگ را ندیده بودم اصل متن ترك جهانگیری درین مورد و قرار آتی است: «... سیر خیابان کابل و بی بی ماهر و نموده به حکام آنجا فرمودم که بجای درختانی که «حسن بیکر و سیاه بریده بود نهال ها بنشانند و او لنگ یورت چالاک را نیز سیر کرده «عجب جای به صفائی بنظر در آمد. رئیس چکری يك رنگی به تیرزده آورد تا این «ه وقت رنگ را ندیده بودم به بز کوهی می نماید تفاوت بز همین بر شاخ است شاخ رنگ خمدار است و شاخ بز راست است مار پیچ است « (۲)

(۱) صفحه ۵۳ ترك جهانگیری

(۲) صفحه ۵۳ ترك جهانگیری

معنوم نمیشود که مقصد از (خیابان کابل) در اینجا چیست از کلمه (حکام اینجا) معلوم میشود که مانند بی بی ماهر و خارج شهر جانی بوده و حاکی داشته . در صفحه ۵۴ تزک باردیگراز خیابان ذکر شده و چنین آمده : «در خیابان فرمودم اسپان خاصه دونه حاضر کردند شهنزادها و امرا روانیدند يك اسب گرانگ عربی که عادل خان والی دکن به جهت من فرستاده بود از همه اسپان بهتر دید . ازین تذکر واضح معلوم میشود که خیابان محل وسیع خارج شهر بود .»

واقعات

«به تقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس»

یا تزک بابری

«مکانی نظر میگذشت تمام بخط مبارک»

«ایشان بود مگر چهار جز آن را که بخط خود نوشتم و در آخر اجزای مزکور هم عاریتی»
 «به ترکی بقلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جز بخط من است با وجود آنکه»
 «در هند وستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن بترکی عادی نیستم» (۱) «ازین عبارت برمی آید که جهانگیر در ایام توقف در کابل کتاب تزک بابری را که حاوی مطالب خوبی راجع به کابل بود مطالعه میکرد . آنچه مهمتر است این است که نسخه ای در دست داشت که بقلم و خط خود ظهیرالدین محمد بابر نوشته شده بود . معلوم نمیشود که این نسخه را از کابل بدست آورده بود یا اینکه از هند وستان آورده و جزئی میراث خاندانی بوی رسیده بود . بعد از آنکه در کابل در دست جهانگیر بود و قراریکه خود میگوید چهار جز و کمبود را به عبارت ترکی بقلم خود نوشت

جهانگیر و رقیه بیگم روز جمعه بیست و ششم محرم ۱۰۱۶ جهانگیر

به آرامگاه جد خویش ظهیرالدین محمد بابر

دختر هندال

در مزار بابر : آمده نان و حلوا طعام فراوان خیرات کرد

رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال زن جلال الدین اکبر را که جهانگیر را مثل فرزند خود کلان کرده بود هم با خویش گرفت تا مزار پدر و جد خویش را زیارت کند . در تزک خود چنین می نویسد : «روز جمعه بیست و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتم زرو طعام و نان و حلوا بسیار برروح گذشتگان فرمودم که بقرا تقسیم نمودند . رقیه سلطان دختر میرزا هندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند درین روز به آن شرف رسیدند»

خیابان گابل

واسپدوانی:

راجع به خیابان کابل دو صفحه پیش هم تند کری

دادم این خیابان چنانچه حال هم محلی به این نام

موجود است در داخل شهر نبوده بلکه اقلاً مانند بی بی مهرود در مضافات قریب شهر وقوع داشت. احتمال دارد که همین محل موجوده که حال به خیابان معروف است از خیابان عصر جهانگیری نمایندگی کند بهر حال از توضیحاتی که گذشت در چیز معلوم میشود یکی اینکه مانند بی بی مهرود حاکم علیحدّه داشته یعنی جزء نفس شهر کابل نبوده و دیگر اینکه محل وسیعی بوده که در آن مسابقه های اسپدوانی بعمل می آمد چنانچه به امر جهانگیر روز پنجشنبه سوم صفر سال ۱۰۱۶ شهباده ها و امرا با اسپان خاصه خود در خیابان برای اسپدوانی حاضر شدند و اسپدوانی که عادل خان والی دکن برای جهانگیر فرستاده بود از همه اسپدوانی ها بهتر دوید.

هزاره ها و تقدیم

تحایف:

در روزهایی که جهانگیر در کابل می بود هزاره ها

مانند سایر اقوام و قبایل بکابل آمده و تحفه ها

می آوردند. در تزک جهانگیری از آمدن پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا ماشی که کلان تران و سرداران هزاره بودند یاد شده هکذا مطلبی مربوط به هزاره های میرداد خوانده میشود ایشان اسپها و تحفه آوردند و رنگ یعنی آهوی کوهی که به تیرزده بودند آورده و به حضور جهانگیر تقدیم داشتند. جهانگیر در تزک خود میگوید که به (کلانی این رنگ جای دیگر دیده نشده بود و دوازده از یک مار خور کلان بزرگ تر بود) این قسمت عبارت خوب روشن نیست و در چاپ هم اشتباه بعمل آمده و (مار خور) بار خور شده اصلاً آهوی کوهی را که هزاره ها آوردند با آهوی مار خور که آنهم بکنوع قوچ کوهی است و در کوه های نورستان بسیار تراست مقایسه کرده اند ولی عبارت خوب افاده نمیکند که بواقع آهوی مذکور دوازده مرتبه از قوچ مار خور بزرگتر بود یا مطلب طور دیگر بوده.

جهانگیر در بالا حصار: به تریبی که در صفحه های قبل شرح دادیم

تیمشای عمارات: جهانگیر عندالورود بکابل (پنجشنبه هجدهم

بودن جای قابل نشیمن محرم) سرر است به باغ شهر آرا رفت و تا ایام

امرویرانی عمارات: اخیر اقامت خود در شهر دران باغ رهاش
 دیو از خانه پادشاهان، داشت و وقت بوقت از باغ های کابل دیدن میکرد
 در روزهای اخیر اقامت غویسری به بالاخصار کابل همزد و از عمارات مفصل
 دیدن نمود. در تزک جهانگیر شرح رفتن ای به بالاخصار کابل و تماشای
 عمارات بسیار مختصر داده شده، و چنین مرقوم است: «روز پنجشنبه بیست و دوم
 به بالاخصار رفته تماشای عمارات انجام نمودم جائیکه تابل نشیمن من باشد نبود فرمودم
 که این عمارات را بران کنند و محل و دیوان خانه پادشاهان تزیین دهند.»
 ازین سه سطر مختصر برمی آید که در سال ۱۰۱۶ عمارات زیبای در بالاخصار
 وجود داشت ولی به سلیقه جهانگیر هیچ کدام قابل نشیمن شاهی نبود لذا
 به ویرانی آنها و تعمیر «محل و دیوانخانه پادشاهان» امر میدهد.
 معلوم نمیشود که او امر جهانگیر را جمع به ویرانی عمارات بالاخصار و تعمیر
 مجدد دیوانخانه تا کدام حد عملی شده است. قراریکه همه میدانیم همین پادشاه
 در حدود ۱۹ سال بعد در ۱۰۲۵ هجری قمری باز دیگر به عزم شکار برای
 چند روز مختصر بکابل می آید ولی قراریکه در موقعش خواهیم دید باز در
 همان باغ شهر آرا رهاش میکنند و از بالاخصار و تعمیر دیوانخانه پادشاهان که
 امر داده بود خبری شنیده نمیشود.

یک خبر عجیب: ماخذ عصر مغلی بخصوص اقبالنامه جهانگیری
 جسدهای در یکی از تزک جهانگیری خبر عجیبی میدهند که در
 مغاره های با میان: زمان اقامت جهانگیر بکابل اطلاعی مبنی بر
 خواجه یا قوت: وجود جسدهای در یکی از مغاره های بامیان
 بوی رسید و شاه برای مطالعه موضوع و اخذ اطلاع یکی از معتمدان خود را
 فرستاد چون متن در ماخذ فوق درین مورد از لحاظ پاره معلومات راجع به مغاره
 کمی فرق دارد اینک به نقل هر دو متن مبادرت میکنیم.

اقبالنامه گوید: «... بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که سرحد کا بل
 «است کوهی واقع شده در آن کوه سمچی ساخته اند و مدفن خواجه تا بوت نام
 «عزیز است و مدت هفتصد، هشتصدسال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش
 «از هم ریخته مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است بر گردنش
 «که چون پشه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا همان پشه را بالای
 «زخم نهند خون نمی ایستد چون این حرف غراب تمام داشت بر اقم اقبالنامه،
 «حکم اشرف شد که خود بد آنجا رفته به تعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص
 «و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت
 «دیدن زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت نموده به مقصد
 «پیوست و شب در موضع میان که جمعی از سادات سبزوار در آنجا توطن گزیده
 «اند لائرا نید روز دیگر به دیدن خواجه تا بوت رفت در آن کوه
 «ایوانی نمودار شد مقدار دو ذراع و نیم از زمین بلندتر یکی را بر فراز
 «آن بر آوردم تا دست دیگران گرفته بالا کشد و خود نیز برآمد درون
 «دالان سه ذراع در طول و یکم ذراع در عرض محسوس گشت و درون آن
 «دالان دری دیگر و درون آن در خانه مربع چهار ذراع در چهار ذراع صحن
 «و سقف و دیوار ها گچ کرده در غایت سفیدی و در میان خانه قبری کنند و
 «دری یک لخت بران نهاده و چون پرده آن در برداشته شد تا بوی بنظر در
 «آمد بعد از آنکه تخته از بالای تا بوت بر گرفتند میت را دیدند که باین
 «اسلام روبه قبله خوابیده است و دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده
 «و مقدار نیم ذراع کمر پاس هم بالای ستر مانده، از اعضایش آنچه بر زمین
 «پیوسته است بوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده
 «خاک تصرف نکرده، موی سرو ابرو و مژه تمام ریخته بینی درست، و چشمها
 «بر هم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالای دیگری از پایین و گوستی
 «که بر زمین پیوسته است لختی از خاک خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده
 «زخم و پشه زخم غلط بوده انگشت ناخنهای دست و پا درست، پوست خشکی
 «بر استخوان کشیده و خط بر کاری در میان کمر بنوعی که انگشت و سطلی
 «در میان آن درست بنشیند. معلوم نشد که سبب این چیست؟ ایام وفات یا شهادت
 «معلوم نشد بغیر از آن که بعد از تفحص و تحقیق پیری را از دهی آوردند»

« خالی از تعقولیت و شعور نبود احوال خواجه تا بوقت از و پرسیدم گفت «
 « که از پدر وجد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین «
 « منکبر نی این مرد شهید شده العلم عندا لله . » (۱)

« ترك جهانگیری میگوید : « در کابل بمن رسید که در زمان سلطان محمود «
 « غزنوی بحوالی ضحاک و بامیان شخصی خواجه باقوت نام وفات یافته در غاری
 « مدفون است ، جسد او نا حال از یکدیگر نپاشیده غریب نمود . «
 « یکی از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که به غار مذکور رفته «
 « احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند ، آمده بعرض رسانید «
 « که نصف بدن او که به زمین متصل است اکثر از یکدیگر فروریخته و نصفی دیگر «
 « که بزمین نرسیده بحال خود است . ناخن دست و پادوموی سر نهریخته از تار بخیکه ،
 « بر در آن غار نقش کرده اند چنین ظاهر می شود . کوفات او بیشتر از زمان سلطان «
 « محمود بوده است کسی این سخن را باوقای نمی داند . (۲) »

حالا که متن و ماخذ از نظر گذشت چه تفاوت میتوان کرد ؟ چه شبهه ای
 نیست که ازین دو متن اولی یعنی اقبالنامه جهانگیری مهمتر است زیرا قرار یکه
 دیدیم مولف این اثر مرد معتمدی بود که جهانگیر با جراحی به بامیان برای تحقیق
 اعزام نمود . شبهه ای نیست که معتمد خان بخشی مولف اقبالنامه به بامیان رفته
 و قرار یکه خود میگوید در میان سادات سبزواری که از مدتی در آنجا ساکن
 شده بودند شبی هم گذرانیده است . قرار یکه مردم میگویند میر سیدعلی موسوم به
 یخ-سوز و برادرش سیدمهدی که آرا سگهای ایشان در نفس بامیان موجود است
 هم از جمله ساداتی بودند که اصلا از سبزواری بدین جا آمده بودند . بهر حال کوهی
 که این ایوان و قبر در آنجا بوده تصریح نشده . در بامیان سموچهای زیاد موجود
 بوده و هست که متعلق به دوره بودائی است و هیچ کدام ایوان و دخمه قبری نبوده
 نمیدانم بکدام اساس ترك جهانگیری از نقش تاریخی بر در غار صحبت میکنند در حالیکه
 صاحب اقبالنامه که خود محل را به چشم دیده چیزی درین باب اصلا نمیگوید . بگمان غالب
 آنچه پیر مرد بامیا نی به معتمد بخشی درین موضوع گفته خالی از حقیقت نباشد

(۱) صفحه ۲۵ اقبالنامه جهانگیری .

(۲) صفحه ۵۷ ترك جهانگیری

زیرا پیر مرد مذکور در حوالی ۳۶۰ سال قبل به روایت پدر و جد خود جسد مذکور را مربوط به کدام شهیدی میدانست که در جنگ جلال‌الدین منکبری مدافع رشید ضحاک و بامیان و چنگیز به شهادت رسید است.

ترك جها نگیری درین قسمت هم با اقبالنامه اختلاف نظر دارد و فات مرد مذکور را به زمان سلطان محمود غزنوی می‌رساند بدون اینکه کدام سندی ارائه بتواند.

شکار قهرغه

شکار قمرغه شکار است که در نتیجه قبل

در کوه قرق:

کردن حیوانات عملی می‌شود. در دوره مثل

آهوی سرخه:

شکار قمرغه در افغانستان بسیار معمول بود

و قرار بکه قبل برین در شرح گذارشات در و ره جلال‌الدین اکبر راجع به شکار قمرغه در دشت ارزانه مشرقی متذکر شدیم این نوع شکار قرن‌ها پیش در عصر غزنویان متداول بود و حتما در دوره‌های پیشین هم رواج داشت.

جهانگیر که مرد عیاش خوش گذران بود به شکار شوق زیاد داشت درین مدت ۸۵ روزی که در کابل متوقف بود موع برای چنین شکار بزرگ نیافته بود در روزها نیکه باید تصمیم مراجعت به هند را بگیرد ب فکر انجام این آرزو افتاد و چون مجال رفتن نقاط دور دست در بین نبود ب فکر شکار در کوه‌های قرق افتاد که یکی از شکارگاه‌های معروف وقت بود ترك فاصله این کوه را از کابل هفت کروزه می‌نویسد و چون عجله در کار بود سپاهیان و مردم به تعجیل به قبل کردن جانوران برآمدند جها نگیر اینجا از یک نوع آهوی بنام آهوی سرخه صحبت می‌کند و میگوید «قریب صد آهو به قمرغه در آمده بود و نصف آن شکار شده باشد بغایت شکار گرمی دست بهم داد و پنجهزار روپیه به انعام رعایا که در شکار قمرغه حاضر گشته بودند مرحمت نمودم»

بزم نشاط

عنوان (تختگاه بابر) در صفحه (۹۵) این

جهانگیر

کتاب گرفته شده و شرح مربوط در صفحه‌های

در تختگاه

بعدی آمده و این مطلب هم ذکر شده است

بابر

که نورالدین محمد جها نگیر هم در همین

جا در مقابل تخت بابر تختی و در مقابل کتیبه و کتیبه‌ئی در سنگ تفر کرد . این تختگاه های سنگی بابر و جهانگیر تحت آیه خزینه فراز عمارت موجوده شفا خانه ابن سینا وجود داشت . جهانگیر روز قبل از حرکت خود از کابل به قصد هند به این تختگاه آمد و مجلس شراب ترتیب داده حوضچه ئی را که قریب دومن هندوستان شراب میگرفت پر کرد و مجلس با ده نوشی و بزم نشاط تشکیل نمود ماجرای این روز را مختصراً چنین مینگارد : « روز پنجشنبه به تختگاه حضرت فردوس مکانی رفتم چون فردای آن از کابل می بر آمدم امروز را چون عرفه عید دانسته در آن سر زمین فرمودم که مجلس شراب ترتیب دهند و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند به مجموع مقر بان و بند هائى که در مجلس حاضر بودند پیا لها داده شد بان خوشحالی و شگفتگی کم روزی شده باشد » (۱) نورالدین جهانگیر

ختم دوره اول

اقامت جهانگیر در کابل در مسافرت اول خود به کابل که اینجامصروف شرح

واقعات آن هستیم طوریکه دیده شد پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۰۱۶ وارد کابل شد و روز جمعه هفتم ربیع الاخر سال مذکور بعد از تقریباً ۸۵ روز از کابل به قصد هند برآمد . جهانگیر روز جمعه هفتم ربیع الاخر به سوارى فیل از رهايشگاه خویش یعنی باغ شهر آرا آمد . منزل اول او بسیار دور نبود میخواست به جلگه (سفیدسنگ) که حالا به سیاهسنگ شهرت دارد موصلت کنند سیاهسنگ امروز داخل آبادی های شهر است ۳۶۰ سال قبل از بعضی نقاط شهر مثلاً باغ شهر آرا آنهم برای سفرشاهی که به سوارى فیل حرکت میکنند منزلی محسوب میشد علاوه برین چون در مسیر شاه اهالی شهر مانند

جمعه هفتم ربیع الاخر

۱۰۱۶ :

جلگه سفیدسنگ :

زردوب و چرن :

عبور جهانگیر به

سواری فیل از

کوچه های کابل :

شادبیک خان :

تاش بیک خان :

بگرامی :

بته خاک :

چشمه چهار چنار

وقت ورود اوصاف کشیده و دندوفیل هم آهسته حرکت میکنند جهانگیر در روز اول حرکت خود از کابل فقط از باغ شهر آرا تا جلگه سفید سنگ (سیاه سنگ) طی طریق کرد. در این روز از بالای فیل مشت مشت (زردوب) و (چرن) به مردم بخش میکرد قراریکه از روی تزک وی معلوم میشود زردوب نصف رویه و چرن ربع رویه بوده که به اصطلاح امروز میتوان یکی را قران و دیگری را شانزده پولی خواند. جهانگیر قبیل ازینکه از بگرامی حرکت کرد اداره شهر را تا آمدن شاه بیگ خان به یکی

شکارگاه شت ارز نه: از آمراي خویش موسوم به تاش بیگ خان سپرد. جهانگیر بعد از چهار روز بتاريخ سه شنبه ۱۱ ربیع الاخر از سفیدنگ بطرف بگرامی حرکت نمود و بتاریخ سه شنبه ۱۸ ربیع الاخر از منزل بتخک پیشتر رفت در دو نیم کرهی بتخک از چشمه ئی که بالای آن چهار چنار بزرگ بود بسیار تعریف میکنند و اینجا را جای پر کیف و قابل تعمیر عمارتی میخوانند و از بس مورد پسندش واقع میشود توقف میکنند و باز به شکار قمرغه می پردازند چون تذکار بعضی از جزئیات شکار برای شکاری ها خالی از دلچسپی نیست اینک به متن تزک جهانگیری مراجعه کرده حرکت شاه را از کابل با آنچه راجع به شکار قمرغه اینجا نوشته است نقل میکنیم:

« روز جمعه هفتم بعد از گذشتن يك پهره به مبارکی و خورمی از شهر برآمده »
 « جلگه سفید سنگ محل نزول گشت از باغ شهر آرا تا جلگه مند کور هر دو دست راه »
 « از قسم زردوب و چرن که نصف ربع رویه بوده باشد بر فقر او مساکین پاشیدم »
 « درین روز وقتیکه به نیت برآمدن از کابل بر فیل سوار میشدم خبر صحت امیر الامرا »
 « و شایبگ خان رسید خبر آندرستی این دو بنده عمده را بر خود فال مبارک دانستم »
 « روز سه شنبه یازدهم از جلگه سفید سنگ يك گروه کوچ نموده بگرامی »
 « منزل شد تاش بیگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه بیگ خان »

شکار ۱۱۲ آهو:

بزرگترین رنگ:

مخالفت های خسرو

باید درش جهانگیر:

سرخاب:

باغ وفا و نهلاه:

ارسلان بی حاکم کامران:

عزت خان حاکم

جلال آباد:

« بواجبی از شهر و نواحی خبر دار باشند . روز سه شنبه هژدهم از منزل بتخاک »
 « دونیم گروه براه نوا آه طی نموده بر چشمهئی که بر کنار آن چهار چنارست »
 « نزول واقع شد هیچ کس تلغایت در صند ترتیب این سر منزل نشده از حالت و قابلیت »
 « آن غافل افتاده اند بسیار به کیفیت جائیست و قابل آنست که درو عما رتی و جائی »
 « بسازند در همین منزل شکار قمر غه دیگر و اقیع شد »
 « تخمیناً يك صد دوازده آهو و غیره شکار شده باشد بیست و چهار آهوی »
 « سرخه و شانزد بزرگوهی . تا حال من آهوی رنگ را ندیده بودم الحق عجیب »
 « جانور خوش شکل است اگر چه آهوی سیاه هند وستان بسیار خوش بست »
 « بنظر درمی آید غایتاً این آهوی را بست و ترکیب و نمودی دیگرست فرمودم »
 « که قوچ و رنگی را وزن کردند قوچ يك من و سی و سه سیر بر آمد و رنگ »
 « دو من و ده سیر و رنگی باین کلانی چنان می دوید که ده دوازده سگ رونده تیز تگ »
 « بعد از آنکه مانده شده بودند او را به صد هزار محنت گرفتند از گوشت گوسفند »
 « و بز بربری گذشته کوشتی به لذت آهوی رنگ می باشد . در همین موضع »
 « شکار کلنگ نیز شد . » (۱)

چنانگیز از پسر خود خسرو که بعد ها به نام شاه جهان شهرت پیدا می کند دل خوشی
 نداشت و این پسر هم باید خود مخالفت های زیاد داشت و چندین مرتبه طغیان کرده بود
 و او را متعوس با خویش بکابل آورده بود . خسرو چه در کابل و چه در راه
 بفکر توطیة هائی افتاده میخوایست . رشکار گدنا بر پدرش حمله کند در طی
 شکار قمر غه فوق الذکر در حوالی بتخاک و چشمهئی که ذکر شد با موافقت بعضی
 از بزرگان نقشهئی طرح کرده بود که از طرف برادرش خرم در سرخاب افشاند
 ولی چنانگیز بعلمت اینکه در سفر است از سزادادن دهنه جمعی صرف نظر کرد .

سپس چنانگیز بطرف باغ و فارفت بتار یسج ۲۴ ر یسع الاخر
 میان باغ و قنار نمله به شکار دیگری پرداخت که در طی آن قریب چهل آهوی
 سرخه شکار کرد و یوزی درین شکار گناه بدست افتاد که بقرار گرفتار آمانی ها
 و افغان هائی باشند آنجا در مرور صد و بیست سال کسی یوز را درین نقاط ندیده
 و نامش را نشنیده بود .

قراریکه خوانندگان مسبقند (باغ و فا) باغی بود که در سال ۹۱۷ ظهیرالدین محمد بابر آنرا در جنوب قلعه آدینه دور طرح نمود، (۱). باغ و فا سر راه قدیم کاروان روضرقی بعد از باریک آب و گندمکی آمد. شکار روم جهانگیر در منطقه‌ئی بین (باغ و فا) و نمله واقع شد ازین معلوم میشود که باغ و فا بعد از گندم و قبل از (نمله) در کدام جائی وقوع داشت. باوجودیکه راه قدیم حتی راه سابقه موثر رو بین کابل و جلال آباد متروک شده روز سه شنبه ۹ برج ذی قعد ۱۳۳۵ بعد از سروبی از راه قدیم عازم جلال آباد شدم. جگد لک، لالی، گندمک، ها شم خیل، نمله فتح آباد، جلال آباد منازلی است که از آن موثر عبور میکند و به اساس معلومات فوق باید موقعیت باغ و فا را بد از گندمک یا بین گندمک و نمله تعیین نمود خلاصه جهانگیر دوم ماه جمادی الاول ۱۰۰۶ هجری قمری در باغ و فا توقف داشت و بتاریخ ۱۰ ماه منگ کور به عزت خان حاکم هدایت داد تا در شکار گاه دشت ارزنه شکار قمرغه ترتیب دهد دشت ارزنه بگمان غالب همین دشتی است که بعد از فتح آباد رخ بطرف جلال آباد منبسط است و بنام دشت فتح آباد یاد می‌شود. این دشت ارزنه که چندین جا حین عبور جلال الدین اکبر از آن یاد شده و مربوط به شکار های جهانگیر قبل برین هم از آن تذکراتی داده ایم یکی از شکار گاهای معروف بود و این شهرت او تا زمان امیر حبیب الله خان شهید هم باقی مانده بود زیرا امیر مصوف در زمستان ها که جلال آباد میرفت و وقت بوقت در دشت فتح آباد و دامنه های اطراف آن به شکار می پرداخت جهانگیر میگوید: «چهارم ماه حکم شد که عزت خان» «حاکم جلال آباد شکار گاه دشت ارزنه را قمرغه نماید قریب به سه صد جانور» «شکار کرده شد سی و پنج قوچ و قوشقی بیست و پنج، دار علی نود و بوعلی» «پنجاه و پنج سفیده نود و پنج. چون میان روز بود که به شکار گاه رسیدیم و هوا» «فی الجمله گرمی داشت سگات تازی خوب ضایع شدند.»

جهانگیر بعد از عبور از دکه و خیبر در محلی موسوم به باب حسن ابدال مختصر توقیفی کرد و به بعضی مقرری های امرای خویش متوجه شد و ضمناً شاه بیگ خان را

(۱) راجع به موقعیت این باغ و فا ضفا به صفحه ۹ رساله «از سروبی تا اعمار» ملاحظه شود درین رساله موقعیت باغ و فا در باغیانی پیشنهاد شده بود ولی طوریکه شرح اضافات منازل راه قدیم را دیدم باغبانی از نمله بطرف جلال آباد افتاده حال آنکه باغ و فا پیشتر از نمله وقوع داشت.

که امرای قدیم عصر پدرش بود و در ننگه داری قلعه قندهار علیه افواج ایرانی بذل همت نموده بود خنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه داده به لقب خان دو رانی و صاحب صوبگی کابل خواند و به اصطلاح ترك: «تمام سر کار کابل و تیره و بنگش و ولایت سواد و بجزور» را به وی واگذار شد. و سپس راه خود را طرف لاهور پیش گرفت که بدان کاری نداریم.

در جمادی الاول سال ۱۰۱۶ هجری قمری که

شاه بیگ خان:

جهانگیر از جلال آباد رد که رهسپار اباسین

خان دوران

میشد به شاه بیگ خان لقب خان دورانی داده

صوبه دار کابل مقرر کرد. مشاراً لیه

صوبه دار کابل:

تا حوالی سال ۱۲ سلطنت جهانگیر که مصادف به سال ۱۰۲۶ هجری قمری میباشد به این صفت باقی ماند در کابل می بود و از اینجا نقاط دو ردستی مانند سوات و بنیر و تیرا و بنگش و باجزور را هم اداره میکرد.

در طی ماه صفر سال ۱۰۲۰ هجری قمری

حمله احداد بر کابل:

واقعه بمیان می آید که ذکر آن برای تاریخچه

معز الملک بخششی:

بلا حصار و شهر کابل خالی از دلچسپی نیست

محاصره بلا حصار:

این واقعه عبارت از جنبش و حمله شخصی است معروف به احداد که باجمعی از اهالی سمت شمالی یکجا شده و بر کابل حمله آورد ماخذ مانند اقبالنامه جهانگیری و ترك جهانگیری تاریخ این واقعه را دوشنبه دوم ماه صفر ۱۰۲۰ هجری قمری قید کرده اند و به شهادت این مأخذ درین موقع خان دوران صوبه دار کابل در شهر نبود. ترك میگوید که خان دوران درین وقت در (بیرونی ها) بود. یعنی بیرون شهر، از روی اقبالنامه معلوم میشود که صوبه دار سالخورده کابل درین وقت به سمت بنگش و نیکنهار (ننگرهار) رفته بود، از روی نامه‌ئی که شاه عباس صفوی بدست ایلچی خود که مال الدین یار گار علی سلطان به جهانگیر فرستاده چنین معلوم میشود که اصلاً اهالی بنگش و ننگرهار یعنی باشندگان قسمتی از ولایت جنوبی و مشرقی علیه صوبه دار مغلی جنبش نموده و در فرصتی که خان دوران شاه بیگ خان برای آرام ساختن آنها بدان سمت رفته بود و حراست کابل به معز الملک بخششی سپرده شده و باقوه معدودی در بلا حصار بود فرصت یافته باسوار و پیاده بی خبر بر شهر حمله

آورد. از روی این دو متن مغلی واضح فهمیده نمیشود که احدات مذکور اصلا از قبایلی های جنوبی بود یا از مردمان شمالی زیرا از ترك جها نگیری چنین معلوم میشود که وی از سمت شمالی بوده باشد و از فحوای اقبالنامه جها نگیری چنین برمی آید که احدات باعدۀ از قبایلی های علاقه بنكش بکابل حمله می آورد ولی قراریکه از حواریت بعدی استنباط میشود احدات با قبایلی های سمت جنوب حتی علاقه بنكش و تیراه ارتباط داشت.

خلاصه کلام این است که معز الملک شهر را کوچه بند کرده به مدافعه برآمد ولی احدات و همدستان او چند تویی هم بدست آورده و داخل کوچه ها شدند درین وقت جنگ در میان کوچه های شهر شروع شد و اهالی شهر برای دفاع خود از پشت بام ها و سرای ها به فیر تفنگ شروع کردند و در نتیجه یکی از سران همدستان احدات که (بارکی) نام داشت بقتل رسید چون یورش حمله آوران متوجه بالاحصار شد معز الملک خود را به اندرون حصار انداخت و قلعه بند ساخت درین فرصت اهالی اطراف کابل بنای مداخله به شهر را گذاشتند و احدات و همراهان او که قریب ۸۰ نفر کشته داده بودند از عقب دیوار های قلعه بالاحصار عقب نشستند میگویند درین فرصت یکنفر ناد علی نام میدانی که در علاقه لوگر بود خود را بکابل رسانید و عقب احدات و همدستان او برآمد ولی ایشان را تعقیب نتوانسته برگشت بعضی ماخذ تبدیلی خان دوران را از صوبه داری کابل به پیری و نقاهت نسبت میدهند و برخی عدم موفقیت او را به گرفتاری احدات و آرام ساختن همدستان او مربوط میداند.

قلیچ خان : اقبالنامه در صفحه ۱۰۵ مینگارد: «چون بعرض

مهابت خان : مکرر رسید که خان دوران پیر و ضعیف

خواجه ابو الحسن : شده و تاب قنطره و سواری که از لوازم

احسن الله : حکومت کابل است ندارد مهابت خان را

خلعت و اسب و فیل خاصه عنایت نموده به قلعه بیگی کابل فرستادند و مقرر شد که حفظ و حراست تهته در عهدۀ خان دوران باشد همین ماخذ در اخیر ماجرای تعقیب احدات میگوید: «مقارن این حال قلیچ خان از لاهور آمده زمین بوس

دریافت اورا به حکومت کابل واستیصال احدات و ضبط افغانستان تعیین فرموده
صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان عنایت نمودند
بهر حال مقصد از روشن ساختن موضوع صو به داز کابل است تقریباً در
ده سال اخیر سلطنت جهانگیر زیرا شاه بیگ خان در حوالی سال ۱۲ سلطنت
جهانگیر (۱۰۲۶) هجری قمری ظاهراً به علت پیری به صو به داری تهنه تبدیل
شده وبعد از او ماخذ از قلیچ خان ومهابت خان اسم برده اند و به تدریج زمانی
هم اسم امان الله خان پسر مهابت خان بحیث وکیل پدرش در صوبه داری کابل
برده شده است .

مقارن سال ۱۹ جلوس جهانگیر (مطابق ۱۰۳۳) به التماس مهابت خان
پسرش خانه زاد خان را باسپاه او از کابل احضار میکنند . چنین مینماید که
این پسر مهابت خان هم یابه صیغه و کالت ویا باراشتن عنوان صاحب صو بگی
در کابل حکومت نموده باشد زیرا حینیکه نامبرده نزد پدرش فرستاده میشود
صوبه داری کابل به عهده خواجه ابوالحسن نامی تفویض میگردد . سپس پسر
این شخص بنام احسن الله به و کالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین
میگردد و از طرف جهانگیر حکم میشود که « پنج هزار سوار خواه را
به ضابطه دواسپه و سه اسپه سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم فرق عزت
برافراخت و خلعت باشمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم » (۱) دریافت نمود .

خاطره سفر اول نورالدین جهانگیر در کابل

خاطره سفر اول

که در سال ۱۰۱۶ هجری قمری بعمل آمد

جهانگیر در کابل:

در لوح قبر آرامگاه بابر و پسر و نواسه اش

نصب لوحه بر مزار

میرزا هندال و محمد حکیم میرزا باقی مانده است

ظهیر الدین بابر:

قبل برین در طی شرح مسافرت اول جهانگیر

میرزا هندال و محمد

در کابل نوشتیم که شاه مغلی روز جمعه

حکیم میرزا:

بیست و ششم محرم ۱۰۱۶ به آرامگاه جد خویش ظهیر الدین محمد بابر آمد

و حلوا و طعام فراوان خیرات کرد و رقیه سلطان بیگم دختر میرزا هندال را هم

با خود گرفته بود تا قبر پدرش میرزا هندال را زیارت کند .

دوره اقامت اول جهانگیر در کابل از ۱۸ محرم تا هفتم ربیع الآخر ۱۰۱۶ در حدود ۸۵ روز طول کشید. یکی از خاطرۀ این دوره اقامت او در کابل که واضح جلب نظر میکند لوحه سنگ‌هایی است با کتیبه و تاریخ که بر مزار بابر و میرزا هندال و محمد حکیم میرزا نصب کرد است. قراریکه همه میدانیم ظهیر الدین بابر بتاریخ پنجم جمادی الاولی سال ۹۳۷ هجری قمری مطابق ۲۶ دسمبر ۱۵۳۰ در آگره وفات نموده و موقتاً نعش او را در باغ نور افشان که حالا بنام رام باغ معروف است امانت بخاک سپردند.

و بنا بروصیتش شش ماه بعد به کابل انتقال دادند (۱) تاچهل سال قبل قبر بابر عبارت از سکوی مرمری بود که روی آن مرتبۀ اول و مرتبۀ دوم از همان سنگ مرمر سفید دیده میشد. عقب لوح مزار که بالای سر مرقد نصب است چراغ دانی مجراب مانند وجود داشت چندسال بعدچوب‌تره‌ئی با پایه‌های چوبی روی مرقد بنا کردند تا اینکه در زمان سلطنت اعلیحضرت محمدنادر شاه شهید بامرمت کاری‌هایی که در تمام باغ بابر بعمل آمد شکل مرقد و پوشش روی آن بصورت حاضر در آمد.

جهانگیر در مسافرت اول خود بکابل در ۱۰۱۶ هجری قمری و در طی چند ماهی که در کابل بود لوحه سنگی بالای سر مرقد سر سلسله در زمان خود نصب کرد که در هر دو روی آن مضامینی به شرح ذیل دیده میشود:

الف: در روی لوحه «یا سبحان یا ملک یا فتاح یا عادل یا قدوس»
 «الله اکبر» «لا اله الا الله محمد رسول الله»
 «یا د شاهی کز جبینش تافتی نور اله»
 «آن ظهیر الدین محمد بود بابر پادشاه»
 «باشکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین»
 «داشت از توفیق و فیض و فتح و فیروز سیاه»
 «عالم اجسام را بگرفت و شد روشن روان»
 «بهر فتح عالم از واح چون نور نگاه»
 «شد چو فریوسش مکان رضوان زمن تاریخ چست»
 «گفتش فر دوس دائم جای بابر پادشاه»

(۱) موسیو بوکدانوف که تقریباً ۳۵ سال قبل سکر ترامور شرقی وزارت مختاری فرانسه در کابل بود در مقاله‌ئی که تحت عنوان آرا مگناه بابر در جلد سوم کتیبه‌های هندو اسلا میکا نشر کرده است می نویسد که نعش بابر را ده یا دوازده سال بعد از وفاتش از باغ نور افشان بکابل انتقال دادند.

در پشت لوحه :

« یا اللہ یا نور یا فیاض یا غفار یا رحیم »

« یا الرحم الراحمین »

« از فیض عنایت بیغایت الهی وقتی که بز زیارت روضه منور ظہیر الدین محمد بابر »
 « بادشاہ غازی اوا المظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاہ ابن حضرت عرش آشیانی »

« جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی کامجو گردیدند این لوح فرمودند سنہ ۲ »
 « جلوس جهانگیر مطابق سنہ ۱۰۱۶ ہجری »

جهانگیر در همین سال ۱۰۱۶ لوحه سنگ هائی بر مزار میرزا ہندال و محمد حکیم
 میرزا ہم نصب کرده است . قرار بسکه در صفحہ (۱۵۵) این اثر دیدیم
 میرزا ہندال پسر ظہیر الدین بابر بتاریخ ۲۱ ذی قعدہ در سال ۹۵۸ در چپر یار
 ننگر ہار کشتہ و نعش او را در پہلوی چپ پدرش دفن کردند . لوحه سنگ
 مرمری کہ بہ امر نور الدین جهانگیر بالای سرقبر او نصب شدہ فقط یکطرف
 خود نوشتہ « دارد کہ مضمون آن چنین است

لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ

از فیض عنایت الهی وقتی کہ بز زیارت روضه حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ
 « غازی ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاہ غازی کامجو گردیدند لوح
 « مرقد میرزا ہندال ابن ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ غازی را فرمودند سنہ ۲ جلوس »

جهانگیری مطابق ۱۰۱۶ ہجری

بہمین منوال از طرف نور الدین جهانگیر در سال « ۱۰۱۶ » لوحه سنگ دیگری
 بالای سر مرقد محمد حکیم میرزا پسر ہما یون نواسہ بابر ہم نصب شدہ است .
 محمد حکیم میرزا بہ شرحی کہ در صفحہ (۲۲۴) این اثر دادہ شدہ است بتاریخ ۱۲ شعبان ۹۹۳
 در کابل و نات نمودہ و پہلوی عمش میرزا ہندال دفن شدہ است . لوحه مزار او ہم
 فقط در یک روی خود نوشتہ دارد کہ مضمون آن قرار آتی است :

اللہ اکبر

بفرمودہ ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاہ غازی ابن حضرت جلال الدین
 « محمد اکبر بادشاہ غازی لوحہ مرقد مزار محمد حکیم ابن جنت آشیانی ہمایون »

«بادشاه غازی صورت اتمام پند یرفت سنه ۲ جلوس جهانگیر مطابق سنه ۱۰۱۶»

«هجری» (۱)

شرح سفر اول نورالدین جهانگیر به کابل در

سفر دوم

سال ۱۰۱۶ قبل برین گذشت نوزده سال بعد

جهانگیر به کابل

در سال ۱۰۳۵ هجری قمری به مسافرت

سال ۱۰۳۵

دوم پرداخت و علت آنهم بیشتر سیر و لشکری بود چنانچه ترك جهانگیری میگوید:

«چون از مدت های مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میگرد بتاریخ

هفدهم اسفندار سنه ۱۰۳۵ بعزم سیر و لشکری نهضت کوکب اقبال بدان صوب

اتفاق افتاد چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه

مذکور کوچ فرمودند.»

جهانگیر در سال ۲۱ سلطنت خویش

عرف و عادات

که موافق به ۱۰۳۵ هجری قمری میشد از لاهور

و معتقدات

به قصد کابل برآمده. چون به جلال آباد میرسد عده از باشندگان دره های

کنر و لغمان که هنوز به دین اسلام مشرف نشده و کافر هستند به استقبال او

می آیند در اقبال نامه جهانگیری و ترك جهانگیری راجع به عرف و عادات و برخی

معتقدات ایشان پاره معلوماتی داده شده اقبال نامه این مطالب را مر بوط به

کافران دره نور میداند. اسامی اقبال نامه این مطالب را با الفاظ مضمون از

ترك جهانگیری اقتباس کرده و جایجا بعضی جمله های دیگر هم دارد که حین نقل

متن ترك در میان قوسین گرفته شده و در پاره ورقی اشاره رفته است اینک متن ترك:

«... چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گبهان بدوی اتفاق افتاد»

«جمعی از کافران (۲) آمده ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات»

«ورسومی که میان ایشان شایع است بجهت غرابت مرقوم میگردد طریق»

(۱) ناگفته نماند که کتیبه های میرزا ارشدال محمد حکیم میرزا از نظر حسن خط به کتیبه

مرقد با بر نمبر سد و با اینکه هر سه لوحه مزار در يك عصر و به امر يك بادشاه ساخته شده

میان آنها فرق زیاد است و خطاط و حکاک که مامور نوشتن و کندن مضامین لوحه مزار

میرزا ارشدال و حکیم میرزا بود قابلیت زیاد داشت و علاوه بر بی ذوقی اشتباهاتی هم کرده

(۲) در اقبال نامه صفحه ۲۶۸ (کافران دره نور) آمده یعنی کافران به دره نور نسبت داده

شده. در ترك بدون تشخیص محل به صفت عام کافران خوانده شده اند.

« آنها به آئین کا فران تبت نزدیک است بتی بصورت آدمی از طلا یا از سنگ »
 « ساخته پرستش مینمایند و بیش از يك زن نمی کنند مگر زن اول نازای باشد »
 « یا با شوهر ناسازگار (و اگر خویشان زن نخستین دست یا بند البته قصدمار »
 « مینمایند) (۱) و اگر خواهند بخانه دوست یا خویش بروند از بالای بام يك »
 « دیگر تردد میکنند حصار شهر را جز يك در نمیباشد و غیر از خوك و ماهی »
 « و مرغ دیگر همه گوشت میخورند و حلال دارند . میگویند که از قوم ماهر کس »
 « که ماهی خورده البته کور شده و گوشت را یخنی کرده میخورند و «
 « چارپای کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده میخورند (۲) لباس »
 « سرخ را دوست میدارند (جوانان مردانند زنگله به کمر می بندند) (۳) و مرده »
 « خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته با صراحی و پیاله و شراب در گور »
 « میگذارند و سوگند ایشان اینست که کله آهو یا بز را در آتش می نهند و با زاز »
 « آنجا بر داشته بر درخت زیتون میگذارند و میگویند هر کس از ما این سوگند »
 « را به دروغ خورد البته به بلائی مبتلا شده و اگر پدر ما زن پسر »
 « خود را خوش کنند بگیرد پسر در آن باب مضایقه نمی نماید حضرت شاهنشاهی »
 « فرمودند که هر چه دل شما از چیز های هند وستان خواهش داشته باشد (۴) »
 « در خواست نباید اسپ و شمشیر و بقا و سر و پای سرخ التماس کردند کامیاب »
 « مراد گشتند » (۵)

مواصلت جهانگیری
 بکابل :
 متن ترك جهانگیری :
 متن اقبالی نامه
 جهانگیری :

- (۱) این جمله که میان فو-ین گرفته شده در ترك نیست و در اقبالی نامه میباشد .
 (۲) این جمله در اقبالی نامه هست
 (۳) این جمله در اقبالی نامه هست .
 (۴) در اقبالی نامه کلمه هندوستان نیست و جمله چنین آمده : هر چه دل شما خواهد از ما
 التماس نماید . (۵) صفحه ۴۱۸ و ۴۱۹ ترك جهانگیری .

«فرمودند روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست و یکم شهر شعبان»
 «به مبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین روز برفیل نشستہ نثار کنان»
 «از میان بازار شهر کابل گذشتہ بہ باغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند»
 مضمون این دو متن حتی در کلمات تقریباً یک چیز است ولی در تاریخ مواصلت
 جهانگیر بکابل یک هفته فرق دیده میشود کہ یکی آنرا (بیستم) و دیگری (بیست و هشتم)
 قید کردہ است کہ بہ ماہ شعبان ۱۰۳۵ ہجری قمری مطابقت میکند.

قراریکہ قبلاً ملاحظہ کردیم و حالا باز می بینیم جهانگیر در مسافرت اول و دوم
 خود عندالورد بکابل بہ باغ شهر آرا نزول می کند. در مسافرت اول خون پنجشنبہ ۱۸
 محرم ۱۰۱۶ حینی کہ بہ بالا حصار رفت گفت: «جائی کہ قابل نشیمن باشد نبود
 فرمودم کہ این عمارت را بران کنند و محل دیوانخانہ پادشاهانہ ترتیب دهند»
 اینک بعد از ۱۹ سال کہ بار دیگر وارد کابل میشود باز مستقیم بہ باغ شهر آرا می آید
 و خبری نیست کہ آیا او امر او را جمع بہ آبادی های بالا حصار عملی شد یا نہ.
 اولین کار جهانگیر این بود کہ بہ همان روزهای

بر آرامگاہ بابر

ہندال

اول ورود خود بکابل جمہ اول خورداد (۲۶ شعبان)

بہ آرامگاہ بابر رفت و ہر مزار میرزا ہندال

حکیم میرزا

و محمد حکیم میرزا عمش فاتحہ خواند.

گشتار و فروشی

تذکرہ جهانگیری در زمان اقامت جہانگیر

راجپوت ہا

بار دوم بکابل از واقعہ تصادم راجپوت ہا و سپاہیان کابل در شکار گاہ معروف
 شہر موسوم بہ (چلکہ) بحث میکند فہمیدہ شد کہ چلکہ چہ کلمہ است و کجا بودہ
 (۱) قضیہ چنین آمدہ کہ چلکہ کہ از شکار گاہی معروف کابل است جہت شکار
 پادشاهی قرق شدہ بود و راجپوت ہا در آنجا رفتہ بہ ممانعت سپاہی ہا توجہ نکردہ
 و اسب های خود را بہ چرابستند و یکی از سپاہیان را کشتند و در نتیجہ ز دو خورد بزرگ
 میان دستہ احدیان و راجپوت ہا در گرفت کہ در آن تقریباً ۸۰۰ یا ۹۰۰ راجپوت
 بقتل رسید و در حدود تقریباً ۵۰۰ نفر دیگر را مردم کابل و ہزارجات زندہ ربودہ
 بہ مالورای ہندو کش بردہ و فروختند. متن تذکرہ این قضایا را چنین شرح میدہد:

(۱) احتمال بسیار دارد کہ مقصد ازین شکار گاہ بگرامی بودہ باشد.

« .. جمعی از راجپوتان در چلکه که از شکار گاهای مقرر کابل است رفته »
 « اسپان خود را بچرا گذاشته بودند چون چلکه را بجهت شکار پادشاهی »
 « قرق ساخته به چندی از احدیان حواله نموده بودند یکی از آنها ماع آمده کار به »
 « درشتی گذرانید و راجپوتان بی محابا آن بیچاره را بزخم تیغ یاره یاره »
 « کردند چندی از خویشان و برادران او و احدیان دیگر بدرگاه رفته »
 « استغاثه و داد خواهی نمودند حکم شد که اگر او را شناخته میباشند نام »
 « و نشان او معروض دارند تا بحضور اشرف طلبد به باز پرس فرمائیم »
 « و بعد از اثبات بسزا رسد احدیان را باین حکم تسلیمی نگشته برگشتند »
 « راجپوتان نیز قریب بانها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم »
 « و بیکار شده همه یک جهت و یک رو بر سردار راجپوتان آمدند و چون احدیان »
 « تیر انداز و توپچی بودند باندک زدی خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندی »
 « را که مهابت خان از فرزندان حقیقی گرامی ترمی دید علف تیغ انتقام »
 « گردیدند تخمیناً هشتصد و نهصد راجپوت بقتل رسیده باشند و احشام کابل و »
 « هزارجات هر جا راجپوتی را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هند و کش »
 « گند را نیده فروختند و باین طریق قریب پانصد راجپوت که بیشتری از آنها »
 « سردار قوم بودند و به شجاعت و مردانگی اشتهار داشتند بفرخت رفتند و مهابت »
 « خان از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکمک نوکران خود »
 « شتافت و در اثنای راه نقش را طور دیگر دیده از بیم و هراس که میباید درین »
 « اشوب کشته شود برگشته خود را در پناه دولت خانه انداخت و با تماس او »
 « حبشیان و کوتوال خان و جمال خان خواص را حکم شد تا این فتنه را »
 « فرو نهند » .

شکار ارغند: جهانگیر به شکار شوق مفرط داشت و اصلاً
 نور جهانگیر: قصد مسافرت دوم او بکابل سیروسکار بود.
 در منزل شاه اسمعیل: میگویند جهانگیر در سفر و حضر یکروز بی شکار
 هزاره: مانده نمیتوانست اللهورد پتخان قر اول بیگی

نہ میر ما نوس

بجہت شکار قمرغہ یکنوع دام یا تور بزرگی

ارزیسمان نایب و حاضر ساخت کہ در آن میاغ بیست و پنج ہزار روپہ خرچ شدہ بود و ازین تور کلان کہ آنرا (نور) یا (نور) میگویند در شکار ارغندہ کہ شرح آنرا بشہادت خود ترک میدہیم کار گرفتند :

« در موضع ارغندہ کہ از شکار گاہای مقرر این ملک است بہ متصدیان »
 « سر کار حکم شد کہ نور مزکور را بشکار بردہ استادہ نمودند و شکاری را »
 « از ہر طرف بہ نور در آوردند و حضرت با پرستاران حرم سرای عزت بنشاط شکار »
 « توجہ فرمودند شاہ اسمعیل ہزارہ کہ جماعہ ہزارہا اوراہ بزرگی و مرشدی »
 « قبول میداشتند و بانواع و لواحق خویش در ظاہر دیہہ میرمانوس فرود آمدہ بود »
 « حضرت شاہنشاہی بانور جهان بیگم و اہل حرم بمنزل شاہ اسمعیل تشریف بردند »
 « و بیگم بہ فرزندان شاہ از اقسام و جواہر و زراہین مرصع الات تلافیف فرمودند »
 « و از آنجا بنشاط شکار پرداختہ قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهی »
 « و خرس و کفتار کہ درین نور در آمدہ بود شکار شد و یکی از ہمہ کلان تر بود »
 « وزن فرمودند سہ من و سہ سیر بوزن جہانگیری بر آمد » (۱)

شرح این نور و این شکار ارغندہ در صفحہ ۲۷۲ اقبال نامہ جہانگیری ہم آمدہ .
 معتمد خان بخشی درین کتاب خود معلومات خوب نری را جم بہ نور یا نور بزرگ
 و صورت اشکارن میدہد کہ ذکر آن خالی از دلچسپی نیست :

«... چون توجہ خاطر اشرف بشکار بسیار است و شیفستگی و تعلق آن حضرت »
 « باین شغل بجائی رسیدہ کہ در سفر و حضر یکروز بیشکار ممکن نیست کہ بسر آید »
 « لاجرم ہر کس در فن شکار و قوفی و مہارتی دارد تصرفی بخاطر اور دہ و سیانہ »
 « تقرب میسازد از جیلہ اللہ و ردیخان قراول بیگی بجہت شکار قمرغہ تور کلانی »
 « کہ اہل ہند آنرا (نور) گویند از ریسمان تر تیب دا دہ پیشکش کردہ بودہ »
 « و میاغ بیست و چہار ہزار روپہ صرف شدہ دور آنرا دونیم کر وہ پیمودہ اند »
 « سیصد فراسی در یک ونیم بہر ایستادہ میکنند و ہشتاد شتر برداشتہ پیوستہ در سفر »
 « ہا ہمراہ میدارند و مدار شکار قمرغہ بدین طور است از ہر قسم جانور کلان »
 « و خورد کہ داخل تور شود بدر رفتن مجال است بہ متصدیان شکار حکم شد کہ این »
 « تور را بہ موضع ارغندی کہ از شکار گاہای مقرر این ملک است بردہ ایستادہ »

«سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون تور در آورند و بتار یخ شا نزد هم با»
 «پرستاران حرم سرای عزت به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که در آن»
 «جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند»
 «باتوابع و لواحق خویش در ظاهر دینه میرمانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی»
 «بانور جهان بیگم اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان»
 «شاه از اقسام جواهر و زرین و مرصع الات و طلاالات لطف نمودند از آنجا بنشاط»
 «شکار پرداخته قریب به سیصد سراس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که»
 «به تور در آمده بود شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند»
 «سه من و سی آثار بوزن جهانگیری برآمد»

مراجعت
 جهانگیر

«چون خاطر فیض مظاهر از سیر و شکار گلزار همیشه بهار»
 «کابل و پرداخت روز دوشنبه غره شهر بوراز کابل بصوب مستقره»

به هند

«رار الخلافه کوشش مراجعت بنید اولزه گشت» (۱) بدین ترتیب
 دوره اقامت تقریباً یکماهه جهانگیر باردوم بکابل خانمه یافته و راه مراجعت به هند
 را پیش گرفت. جهانگیر بعد از مراجعت از کابل به غنچه د و سال دیگر زنده بود
 و چاشت روز یکشنبه ۲۸ شهر صفر هزار و سی هفت (۱۰۳۷) هجری قمری بعد از
 ۲۲ سال سلطنت پدرود حیات گفت.

شاه جهان

شاه جهان پنجمین پادشاه سلاله کورگانی اولاده بابر و سومین پسر جهانگیر بتاریخ ۲۹ ربیع الاول هزار هجری قمری در لاهور متولد شده و از طفلی تا سالهای چندی از سنین جوانی به سلطان خرم ملقب بود. مادرش نواب جووده باهی نام داشت و دختر راجه بهگوان داس راجه جوو هپور بود و در دامن تربیت رقیه سلطان بیگم دختر میرزا همدان زن جلال الدین اکبر بزرگ شد. بعد از وفات پدرش جهانگیر روز دوشنبه ۷ جمادی الثانی ۱۰۳۷ هجری قمری در اکبر آباد بر تخت نشست و ۳۲ سال سلطنت و ۷۶ سال عمر کرد و دوشنبه ۲۶ رجب ۱۰۷۶ هجری قمری پد و در حیات کُفت.

شاه جهان طوریکه بعد ازین مفصل دیده خواهد شد غیر از سفرهای دوران شهنشادگی در طی ۳۲ سال سلطنت خود چهار مرتبه در سالهای ۱۰۴۹ و ۱۰۵۶ و ۱۰۶۲ و ۱۰۵۷ بکابل آمده و هر دفعه مدتی درین شهر گذرانید. در دوره سلطنت شاه جهان و در طی دوره های اقامت وی بمناسبت مفکوره لشکر کشی ها علیه نذر محمد خان والی بلخ در صفحات شمال و در مقابل حکام صفوی بطرف قندهار در شهر کابل و بالا حصار آن بیشتر فعالیت های نظامی بعمل می آمد معذ الک عمران و آبادی چه در بالا حصار و چه در سایر حصص کابل رونق زیاد یافته و دوتن از صوبه داران شهر سعید محمد خان و علیمردان خان در تمیل نقشه ها و مفکوره های عمرانی شاه جهان نقش بزرگی بازی کردند.

نذر محمد خان اوزبک از وقایع مهمی که در آغاز سلطنت شاه جهان

و فکر تسخیر کابل: مربوط به تاریخچه کابل و بالا حصار آن

عبد العزیز پسر میتوان ذکر کرد فکری است که در کله

نذر محمد خان اوزبک والی بلخ و بدخشان: نذر محمد خان:

باقی حاکم قبایلیان: راجع به تسخیر کابل پیدا شد. بیشتر در صفحه

شاه نذر حاکم طالبان: (۲۴۰) این کتاب نوشتیم که چطور در پایان

عوض حاجی بنمای: دوره سلطنت جلال الدین اکبر مقارن ۱۰۰۶

حاکم غوری: هجری قمری عبدالله خان اوزبک والی توران

وفات کرد و بجایش مدتی پسرش عبد الومن نشست و بجای وی باقی خان یکی از خواهرزاده های عبدالله خان بخانی رسید بعد از وفات باقی خان ولی محمد خان حکمران سمرقند شد ولی پلنگتوش اتالیق وی بنای مخالفت را بنا او گذاشته امام قلیخان را از بلخ طلب کرد و بدین منوال امام قلیخان و برادرش نذر محمدخان در دو طرف جیحون (آمو دریا) یکی بصفته والی نوران در بخارا و سمرقند و دیگری بصفته والی بلخ در بلخ و بدخشان به حکومت رسیدند در فرصتی که جهانگیر از جهان مقاومت قلعه ضحاک : در گذشت و شاه جهان بر تخت صعود خنجر خان : می کرد و والی بلخ نذر محمد خان بفرار افتاد که بر کابل حمله کند و این شهر را بتصرف خویش در آورد. والی بلخ نقشه بزرگی پیش خود طرح کرده پسرش عبدالعزیز باقی حاکم قبادیان، شه نذر حاکم طالقان، عوض حاجی نمای حاکم غوری، قاسم حسین قوشچی حاکم ایبک، طاهر میرزای منغظ حاکم بغلان، صالح کو کلتاش نذر محمد حاکم امام، کاشغری خواجه حاکم آقسرائی، ترسون بی قطغان حاکم اشکمش، حق نظر توپچی باشی و جمعی دیگر را بطور هر اول فرستاده خود از عقب روان شد.

چون پیش قراول نذر محمد خان به قلعه ضحاک رسید مقاومت شروع شد. قلعه ضحاک نقطه ای بود که در حدود قلمرو نذر محمد خان و صوبه دار کابل و قوع داشت یانزد هم رمضان ۱۰۲۷ هجری قمری جنگ شروع شد. والی بلخ قوای خود را به سه حصه تقسیم کرد: از جانب آبگیر که شمالی قلعه است عبدالرحمن بی اتالیق و عوض حاجی و قاسم حسین و طاهر میرزای منغظ و کاشغری خواجه و جو قی

قاسم حسین قوشچی

حاکم ایبک :

طاهر میرزای منغظ

حاکم بغلان :

صالح کو کلتاش :

نذر محمد حاکم امام :

کاشغری خواجه

حاکم آقسرائی :

ترسون بی قطغان

حاکم اشکمش :

حق نظر توپچی باشی :

مقاومت قلعه ضحاک :

خنجر خان :

می کرد و والی بلخ نذر محمد خان بفرار افتاد که بر کابل حمله کند و این شهر را بتصرف خویش در آورد. والی بلخ نقشه بزرگی پیش خود طرح کرده پسرش عبدالعزیز باقی حاکم قبادیان، شه نذر حاکم طالقان، عوض حاجی نمای حاکم غوری، قاسم حسین قوشچی حاکم ایبک، طاهر میرزای منغظ حاکم بغلان، صالح کو کلتاش نذر محمد حاکم امام، کاشغری خواجه حاکم آقسرائی، ترسون بی قطغان حاکم اشکمش، حق نظر توپچی باشی و جمعی دیگر را بطور هر اول فرستاده خود از عقب روان شد.

چون پیش قراول نذر محمد خان به قلعه ضحاک رسید مقاومت شروع شد. قلعه ضحاک نقطه ای بود که در حدود قلمرو نذر محمد خان و صوبه دار کابل و قوع داشت یانزد هم رمضان ۱۰۲۷ هجری قمری جنگ شروع شد. والی بلخ قوای خود را به سه حصه تقسیم کرد: از جانب آبگیر که شمالی قلعه است عبدالرحمن بی اتالیق و عوض حاجی و قاسم حسین و طاهر میرزای منغظ و کاشغری خواجه و جو قی

از طرف دروازه که بسمت شرق قلعه واقع است صالح کو کلماتش و حق نظر توپچی باشی و جاجم توقسانه و جمعی و از سمت سر کوب قلعه یعنی از جناح جنوبی شه نذر میر آخور و تر سون بی و گروه دیگر به یکبار حمله آوردند خنجر خان حارس قلعه سخت مقاومت کرد به نحوی که نذر محمد خان قلعه ضحاک را ناکشاده مانده متوجه کابل شد و چون راه غور بند محافظه میشد از طریق سیاه سنگ خویش راه به پغمان (پغمان) رسانید تا بر کابل حمله کند. راه سیاه سنگ بگمان غالب عبارت از راه دره (کانو) است که الان هم از طریق سرچشمه و گردن دیوال به پای خرابه های شهر ضحاک منتهی میشود.

میگویند همینکه نذر محمد خان و همراهانش به پغمان

نذر محمد خان

و لندرس رسیدند دست تعدی به اهالی اینجاها

در پیرامون کابل:

دراز کردند و به تدریج پیش آمده خویش را در

کارپردانان

پیرامون حصار کابل رسانیدند و با نوشتن مکاتیب

صوبه داری کابل:

و ارسال پیغامها بنای دادن وعده و وعید را گذاشتند

یعقوب خان بدخشی:

درین فرصت در سالهای اخیر سلطنت جهانگیر

بالچوقلیج:

صوبه دار کابل خواجه ابوالحسن بود و پسرش

عبدالرحمن ترنابی:

ظفر خان درین فرصت به نیابت پدرش امور صوبه

معین خان بدخشی:

داری را در دست گرفته بود و ای درین فرصت بعزت

قاضی زاهد قاضی کابل:

جنبش در تیراه متوجه آن صوبه شده بود

گنگاش در صفا

بزرگان دستگاه صوبه داری کابل درین وقت

بیرون دروازه دهللی:

عبارت بود از: یعقوب خان بدخشی، بالچوقلیج

پنجشنبه ه سوال:

داماد قلیج خان صوبه دار قدیم کابل، عبدالرحمن

پشته نهر فتح:

ترنابی، معین خان بدخشی و قاضی کابل، قاضی زاهد.

پشته ماهر و.

ایشان دروازه های بالا حصار کابل را محکم کرده

پشته های افغانان

و آماده مدافعه شدند و ضمناً برای اینکه به

مقبره سید مهدی خواجه

پیام های نذر محمد خان جواب داده باشند در صفا بیرونی خارج حصار متصل

خانہ عبد الرحمن
 ترنابی در شمال قلعه:
 مقبره خان دوران
 در شرق قلعه:
 مدرسه خواجه عبدالحق
 در شمال قلعه:
 گلکنه جنوبی قلعه:
 ملچارہاں رپیرامون
 قلعه بالا حصار:
 دروازہ دہلی:
 دروازہ آہنی:
 شیخ طاووس:
 دروازہ خواجه خضر:
 میر موسی
 مشہور بہ میر گل
 لشکر خان
 صوبہ دار کابل:
 لشکر فتح و ۱۶
 متحرک ۱۰۲۸:

دروازہ دہلی جمع شدہ و نمایندگان
 نذر محمد خان را برای مذاکرہ خواستند
 وعزم جزم خویش را مبنی بر دفاع شہر و قلعه
 بہ ایشان واضح نمودند. چون ایلچیا
 برگشتند و نظریات ایشان بہ نذر محمد خان
 معلوم شد مصمم بر تسخیر قلعه کابل شد و بہ
 جانب شہر بہ پیشروی مبادرت کرد. روز
 پنجشنبہ پنجم شوال ۱۰۲۷ قراولان او از پشتہ
 نہر فتح و پشتہ ماہرو نمودار شدند. قراولان
 جنود نصرت آلود بر پشتہ دہ افغانان و مقبرہ
 سید مہدی خواجه در برابر افواج غنیم تا آخر
 روز بہ مدافعت پرداختند. (۱) بہ این ترتیب
 تصادم اول میان مدافعہ کنندگان شہر کابل
 و قوای نذر محمد خان بین بی بی ماہرو و قلعه
 فتح و دہ افغانان صورت گرفت سپس قوای
 مدافع بہ شہر برگشت و داخل قلعه شد و قوہ
 مهاجم پیش آمدہ و بہ نحو ی کہ پادشاہ نہ
 متذکر میشود در خانہ های اطراف قلعه احد
 موقع کردند بدین نحو: « نذر محمد خان

« و عبد العزیز در خانہ عبد الرحمن بیگ ترنابی کہ شمال قلعه است و پلنگتوش »
 « بی اتالیق دادار بی در مقبرہ خان دوران کہ شرق قلعه است مجازی دروازہ »
 « دہلی و عبد الرحمن دیوان بیگی در مدرسہ خواجه عبدالحق کہ شمالی قلعه است »

«پهلوی دولت‌خانه قدیم و کاشغری سلطان برنه نذر محمد خان در گلکنه که جنوبی»
 «قلعه است منازل گزیدن و از هر جانب ملچار آغاز نهادند. بدین تفصیل ملچار یلنگتوش»
 «داداری دروازه دهلوی ملچار عبدا لعزیز عبدالرحمن اتالیق دروازه آهنی»
 «ملچار محمد باقی بی قلماق طرف شیخ طاوس، ملچار باقی دیوان بیگی و وقاص»
 «حاجی ایسک آقا باشی و نذر پروانچی و نظر جوهر آقاسی و حق نظر توپچی»
 «باشی میان دروازه دهلوی و دروازه آهنی، ملچار کاشغری سلطان و منصور»
 «حاجی و ترسون میرزای مختصر دروازه خواجه خضر ملچار چوچک بیگ حاکم»
 «ترمذ و حاجی بیگ برادر او رازنی با جمعی، میان ملچار یلنگتوش و ملچار»
 «کاشغری سلطان، ملچار قباد میر آخور و یادگار بکریت میان ملچار یلنگتوش»
 «اتالیق و ملچار باقی دیوان بیگی - ملچار شادی بیگ پروانچی حاکم دنو»
 «با مردم امام قلی خان میان ملچار عبد العزیز و ملچار محمد باقی بی قلماق» (۱)
 بدین ترتیب نذر محمد خان والی بلخ قوای خود را به دستها تقسیم نموده از
 چهار سمت بر قلعه کابل هجوم آوردند تا اینکه کنار خندق رسیدند. از
 داخل قلعه میر موسی مشهور به میر گل از قلعه برآمده و بر ملچار باقی بی قلماق
 حمله کرد و برای شرح واقعه باز به پادشاه نامه مراجعه می‌کنیم:

«... چون ملچارها به خندق رسید و دمدم مهابر افر اخیند میر موسی مشهور به»
 «میر گل از تاینان خواجه ابو الحسن با گروه پیکار پڑوه احدیان از قلعه بر»
 «آمده بر ملچار محمد باقی بی قلماق دوید و جمعی را بارگران سر از دوش بلا»
 «آغوش بر گرفته بسیک باری بادیه پیمای عدم گردانید و سر کوبشان بگا»
 «برابر ساخت و با دوازه ناموس پرست به گلگونه زخم رخسار روزگار خود»
 «بیاراست و سر و سلاح مخالفان نزد اهل قلعه آورده تهنیت فیروزی گفت و تا سه»
 «ماه که لشکر خصم دایره محاصره تنگ داشت از هر دو جانب کشتش و کوشش راه»
 «روز بازار گرم بود»

«بدین منوال مدت سه ماه قلعه کابل در محاصره ماند و چون خبر به شاه جهان»
 «رسید بتاريخ ۱۵ ذی قعدة مهابت خان خاننانه سپه سالار رادر رئیس ۲۰ هزاره»
 «سوار بطرف کابل فرستاد در میان امرای معیتی او از هند و مسلمان شامل بود مانند»
 «راورتن و راجه جی، سنگه ورا و سور و معتقد خان که واقعه نویسی سپاه بدو مفوض»

پادشاه عالم گیر شهنشاه جهان تسخیر فرمان روای هفت اقلیم ... افسر و دیپلم
 محیی مراسم شرع نبی حجازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی
 شاه جهان پادشاه غازی که عاشره کماله اولی است از سلسله ابدیه صاحب قرانیه
 مؤید بتاریخات الهیه روز پنجشنبه دوم از عشره ثانیه ماه چهارم سال ششم از عشره
 سادسه مائت اولی از هزار دوم سنه هجری نطق بابازدهم از سال نهم سنه عشره
 ثانیه جلوس اقبال مانوس به بارکی و فیروزی ساحت دار الملک کابل از طلوع
 شمسیه ریات فلک فرسار مانچه اعلام گیتی نه نور آگین ساخته طایفه نوح
 و جهان کشائی و اشرف نصرت و عالم آرائی را ظلمت زدای عرصه بلا بلخ و بدخشان
 گردانیدند و آن ممالک دشوار ممالک را این گزین مظهر قدرت کن فیسکون
 بمجرد توجه مشکل کشتا تاریخ غره جمادی الثانیه که اول شهور سال سنا عشره
 عشره ثانیه جلوس ظفر مانوس است در سالک ممالک مجرب سه انظام داده جهانی
 را از زیر بال عمای حفا و عیانت عالمی را از سایه چتر کوان سالی سالی و عدالت
 سرمایه آسودگی و پیرایه کما میانی بخشیدند.



آئینه شاه جهان در مرز کابل که در آن از ورودی بسکابل و فتح بلخ تذکار شده.

زهی منزل و مسجد فیض بخش ،
 نه بینم نظیرش بنور و صفا .
 همانا گسه از اشیان آمده .
 بد و ران شاهنشاهی شد تمام
 محمد هما یون شه دین پناه
 بود با عک این بنای شریف .
 سحاب آرم خواجه سلطانعلی .
 چو سال بنا چشم ازل گفت .
 که بسیار خوب آمد و بس نسکو .
 که بینم عجائب صفائی د زا و
 بروی زمین مثل فیضی فرو
 که روشن بود چشم مردم با و
 که آسوده اند اهل عالم از او .
 و ز سر برد مند سنجیده گو .
 که باشد پنهان را از آب و
 که از مبدأ فیض ایزد بجو
 ۹۵۹



کتیبه مسجدی که در عصر محمد هما یون بن ظهیرالدین محمد با بحر
 از طرف خواجه سلطانعلی وزیر در کابل بنا یافته بود .

بود و سردار خان و شهپاز خان افغان و سید هزارخان و نظر بهادر خویشکی و سید عالم باره و راجه روز افزون و غیره قبل از اینکه مهابت خان حرکت کند صوبه دار کابل لشکر خان که درین فرصت در لاهور بود و در اثنای راه خیر آمدن نذر محمد خان را شنیده بود خویش را به سرعت به پشاور رسانیده و بسر خود سزاوار خان و ظفر خان را پیشتر فرستاد و خود از عقب به شتاب روانه شده از چارباغ جلال آباد و نمله و گندمک به سرعت گذشته برای اینکه زودتر بکابل واصل شده بتواند از راه انچرک که غیر متعارف بود خویش را به ۱۳۴۰ کروهی کابل به باریک آب رسانید و بدون اینکه منتظر مهابت خان سپه سالار و قوای معینی وی شود بنای پیش روی را بطرف کابل گذاشت. نذر محمد خان هم محاصره قلعه را گذاشته تا بگرامی پیش آمد ولی کاری پیش برده نتوانسته روز جمعه نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۳۸ عقب نشست و بدون اینکه به کابل معطل شود به سرعت تمام به چهار روز خویش را به بلخ رسانید. لشکر خان روز جمعه شانزدهم محرم ۱۰۳۸ داخل کابل شد و مطالب کلیم ماده تاریخ این پیروزی را (لشکر فتح) یافت. چون خبر این فتح سهرند به مهابت خان رسید بیشتر ادامه سفر را ضرورت ندیده و خیر فتح کابل را به شاه جهان اطلاع داد و خود به اکبر آباد برگشت. چون در ضمن سه ماه محاصره نذر محمد خان اهالی کابل مضیقه کشیده بودند شاه جهان امر داد تا مبلغ یک لک روپیه به صواب دید قاضی، زاهد قاضی کابل به ستم رسیدگان شهر تقسیم شود.

خواجه ابوالحسن
 مهمندی مخاطب
 به لشکر خان
 صوبه دار کابل :

در سال های اخیر سلطنت جهانگیر خواجه
 ابوالحسن مخاطب به لشکر خان صوبه دار
 کابل بود و در موقع وفات شاه پسرش
 ظفر خان به نیابت پدر کارهای صوبه داری

را در دست داشت. چنانچه حین ظهور حمله نذر محمد خان بر کابل اخیر الذکر هم در کابل نبود و در تیراه برای مقابله با جنبش احدات نام افغان رفته بود و قراریکه دیدیم لشکر خان خویش را از پشاور به کابل رسانیده نذر محمد خان

را مجبور به مراجعت بلخ ساخت و خود بالا حصار را فتح کرد و کشور و مجدداً امور صوبه داری را در دست گرفت. چون یلنکتوش یک تن از امرای نذر محمدخان عندالمرامه به او باقیات خود قلعه ضحاک و بامیان را اشغال نموده بود لشکر خان صوبه دار کابل خنجرخان و شمشیر خان و عوض بیک قاشقال را برای فتح قلاع مذکور فرستاد و قلعه ها را کشودند (۱)

کمال الدین روهیده یکی از واقعات مهم دیگر که در سال سوم و جنبش تیراه جلوس شاه جهان در زمان تصدی لشکر خان به صوبه داری کابل واقع شد جنبش کمال الدین روهیده و اهالی تیراه است. کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیده در عهد جهانگیر منصب چهار هزار و لقب شیرخانی داشت ولی به ادامه کار در دستگاه سلطنت مغل خوش نبوده در تیراه قیام کرد و از آنک با نواحی کابل مردم را برانگیخت و عده از میلیون مانند عبدالقادر پسر احداد و کریم داد پسر جلاله عم احداد در نجر جمع شدند و کوهسار تیراه و بنگش علیا و سفلی یکجا علیه دستگاه مغالی قیام کرد.

شمشیرخان و داود گماشتگان صوبه دار کابل لشکر خان موضوع را به اطلاع سعید خان یک تن دیگر از امرای مغلی که در کوهات بود رسانیده و در نتیجه سعی سعید خان و جمع آوری ۱۵ هزار کس از اهالی اطراف پشاور بالاخره به عقیم ساختن جنبش تیراه موفق گردیدند.

سعید خان در فهرست صوبه داران کابل بعد از خواجه ابوالحسن مهندسی مخاطب به شیرخان که تا اواخر سال سوم جلوس شاه جهان به این عهده **صوبه دار کابل:**

برقرار بود اسمی از شخص دیگری موسوم به سعید خان برده شده که بعد ها در اثر کامیابی هائی که در مسئله استرداد قندهار از حکام صفوی بعمل می آید به لقب ظفر جنگ بهادر نایل میشود. واضح معلوم نمیشود که این شخص به کدام تاریخ به صوبه داری کابل مقرر شده است.

(۱) صفحه ۲۶۰ جلد اول یادشاه نامه صفحه ۳۲۲ جلد اول عمل صالح تصنیف محمد صالح کتبی و لاهوری تصحیح و تصحیح علام بز دانی طبع ریاست میشن انجمن آسیائی بنکمال

از واقعات مهمی که سعیدخان صو به دار کابل دران نقش عمده دارد مسئله انتقال قندهار از صفوی های ایران به کور گانی های هندی است. بعد از اینکه بابر مرکز سلطنت را از کابل به آگره و دهلی انتقال داد و کابل حیثیت مرکز فرعی بخود گرفت و اولاده او به جنگ های باهمی پرداختند، رفته رفته وضعی در کشور مابیش آمد که کابل به حیث يك صوبه هندیا صوبه داری جزء قلمرو امپراطوری مغلی هندی اداره میشد، در صفحات شمال از يك ها (امام قلی خان و نذر محمد خان) به قدرت رسیدند و در صفحات شمال غربی از هرات تا کرانه های هیرمند صفوی های ایران نفوذ خود را قایم کردند و قندهار دست بدست میان صفوی ها و کور گانی ها میگشت.

قبل برین در صفحات همین اثر دیدیم که چطور در حدود ۱۰۵ سال قبل از جلوس شاه جهان، شاه طماسپ میخواست قندهار را تسخیر کند و خواجه کلان بیگ از طرف کامران میرزا یکی از پسران بابر از شهرمند کور دفاع کرد. شاه عباس صفوی در سال هفدهم سلطنت جهانگیر در حوالی ۱۰۳۲ هجری قمری آن شهر را بتصرف آورد و این ترتیب تقریباً ۱۵ سال دوام کرد و در ۱۰۴۷ شاه جهان مصمم شد که قندهار را از تصرف صفوی ها بیرون کند. اگرچه شاه مند کور يك پسر خویش شهزاده شجاع را برای تعویل نظریات خود باقوای زیاد بکابل فرستاد چنانچه نامبرده بتاريخ ۱۷ ربیع الاول ۱۰۴۷ بکابل رسید ولی قبل از اینکه وی وارد کابل شود سعید خان حاکم کابل به کمک عوض خان قاشقال حاکم غزنین از راه سیاست و قوه طوری زمینه را فراهم کردند که قندهار تسلیم گردید. فراموش نباید کرد که علیمردان خان معروف اصلاً بحیث حاکم از طرف شاه صفی شاه صفوی ایران بر قندهار حکومت داشت ولی میانه او با دولت صفوی برهم خورده و جانب شاه جهان گرائید و به این ترتیب قندهار از حیثه تصرف صفوی ها برآمد و جزء متصرفات کور گانی ها گردید و سعید خان حاکم کابل بانقش مهمی که در بین زمینه سازی کرد به لقب بها در ظفر جنگ ملقب گردید. سپس به تعقیب قندهار، قلاع بست و زمین داور و گرشک یکی بعد دیگری از حیثه

تسلط صفوی ها کشیده شد و تمام ولایت قندهار با قلاع و نقاط مربوط جزء قلعرو

شاه جهان شد (۱)

سفر اول شاه جهان به شاه جهان مانند اسلاف خود مسافرت
هائی بکابل کرده است. تاجائی که از خلال
کابل:

ماخذ معلوم میشود نامبرده در دوره های مختلف سلطنت خود چهار بار به کابل
آمده و اینک اینجا شرح مسافرت اول او را مطالعه میکنم: سفر اول شاه جهان بطرف
کابل در سال دوازدهم جلوس او در ۱۰۴۸ هجری قمری بوقوع پیوست. درین مسافرت
علاوه بر سیر و سیاحت و شکار و تماشای بابرگان کابل پاره نظریات سیاسی و نظامی
هم دخیل بود و آن عبارت ازین بود که شاهنشاه کور گانی میخواست از نزدیکتر
مسایل مربوط به بدخشان و بلخ و قندهار را مطالعه کند، زیرا در صفحات شمال
نذر محمدخان والی بلخ حکمفرمائی داشت و قندهار تازه از دست حکام صفوی
بیرون آورده شده بود ولی شاه صفی به فکر حملات دیگر بود. بدین مناسبت قبل از اینکه
شاه جهان از اکبر آباد حرکت کند پسرش محمد دارا شکوه را با ۵۰ هزار سوار
امرداد تابشتر به راه افتاد. در حوالی نوشهره بشاور متوقف شود تا خودش فرارسد
شاه جهان ۱۸ ذی حجه ۱۰۴۸ از آنک گذشت. غره محرم ۱۰۴۹ به علی مسجد رسید
۹ محرم به باغ صفاء جلال آباد واصل شد و بتاریخ ۲۵ محرم سال مذکور به کابل
رسید. میگویند باینکه ماه جوزا شروع شده بود از اتفاقات هرای کابل طوری
سرد و بارانی بود که بدون آتش و پوستین گذاره نمیشد و در چنار تو برف شده بود
شاه جهان به معیت سعیدخان بهادر ظفر جنگ
منزل سعیدخان

(۱) در صفحه ۶۲ و ۶۱ جلد دوم یا شاهنامه اسامی قلاع مربوط قندهار چنین داده شده: قلعه قندهار

— قلعه کشک نخود که میان قندهار و بدست است. قلعه فلات با سه قلعه مقر شهر صفا — هو له
رابط — قلعه فوشنج با نه قلعه: دو کس — چتیاالی — هزیائی — سه کوته — فتح آباد — شال —
مستنک — فلات — نیچاره — تر — قلعه زمین داور با چهارده قلعه: وابستان — در فتی — موسی —
بند زریک — شهرک — ساربان — ملبون — نوزاد — بر زاد — دهله — ارغر — سیاه آب — فولاد
داغک — قلعه تیرین با قلاع دهک — اورزکان — اولنگک — در فشان — چار شنبه — یوح —
تعران — کر بو — شهر — قلعه دهر اوت — قلعه بدست با هشت قلعه: خلیج — هزار اسپ — هزار
جفت — شملان — صغار — الکی — خشی — قلعه گرشک با هشت قلعه: مالکیر — هیر مند آب —
تیزی بابا — حاجی — سنکین — نرغوری — در سفید

بهار در ظفر جنگ: صوبه دار كابل كه از پشاور شاهرامشايعت ميكرد
 باغ آهو خانه. وارد شهر شد ابتدا ميخو است در منزل

صوبه دار شهر كه از بهترين منازل كابل بود رهايش نمايد ولي چون تعبير مذكور
 بكلي تمام نشده بود مصمم شد تادر باغ آهو خانه مسكن گزیند. ملا عبدا لحميد
 لاهوري در جلد دوم پادشاه نامه درين مورد مي نويسد :

« بيست و پنجم محرم در گزیده ترين ساعات و بهترين اوقات نزهت آباد كابل به مچچۀ
 اعلام فيروزي فروغ اگين شد و چون حكيم شده بود كه در منزل سعید خان بهادر
 و ظفر جنگ، كه بهترين منازل كابل است جهرو كۀ ولت خانه خاص و عام و دولتخانه
 و خاص بسازند و هنوز با تمام نرسیده بود در باغ آهو خانه كه متصل باغ شهر است نزول
 فرمودند » (۱)

باغ آهو خانه از باغهاي بود كه باير احداث نموده بودو در ذيل آبادي هاي باير در
 صفحه ۵۹ هـ بين اثار آن اسم برده شده است. مـ هذا الملك محل
 و موقعيت آن پور و واضح نيست. در متن فوق چنين تذكار رفته
 كه : « باغ آهو خانه كه متصل باغ شهر است گمان ميكنم (باغ شهر) غلط و
 (باغ شهر آرا) صحيح تر باشد. اگر اين تصحيح واقعيت داشته باشد باغ آهو خانه
 متصل باغ شهر آرا قرار داشت و شاه جهان در محرم ۱۰۴۹ هجري قمری در آنجا
 فرود آمد. محمد صالح كنيو لاهوري در جلد دوم (عمل صالح) صفحه ۳۰۲ تا ۳۰۵
 خود تحت عنوان « نهضت موكب همايون بصوب كابل » شرح اولين مسافرت شاه جهان
 را بكابل چنين مي نويسد : « چون ازان باز كه روي سرير خلافت مصير از جلوس
 مبارك حضرت پادشاه والا مرتبت زينت تازه يافته جاريء كارو بار سلطنت و امور
 دين و دولت بر نهج استقامت جاري گرديد بلدۀ طيبۀ كابل از پرتو نزول انور
 مطرح انوار سعادت و مهبط اثار يمن و بركت نشده بود لاجرم تماشاي آب
 و سبزه آن ديار فيض اثار دامنگير طبع اقدس شده خاصه بنديب خوا هس
 قلوب سكنه آن ديار محرك داعية انصوب گشت و هم آگاهي برمداخل و مخارج
 ولايت ماوراء النهر و قابوي وقت و تسخير مملكت موروثي بءاث اين سفر گرديده
 لاجرم شب يكشنبه نهم شوال سنه يك هزار و چهل و هشت هجري از دار السلطنة »

« لاهور بسا عتی مسعود ما هچته مبر شعاع لوای نصرت انتما بصوب کابل ارتقاع »
 « یافت و چون مکرر خبر آمدن شاه صفی دانی ایران بقندهار بسمع اشرف »
 « رسیده بود حکم معلی بشر ف نفاذ پیوست که جو هر شمشیر بسالت گوهر »
 « درج خلافت شاهزاده محمد دارا شکوه با فواج بجر امواج و توپ خانه والا »
 « پیش از توجه اشرف از آب نیلاب گذشته و ورود موکب معلی در نوشهره »
 « توقف نماید .. یا زرده هم فی مقدمه سنه یک هزار و چهل و هشت هجری جشن آغاز »
 « نوروز بر کنار آب جناب ترتیب یافت مجمع مراسم عیش و انسابات بو قوع پیوست »
 « شاهزاده محمدرارا شکوه درین منزل از نو شهره بعنوان استقبال آمده باخان »
 « دوران و سعید خان (صوبه دار کابل) و راجه جی سنگه و بهادر خان و فداتو خان و »
 « نجابت خان و راجه جنگت سنگه از در یافت سعادت ملازمت کامیاب مارب »
 « گشتند در روز درین منزل مقام فرموده بعد از سه کوچ از آب اتک عبور نموده »
 « سواد نو شهره را مقیم سرازق جلال گردانید درین منزل سپاه نصرت دستگاه را که »
 « پنج هزار به قلم آمد مشاهده فرموده فردای آن کوچ در کوچ متوجه کابل شدند »
 « افواج لشکر محیط الواج چون باد از کوهستان گذر نموده درر وزی خطه »
 « ساخت کابل از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد روکش »
 « عرصه محشر گشت و از اهل سطوت و صولت اولیای دولت در عرصه بلخ بخار اشور روز نشور »
 « بظهور پیوست . اها لی و موالی کابل بل سائر رعیت و سپاهی ان مرزو بوم »
 « از فیض قدوم مبارک جانی تازه یافته فوج فوج با استقبال موکب اقبال شتافتند و از پذیرش »
 « خیل دولت پسندیرای انواع مفادات گشته منظور نظر عا طفت گشتند »
 « چند صفحه قبل از یلنگتوش نام در موقعی اسم

مالش هزار جات:

برده شد که صوبه دار سابق کابل لشکر خان قلاع ضحاک و با میان را از وی گرفت این یلنگتوش که اصلا از بک بود در سال های اخیر سلطنت جهانگیر در سایه قدرت نذر محمد خان و الی بلخ صاحب اقتدار شده در هزار جات هم نفوذی بهم رسانیده بود. شاه جهان در روز اول ورود خود بکابل به سعید خان صوبه دار شهر امر داد تا برای مالش هزار جات حرکت کنند و به تعقیب او بتاریخ ۷ صفر خان دوران را هم بدان طرف گسیل نمود صوبه دار کابل بعد از ایل ساختن هزار جات با ۲۷ کس از سران ایشان غره ربیع الثانی ۹۹۰ بکابل مراجعت کرد.

باز دیدم زار با بر: روز جمعه غره ماه صفر ۱۰۴۹ شاه جهان از ورقیه سلطان بیگم: مزار جد خویش سرسلسله دودمان کورگانیه یعنی بابر و مزار رقیه سلطان بیگم دیدن نمود و ۳۰ هزار روپیه که از طرف خود و ملکه ندر راه آورده بود به مسا کین تقسیم نمود.

معاینه منزل
سعید خان

بیشتر ذکری ازین منزل بمیان آمد و گفتیم که شاه جهان میخواست در ان اقامت گزیند

بهار ز ظفر جنگ ولی چون به اتمام نرسیده بود به باغ آهو خانه

فرود آمد بتاریخ هژدهم صفر ازین منزل دیدن کرد. برخی حصص آن تمام شده بود و برخی هنوز با تمام بود. پادشاه نامه در صفحه ۱۵۰ جلد دوم میگوید که: «برخی منازل آن مطابق حکم اقدس چنانچه گذارش یافت پیشکشان بارگاه سلطنت درین وقت بانجام رسانیده بودند تشریف فرمودند «متأسفانه موقعیت این منزل درست معلوم نمیشود در که کدام حصه شهر بوده تنها پادشاه نامه یکجا متذکر میشود که منزل مذکور در مجاورت باغ آهو خانه بوده و اگر موقعیت این باغ در حوالی نزدیک باغ شهر آرا محقق گردد آنوقت میتوان گفت که منازل سعیدخان بهادر صوبه دار کابل هم در حوالی همین باغ بود.

شکار در چنار تو: بیست و چهارم صفر بشارت نخجیر موضع چنار تو «که قراولان برای سرانجام لوازم قمرغه بیشتر بدان صوبه رفته بودند پرداخته» و ذات اقدس بسیاری از رنگ و مار خوار که در جبال آن نواحی بهم می رسید طعمه «نهنگ تفنگ گردانیدند. مجموع آنچه درین قمرغه شکار شد یکصد و شصت جاندار بود» «بجمال خان قراول اسپ و بگروهی از رعایا که بجهت قمرغه فراهم آمده بودند» «پنج هزار روپیه عنایت شد.» (۱)

مجلس میلاد النبی شاه جهان حین اقامت در کابل شب دوازدهم صلی الله علیه و آله وسلم: ربیع الاول سال ۱۰۴۹ هجری قمری مجلس میلاد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم را در کابل تشکیل نمود و مبلغ دوازده هزار روپیه مقرر این شب مبارک به ارباب استحقاق

توزیع کرد. به یکی از سادات سید جلال بخاری سه هزار روپیه عنایت نمود.
ایلچی و ارمغان قبل برین به مشاهده رسید که چطور در آغاز

نذر محمد خان والی بلخ جلوس شاه جهان، والی بلخ نذر محمد خان
 برای گرفتن کابل لشکر کشی کرد ولی ناکام مراجعت نمود. در ایامی که شاه جهان
 در کابل می بود ایلچی و ارمغانی از طرف نذر محمد خان بکابل واصل شد. ایلچی او منصور
 حاجی نام داشت. عندالوصول به غور بند عوض خان قاشقال به امر شاه جهان اورا ناکابل
 مشایعت کرد و در حوالی شهر اصلت خان و مکرمات خان وی را به دربار رهنمونی
 نمودند. ارمغان نذر محمد خان عبارت بود از: هشتاد اسپ و پنجاه شتر و دیگر اشیا
 از قبیل پوست سمور و غیره. نه قیمت همه به چهل هزار روپیه میرسید. خود ایلچی
 هم به قیمت پانزده هزار روپیه اسپ و شتر و غیره پیشکش نمود. میرشکار نذر محمد خان
 چهار دست باز طویقون از جانب خان آورده بود. از طرف شاه جهان اسپ وزین مطلا
 و بیست و پنج هزار روپیه به خود ایلچی، پنج هزار روپیه به پسرانش و چهار هزار
 روپیه به میرشکار داده شد.

شکار در بیگ توت: «بیست و چهارم ربیع الاول در موضع بیگ توت،
 که شمال روپیه کابل است به قمرغه بر داختند و با نصد و پانزده رنگ،
 شکار شد مراد کام قراول بیگی چون قمرغه نیک فراهم آورده بود بانعام خلعت،
 و اسپ سرافراز گردید و رعایائی که جهت قمرغه گرد آمده بودند بانعام پنجهزار
 روپیه کام اندوز گشتند.» (۱)

مراجعت سعید خان غره ربیع الثانی سیدخان صوبه دار کابل
از هزارجات از مالش هزارجات مراجعت کرده و ۲۷ نفر
و چراغان باغ روسای هزاره را با خود آورد. پادشاه نامه
جهان آرا: می نویسد: «شب هنگام پیشکاران بارگاه جلال

بفرمان خاقان گیهان در باغ جهان آرا که بسرسبزی و نزاهت مانند روضه جنت
 دلکشا و نشاط افزاست اسباب طرب آماده ساخته هر دو جانب نهر کلان را به افروزش
 چراغان چون ساحت آسمان منور گردانیدند. خدیو جهان آرا بان مکان نزه

(تشریف فرموده از شمول عاطفت سفیر نذر محمد خان را برای تما شای این جشن

روح گستر طلبیدند و بعنایت خلعت سرا فراز ساختند» . (۱)

حارس قلعه کابل : روز دو شنبه ۱۴ ربیع الثانی روز جشن قمری

بخشی و واقعه نویسی وزن سال ۱۰۴۹ شاه جهان در کابل گذشت

صوبه کابل : درین روز دیندار خان را به حراست قلعه کابل

تعیین کرد و اسحق بیگ نام را بجای رای کا سیداس به شغل بخشی و واقعه نویسی کابل مقرر نمود .

مراجعت شاه جهان شاه جهان از ۵ محرم تا ۵ ربیع الثانی ۱۰۳۹ س مدت

از کابل به لاهور : سه ماه پوره در کابل اقامت داشت درین مدت

چند روزی تاغزنی هم سفری کرد . نقشه مراجعت او چنین بود که راه بنکش بالا و بنکش پایین

(یعنی از راه سمت جنوبی و تیراه) رهسپار لاهور شود . پیشتر متذکر شدیم که

مسافرت شاه جهان بکابل جنبه سیاسی و نظامی هم داشت و میخواست علیه نذر محمد خان

والی بلخ سو قیات کند و بلخ و بد خشان را بدست آورد ولی چون امام قلمی برادر

نذر محمد خان باار سال نامه و ایلچی به ترمیم روابط پرداخت سو قیات بعمل نیامد شاه جهان

قبل از حرکت از کابل سختی های راه و دشواری کنترل ها را مد نظر گرفته به

به پسرش داراشکوه که با سپاه زیاد بکابل آمده بود امر داد تا چند روز دیگر

هم در شهر مانده بعقبوی حرکت کند . صوبه دار کابل سعید خان بهادر ظفر جنگ

تا حوالی چشمه خواجه خضر شاه را همراهی کرد . درین محل شاه جهان بوی

خلعت خاصه داده و به دستور سابق او را به صوبداری کابل گذاشت و سعید خان

تا ماه شوال ۱۰۵۰ چندین سال متواتر حاکم و صوبه دار کابل بود .

علی مردان خان در میان صوبه داران کابل آنکه بیشتر

صوبه دار کابل نزد عوام شهرت دارد و از نظر آبادی و عمران

اثار و یادگارهای بیشتری از و در شهر باقی مانده امیرالامرا علی مردان خان است .

اصلا این مرد در زمان سلطنت شاه صفی از طرف شاه صفوی ایران حکمران قندهار

تعیین شده بود ولی در سال ۱۰۴۷ هجری قمری میانه او و شاه ایران برهم خورد

از صفوی هارو گردانید و به کورگانی ها پیوست و قندهار را به سعیدخان صوبه دار کابل که برای کشودن قندهار عازم انصوب شده بود تسلیم داد و خود از راه کابل به دربار شاه جهان بنزایقت . علی مردان خان با این تمایل به دربار شاه جهان قرب و منزلت فوق العاده کسب کرد و به لقب امیرالاسرائی نایل شد و به کرات و مرآت بحدی که تصور نمیتوان کرد بخشش و خلعت گرفت . چندی به صوبه داری کشمیر نایل شد تا اینکه در شوال ۱۰۵۰ در پنجا همین سال عمر شاه جهان عوض سعیدخان بهادر صوبه دار کابل گردید و تا مقارن سال ۱۰۶۲ هجری قمری به صوبه داری کابل باقی ماند . در سفر دوم و سوم شاه جهان بکابل در لشکر کشی ها و سوقیات پسرانش مراد بخش و اورنگ زیب علیه نذر محمد خان در صفحات شمال سپهر با رز داشت در آبادی و عمران شهر کابل بسیار کوشید . میگویند چهار چته کابل از آبادی های او بود باغ علیمردان تا حال به نام او شهرت دارد و منازل مجلل و باشکوهی در آنجا ساخته بود که باری در سفر دوم خود به کابل شاه جهان چند روزی در آنجا اقامت نمود . علی مردان خان در سنه ۱۰۵۴ هجری بلی بر سر خاب مشرقی هم تعمیر نمود و بر لوحه سنگی نزد یک پل مذکور کتیبه ای نصب کرد که متن آن ازین قرار میباشد :

دردمان نانی صاحب قران شاه جهان بادشاهی داد گستر ظل وهاب وحید
 خان عالی شان علیمردان شد از بهر خدا بانی این پل بقال فرخ و بخت سفید
 سال تاریخش چو جستم از خورداد این جواب . بانی این پل علیمردان شد از لطف حمید
 علیمردان خان در سال ۷-۱۰ هجری در سال ۳۱ جلوس شاه جهان در اثر مرضی
 که عاید حالش شده بود و به عنوان استراحت روانه کشمیر بود در منزل (ماجھی داره)
 وفات نموده نعش او را به لاهور برده در جنب مرقد والده اش دفن نمودند .

گابلمرگزجمع
 و لشکر کشی ها
 علیه نذر محمد خان
 والی بلخ و بدخشان :
 علیمردان خان وارسال

قراریکه در صفحات پیشتر متذکر شدیم
 در موقعی که شاه جهان بر تخت سلطنت هند
 نشست نذر محمد خان بحیث والی در بلخ
 استقرار داشت و فوری بر سر کابل تاخت تا شاید
 بر نفوذ کورگانی ها خاتمه داده و خود

سپاه از کا بل علیه

علی طغان :

اسحق بیگ بخشی

صوبه دار کابل :

هزاره سگ پا .

خلیل بیگ تها نه

دار غور بند :

وفات دیندار خان

حارس قلعه کابل :

اسدالله خان

قلعه دار جدید :

بر شهر تسلطیابا در نتیجه توفیقی حاصل نتوانست

و بر بلخ مراجعت کرد. در موقع مسافرت اول

شاه جهان بکابل ایلچی وارمغان زیاده بکابل

فرستاد . سپس در اثر کور شدن برا درش

امام قلی و نصرف قلمرو او در ماحول بخارا

قدرت نذر محمد خان وسعت یافت . این قدرت

طبیعی ، کورگانی های هندو صوبه زاران ایشان

را در کابل بیقرار میداشت . علاوه برین موضوع

بلخ و بدخشان موضوعی بود که شاهنشاهان غلی

هند منجمه شاه جهان همیشه بفکر تصرف آن

بودند . خلاصه از زمانیکه علیمردان خان صوبه

دار کابل شد پیوسته راجع به لشکر کشی طرف بلخ و بدخشان بوی هدایت

داده میشد و حتی سفر دو شاه جهان بکابل که از آن بعد تر ذکر خواهیم کرد

بیشتر بر سر همین موضوع بمیان آمد .

لشکر کشی های علیمردان خان بطرف شمال بامسئله علی طغان آغاز میشود

و آن چنین است که نذر محمد خان کهمرد و مضافات انرا از تیول بلنگتوش

کشیده به سبجان قلی پسر خود داد و تردی علی طغان اتالیق او را به ضبط آن

معین نمود . این علی طغان از کهمرد بفکر تجاوز به برخی نقاط هزارجات نزدیک

کابل وقتندهار افتاده هزار های سگ یا مقیم کنار رود هیرمند را تاراج نمود . علیمردان

خان فوری خلیل بیگ تها نه دار غور بند ، اسحق بیگ بخشی صوبه دار کابل

و علی بیگ و جمعی دیگر را علیه او فرستاده و طغان را شکست دادند و جمعی

از خویشان او را که ۱۹ کس میشد علیمردان خان در ۲۲ ذی قعدة ۱۰۵۴ به

در باره شاه جهان برد و ایشان را در قلعه گوا لپار محبوس کردند .

شاه جهان موضع تصرف بدخشان و بلخ را همیشه مد نظر داشت . قبل از اینکه علی مردان

را از اکبر آباد بطرف کابل مرخص کند راجع به نقشه های خود بوی هدایات

داد و برای عملی ساختن نظریات خود قبل از اینکه خودش بطرف کابل حرکت کند عده از امرار را بعنوان کمک بطرف کابل فرستاده رفت از آن جمله است مراد قلی ولد اکبر قلی، اصالت خان میر بخشی و غیره. ضمناً چون دیندار خان حارس قلعه کابل در شعبان ۱۰۵۵ وفات می‌کند بجایش برادرش اسداله خان به قلعه داری قلعه کابل نامزد می‌گردد. ناگفته نماند که علیمردان خان به کمک کسانیکه تازه فرستاده شده بود به لشکر دشمنی‌های علیه نذر محمد خان اقدام می‌کنند ولی به نتیجه نمی‌رسد تا اینکه در ۱۰۵۵ خود شاه جهان و پسرش مراد بخش با ۵۰ هزار سوار اعزام کابل میشوند

سفر دوم شاه جهان طوری که گفتیم مقصد اصلی سفر دوم شاه جهان به کابل: بدلیل موضوع لشکر کشی بطرف

بدخشان و بلخ و کوتاه ساختن دست نذر محمد خان از آن نقاط بود. چون جنگ‌های صعبی پیش رو داشت پسرش مراد بخش را با پنجاه هزار سوار مامور ساخت تا بیشتر بطرف پشاور حرکت کند و در حدود صد نفر از امرار و منصبداران بزرگ خویش را با این سپاه اعزام کرد و گمان می‌کنم در تمام دوره سلطنت کورگانی از عصر بابر گرفته تا زمان شاه جهان این اولین باری بود که چنین سپاه بزرگ رهسپار کابل گردید. تنها اسامی امرار و منصبداران سه صفحه کامل یاد شاه نامه را اشغال کرده است (۱) قسمتی از این سپاه ماموریت داشت به معیت مراد بخش از راه پشاور و قسمت دیگر از راه بنکش بالا و پایان (سمت جنوبی) بطرف کابل حرکت کند و هر دو قسمت در کابل یکجا شوند. نقشه شاه جهان چنین بود که در موقعی که هوایی کوهساران کابل مساعد شود اول متوجه قلعه کهمرد و غوری شود و بعد از راه قندوز اول به فتح بدخشان و بعد به فتح بلخ اقدام بعمل آید و بدین طریق دست نذر محمد خان را ازین نقاط بکلی کوتاه سازد. خود شاه جهان روز پنجشنبه ۱۸ ماه صفر ۱۰۵۶ از لاهور به قصد کابل برآمد. قبل از او پسرش مراد بخش با ریخ نهم ربیع الثانی به شهر رسیده و سپاه بزرگ پنجاه هزار نفری خود را خارج از شهر در حوالی پای منار متمرکز ساخت.

ورود شاه جهان

شاه جهان روز ۲۲ ربیع الثانی بکابل واصل

به کابل :

شد و پادشاه نامه درین باب چنین میگوید :

نزول شاه در دولت

« بیست و دوم ربیع الثانی (۱۰۵۶) اعلامی »

خانه :

« و راجه جسونت سنگه و چندی دیگر که »

منزل علیمردان خان :

« پیشتر بکابل آمده بودند و جمعی از »

غازی بیگ داروغه

« منصبداران تعینات انجا پندیره شده سعادت »

عمارات دولتخانه

« اندوز ملازمت گشتند . درین روز میمنت »

بالا حصار :

افروز پادشاه دین و دنیا در دولت خانه که »

« سال دوازدهم جلوس اقدس هنگامی که کابل بفروغ ماهیچۀ رایات نصرت »

« سمات منور بود امر جهان مطاع به بنای ان در اورته باغ و باغ مهتاب بصدور »

« پیوسته وازان باز تا حال کار گذاران ان صوبه در انجام ان میکوشیدند »

« نزول اجلال فرمودند . »

قراریکه در قبیل واقعات عصر جهانگیر تحت عنوان : (جهانگیر در بالا حصار

تماشای عمارات - نبودن جای قابل نشیمن - امر ویرانی عمارات دیوانخانه پادشاهانه)

نوشتم حینی که جهانگیر در ۱۰۱۶ از بالا حصار دیدن کرد جای قابل نشیمن

پادشاهانه در انجا برای خود نیافت و چون دیوانخانه قدیم کهنه و فرسوده شده

بود امر به ویرانی ان و به تعمیر دیوانخانه جدید داد .

چون جهانگیر ۱۹ سال بعد بار دیگر در سال ۱۰۳۵ بکابل آمد و باز در باغ

شهر آرا رهایش نمود چنین استنباط میشود که تعمیر دیوانخانه جدید و هنوز

صورت عمل بحد نگرفته بود .

قبل برین دیدیم که شاه جهان حینی که بتاريخ ۲۵ محرم ۱۰۴۹ بار اول بکابل

وارد شد در باغ آهوخانه فرود آمد و علت فرود آمدن او در انجا این بود که

منزل سعید خان صوبه دار کابل که بهترین منازل کابل بود هنوز تمام نشده بود .

شاه جهان در همین منزل امر ساختن چهره که دولتخانه خاص و عام را داد .

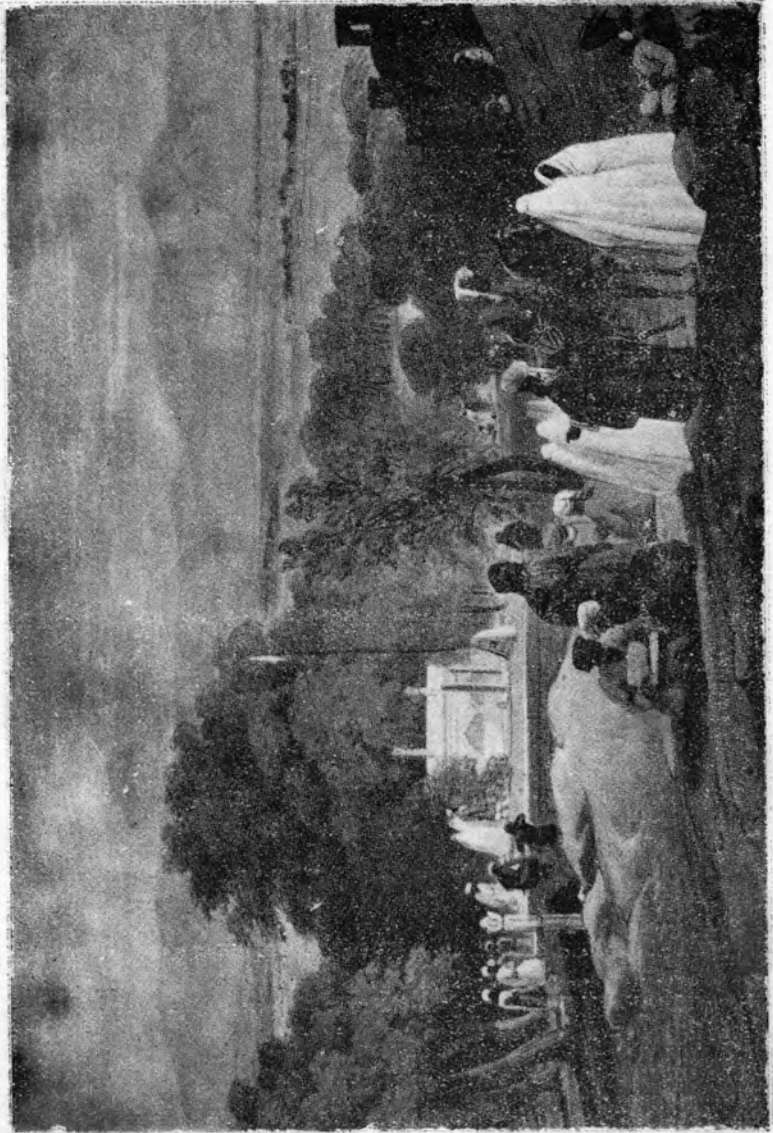
فراریکه از بعضی مآخذ معلوم میشود شاه جهان در ۱۰۴۹ در سال دوم جلوس خود حین ورود بار اول بکابل امر تعمیر دولت خانه را در او رتبه باغ و باغ مهتاب داده بود که هر دو در بالا حصار وقوع داشت بهرحال به شهادت متن فوق الذکر گفته میتوانیم که برای تعمیر او امر شاه مبنی بر تعمیر دولتخانه های عام و خاص (کار گذاران صوبه) در طی هفت سال در انجام آن کوشیدند و شاه مغلی در سفر دوم خود بکابل ۲۲ ربیع الثانی ۱۰۵۶ سر راست به دولتخانه مذکور فرود آمد.

ولی چون چهار روز بعد « بیست و ششم ربیع الثانی به منزل علی مردان خان امیر لا مراتش ریف بردند که تا انمام همگی لغانی دولت خانه والادرا نجا بگذرانند) واضح میشود که دولتخانه بالا حصار هنوز بکاملی تمام نشده بوده و مصالح کتبولاه وری واضح می نویسد که: « بیست و دوم ربیع الثانی دولت خانه کابل از نزول اقدس پائیه کرسی هشتمین یافته روکش پیرایه نیکار خانه چین بل سر مایه آرایش بهشت برین شد. چون هنوز عمارات انجا بانمام نرسیده بود دارو غنکی عمارات به غازی بیگ مقرر نموده بیست و هشتم حویلی، علی مردان خان را که نشیمنهای عالی داشت از فرورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود ساخته تا انمام عمارات خاصه در همین مکان اقامت قرار دادند. »

منزل علی مردان خان صوبه دار کابل که شاه جهان در ربیع الثانی ۱۰۵۶ در آن رهائش اختیار نمود قرار اکثر احتمال و یا حتما در همین گوشه کابل واقع بود که تا حال بنام (باغ علی مردان) شهرت دارد. علی مردان خان امیر الامرا که سالها در قندهار و کشمیر و کابل صوبه داری کرده به اندازة غنی بود که ثروت او در افکار عوام داستان های افسانوی ایجاد کرده که هنوز هم بر سر زبا نها است و افسانه سنگ نارس او که به هر چه میزد طلا میشد از همه مشهور است. بهرحال چنین شخص مقتدر و غنی که بلا شبه معززترین شخصیت عصر شاه جهان بشمار میرود طبیعی باغ و خانه بزرگ و مجللی داشت که پادشاه مغلی در آن رها بش کند.

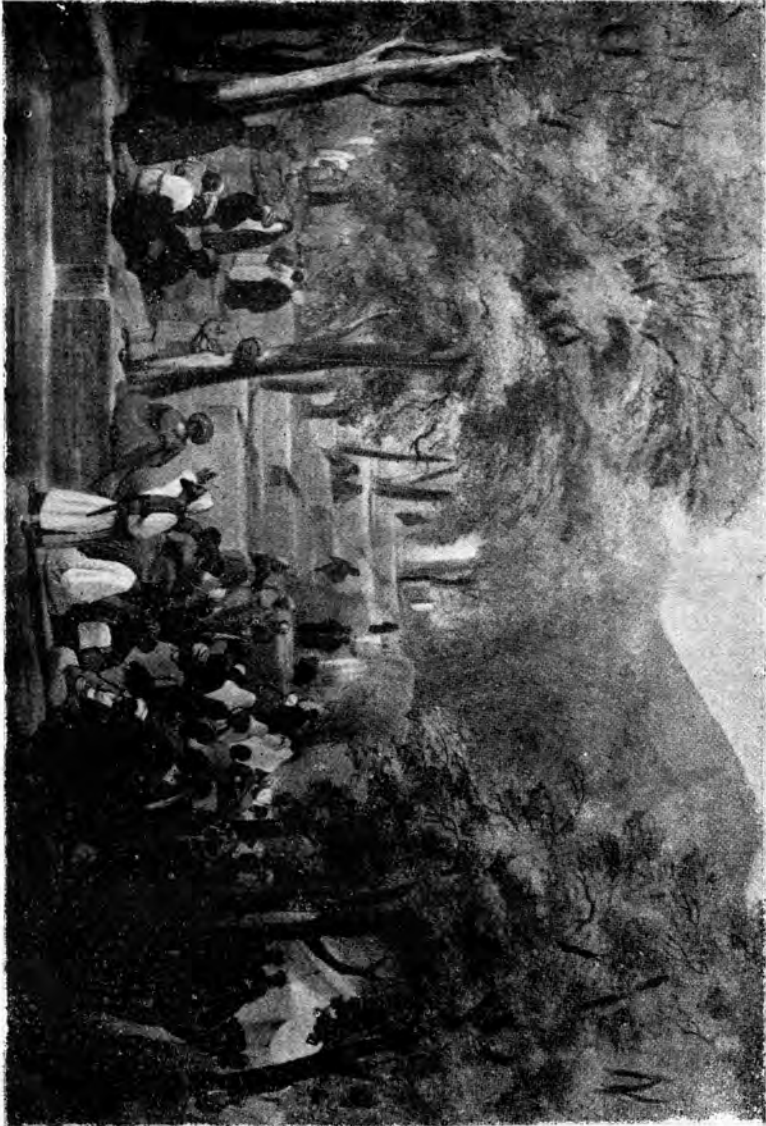
قرار معلوم شاه جهان مدت زیادی در حویلی علی مردان خان اقامت نکرد زیرا غرة جمادی الاول به زیارت آرامگاه جدش بابر رقیبه سلطان دختر میرزا هندال رفت و بعد ازین تاریخ چون منازل خاصه تکمیل شده بود بدینجا کوچ

۲۹۰۵۱



آرا مگاہ بابو دریک تون بیش از امروز

۲۹۰۹۹



مردانه های مختلف باغبار

کرد در عمل صالح جلد دوم صفحه ۴۷۳ چنین دیده میشود : « چون منازل عالی بنیاد خاصه صورت اتمام یابد بر فته به آب و رنگ گوناگون نقش و نگار و بتازگی ابرو افزای طارم چرخ کبود گردید از حویلی امیر الامرا بیدانجا تشریف آورده سایر نشینهای غریب و مناظر نظارگی فریب آنرا رشک سر استان ارم فرمودند . » این منازل عالی بنیاد همان دولتخانه خاص و عام است که در سال دوازدهم جلوس حینی که شاه جهان بار اول بکابل آمد بنای آنرا در (اورته باغ) و (باغ مهتاب) که هر دو در بالا حصار بود صادر کرد چون امر تعمیر در ۱۰۴۸ داده شده بود تا سال ۱۰۵۶ در مدت ۸ سال کار جریان داشت . طوریکه دیدیم در روزهای اول ورود شاه جهان در دوم بکابل هنوز تمام قسمت های دولتخانه بالا حصار تکمیل نشده بود و آغازی بیگ نامی را به دارو عگی عمارات تعیین کرد و در اثر جدیت این شخص و حضور شاه در کابل در طرف چند روز کارهای باقی مانده به اتمام رسید و بالاخره شاه جهان از حویلی امیرالامرا علیمردان خان صوبه دار کابل به منازل تمامه دولتخانه بالا حصار نقل مکان نمود .

باغی که سرسلسله دودمان مغلی کورگانی

ترتیب باغ

ظهیرالدین محمد بابر در آن مد فون است برای

آرامگاه بابر :

احفاد او که هر کدام به شاهنشاهی هند رسیدند زیارتگاهی بود و بدان توجه زیاد داشتند و پادشاهان مغلی هر کدام هر دفعه که بکابل آمده اند حین ورود و حین مراجعت بدان باغ می رفتند و به مرقد جد خویش اندر ها و تخایف تقدیم میکردند و هزارها روپیه به مستحقان تقسیم می نمودند . آرامگاه بابر به تد ریح مقبره دودمان سلطنتی مغالی شد و به مرور زمان میرزا هندال پسر بابر ، حکیم میرزا ایسر همایون نواسه بابر ، رقیه سلطان بیگم دختر هندال ، نواب گوهر نسا بیگم بنت غا میگر ثانی شاه جهان و غیره در آنجا دفن گردید .

جلال الدین اکبر در سفر دوم خود بکابل در سال ۹۹۷ را جمع به تعمیر عمارتی در باغ آرامگاه بابر به قاسم خان مرزبان کابلستان هدایاتی میدهد . جهانگیر در سفر اول خود بکابل در سال ۱۰۱۶ بر مزار بابر و هندال و حکیم میرزا لوحه سنگی نصب میکنند که تا حال موجود است . ضمناً ما در اندرش رقیه سلطان بیگم را با خود می برد تا بار اول آرامگاه پدرش میرزا هندال را زیارت کند .

شاه جهان در سفر اول و دوم بر مزار بابر آمده مقادیری خیرات میکنند و تاریخ زیارت او در غرد جمادی الاولی سال ۱۰۵۶ و دیدن باغ آرامگاه در تار یخچه باغ و عمارات آن اهمیت زیاد دارد زیرا در همین روز راجع به تنظیم مرتبه های باغ که فعلا موجود است و مرمت کاری جوی ها و احداث حوض ها و ساختن مجبوری از سنگ مرمر به دورا دور آرامگاه رقیه سلطان بیگم و تعمیر مسجد سنگی تصمیماتی میگردد که از طرف کار گذران صوبه داری کابل بلاتاً خیر در عملی ساختن آن اقدام میشود. پادشاه نامه راجع به این تصمیمات مطالبی دارد که اینک عیناً متن آنرا نقل میکنیم و بعد هر قسمت آبادی باغ آرامگاه بابر را مختصراً مطالعه مینمائیم :

« ... و توجه عالم آرای عمارت آنرا به ترتیب باغ مرقد اقدس حضرت فرودس »
 « مکانی که طول آن پانصد گز و زمینش پانزده مرتبه است و ارتفاع مرتبهٔ پایین »
 « از مرتبهٔ نخستین سی گز بلند ول داشتند و چون بر ضرر یحیی منیع حضرت مغفرت »
 « آیات رضوان مآب خد بجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در مرتبه پا نهم »
 « از مراتب این مزار خالد آثار واقع شده چبوتره خردی از سنگ مرمر بحکم »
 « حضرت جنت مکانی ساخته بودند فرمان شد که بر دوران محجری از سنگ »
 « مرمر با ارتفاع سه گز نصب کنند و به موجب وصیت حضرت فرودس مکانی »
 « بافراختن عماراتی بران مرقد غنران مورد که در درجه چهاردهم است برداشته »
 « به بناء مختصر مسجدی از سنگ مرمر در مرتبه پائین آن امر نمودند و در سر »
 « آغاز سال هزدهم اساس گذاشته آمد و اخیر سال نوزدهم بعد فتح بلخ و بدخشان »
 « در عرض دو سال به صرف سی هزار روپیه در غایت مطبوعیت و نهایت خوش »
 « طرحی و امال لطافت و نظافت انجام پذیرفت و چون جوی آبی که از مرتبهٔ »
 « دوازدهم روضه بر رشتهٔ خیابان جاری است و دوازده آبشار از آن ریزان ازین »
 « جهت که از سنگ و آهک نساخته بودند رس گشته از صفا افتاده بود امر »
 « معلی صادر گشت که از سر نو بعمارت آن برداشته و در ته هر آبشاری حوضی »
 « مختصر ساخته کنارهای جوی و آبشارها و حواشی حوض ها را همه از سنگ »
 « مرمر کابل سر انجام دهند و در مرتبهٔ نهم حوضی یازده گز »
 « در یازده بجایشی سنگ مرمر و در مرتبهٔ دهم حوضی پانزده »
 « در پانزده و در در آمد باغ حوضی دیگر پانزده در پانزده بجایشی سنگ مرمر و دروازه »

در خور آن مکان مزین بقبه‌های مطلا و بیش دروازه چو کی مربع که يك ضلعه
 آن دیوار باغ باشد و سه جانب دیگر بر حجرهائی که جوی آبی از میان آن بگذرده
 مشتمل سازند تا معادینج و مساکین که برای خوردن طعام و گرفتن دیگر وجوه
 مبرات گرد آیند در پناه آن حجرات از آسیب برف و باران محفوظ باشند
 قراریکه ملاحظه میشود درین متن مطالبی چند راجع به باغ آرامگاه باریدیده میشود
 مراتب پانزده گانه باغ قبل از زمان شاه جهان موجود بود و هنوز هم موجود است
 آرامگاه رقیه سلطان بیگم در مرتبه پانزدهم، مرقد بابر و میرزا هندال و حکیم میرزا
 در مرتبه چهاردهم و مسجد سنگی در مرتبه سیزدهم دیده میشود
 در مرتبه دوازدهم در امتداد خیابان جوئی جاری بود و دوازده آبشار از آن میریخت
 شاه جهان به تعمیر مجدد جوی از سنگ و آهک امر داد و حکم نمود تا در ته
 هر آبشار حوضی کوچکی از سنگ مرمر کابل بسازند. متأسفانه ازین جوی و آبشارها
 و حوضچه‌ها اثری باقی نمانده. گمان میرود که در مرتبه یازدهم باغ چیزی نبوده
 و امروز عمارت کافه بابر شاه دیده میشود که از آبادی عصر ضیاء الملة والدين است
 در مرتبه های دهم و نهم به امر شاه جهان حوض‌های بزرگی ساختند. اولی به مساحت
 پانزده گز در پانزده دومی به بزرگی یازده گز در یازده. در مرتبه دهم باغ تا همین
 اواخر حوضی و فواره‌ئی موجود بود و در عصر اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید ضمن
 مرمت کاری‌های دیگر آنرا به مرتبه نهم انتقال دادند حوض دیگری تا این اواخر
 در مرتبه دوم باغ وجود داشت که حالا به شکل دیگری هنوز باقی است اما متأسفانه
 از فواره‌ها و آب جاری در آن اثری دیده نمیشود. از حوضی که در در آمد باغ حکم شده
 بود و دروازه مزین و قبه‌های مطلا و چوک مربع متکی به ضلع دیوار باغ و غیره اثری
 باقی نمانده است.

مرقد حجر سنگی در ماحول در بالا ترین مرتبه باغ بابر که مرتبه پانزدهم
 آرامگاه رقیه سلطان بیگم: باشد مرقد رقیه سلطان بیگم دختره میرزا هندال
 زوجه جهانگیر، نواسه ظهیرالدین محمد بابر وجود دارد. و قبه سلطان بیگم زوجه
 جلال‌الدین اکبر روزی در سال ۱۰۱۶ هجری قمری با جهانگیر به زیارت قبر پدر خود
 میرزا هندال وجد خویش بابر به این باغ آمد و در ۱۰۴۰ جسد وی را در مرتبه بالاتر
 از محل مرقد پدرش دفن کردند. به امر جهانگیر بالای این قبر چوب‌توره‌ئی از سنگ مرمر

ساخته بودند که تا عصر شاه جهان وجود داشت و پادشاه اخیر الد کرامر کرد تا محجری از سنگ مرمر به ارتفاع سه گز به دورا دور قبر نصب کنند امروز از چپوتره و معجر سنگ مرمر از هیچ کدام اثری باقی نمانده.

بزرگترین خاطره عمرانی شاه جهان در باغ مسجد سنگی:

آرامگاه بابر بنای مسجد کوچکی بود از سنگ مرمر که در مرتبه سیزدهمین باغ آباد شده بود و چون در کتیبه آن از فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان والی بلخ از بلخ به شبرغان یاد آوری شده است برخی تصور کرده اند که این مسجد بغرض یاد بود فتح مند کور آباد شده است. ناگفته نماند که سطور اخیر مضمون متن کتیبه مسجد هم عده بی رابه اشتباه افکنده و چنین تصور کرده اند که مسجد بعد از فتح بلخ و بدخشان و سایر کامیابی های نظامی شاه جهان تعمیر شده است حال آنکه اگر به قسمت اول کتیبه دقت شود واضح میشود که اصلا تعمیر مسجد به فتح بلخ و بدخشان کوچکترین تعلق نداشته و چون بر مزار ظهیر الدین محمد بابر تعمیر امکان پذیر نبود شاه جهان مصمم به بنای مسجد کوچکی شد در مرتبه پایان تر آرامگاه همه میدانیم که سرسلسله در زمان مغلیه هند بابر وصیت کرده بود تا از ساختن عمارتی بر آرامگاه او خودداری کنند. این مطلب در متن پادشاه نامه که بالا تر دادیم تصریح شده است و میگوید: (به موجب وصیت حضرت فردوس مکانی باقراختن عمارتی بر آن مرقد نفران مورد که در درجه چهاردهم است نپرداخته به بنا، مختصر مسجدی از سنگ مرمر در مرتبه پائین آن امر نمودند) پس علت اساسی تعمیر این مسجد این بود که شاه جهان بر مزار جد خویش عمارتی ساخته نمیتوانست لذا به بنای مسجد ابر داد.

در خود کتیبه مسجد از تاریخ آغاز بنای کار تعمیر ذکر نشده و اتمام آن به (آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق ۱۰۵۶ هجری) نسبت داده شده. پادشاه نامه در متنی که پیشتر دیدیم میگوید: (و در سر آغاز سال هژدهم اساسی گذاشته آمد و در آخر سال نوزدهم بعد فتح بلخ و بدخشان در عرض دو سال به صرف سی هزار روپیه در غایت مطبوعیت خوش طرحی و کمال لطافت و نظافت انجام پذیرفت).

شبهه بی نیست که کار آبادی مسجد سنگی دو سال وقت گرفته و در صورتیکه طبق تذکر پادشاه نامه شروع کار سر آغاز سال ۱۸ جلوس باشد طبیعی در آخر سال

۱۹ جلوس خانمه یافته است. آنچه حساب را کمی مشکل میسازد این است که اگر سراغاز جلوس سال ۱۸ به سال قمری تطبیق شود باید کار تعمیر مسجد در جمادی الاول ۱۰۵۴ شروع شده باشد و به اخیر سال ۱۹ جلوس یعنی ربیع الثانی سال ۱۰۵۶ تمام یافته باشد حال آنکه شاه جهان، در غرة جمادی الاول سال ۱۰۵۶ طی سفر دوم خود به آرامگاه بابر رفت، این روز یادریکی از روزهای بعدتر تصمیماتی را جمع به ترتیب بناغ و بنای مسجد و غیره اتخاذ نمود. گمان نمیکنم که تصمیم بنای مسجد در سفر اول او بکابل در ۱۰۴۹ گرفته شده باشد پس در حالیکه بنای مسجد سنگی در سال ۱۰۵۶ شروع شده باشد بصورت طبیعی ختم آن که دو سال وقت گرفته است در اواخر سال ۱۰۵۷ مطابق وقت میکند و چون سفر سوم شاه جهان بکابل در اوائل ۱۰۵۷ واقع شده و درست سلخ ربیع الاول سال مذکور داخل شهر گردیده و تا اواخر رجب سال مذکور در کابل بود حضور شاه در تسریع امور عمرانی مسجد کمک کرده است.

موضوع دیگری که تا اندازه‌ئی به تفصیل در متن کتیبه مسجد در متن پادشاه نامه گنجانیده شده مسئله فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان والی بلخ است. پیشتر گفتیم که مسئله تعمیر مسجد اصلاً به فتوحات مذکور که امارتباط خاصی نداشت بلکه فتح بلخ واقعه بود که در طی جریان تعمیر مسجد به وقوع پیوست و مژده آن بیرون ۸ و ۲ جمادی الثانی ۱۰۵۶ به شاه جهان بکابل واصل شد. صورت واقعی قضا یا چنین است که حین وصول شاه جهان بار دوم بکابل در غرة جمادی الاول سال ۱۰۵۶ سوقیات علیه نذر محمد خان شروع شده بود، متعاباً کار تعمیر مسجد شروع شد، در جریان کار خبر فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ به شبرغان به شاه جهان بکابل رسید. سپس دوره دوم اقامت شاه جهان بکابل خانمه یافته به هند مراجعت کرد و باز کورت سوم در ۱۰۵۷ بکابل آمد. احتمال دارد که حین ورود او بار سوم بکابل مسجد تمام نشده تا بعدتر در اخیر سال مذکور تمام گردیده باشد پس به این حساب شبیهی نیست که ختم کار مسجد سنگی بعد از ختم بلخ و بدخشان عملی گردیده است در میزان پول مخارج تعمیر مسجد هم بین متن کتیبه مسجد و متن پادشاه نامه اختلاف است. کتیبه مسجد مخارج را چهل هزار روپیه و پادشاه نامه سی هزار روپیه نوشته است.

بهر حال بعد از تبصره های فوق اینک که تیبّه متن مسجد مندر کور را نقل میکنم :

« این مسجد لطیف و معبد شریف که سجد گاه قدو سیان و جلوه گاه کروبیان ،
 و بفرمان ادب در حریم محترم این گذر گاه ملاء اعلی نظر گاه عالم بالا یعنی روضه ،
 و منور پادشا ، غفران پناه رضوان دستگاه خلد آرامگاه حضرت فردوس مکانی ،
 و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی جز آن عمارتی نتران ساخت بفرموده این ،
 « نیاز مند تمام شکر سر اسر ستایش سرایانهایش در گاه الهی ابو مظفر شهاب الدین ،
 « محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی بعد از فتح بلخ و بدخشان و فرار ،
 « ناصر محمد خان از بلخ به شیر غان و تعاقب فریقی از کار طلبان و نبرد آرائی اودر ،
 « آن سرزمین با آن گروه فیروزی نشان و هزیمت او وظفر سپاه رزمخواه در آن ،
 « میدان محض کرم کار ساز حقیقی نصیب این نیاز مند و دولت خواهان این بنده ،
 « شرمزده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال جلوس میهنت مانوس موافق ۱۰۵۶ هجری
 « در عرض دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت . »

اگفته نماند که عصر شاه جهان از نظر آبادی و عمران و ذوق معماری مترقی ترین دوره ایست که در طی آن قریحه معماری مغلی به اوج تعالی خود رسید . شاه جهان هم مرد دین دار و هم صاحب ذوق و عاشق آبادی بود مساجد زیادی در عصر او در هند ساخته شده که مهم ترین آن جامع مسجد دهلی ، موتی مسجد و رنگه مسجد قلعه اگریه ، جامع مسجد آگریه ، مسجد تاج ، مسجد فتح پور سگری ، شاه جهان مسجد اجمیر و مسجد وزیر خان در لاهور میباشد . مسجد کوچکی که شاه جهان در باغ آرامگاه بابر تعمیر نمود بسیار ساده و بسیط و مقصوره نمی باشد چون از محل اجتماع و آبادانی دور و نسبتاً کوچک بود مناری در آن تعبیه نشده بود و بام آن خلاف مساجدی که در عصر شاه جهان در هند ساخته شده است گنبد نداشت : چون این مسجد مرمت طلب شده بود چند سال قبل آن را ویران کردند تا پخته تر با همان سنگ های قدیمه تجدید شود . تعمیر مسجد آن نیم کاره است و امید است روزی به پایه ا کمال رسد و نکند که ناتمام بماند و یگانه مسجد سنگی یادگار شاه جهان در کابل از بین برود .

نقشه طرح برخی عمرانات در میان یاد شاهان مغلی کور دانی آنکه بیشتر
دیگر در کابل: از همه به آبادی و عمران علاقه داشت و در

آبادی ذوق بخیرچ میداد شاه جهان بود که تاج محل او در اکره به عقیده عموم
متخصصان فن معماری جهان از بهترین عماراتی است که ساخته شده و به اندازه دران
ذوق لطیف بکار برده شده که آنرا شعر در سنگ و موسیقی در معماری خوانده
اند. شاه جهان هر مرتبه می که بکابل آمده راجع به مرمت کاری برخی بناها و
پی گذاری عمارات جدید و ترتیب باغ ها و اصلاح نهرها و جوی ها و غیره اوامری
صادر کرده است که برخی عملی شده و برخی دیگر در حال نقشه و طرح مانده
و بعمل نرسیده است.

و مختصراً این مطالب را در ذیل مطالعه میکنیم:

دولتخانه دارالملک طی شرح مسافرت های اول و دوم شاه جهان
کابل حد به حد متذکر شدیم که عندالورود
کابل:

بکابل بار اول در منزل سعید خان بهادر و بار دوم در منزل علیمردان خان که هر
کدام در موقع خود صوبه دار کابل بود فرود آمد و هر دو مرتبه مدتی در باغ
آهو خانه رهل اقامت افگند. علت این بود که دولتخانه قدیم کابل در بالاحصار
حتی در زمان پدرش جهانگیر کهنه و فرسوده شده بود چنانچه به امر هم بن پادشاه
در ۱۰۱۶ ویران و امر تجدید آن داده شد ولی چون شاه جهان در سفر اول خود
در ۱۰۲۵ امر جدید راجع به تعمیر دولتخانه خاص و عام در اورتیه باغ و باغ
مهتاب بالاحصار صادر میکنند واضح میشود که او امر پدرش عملی نشده بود. اصلاً
وقتی که در ۱۰۱۶ جهانگیر بکابل آمد و پسرش شاه جهان باوی بود اورتیه باغ
را به پسر خود اختصاص داد و عمارتی دران برای وی ساخت. این عمارت در دوره
شهبزادگی شاه جهان تا وقتی بجا بود که خودش پادشاه شد و بار اول بکابل آمد
آنگاه امر داد تادر اورتیه باغ محلی برای رهایش او و در باغ مهتاب که قریب
اورتیه باغ وقوع داشت دولتخانه خاص بسازند. در سال ۱۹ جلوس حینی که
در ۱۰۵۶ بار دوم بکابل وارد شد هنوز بکلی تمام کارهای عمرانات تمام نشده
بود و در اثر توجه غازی بیگ داروغه عمارات در ظرف چند روز به پایه تکمیل
رسید. پادشاهنامه درین مورد چند سطر دارد که اینجا نقل میکنیم:

« ... واز آنرو که در دارا الملک کابل دولتخانه شایسته نزل مقدس نبود »
 « ولهدا حضرت جنت مکانی که دو مرتبه در ایام سلطنت بکابل تشریف فرموده »
 « بودند در باغ آهو خانه میگذرانیدند در خاطر خورشید مائر برزنده اورنگ »
 « جها نیا نی حضرت جنت مکانی نخستین بار که بکابل تشریف بردند باغ »
 « اورته را باعلیه حضرت عنایت فرموده بودند چنانچه خاقان زمان در آن ایام عماراتی »
 « در باغ مذکور مرتب ساخته و التماس مقدم آن حضرت نموده پیشگی لایق »
 « بنظر آن حضرت در آورده بودند بنابراین باغ مذکور را با باغ مهتاب که متصل »
 « آنست برای دولتخانه برگزیده و آنرا محل معلی و این را دولتخانه خاص قرار »
 « داده عمارات عالیله طرح افکنند . چنانچه در سال میمنت اتصال نوزدهم »
 « که دار الملک کابل مرتبه دوم بقصد کشایش بلخ و بدخشان مرکز الویه ظفر »
 « طراز گشت منزل مذکوره با جمیع عماراتی که در سال دوازدهم »
 « حکم شده بود بحسن اختتام رسیده بود و دولتخانه کرامت آشیانه »
 « بنزول فیض موصول فروغ تازه یافته پنج لک روپیه صرف جمیع عمارات »
 « شده است دو لک و پنجا هزار روپیه بر دولتخانه مقدس و دو لک و پنجا هزار »
 « روپیه بر عمارات شهر آرا و جهان آرا و چهار باغ و دیگر بلغات و روضه مقدس »
 « حضرت فردوس مکانی ... » (۱)

مرمت کاری حصن بیرون کابل و قلعه ارگ بادشاه نامی نویسنده : ... و چون حصن بیرون
 « سرانجام یافته و قلعه ارگ خام بود درین نوبت که اعلیه حضرت بکابل تشریف فرمودند »
 « فرمان شد که قلعه ارگ نیز به گچ و آهک برافرازند و از آنرو که ارگ آب »
 « نداشت یرلیغ رفت نه دیواری بر کشیده با و لئی جنوبی سوی ارگ را در میان »
 « گیرند ... » (۲)

این مختصر معلومات برای تاریخچه عمارت بالا حصار کابل خالی از دلچسپی نیست
 و از آن معلوم میشود که حصار بیرونی کابل که بالا حصار در میان آن بود در عصر
 جها نگیر شاید در طی سفر اول او در ۱۰۱۶ با گچ و آهک (سرانجام) یافته بود

(۱) در صفحه ۵۹۰ جلد دوم پادشاه نامه

(۲) صفحه ۵۹۰ و ۱۹۱ جلد دوم پادشاه نامه

از کلامه سرانجام واضح معلوم نمیشود که با کج و اهک ساخته شد یا به رمت کاری شد راجع به قلعه ارگ واضح گفته شده که خام بود و درین نوبت یعنی در سفر دوم خود که در ۱۰۵۶ هجری قمری بعمل آمد شاه جهان امر داد تا آنرا با کج و آهک بسازند. هکنواوا ضح میشود که تا اینوقت داخل قلعه ارگ یا لا حصار آب نبود و با کشیدن دیواری بطرف جنوب جوئی را داخل محوطه قلعه کرده اند.

طرح های حیرت انگیز قبل برین در فیل واقعات عصر بابر و جهانگیر شاه جهان در باغ شهر آرا شرح دادیم که باغ شهر آرا از طرف ظهیر الدین محمد بابر یا از طرف عمه وی و باغ جهان

وجهان آرا: آرا از طرف جهانگیر طرح شده بود. موقعیت قدیمی این دو باغ البته معلوم است اولی علاوه بر ساحه باغ امروزه سفارت شوری و باغ سابق شمس الدین خان (حالی شفاخانه مستورات) حصه زیاد چنداول و دومی باغ ایسه نجات و ماشینخانه را تا حد و دیل هارتن در بر میگرفت و چون این مطالب در جا هیش پیشتر شرح یافته تکرار آن ضرورت ندارد. شاه جهان ضمن سایر آبادی ها در کابل به طرح نقشه های دامنه داری درین دو باغ که از بهترین باغ های کابل بود پرداخته و از پنج لک روپیه که خرج آبادی های خویش درین شهر کرده نصف آن یعنی دو لک و پنجاه هزار روپیه را وقف عمارات همین دو باغ نمود. چون مولف پادشاهنامه مفصل درین باب وارد شده است شرحی خوب تراز متن گفتار او نمیتوان یافت:

«... فرمان دادند که همگی حیطان این بسا تین و تمامی نشیمنها که لغتی کهنه، و برخی در خور این ریاض نبود از سر بسازند. و باغ شهر آرا خاصه گردانیده، باغ جهان آرا بنواب ملکه دو ران بیگم صاحب عنایت نمودند - درین هر دو»
 «باغ دلکشای فردوس نماچنارها نظر فریب بینندگان است - علی الخصوص، شهر آرا که در آن چنار بسیاری نشاندۀ حضرت فردوس مکانی است همه در»
 «نهایت زیبائی و خوشنمائی و تنومندی بکمال رسیده. درین دو حد یقه اثیقه»
 «در هر مکانی که قابل عمارت بود نشیمن دلنشین طرح نموده جمعی که در فن»
 «عمارت آگاهی داشتند با تمام آن برگماشتند. در باغ شهر آرا سه جا عمارت»
 «حکم شد، یکی در وسط باغ مربع نشیمنی کشاده اطراف که اهل هند وستان»

« آنرا چو کهنندی گویند تمام از سنگ مرمر تومان میدان مشتمل بر شانزده ستون »
 « چهار درمیان و دوازده بر چار طرف آن تا هر گاه آن منزل بهشت آئین به »
 « ورود ممینت امود فروغ تازه گیرد از چارسو چار جو که در وسط چار خیابان »
 « باغ جریبان دارد با آبشارها و فوارها در نظر خورشید اثر باشد. دوم در طرف »
 « جنوب باغ عمارتی رو بشمال بردامن کوهی که از زمین وسط باغ هشت زراع »
 « ارتفاع دارد بنهچی که از جوی آبی که بر آن بلندی جاریست آبشاری درون »
 « ایوان عمارات می ریخته باشد . (۱) و در ته آبشار حوضی از سنگ مرمر »
 « و در میان دیوار پس آبشار محرابی طا قچها از سنگ مرمر تاروزانه در آن »
 « کوزه های زرین مملو به انواع ریاحین بطرح بچینه و شب هنگام شمعدهای نهایی »
 « طلا با شمع کافوری بگذارند و در ته آن نیز حوضی که حاشیه آن از سنگ »
 « مرمر باشد بسازند که از ایوان آبشاری دیگر در آن بریزد و مقرر ساختند »
 « که از آنجا تا نشیمن میان باغ سه آبشار دیگر بروی کار آید که همگی پنج »
 « آبشار باشد و میان آنها و خیابانها و نهر دور نشیمن وسط باغ صد فواره تعبیه »
 « نمایند . سیوم میان باغ شهر آرا و جهان آرا عمارتی در کمال زینت که یک »
 « ایوان روبه آن باغ داشته باشد و دیگری رو باین از سنگ زمر، جوئی میان »
 « آن جاری - و در باغ جهان آرا بر کنار نهری که از مغرب رومی آید و شمال »
 « سومی رود چنانچه ذکر یافت عمارتی مشتمل بر یک ایوان روبه در آمد »
 « آب دو حجره طرح انداختند که آبشاری بعرض سی و هفت گز مساوی بعرض نهر »
 « در برابر داشته باشد و شمال رویه آن نیز عمارتی بطرز عمارت شمال شهر آرا »
 « حکم شد ... (۲) همین قسم بسکشیدن نهر مسقف در چار باغ و پاره آبادی های »
 « دیگر در آن باغ - حکم صادر نمود .

(۱) چنین معلوم میشود که باغ شهر آرا بطرف جنوب تا دامنه کوه شیر دروازه انبساط داشت و چندول را در بر گرفته بود این عمارت دوم در دامنه همین کوه رو بطرف شمال بوده و جوئی که بر بلندی جاری بود غیر از همان بالا جوی که از یادگار های الخ بیگ عم با بر است چیز دیگر بوده نمیتواند .
 (۲) از صفحه ۵۸۷ جلد دوم یاد شاهنامه

قراریکه دیدیم غایه اصلی مسافرت شاه جهان
 کرت دوم بکابل بیکار باندر محمد خان والی
 بلخ و نقشه اشغال بلخ و بدخشان بود. سوقیات
 پسرش مراد بخش وسائر امرا از چاریکار تا
 قند وز و بد خشان و بلخ و کشایش قلعه های
 که همرد و حصار غوری و فتح قند وز و بلخ
 و شکست و فرار نذر محمد خان اول به شبرغان
 و از آنجا بطرف ایران و مراجعت مراد بخش
 بکابل و باقی ماندن قسمتی از قوا با عدهئی از
 امرا در صفحات شمال و اعزام سعدالله خان بحیث
 حکمران بلخ و نفوذ یافتن شاه جهان حتی در ماوای آمو دریا در تیر مز و حرکت
 مراد بخش از کابل بطرف لاهور (نهم شعبان ۱۰۵۶) مطالبی است که تفصیل آن
 خارج مرام این کتاب است و علاقمندان به جلد دوم یاد شاه نامه و جلد دوم عمل
 صالح مراجعه نمایند.

بعد ازینکه خاطر شاه جهان از لشکر کشی های صفحات شمال اسوده شد و به
 فتح بلخ و بد خشان نایل گشت به گلگشت دامنه های کپسار سمت شمال کابل
 بر آمد. یاد شاه نامه چنین می نویسد:

« غره شعبان ماه (۱۰۵۶) پادشاه گیتی پناه به گلگشت مجال دامن کوه »
 « کابل که به فزونی ریاض و وفور اشجار و کثرت اسمار و ریانی سبزه روانی »
 « انهار بهشت اثار است توجه فرمودند و از شکر دره عبور نموده باغ میریحیی »
 « رابنزول اقدس سرسبز و شاداب گردانیدند. روز دیگر در اثناء ره نوردی موضع »
 « فرزه راسیر فرموده با ستالیف که بسر کار ملکه جهان مالکه کیهان نواب »
 بیگم صاحب متعلق است بهترین اماکن کوه دامن و اقسام انگور فراوان »

دارد و بیشتر انگوری که بکابل می آرند از اینجا است تشریف قدوم ارزانی ،
 داشتند و باغ فردوس ائین آن نمره شجره خلافت چنار هاش سربفلك کشیده ونهري ،
 دارد نه آبشار از ان ریزان بفيض نزول نصارت تازه بخشیدند و نواب کیوان ،
 حباب به مراسم نثار و پیشکش پرداخته شب هنگام چون بامهای عمارات دهراه ،
 که بردامن تپه واقع شده و نشیمنهای مرتبه به مرتبه ان ازدور بغایت خوش نما ،
 است چراغان کرده بودند حضرت جهانبانی بر کربوه مجازی قریه مذکور ،
 که جوی خوشی و چنار دل کشی دارد و کار گذاران سرکار نواب خورشید ،
 احتجاب انرا ترتیب داده اند و بانواع گل و سبزه مملواست و بجهان نما موسوم ،
 برآمده به تماشای ان اینساط فرمودند .

سیوم ماه شعبان از استالیف به موضع ماما خاتون که از مواضع مشهوره ،
 کابل است تشریف آورده باغ قاضی محمد اسلم را بنزول مقدس فیض آمود ،
 گردانیدند روز دیگر مقارن دولت و اقبال عنان مراجعت به شهر معطوف ،
 ساختند . (۱۱)

وقت شگفتن شکوفه شاهان کورگانی به ترتیب باغ ها و تریب
و بعضی گل ها
در کابل :

علاقه میگرفتند ملا عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاه نامه که از مورخان معروف
 عصر شاه جهان است در جایی که از باغ های کابل و از تصمیم شاه جهان راجع
 به برخی آبادی ها در انها ذکر میکند و به گردش های وی به کهساران اطراف
 کابل می پردازد از بعضی گل ها و ریاحین و تاریخ و موقع شگفتن و پژمرده شدن
 شکوفه های اشجار مختلف در سال ۱۰۵۶ هجری قمری مختصر ذکری میکند که
 نقل انرا در اینجا بی مورد نمیدانم :

« اکنون بنگارش حقیقت از هار و ریاحین و نوا که این خطه مینونما و ابتدا ،
 و اختتام هریک آن بنهجی که درین سال بروی کار آمده می پردازد در سنین ،
 دیگر اگر باقتضای تغییر فصل و اختلاف هوا تفاوتی باشد بیش از ده پانزده روزه ،
 نخواهد بود در باغات سرکار و الایست و یکم ماه اسفندار (حوت) شکوفه بادام ،

« آغاز نموده و دوازدهم فروردین (حمل) بانجام رسید. شکوفه زردالودوم فروردین شروع،
 « شده بیست و دو فروریخت. شکوفه الوجه چهارم فروردین ابتدا نموده پایان،
 « این ماه آخر شد. شکوفه شفتالو نوزدهم فرورین برآمده هشتم اردی بهشت به،
 « اختتام رسید الا شکوفه شفتالوی سدبرگ در شانزدهم اردی بهشت که خدیو،
 « ملک و ملت قرین دولت بکابل در آمدند یاره بردرخت بود و از نظر فیض اثر،
 « نضارت تازه گرفت. از شکوفه سیب که شایسته ذکر نیست قسمی که پیش میرسد،
 « بیست و دوم فروردین سر کرده پانزدهم اردی بهشت باخر رسید. شکوفه سیب،
 « پائیزی چون در آغاز اردی بهشت شگفته بود بامتداد کشیده شکوفه شالو،
 « والو بالو بشگفتن در آمده شانزدهم آن که سرزمین کابل بفروغ ماهچه،
 « رایات جها نکشا منور گردید کمال شگفتگی و شادابی داشت،
 « شکوفه ناشپاتی و به که در اوایل اردی بهشت سر کرده بود نیز در آن هنگام،
 « یاره مانده بود بعد از یک هفته باتمام رسید. بنفشه در نوروز پیدا شده تالیست،
 « روز شگفته بود. ارغوان در بیست و ششم فروردین بشگفتن در آمده تا بیست،
 « و پنجم اردی بهشت شگفتی داشت. »

« شانزدهم ماه مذکور که خداوند افسرود بهیم بسیر باغات متوجه شدند،
 « درختی چند که در باغ جهان آرا نشگفته بود و بقدر روبه پژمردگی نهاده،
 « بنظر انور در آمد. و چون در یک گروهی بلده کابل تپه می است موسوم به،
 « جهان نما مشرف بر جلگای دلکشای نظر را که کولاب بزرگی دارد چنانچه،
 « اعلیحضرت در بعضی شبهای ماهتاب بکشتی سیر میفرمایند و بر فراز آن تپه جوی،
 « آبی و ارغوان زاری است. روز دیگر هفدهم اردی بهشت بسیر ان سر زمین،
 « فیض اگین که از بسیاری ارغوان و شگفتگی آن حیرت افزای بینندگان میگردد،
 « متوجه گشته و چون تا این زمان گل ارغوان بنظر خورشید اثر در نیامده،
 « بود تماشای آن باعث انبساط گرامی خاطر گشت. سوسن چهارم اردی بهشت،
 « و با سمن که بود ششم آن بشگفتن در آمد و در عین شگفتگی فیض نظر خورشید،
 « اثر یافت و این بغزونی و رنگینی باغات پادشاهی خصوصاً جهان آرا جای دیگر،
 « نیست شقایقی که در کابل علی الخصوص در بساتین سر کار و الا بسیار شاداب و،
 « بزرگ و رنگین میشود هنگام قدوم میمنت لزوم بشگفتن در آمده تا پنجم،

«خر داد در ترقی بود بعد از آن روبه تنزل نهاد . دل رعنا وزیر باست و پنجم اردی»
 «بهشت شگفته پنجم خرداد بانجام رسید . پنجم خرداد گل سرخ بر آمد و آخران»
 «فرور بخت . گل عباسی بیستم امرداد و گل جعفری بیست و پنجم آن رو به آغاز»
 «نهاد و بعضی گل های دیگر مثل زنبق سفید که مخصوص باغهای پادشاهی است»
 «و گل مله که آنرا حضرت جنت مکانی بواسطه مناسبت به روز پنجشنبه که»
 «بجهت جلوس آن حضرت درین روز بر سر بر سلطنت بمبارک شنبه زبان زد»
 «روزگار بود گل مبارک شنبه میفرمودند و گل زرد صد بر آگ و جز آن درین»
 «میان ابتدا نبود . گل زرد صد بر آگ اگر چه در بساین کابل شهر کابل خوب»
 «میشود اما در دامان کوه بیگ توت درغایت خوبی و رنگینی و فزونی می شکفت»
 «و چنانچه زیاده از یک گروه عقب جد ران ده و دور باغات و مزارع آنجا این گل»
 «ها نظر فریب است . ریواس که پیش از همه می رسد در جبال نو اخی کابل»
 «بسیار می شود . درین سال حکیم محمد داؤد بعرض اقدس رسانید که اگر دور»
 «منبتش را بعرض شبری خالی نموده به برف پر کنند که نشو و نمای آن از آب»
 «برف باشد ده بیست ترقی میکند و چون بنقط مسطور بر ورده گشت مطابق»
 «آنچه گذارش نموده بود بظهور پیوست . توت بی دانه کابل که به مرتبه نقاست»
 «دارد که در ربع مسکون بهتر از آن چون گویم که مثل آن نشان نمیدهد و از»
 «دیگر میوه ها پیش رس است بیست و پنجم خرداد آغاز شد و بعد از یک ماه»
 «بانجام رسید . شاه آلو که آنرا گیلاس نامند درین ملک بسیار است اما شاه آلوی»
 «کشمیر بهتر از آن است . غره تیرماه از باغ شهر آرا نو باو آن بحضور اقدس»
 «آور دند و ثانیه امرداد در بعضی مجال بود . شاه توت کابل خوب و مافر است»
 «و در تیرماه در باغ شهر آرا آغاز نمود و یک ماه ماند و آلو بخارا که جز رنگ»
 «هیچ ندارد بهفتم امرداد شروع شد . اقسام زرد آلو در کابل بهم میرسد . میرزائی»
 «و سفید چه که بهترین آن است پانزدهم تیرماه سر کرد روز زیاده بر بیست روز نبود» (۱)

مر اجعت شاه جهان

لاهور بر آمد و قبل ازینکه کابل را ترک گوید

از کابل :

ذوالقدر خان قلعه نادر کابل : ذوالقدر خان را به قلمه داری کابل منصوب نمود

سفر سوم شاه جهان بکابل: شاه جهان با راول پتا ر بیخ ۲۵ محرم سال ۱۰۶۹ و بار دوم در ۲۲ ربیع الثانی ۱۰۵۱ بکابل آمد و هر دفعه به شرحیکه دیدیم مدتی در کابل اقامت گزید. قراریکه گفته شد هر دو مرتبه مسافرت های وی بکابل پاره عدل سیاسی و نظامی داشت و سفر سوم وی هم ازین حال خالی نبود زیرا با اینکه بلخ و بدخشان را فتح کرده و دو نفر از امرای خود بها در خان و اصالت خان را در صفحات شمال هند و کش باقوه کافی گذاشته بود و معذالک نگرانی هائی داشت. در سفر دوم پسرش مراد بخش را با ۵۰ هزار سوار و پیاده بکابل فرستاد و دفعه سوم پسر دیگرش محمد اوزنگ زیب را ماموریت داد تا با قوه کافی حرکت کند و خودش ۱۸ صفر ۱۰۵۷ از لاهور برآمده بیست و یکم ربیع الاول به باغ صفوا وصل شد و سلخ ربیع الاول بکابل رسید. شرح سوقیات نظامی اوزنگ زیب پسر شاه جهان در صفحات شمال هند و کش و مقابله با عبد العزیز خان در بلخ و با نذر محمد خان در حوالی میمنه (نذر محمد خان بعد از شکست سال گذشته از بلخ به شبرغان آمده و از آنجا بغرض استمداد به ایران رفت و به حوالی میمنه به چیچکتو مراجعت کرد) مطالبی است خارج مرام این کتاب و به آن کاری نداریم جز اینکه میگویم مجدد و نفیست صیب قوای اعزامی شاه جهان میشود.

پادشاهان مغلی هند عادت داشتند که در

جشن وزن قمری سال

۵۸۹۵۷ عمر شاه جهان در موقع تجدید سال حیات خویش جشن می

دولتخانه خاص کابل: گرفتند و خود را وزن میکردند و معادل وزن

خود به مستحقان پول میدادند. برخی این عمل را بحساب شمسی و قمری سنین عمر خویش انجام میدادند. شاه جهان در موقع جشن قمری تحویل عمرش از ۵۷ به ۵۸ که مصارف به روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال ۱۰۲۷ هجری قمری بود در کابل بود قراریکه متون تاریخی مینگارند عمل وزن و جشن در دولتخانه خاص دولت سرای کابل صورت گرفت. قراریکه قبل برین دیدیم شاه جهان در طی سفر اول خود بکابل امر تعمیر دولتخانه خاص و عام را در اوزنه باغ و باغ مهتاب که هر دو در بلاحصار وقوع داشت داده بود. در سفر دوم کاران تمام و مختصر باقی مانده که در ظرف چند روز به پایه

آمال رسید و شاه مغلی بعد از چند روز توقف در منزل علیمردان خان بداندچار حل اقامت افگند. در سفر سوم او دولتخانه های عام و خاص بالا حصار آماده پذیرائی بود و شاه در آنجا نزول نمود و جشن پنجاه و هشتمین سال عمر او در همین جا برگزار شد. اینک شهادت متون :

«روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفتم موافق بیست و چهارم اردی بهشت در دولتخانه خاص دولت سرای کابل خجسته بزم وزن مقدس انتهایی»
 «سال پنجاه و هفتم و ابتدای سال پنجاه و هشتم قمری از زندگانی جاودانی خاقانی»
 «خاقان زمان ترتیب یافت و آن ذات پاک به طلا و دیگر اجناس مقررده سنجیده آمده و گریه و هی از اهل احتیاج دارالملک کابل کامیاب امید گردیدند...» (۱)

«... روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفت موافق بیست و چهارم اردی بهشت (ثور) محفل جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و هشتم از عمر بیشماره خدیوروزگار با این هر ساله آذین و تزئین یافته بدستور معهود سایر رسوم این روز»
 «مسرتانندوز بظهور رسید و گروهی از اهل احتیاج کابل بانعام زرسرخ و سفیده دامن امید برآمده کامیاب طلب گردیدند.» (۲)

شکار رنگ در اطراف ده یعقوب و تنگی ده یعقوب در ماخذ مقلی بسیار

ده یعقوب استعمال شده این ده و این تنگی در جنوب کابل واقع بود گمان نمیکنم ازین ده به این نام امروز اثری مانده باشد و تنگی موجود است و همان محلی است که رودخانه لوگرد در مجاورت سنگ نوشته از آن عبور نموده و وارد جاگه کابل میشود. طبیعی نام قدیم در مورد تنگی هم امروز استعمال افتاده طبق مندرجات صفحه ۶۸۳ چندروم پادشاه نامه شاه جهان به «چارم جمادی الاوی (۱۰۵۷) بشکار رنگ که در طرف ده یعقوب قمرغه کرده بودند متوجه گشتند»
 «دوازده به تفنگ خاصه صید فرمودند و بازده راپادشاهزاده نیک اختر محمد شاه»
 «شجاع بهادر و بر خی از اهل تقرب بحکم اقدس شکار نمودند و بیست و یک»
 «را دیگر سعادت اندوزان حضور سراسر نور زنده گرفتند»

سنگ ریزه از قطرات آب مولف پادشاه نامه ذکر میکند که حینی که

شاه جهان در کابل بود فایم بیگ داروغه نقاره خانه که بدیدن راه خواجه زید

مامور شده بود بعد از انجام وظیفه به کابل برگشته سنه ریزه‌های فی‌الجمله صافی با خود آورد و حین تقدیم به شاه اظهار میکرد که در دو گروهی آنسوی غوربند از طرف راست نزدیک ده قپچاق کوهی است و از آن ابشاری به بلندی دو نیم گز ریزش دارد و از قطرات آب سنگ ریزه‌های خورد و کلان شفاف تشکیل میشود

وفات شیخ ناظر پیش شب سیزدهم جمادی الاولی شیخ ناظر امام
نماز خصوصی شاه جهان خصوصی شاه مغلی که بصورت شباروی در
و تدفین موقتی او در گوه دولتخانه خاص بسر می برد و شاه نماز شام
 و خفتن را به امامت وی ادا میکرد وفات کرد
عقابین:

معاودت شاه جهان از کابل جسد وی را موقتی در دامن کوه عقابین که
 به جنوب کابل واقع است دفن کرد تا بعد طبق

بطرف لاهور
باغ نیمله یا نیمله یا باغ و صیتش به اکبر آباد برده شود.
فرح افزا: دوره اقامت سوم شاه جهان به کابل در

باغ صفا و فا: او آخر ماه رجب ۷ ۱۰ هجری قمری به پایان
چراغان شب برات: رسید و سلخ ماه مذکور از بت خاک گذشته.

پسرش شجاع را امر داد تا زمانی در کابل باشد که برادرش اورنگ زیب بیاید و
 آنگاه به هند معاودت نماید در ماه مذکور به باغ نیمله یا نیمله رسید سه دست سمارتی
 که سال گذشته در آنجا امر تعمیر داده بود به پایان رسید و طرف استعمال قرار گرفت.
 قرار یک محمد صالح کنبو لاهوری در جلد سوم عمل صالح مینگار د باغ نیمله در همین وقت
 از طرف شاه جهان به باغ (فرح افزا) موسوم گردید. چهاردهم رجب به باغ صفا وارد
 شد این باغ قرار یک در گذارش و اوقات عصر بابر دیدیم از طرف سرسلسله مغلیه
 یعنی بابر احداث شده بود. شاه جهان شب برات سال ۱۰۵۷ را در این باغ
 دره فروغ چراغان که در کنار نهر آن ترتیب یافته بود گذرانید. عمل صالح درین
 موقع از باغ‌های (صفا) و (وفا) و انار آن چنین تذکر میدهد: «انار این هر دو باغ صفا
 و وفا که برنگینی و شادابی مشهور آفاق است بکمال رسیده حلاوت پیرای ذایقه

خاص و عام شد. (۱) ذکر شدن باغ صفا و وفا در میر حرکت شاه جهان بعد از باغ نمله از نظر تعین موقعیت این باغها که قبل برین درین اثر راجع به هر کدام تذکراتی داده شده خالی از دلچسپی نیست. شاه جهان بتاریخ ۲۶ رجب به پشاور و بتاریخ پنجم شو ال سال مذکور به لاهور رسید.

تفویض بلخ
به نذر محمد خان

و فرار از بلخ به شبرغان راه ایران پیش گرفت

مراجعت شهزاده

اورنگ زیب بکابل: به وطن برگشته به میمنه آمد و بعد با او سال نامه به شهزاده اورنگ زیب زمینه دوستی تهیه نموده و شاه جهان در اثر مصلحت بیستی پسرش حکومت بلخ را مجدداً بوی تفویض نمود. اورنگ زیب از راه قلعه غوری، خواجه زید، و یکی از کتل های هندو کوه و چاریکار بکابل آمد و عقب او امیر الامرا علی مردان خان صوبه دار کابل هم به شهر واصل شد.

لهرا سپ خان

صوبه دار کابل:

سیر المتاخرین در طی سال ۱۰۶۱ هجری قمری که مطابق سال بیست و پنجم سلطنت شاه جهان میباشد از لهرا سپ نام به حیث صوبه دار کابل اسم می برد و میگوید: «لهرا سپ خان پسر مهابت خان از اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار منصب و مهابت خان خطاب یافته بنظم صوبه کابل سراعیتبار برافراشت ...»

سفر چهارم شاه جهان

به کابل: جای به جای متذکر شدیم علاوه بسیر و شکار علت اساسی مسافرت های شاه جهان بکابل واقعات سیاسی و بیشتر مکتوره های سوقیات نظامی بود یا علیه نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان یا در مقابل نقشه های شاهان صفوی ایران، تاجائی که مآخذ و انمود میکنند علت مسافرت چهارم شاه جهان بکابل مبارزه با نفوذ صفوی ها بود زیرا به اساس اطلاعی که خواص خان قلعه دار قندهار فرستاده بود شاه عباس صفوی به دهم ذی حجه

۱۰۵۸ در حوالی قندهار واصل شد و به تفصیلی که به بحث آن خارج موضوع این کتاب است در اثر تسلیم شدن قلعه دار، شهر مند کور به تصرف صفوی هادر آمده و شاه جهان فوری برای استرداد آن به اقدامات جدی متوسل شد و منجمله فوری پسرش اورنگ زیب را با سعدالله خان و پنجاه هزار سپاه بدان طرف اعزام نمود و قراریکه از عمل صالح بر می آید (۱) سعدالله خان بالشکرهای خویش غره جمادی الاول سال ۱۰۶۲ گذرگاه کابل را معسکر خود ساخت. از این خبر کوچک بر می آید که اینک یکبار دیگر در آغاز ماه جمادی الاول ۱۰۶۲ هجری قمری باز سپاه بزرگی بکابل رسیده و باز در بالا حصار و در شهر و در اطراف شهر هنگامه های نظامی بیشتر جلب نظر میکند.

خود شاه جهان در ربیع الاول از اب چناب و در سوم ربیع الثانی از باغ حسن ابدال پشاور و در جمادی الاول از بتخاک گذشته و چهارم جمادی الاول بکابل رسید. « چهارم جمادی الاول در ساعت مسعود بدولت و اقبال براسپ باد شاه پسند نام، » « سوار شده ساخت دولتخانه دارالملک کابل را از پرتو قدوم فرخنده فر فروغ » سعادت جاوید بخشیدند » (۲)

شاه جهان طبق عادت دو دمان بابر ی روز نهم ماه مند کور به ارا مسکاه بابر و رقیه سلطان بیگم رفته ده هزار روپیه از طرف خود و چهار

دوتوپ بزرگ

موسوم به :

فتح لشکر و لیلی

هزار روپیه از طرف اولاد خود به خدمه و مستحقان تقسیم کرد. صاحب کتاب عمل صالح بعد از ذکر توزیع پول از دو توپ کلانسی صحبت میکند که یکی را بنام (فتح لشکر) و دیگری را به اسم (لیلی) مسمی ساخته بودند و یکی انرا از قلعه (آسیر) آورده بودند و بعثت سنگینی زیاد در قلعه کابل نگه داشتند اینک اصل متن: « .. درین تاریخ دوتوپ کلان را که به کابل آوردند فتح لشکر را پیشتر روانه ساخته و لیلی را که از قلعه آسیر آورده بودند به جهت سنگینی در قلعه کابل نگاه داشتند » (۳)

معلوم نتوانستم که قلعه آسیر کجا بود؟ از جمله: (پیشتر روانه ساختند) چنین

(۱) جلد سوم صفحه ۱۴۲

(۲) صفحه ۱۴۴ جلد سوم عمل صالح. (۳) صفحه ۱۴۴ جلد سوم عمل صالح

معلوم میشود که يك توپ کلان را که (فتح لشکر) نام داشت بصوب میدان جنگ که قندهار بود فرستاده و دیگری را که (لیلی) نام داشت ووز مین تر بود در قلعه کابل محافظت کرد .

هژدهم جمادی الاول یکی از پسران شاه جهان موسوم به محمدشجاع که از بنگاله حرکت کرده بود بکابل واصل شد و از طرف امیرالامراعلی مردان خان صوبه دار کابل و اعتقاد خان میر بخشی استقبال گردید .

قراریکه در متن عمل صالح دیدیم شاه جهان در سفر چهارم خود بکابل که بسواری اسپ وارد شهر میشود مستقیم به (ساحت دولتخانه) میرود. دولتخانه خاص قراریکه قبل برین شرح دادیم در باغ مهتاب در مجاورت اورته تاغ در بالا حصار ساخته شده و چند روز بعد از مواصات دومین بار او بکابل تابل رهایش شده بود چنانچه در طی سفر سوم و اینک در طی دوره چهارمین اقامت خود در کابل در ساحت دولتخانه فرود آمد. در اورته باغ بالا حصار رهایش می نمود و در دولتخانه باغ مهتاب که متصل باغ اول الذکر بود در بار میکرد .

شکار قمرغه چنار تو که به فاصله شش گروهی شرق کابل

واقع است یکی از شکارگاه های مهمی بوده

و بیشتر شکار قمرغه آهوی مار خوار و رنگ در کوه های آن صورت میگرفت . شاهان مغلی اکثر در اینجا بشکار میرفتند و در همین کتاب چندین جازین شکارها یاد شده شاه جهان در طی سفر اول خود بکابل در ۱۰۴۸ در اینجا بار اول بشکار مبادرت ورزید (صفحه ۲۸۳ - ملاحظه شود) اینک در سفر چهارم بتاریخ ۲۹ جمادی الاول باز امر به تشکیل قمرغه داد و متن عمل صالح چنین وانمود میکند :

« بیست ونهم به چنار تو که شش گروهی کابل است و به فرموده اشرف »

« جعفر قراول بیگی سرانجام لوازم شکار قمرغه نموده بود تشریف فرموده روز دوم »

« به نشاط صید پرداختند . اگر چه جا نور بسیار از رنگ و مار خوار در احاطه »

« قمرغه در آمده بودند اما بنا بر سختی کوه احاطه چنانچه باید میسر نشد و بیشتر بدر رفت »

« و قلیلی که مانده بود از آن جمله قدری به تفنگ خا صه شکار شد و باقی »

« حسب الامر شاهزاده جهان نمان محمد شجاع بهادر و سلطان سلیمان شکوه »

« به تفنگ صید نمودند . »

چراغان شب برات ۱۰۶۲ شاه جهان در ماه شعبان ۱۰۶۲ هـ نو زد ر
 كابل بود و بقرار متن عمل صا لِح (جلد سوم صفحه ۱۴۹) شب برات هر دو كُتار
 نهر كلان را چراغان نموده وشاه وشاهزادگان بتماشا برآمده بودند . واضع
 نمیتوان گفت مقصد از (نهر كلان) چه بوده یکی از شاخه های رودخانه كابل ؟
 یا نهر بزرگ داخل باغ شهر آرا ؟ یا کدام نهر دیگر ؟

داراشكوه و سلطانه سلیمان در موقعیكه اورنگ زیب یکی از پسران
 شكوه صوبه داران كابل : شاه جهان به قند هار رسیده و میخواست شهر

میر یعقوب دیوانی كابل را از صفوی ها بگیرد و بعد از دو ماه و هشت

روز کاری ساخته هم نتوانست ، در كابل اول شهزاده داراشكوه پسر شاه جهان
 به صوبه داری شهر منصوب شد و بعد پسر اخیرا لذكرا سلطان سلیمان شكوه به
 این عهده نامزد گردید . آخرین صوبه دار كابل كه از ۱۰۵۰ به بعد در كابل عهده
 دار این وظیفه بود همان امیرالامراعلی مردان خان معروف بود كه بكرات از و
 نام بردیم راجع به تقرر صوبه دارهای جدید از شهادت دو متن سیر التماخرین و عمل
 صا لِح ناگزیرم و به ترتیب مطابقت مورد نظر را اقتباس میکنیم :

« و چون شاهزاده داراشكوه تعهد نظم صوبه كابل نمود از اصل واضافه ،
 « به منصب سی هزاری بیست هزار سوار دوا سپه سه اسپه و پنج کروردام انعام سره
 « فرازی یافت و صوبه ملتان نیز با مفوض شد و سلطان سلیمان شكوه بهین پسر
 « داراشكوه را به منصب هشت هزاری چهار هزار سوار و عنایت فیل از حلقه خاصه با ساز
 « نقره و ماده فیل و علم و نقاره سرفراز گردانید . صاحب صوبگی كابل ما مور
 « فرمود رخمیه سرخ كه مخصوص پادشاه و شاهزادگان بود نیز با و عنایت شد
 « و بداراشكوه حکم شد كه بعد نظم و نسق صوبه كابل بدارالسلطنه معاودت نماید ،
 « و خود در همین سال از كابل نهضت نموده بلاهور و آنجا با كبر آباد آمد (۱) »

* * *

« چون مهین اختراوج خلافت تعهد نظم صوبه كابل نموده بودند و در جناب
 « مقدس بدرجه پذیرائی رسیده باد شاهزاده عالی مقدار را به منصب سی هزاری
 « و بیست هزار سوار دوا سپه سه اسپه كه منصب ایام بادشاهزادگی عالی حضرت ،
 « بود و دو کروردام انعام و دیگر گنجینه پسرور كه جهش سه کروردام و حاصاش »

« موافق دوازده ماه هفت ونیم لك رو پیه است و سه كرورد ام از مجال ساير »
 « دارالسلطنه لاهور و مجال ساير ملتان كه هفت ونیم لك رو پیه حاصل دارد عنایت »
 « نموده صاحب صوبگی كابل بسلطان سلیمان شكوه مرحمت فرمودند و آن نونهال »
 « بوستان خلافت و شهر یاری را به عطای خلعت خاصه و جمده هر مرصع با پهلكتاره »
 « و فیل از حلقه خاصه با براق نقره و ماده فیل و علم و نقاره و منصب هشت هزاری »
 « چهار هزار سوار سرافراز فرمودند و خیمه سرخ كه خاصه بندگان اعلی حضرت »
 « است به باد شاهزاده نامدار نیز مرحمت فرمودند ... » (۱)

معاونت شاه جهان از

كابل به لاهور

شاه جهان در ۱۵ ر مضان ۱۰۶۲ از
 دواتخانه با الاحصار كابل بقصد لاهور برآمد
 و چون به غره جمادی الاول وارد شهر شده بود دوره اقامت چهارمین بار او
 به كابل چهارونیم ماه كامل طول كشید .

شاه جهان از كابل بطرف لاهور برآمد و سلطان سلیمان شكوه برای انتظام
 صوبه داری كابل بعهد و خویش باقی ماند و به اساس بعضی مناسبت ها بنا بر
 (سمت جنوبی) پدر كلان خویش را همراهمی نموده و طبق دستور او ب كابل
 مراجعت كرد .

خلیل الله ابراهیم بیگ : چون قندهار در دست صفوی ها ماند

عبدالله بیگ : و شهزاده او رنگ زیبی کاری ساخته

توانست در سال ۱۰۶۳ پسرد یگر شاه جهان یعنی محمد داراشكوه ماموریت
 یافت تا عازم قندهار شود درین سال از حراست كابل با هفت هزار سوار و تفریر

خلیل الله نام و ابراهیم بیگ و عبد الله بیگ ذكری در متون بعمل آمده است .
 ازین سه نفر دونفر اخیرش با انتساب به پدرشان شناخته میشوند زیرا پسران

امیرا لامراعلی مردان خان صوبه دار سابق كابل میباشد . معلوم نمیشود كه درین
 وقت هنوز سلطان سلیمان شكوه بسمت صوبه داری شهر باقی بود یا نه ؟ بهر حال
 سه نفر فوق الذکر با ۷ هزار سوار ماموریت یافتند تا در موقعیكه سرنوشت قندهار
 بگطرفه نشده است از شهر كابل حراست نمایند .

چون شاه جهان به حل مسئله قند هار اهمیت زیاد میداد خودش هم از لاهور از راه ملتان عازم آنطرف شد این سفر از ۱۵ ربیع الاول ۱۰۶۳ تا ۱۱ محرم ۱۰۶۴ طول کشید. معمولاً در باغ میرزا کاکا مران در نیم گروهی قند هار توقف داشت تا شهر را فتح کرده و به لاهور مراجعت نمود.

بهادر خان و رستم خان چنین مینماید که بعد از سلطان سلیمان صوبه **داران کابل**: شکوه پسر داراشکوه، نواسه شاه جهان شخص دیگری بنام بهادر خان به صوبه داری کابل رسید. با شد.

از روی ماخذ تاریخ تقرر این صوبه دار واضح شده نتوانست. در سال ۱۰۶۷ هجری قمری رستم نامی بجای وی صوبه دار کابل میشو. چنین مینماید که بهادر خان به صوبه داری لاهور تقرر یافت و علت این تبدیلی این بود که «خدمت صوبه داری کابل از بهادر خان بعنوان شایسته بتقدیم نمی رسید به رستم خان بهادر فیروز جنگ صوبه مذکور داده شد» (۱)

آخر سلطنت و آخر شاه جهان ۳۲ سال سلطنت کرد و در ذی حجه سال ۱۰۶۷ هجری قمری مریض شد. آغار مریضی

سلطنت اورنگ زیب: در حقیقت آخر سلطنت وی را اعلام نمود زیرا از بن تاریخ به بعد در اثر نقاهت و عدم اعتدال مزاج نتوانست به امور مملکت داری پیر دازد در حدود تقریباً ده سال مریض و در قلمه اکبر آباد عزلت گزین بود تا اینکه در ۱۱ رجب ۱۰۷۶ مرض او شدت کرد و به عمر ۷۶ سالگی بعد از ۳۲ سال سلطنت روز دوشنبه ۲۶ رجب ۱۰۷۶ هجری قمری در گذشت در طی ده سالی که او مریض و عزلت گزین بود پسرانش داراشکوه، شاه شجاع، اورنگ زیب و غیره نتوانستند برای احراز تاج و تخت بین خود جنگیدند. اورنگ زیب سومین پسر شاه جهان به تدریج بر سایر برادران خود داراشکوه و محمد شجاع فایق شد و بار اول در ۱۰۶۸ اعلان سلطنت کرد و بعد از تقریباً نیم قرن سلطنت به عمر ۹۱ سالگی در سال ۱۰۵۲ جلوس در سنه ۱۱۱۸ هجری قمری در احمد نگر رخت از جهان نیست.

سلطان معظم صوبه
 پنجاب سال دورۀ سلطنت او رنگ زیب
 دارکابل : دوره ایست طولانی که در طی آن صوبه دارهائی

در کابل مقرر شده و از بین رفت ، همچنین درین مدت واقعاتی بر سر کابل و بالا حصار آن آمده ولی متأسفانه بعلت نیافتن ماخذ طور مطلب و ب معلومات لازم فراهم شده نتوانست. قراریکه در جلد دوم سیرالتاخرین تذکار رفته مقارن زمانی که اورنگ زیب وفات میکرد یکی از پسرانش موسوم به سلطان معظم که به لقب « بها در شاه » یاد میشد در کابل صوبه داری میکرد و حین استماع خبر مرخصی پدرش از کابل بطرف اکبر آباد حرکت کرد خبر وفات پدر خود را در راه شنید و روز سه شنبه سلخ برج محرم سال ۱۱۱۹ بجایش بر تخت سلطنت جلوس کرد .

سلطان معظم پنج سال سلطنت کرد و بعد از وفات او چهار پسرش بجان هم افتادند اول محمد معزالدین بر دیگران فایق آمد بعد معزالدین و عظیم ایشان بهم کلاویز شدند و سپس پسر اخیر اندک فرخ سیر اقتدار بهم رسانید و روی صحنه آمد .

محمد شاه آخرین
 شاه مغلی هند : انکه نادر افشار تر کمان خراسانی در عصر او به

فتح هند فایق آمد از حوالی ۱۱۳۱ تا ۱۱۳۲ به سلطنت رسید ولی سستی، رخاوت بی خبری و عیاشی به اندازه فی در دستگاه سلطنت مغلی کورگانی هند رخنه دو انیده بود که روز به روز به پیر تگاه سقوط نزدیک میشد .

احوال کابل در سال
 های اخیر سلطنت
 و فات او رنگ، زیب در ۱۱۱۸ هجری قمری
 در احمد نگر و قتل گرگین حاکم سفک صفوی
 در قندهار در ۱۱۲۱ دو واقعه ایست که نزدیک
 کورگانی :

شدن سقوط کورگانی را در هند و پایان یا فتن قدرت صفوی هارا در ایران تقریباً در یک وقت اعلام نمود. کورگانی ها که مدتی حصه اعظم خاک افغانستان را جزو قلمرو امپراطوری خود اداره میکردند مدتی علیه صفوی ها بر سر قندهار جنگیدند تا اینکه صفوی ها در انجا دست یافتند .

در دوره فی که کورگانی ها و صفوی ها از شرق و غرب به خاک های قلمرو افغانی نفوذ یافته بودند قبایلی های افغان چه در خاک افغانستان و چه خارج از آن علیه کورگانی ها

وصفوی‌ها همیشه مقاومت کرده دمی از رزمجویی آرام نمی‌نشستند چنانچه سقوط سلطنت اول همایون پسر برابر بدست سردار افغانی (شیرخان) که بعد ملقب به شیرشاه سوری شاهنشاه هند میشود مثالی است که حقیقت‌بینی و نیروی بازوی افغانی را نشان میدهد جنبش روشانی‌ها و دیگران از کپسار بنگش و تیراه گرفته تا دروازه‌های کابل احساس میشد و خوشحال خان خٔک باشمشیر و قلم علیه اورنگ‌زیب طوری جنگید که خاطره آن در ادب و تاریخ و افسانه‌های فولکلوری جا ویدماند.

چون بعد از وفات اورنگ‌زیب (۱۱۱۸) در اثر برادر کشی‌ها و خانه‌جنگی‌ها قدرت سلطنت مرکزی کورگانی در هندروبه ضعف گذاشت قلمرو تحت اداره ایشان در افغانستان منجمله و مخصوصاً کابل بحالی دچار شده بود که نظام واداره بگلی در آن احساس نمیشد. معذالک کابل چندینی دیگر هم تحت اداره کورگانی‌ها ماند ولی در قندهار طوریکه اشاره شد در ۱۱۲۱ با جنبش احرا رهو تکی‌های غلزائی و مجاهدت‌میرویس زعیم بزرگ‌ملی، گرگین‌گرچی‌ها کم‌صفوی‌ها بقتل رسیده و به ترتیبی که همه میدانیم دستگاه حکومت شاه حسین صفوی حتی در پایتخت ایشان در اصفهان برچیده شد.

ناصر خان آخرین

صوبه‌دار کابل - شرز

خان قلعه بیکی

ارگ نادرقلی افشار

ترکمان

مقامات را نداشتند و بی‌نظمی که ناشی از عدم اداره ایشان بود کار را بجائی رسانید

که نادرقلی افشار به سرعت بر کابل دست یافت و به فتح هند موفق گردید. موضوع

هجوم نادر به خاک افغانستان در فرصتی که اشرف شاهنشاه افغان بر اصفهان حکمفرمائی

دارد بحثی است علیحده و خارج موضوع این اثر معذالک از خلال واقعات

مقاوت شدید ملی از هرات تا قندهار در تمام عرض راه مشهود است و نام‌های پهلوانان

رشیدی چون فوالفقار خان و سیدالخان در پیشاپیش صفوف مجاهدان و مدافعان

وطن بنظر میخورد و چهارده ماه محاصره قندهار خود نشان میدهد که مقاومت

در مقابل نادر ترکمان در حصص غربی افغانستان بکدام اندازه شدید بود.

ولی برعکس در شرق از حوالی غزنی به بعد بی خبری بی نظمی دستگام مغلی
طوری لاقیدی تولید کرده بود که با کوشش جمعی در دقایق اخیر با زهم غزنی و کابل
و جلال آباد به آسانی یکی بعد دیگری سقوط کرد.

روز ۲۲ ماه صفر ۱۱۵۱ موسی خان حکمران شهر غزنی از نزدیک شدن قوای
نادرقلی به قره باغ به ۱۳ کیلومتری غزنی طوری متوحش شد که شهر را به سرنوشت
خودش گذاشته رو به فرار نهاد.

ناصرخان صوبه دار کابل و پشاور که خبر سقوط غزنی را شنید نامه ای به محمدشاه مغلی
به دهلی فرستاده و به تعقیب نامه های گذشته پول معاش سپاهیان خود را مطالبه
کرد زیرا قراریکه از متن نامه نامبرده برمی آید پنج ساله معاش سپاهیان کابل
از دستگام کزی سلطنت مغلی از دهلی نرسیده بود ناصرخان در آخرین نامه خود
خواهش نموده بود که بجای معاش پنج ساله اگر فوری معادل معاش یک ساله
فرستاده شود دفع الوقت کاری ساخته خواهد شد.

نظام الملک وزیر محمدشا کورگانی که این آوازه ها به گوشش نمیرسید در عالم
خیال بی خبر افتاده بود به سپاهیان گرسنه و حاکم محتاج و قرضدار خود کمک
توانست و در سقوط کابل زمینه سقوط دهلی را فراهم کرد.

درغیاب ناصرخان که خود را به پشاور کشید شزه خان قلعه دار ارگ بالا حصار
چند روزی مقاومت کرد و بین عقابین و ارگ گلوله اندازی داشت ولی متأسفانه این
کوشش های بی وقت و بی سنجش و جزئی نتیجه مطلوب نداد و روز ۲۲ ربیع الاول
۱۱۵۱ (جولائی ۱۷۳۶م) بالا حصار کابل بدست گماشتگان نادرقلی افشارتر کمان
افتاد و جلد اول کتاب «بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی» این شهر را همین
جا خاتمه میدهم.

کابل، گذرگاه: ۳۶/۱۲/۷
احمدعلی کهزاد



افغانستان

مجله تاریخی، ثقافتی، هنری
هر سه ماه یک بار به زبان های انگلیسی و فرانسوی از طرف
انجمن تاریخ افغانستان نشر میشود.

☆ ☆ ☆

چهارده سال است که مجله زیبا و مصوری به زبان های انگلیسی و فرانسه از انجمن تاریخ افغانستان نشر میشود این مجله در معرفی افغانستان از نظر تاریخ و ثقافت و هنر در دنیا ی خارج خدمات شایسته انجام داده و در تمام مراکز بزرگ فرهنگی جهان معروف است . قیمت کولکسیون های سال های اول آن به دو هزار و سه هزار افغانی رسیده و پیداهم نمی شود .

قیمت اشتراك سالانه

در کابل : ۴۰ - افغانی
در ولایات افغانستان : ۴۱/۵۰ - افغانی
در خارج : ۴ - دالر

آریانا

مجله تاریخی، ثقافتی، هنری

☆ ☆

شانزده سال است که مجله آریانا در اول هر ماه شمسی از انجمن تاریخ افغانستان نشر میشود . مجله آریانا در شانزده سال عمر خود مقاله ها و آثار تبیی نویسندهگان بزرگ و مورخان طراز اول افغانستان را نشر کرده . مجله آریانا روشن کننده تاریخ افغانستان و فرهنگ این سرزمین است . به مجله آریانا اشتراك کنید و یقین داشته باشید که هر شماره آن بحدیث رساله و کتابی در کتا بخانه شما خواهد ماند و هر وقت خواسته باشید فروش کولکسیون آن چندین برابر بول اشتراك شمارا اعاده خواهد کرد .

قیمت اشتراك در کابل : ۳۶ - افغانی
در ولایات افغانستان : ۴۰ - >
در خارج : ۴ - دالر

متعلمین نصف قیمت

۱۷/۵/۷۷



کتابخانه مطبوعه